

خالص اتدی کتبخانه



مضاج الساده

ترجمه

۲۷۵۶



فهرست کتاب

سیدالشیخ کتاب باب اولی عبادات ایکن باب دوم و یارب شک

التبى باب رضا يدعى باب نوكل سكرى باب حيا طقونى باب غفت ادنى باب ادب  
٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٨ ٢٩

اون برقي بار علومت    اون کي بار غرم    اون اوچي بار ججهد    اون دورين بار شاد    اون نهي بار سلامت

۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸

۶۹  
۶۸  
۶۷  
۶۶  
۶۵  
۶۴  
۶۳  
۶۲  
۶۱  
۶۰  
۵۹  
۵۸  
۵۷  
۵۶  
۵۵  
۵۴  
۵۳  
۵۲  
۵۱  
۵۰  
۴۹  
۴۸  
۴۷  
۴۶  
۴۵  
۴۴  
۴۳  
۴۲  
۴۱  
۴۰  
۳۹  
۳۸  
۳۷  
۳۶  
۳۵  
۳۴  
۳۳  
۳۲  
۳۱  
۳۰  
۲۹  
۲۸  
۲۷  
۲۶  
۲۵  
۲۴  
۲۳  
۲۲  
۲۱  
۲۰  
۱۹  
۱۸  
۱۷  
۱۶  
۱۵  
۱۴  
۱۳  
۱۲  
۱۱  
۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱

بکری کتب باب شد و بکری  
 بکری مقلوبی باب حرم  
 اوتوزی باب شطاعت  
 اوتوزی باب شطاعت  
 ۹۹  
 ۱۰۴  
 ۱۰۶  
 ۱۱۵

اوتوز اكنجي باب سياست  
 اوتوز اوجني باب سياست  
 اوتوز دورديجي باب سياست  
 اوتوز اكنجي باب سياست

۱۱۹  
 ۱۲۴  
 ۱۳۲  
 ۱۴۶

۱۱۹	۱۶۲	۱۵۵	۱۶۰
اوتوز تينچ باغنام قوت	اوتوز دېرغې باب باغنام قوت	اوتوز سكرى باب باغنام	اوتوز شوقر باب باغنام
۱۱۹	۱۶۲	۱۵۵	۱۶۰

۱۷۵  
 ذکر ادب زمره دوزا  
 ۲۰۲  
 آیداء عدد کل حضرت امام علی رضی الله عنه  
 ۱۷۶

نعمت روحه عز و افتد ابن سعید افتد

المفتي أصالة رشيد الدين ونحوه

رقم ١٠٠



[illegible]



خلق عظیمی ایله مشام صحیح مشام معطر و سبای مشت از نشان **طیخ** هم درینک  
 عطر سبای لطیف بجای آید و مانع غامزه از اماره بخور آید و عطار که او مسلط داخل  
 اینا و سرور صفای صفا مردم و بیغ بنیای عالم و بایست قبولی قیام  
 آدم و اولی عالم دنیا و کافه رسل الهی از بایک نور خفته و قیام اولیای  
 یکصد و صد و پنجاه بولور از آری و امت و اولیای پند از اولیای غریب  
 اقلی از آری **بیت** هفتاد و یک میان آب و گل بود که او شامشته  
 اقامت و بپود **بیت** بر شمر بر کارها کرد و رفت و قرار آید که در لایق  
 معجزاتی نبوت عنایت بی غایت **آقا خندان** **فخامی** ایاله  
 معلم و بر وجهی سعادت اثر کرد که در بوی کهجهت و اثر طریقه اینچه  
 است سینه سینه سکه ای هم ازین درس بر شامه فلک سر برد که سب پر یک  
 در چشمی که از مردم در رفتن و ملامت فریغ جبین بیستی آید  
 مستی و در سلطان سلیمان مکان سعادتی معبر در که بر فر روی  
 عالم از روی نور و در بی بیای چرخ **ایندرس** **شعر**  
 د و بزرگب نفس او مایه **•** و عالم بزرگ ذات او سبیه  
 مشام چرخ اطلسم به بافریغ **•** زک سحر قدرش یکی با بد مشرب  
 او که ماک افتاب رخسار و لاله که کرداری سیر بپای که کلام در  
 باری ماعمل بشیران **•** هفتاد و یک **•** اولیای و ذات بیوت  
 صدی فضل وجود در وجود بولش برقی مثل و بچهار در کتاب در  
 و کلام چهارده که چنانکه **•** و در مطرای که نشان از احکامات و نجات  
 بر بنای باغ رسالت در نشان **•** و هر یک که بیلان هزار در مشام  
 سیکاه و فکر مکرر از بوی صفا معطر و ملامت که مانند الیای

کرد که آید و سگله که کلام نیاز **•** لا بد اولی سبب اکاسن چنانکه  
 حکمه پی شیده کل حال **•** لطفه قاله ی سبب که ای ذی الجلال  
 اولی بکای شایه کم دستگیر **•** قالیا پر نفس المده اسیر  
 کلام و کلام سبب دن افرین **•** ایاله بنی فاصل کج بقس  
 که کز میطر الطاف قیل **•** آینه و شرفی دلی صاف قیل  
 ایاله بنی سگله که راه صلاح **•** قالیه باب نجات و فلا **•** ح  
 قل دلی بخیزه اخلاص خاص **•** عشق کلام قاله بولام اخلاص  
 و صلوات و کلمات غریب هم و نجات جیات بدیهه که در راجعه  
 فایده صفا از برای مشام و سبب و ملامت و ما از اشراج  
 ارایح سگله که سبب **•** اول فاعله رساله رسالت غایت که  
 بجهت و اخلاص فرست جوی سعاد و وسیله و بجهت ملامت  
 ملامت اخلاق و واسطه صحیح و رابطه صیغه و رضای ملک خلایق  
 خلایق بدین شفیع روز خشن **•** چهارده سبب از دنیا و بر لیس  
 رسالت پناه سعاد و انوار **•** الی رسالت **•** صاحب قاج و حاج نوک  
 رافع لوری سعاد و انوار **•** الی رسالت **•** صاحب قاج و حاج نوک  
 خلاق و صطفی علیه و الصلوات **•** مامور که کلام و فایده جناب ایاله  
 لایق و سبب که **•** امانت عالمیت و الا منزلت لری **•** انق من احکام  
 الی احسن که خلایق **•** و بوج حسن خلطه **•** انصافه تحریص و خلایق  
 با خلایق **•** آینه امریله خصال جدید **•** تختضیر بیغ **•** راج از آری **•** است  
 بوی خدای که بوی تو پیشین و معاود **•** که چیست معنی لطفه مکار و عارف  
 برین که بوی تو سبب **•** لایق **•** الی تعظیم **•** در که **•** نسیم صفای نسیم عارف هم



منجا نیا رسول خلد ۱۱۰ احمد مجتبی دلیل هلد  
 ذاتی حق و وفای احمد در ۱۰ نام پاکیزه سی تحت در ۱۰  
 منبع تفشندی کو بزیلی ۱۰ صفی کاینه نفس اولی  
 چکری ۱۰ آنکجی تقوی پر ۱۰ ایدر خسنی قلم تحس پر  
 چشمنی کل سر مده الما رخ ۱۰ غار خسریت کل هتس باغ  
 کلر منای باغ از سلسلک ۱۰ بیل کاسنان او هیست  
 دهی در ۱۰ کوه نو هیست ۱۰ قلبی سندی و فیه نر خجست  
 و راه حقن چکر یک فقر و منا ۱۰ ایدر ایدی غناد فاستفنا  
 غرا ایدر کن ذینا ایدر مایه و را ۱۰ طالب وصلتا ایدی در ۱۰  
 افتاب سپر عزت در ۱۰ منیع چشم سار هت در ۱۰  
 غبه در ۱۰ که نه طلاق فکلت ۱۰ بارک هندی و فله لاس و ملک  
 مهر چرخ بلند کلی نو شرف ۱۰ باب صمدان اولی ختم بکوش  
 تنک کلدری چو عالم خاک ۱۰ ایدر سیر جلد افلاک  
 غارین کج خانه حکمت ۱۰ دانشی هی زمره امت  
 اولی چوق سالک ره افلاک ۱۰ اولی حق و رسوله دعوت  
 ایدر ایدر ایدر اولی پر فلان ۱۰ چرخ طلوع و ششای پای انوار  
 عرش اعلا به اندر معراج ۱۰ انبیا اولی مقدم مران  
 اسمان و زمین ایدر کل ۱۰ انبیا به بولشدری پی در پی  
 ارزوی دم و صلاله اندر ۱۰ عزم در کوه لایزال اندر  
 اولی فیض تجلیات حال ۱۰ اندر حق و عزت و جلال  
 نه فکله اولی مصدق ملک ۱۰ ایدر ایدر ایدر حقه ملک

اولان کلام شیرین انشراح اینکله طوطیان شکر فای هند و سنان  
 ادای شکر ندن شوق فای کو بادی و رشک سرو فای خلعت اولان قدر و قدر  
 جامه بقوله مکروه و معتز و خلعت خاص قرب و اختصاص طراز اولان  
 طراز مصر مصر و جبین مبینی مافوقنا بنی غزالی و زلف شکلی  
 مرصع فتنه طرزه مطرا ایدر لب قاب قریبین دنا نشان و برت  
 سخا ان ابروی بر لب سعادت ایدر بهشت و بنی که طوق عزت نشان  
 و اسم ساری و نام و نامی کتاب رسالک و بیایه و معنای در اولی  
 ذات اکبر بخلق اقل در که در سنان اولی علم شریک تقوی

تعلیمی ایدر اقوال و تربیت اکبره الازی علم بالقلم

در سنی که ایدر ایدر سوزن طمان اولی و غای بدین الحوقه کلان  
 جود دریا و ما غله جوی بخش و صفر فوضلت از نیر اولان صحنه  
 لطیفه ذهن سلیم و طبع مستقیم نرینه رفقه و قایق علوه علیه  
 نقش اولی و ظاهر که رسم اقی اما عند تحقیق عامه انبیا کل افضل

و علی در نظم

افرینند فی سبته بلند ۱۰ خالق بی نظیر و بی مانند  
 غایه بخشش وجود اندری ۱۰ آنی مطهر بچو و اندری  
 جلاله دن البویب انی تقدیر ۱۰ علم اساق ایدر ایدر ایدر  
 کوسار و ب صی و بطلان و حال ۱۰ ایدر عالمه رسول امر سال  
 اولان در جمله شیشه بر و نرینر ۱۰ خالقه دینی اندر ایدر ایدر  
 باعث خالق حیدر عالمه ۱۰ شیب عزت بی آدم  
 اولی یعنی اولی ایدر ایدر ۱۰ نور شمس سعادت اندری







به وصول و اول طریقت عبادت رفیع توفیق حاصل سلوک انجمنه  
 حیوانیت قوی تر بود و اگر ملک انسانیتند دخول **سیر السلک** نظم  
 حرکت درو سیرت بیکو بود . ادلی از دمیان او سب بود .  
 بیکو در ده نه گز و رو بیت . خوی بیکو مایه نیکو نیست  
 و اخلاق ستوده و سنجیده و اخلاقی جمیل و جمیع عامه از او دانست  
 مقبول و پسندید و در خصوص **و ربك یخلق ما یشاء** حکم و جود  
 زمام اختیار قیضه قوت و اقتدار برنده نهاده اولاد کبار و رستگاران  
 حسن و قوای **الملك من یشاء** مفتاح عنایت و غایتی ابدی احوال طاعت  
 روی خور و فلا مد کند کشاده اولاد شاکهان عالی قدر و در نه زبانه کثرت  
**سیر** خوی اخلاق کافان دنیا و دینت را ز جور است با فقیر و غنی  
 بود با یاد شایسته خیر شری . الحمد لله علی الاله و قدری و تبارکی و غایه لطیف  
 ربانی و قدرت صلات ابدی حاله مسند نشین کفر و نیک عتق و وارث  
 ملک سلیمان و حاکم چارباغ شرافت . فرست قافیه کمالی و در عتق  
 انسانیت سلطنت و جود با نیای مایه حصول مقاصد و مایه و سعادتمند  
 سلطانی و چوین سرور و کلین بیخ جهنمی کل کلان معدلت بهمت و حق  
 حکومت و خیر صفت و قوت و فرست و خیر صفت و قوت و در دمیای احوال  
 در مکی سپهر جلالت و عزت از غایت اعلا و درین و دولت و عزت و شرف  
 ملک و ملت و جود عالیقدر و ملک عزت و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
 و امار و امار و غلام و دعا و در برابر انتقاد و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
 سکندر و در سلطنت البربریت و خاقان البربریت که صف المظالم و  
 ممبران النبی و البربریت عاقبت بیعت الاسلام حاکم بلاد و المسلمین

کمال لا نفی مظهر عزت و عود را از حبیب خدا **نظم** عارف حق و لائق  
 سر سرسل . نا ایا حق و شرف زریح بوقل . قانع خیر شد و ازل سلوک  
 حیدر . کر که صاحب ذوالفقار صاحب المآثر و المناقب . امیر المومنین  
 علی بن ابیطالب . جناب عالی در یک مشاهد بر افعال برنده صدها هزار  
 در ریختن طینت و غمر ترش لعلات از کسانه ایثار و فیض از انوار  
**سیر** نادانیکتا بی طاقت و خطبه خیر و مینور باب عرفان و یقینیه  
 ظاهر و مستبیر . در که حضرت رب العالمین عزت کلید و جلیت سلطنت  
 سلطنت الرشیدین و غم اخلاقی محسوس است کدر امیرت صلوات الله  
 و سلام علیه و علی اله و صحبه اجمعین . جناب رفیقان ربانیت سعادت  
 این رفعت بیز و ما را رساند که **المرحمة للعالمین** ابدی توفیق و مشهور  
 دولت و منزلتین صلواتی عزای و آنکه اهل خلق عظیم اید تزیین  
 و توفیق انشد بر زبانه که حسن خلق انوار حکمت الهی در برونش  
 و اسرار عارف نامتناهی در برونش انوار حکمت الهی در برونش  
 دینیه بصیرت منور و اولی سر لطیف ابدی مهر و صفات شری  
 اولی و بعثت لا تم مکرم **الانحالی** حدیث شریفی می نند و در مشهور  
 او لا اجد قولید بعثت سرور و اهل و صلی الله علیه و سلم و در بونیقیم  
 اخلاق حسنه و نیکبالات و خطبه مستقیمه ان لا اله الا الله و ربنا محمد  
 رسول صناد و مخلوق با خلاق الله اید ناطق اولی و بعثت که از انست  
 عالی حق و اولی از انست عری و در خیر امر اید عالم المومنین و ملت سعادتمند  
 ناک و در اولی و در اصل اولی و در خیر و حسن بر زبانه و در خیر و در خیر  
 اید و در خیر و در که اولی و در خیر و در خیر و در خیر و در خیر و در خیر و در خیر



بالتسيف الصمصام ما حي ظلام الشرك بانوار حكامه عن صفحته الكريمة  
هادم اوثان عبدة الاصنام كاسر رؤس الكاسر بالغبية الظاهرة  
قاصم ظهور القياصرة بالقوة القاهرة قاطع رقاب الفتن الحاسرة  
مرغم انوف الكفرة الطاغية معفر جباه الفراعنة الباغية محمد قواعد  
الظلم الباهرة مشيد معاهد الخلافة الزاهرة باسط اجنحة الكمال  
والامان رافع الوية البروق لاهان صاحب المناقب والمفاخر  
وارث الحمد كابر الكابر ذوالجلب الظاهر والنسب الطاهر ناصب  
رايات الجلالة في الافاق صاحب سرب الخلافة بالاستحقاق  
ساحب اذياد مرام لا شقاق ولا خلاف السلطان العظم الامجد  
والخافان الامم الاسعد السلطان بن السلطان محمد السلاطنة  
احمد نصرة الملك الصمد بقره مؤيد وملك مؤيد ما تجرد له من  
والغد حضرة لري مكارم اخلاق ومزج واسفاق ايله شرف افا  
اولد قلا لري خورشيد عالم تاب اشراق وعلل وانصاف وزهد وشفاف  
ايله انصاف لربه عافه انام وكافة حواس وعوام اطبقه ايتمشلر  
وملا بس خصال جليله واخلاق جليله لري اخلاق مضمون  
وبدر قدس وكمال لري نقصان ومحاق دن ماموز در اول  
پادشاه الكاه حضرت لري شاب نشأ في طاعة الله فواسي اوزر  
غفوان شبابه اقصى امال لري تحصيل رضای ملك وهاب وسلو  
مسك رشاد وصواب اولوب ظاهر لري لباس سعادت التباس  
شوكت سلطنة ايله محلي وآيينه عالم نهای خاطر عطر لري انوار  
علم ورفان ايله مجلي ولوب جمال باكمال لري انوار صلاح وفضل لا محج

ونیم خلق کریم لری دن اطراف وکنافه بوی معدلت فاع در  
اول سلطان کرینک هواره منظور نظر علقی تقویت دیر بین  
ونصب عینی عشیت احکام سید السلین اولوب نظم کلیه امور  
واصلاح مصالح جمهره رای جهان ارا وندیر منیرد لکشالونه  
بونشان عالیشان ودیل جلیل نمایان در که خراج عالم کمال  
اختلال اوزره ایکن اعتدال بولوب نیم معدن لری ایلد خس  
وغاشاک جور وستم ساحة زمیندن رفته وایام دونلر در غیا  
وبرایا پراسر راحت اوزره غفوانه وخفته اولوب نرمان  
لظننار دن مقدم تقویت حکام بر قصور ایلد ظهور ایدن  
اهل فساد وشرور ولاینلر دن دور وثقور عاقل اسلامیه  
محفوظ وحمور واعدا دولتی مقهور وفساد ظفر هر لری  
هر سفره مظفر ومنصور اولوب اهر از ممالک شرق وغرب لونه  
نام حخته انجاملری وشاهان عرب وجم اول داورد وک وشاه  
جم حشمت بر وکتر غلام لری اولمشدر حقاله اول پادشاه عالیجا  
حضرت لری دایماد خواهر لری اعلاء کلمه الله ویرسم لوحه رایت دولت  
ایتلری وما انتصار الامن عند الله وسایة عزت مایه معدن لری  
بلاد اسلامیه پناه اولماغله روبروزر تضاعف مباب دولت  
وترا داف اتار شوکت لری ظهور وروزی ایدوب دست جور منور  
ویدر تعدی متعذیان شمشیر قوی تا فیر ایلد قصیر وساحه محلی  
فتنه وفساد وظهور بیروپ اقطار بلاد دره جراد منتشر لری  
پوشید اولان سرکشان لقمه سنان جان ستان اولدیلار



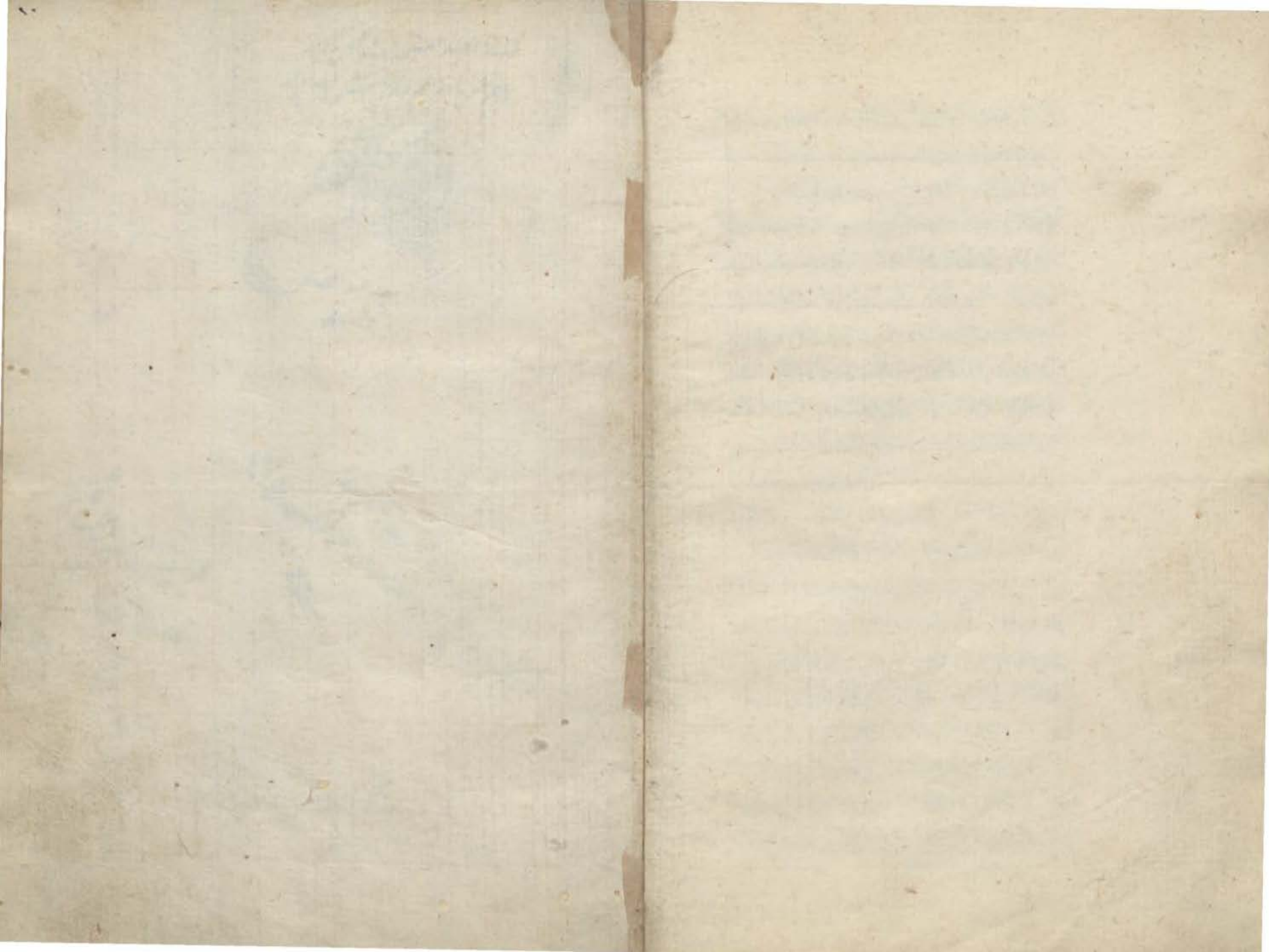
کورس عده حقیقی زنی اقلور. عالم اودم بائنده زنی اقلور.  
 عرصه زمره منشا اقلور هر سنان. از دبر هر یک جان سنان.  
 دشمن دبر بخت زنجیر رس. طهره شیش برچا آنکیر میر.  
 سابه عدله اندک ملین. اولی غم ظلم و ستم زلی.  
 ظالم دما و دشه کامس. تحت سعاده اوله بر قول.  
 حقایق عزله سنان اسیلا. دولت واقعا الله حنا زلی.  
 هر چه الینه زوال ابرویه. خاطر کینه ملال ابرویه.  
 ذاتی آنک عالمه دولت یتر. دولتی دنیا به سقا و قیتر.  
 مقصد ملین الله میسر قیله. عز و سقا دنله معتر قیله.  
 اول باد شاه عدالت کستر و سلطان اهالی بر و حضرت یک

**نظم** شاه قوی طالع و غیره زنجین. کلب این رفقه پور قریه زینک.  
 داغ ناهیه و ستر کشان. تیغ زنی ناکر سکر کشان.  
 بر قهر مان صاحب قران. و داور سکر رشاد دما که انبات چلت.  
 و شکسته تیغ منع کوفه بر جان قاطع و رفیع طالت کفر و طغیان دگر.  
 لایع در اوله سایه حنا ای و رفیق افرای سر شمشانی.  
 حفتر تلک یک غبار کلب کلبی شعلی سر به دیده دولت و فضل.  
 کیران ظفر قران خال ساق ضریر اولو و مستی بلرکه ابلع لای.  
 مشهور ظهور لویی بختی بقاء سطلی بر قریه ایله معنی.  
 و خعلمت مناقب و مفاخره طراز از انزال سلطان علی الله قلی اثر.  
 زبوی یکی ایله دین ایلش.

سرور شاهان سعادت شقای. شاهان تحت و سپهر آسمان.  
 پادشاه ملک فضل و کمال. مالک یغینه منسن و جمال.  
 نور مدی سابه پور و کمار. مظهر لطف و کرم و کار.  
 حضرت خان احمد علی قیلا. خضر جم قنور و سکندر نثار.  
 خاتون اقباله سلطان آردم. وارثه اور زینت سلیمان اودم.  
 فضل و کماله حشام زورم. تحت سعاده و سنان در.  
 شکسته غلغری بهلر سسته. باطنی خلا قله آلی سسته.  
 امر به دما اولو ملوک زمران. لطیف ایلر طولاری ساری جهان.  
 بنبر اگر رخنده شاه جهان. غاشیه پرد و شعی اولو خسران.  
 چقیقه شکسته ارمه کامیاب. شیر نرجه و دوشا خطلاب.  
 ایستاده خنک جهان و قتال. اولور اودم چند مد و پال.







کون امید استمداد کلمه یادیده  
ایتم فریاد رسم برهم پتیش اعدا دیده

# من الاخلاق

۳۶

محمود علی

سید عبدالقادر  
ویسی

باب در نجی زاده السید العظیم  
الفقیه کمالی السید عبدالقادر مولود کمالی

محمود علی  
کاتب  
۱۰۰

کلمه امید استمداد کلمه یادیده  
ایتم فریاد رسم برهم پتیش اعدا دیده









کند و حضور مشغول اولسم و دایم حق و بضایع مملکت مطلق اولان رعیت  
ضایع اولور اگر کیم لرده عبادتی عادت اقبوب حضور و استراحت اسم  
روز قیامت اهلالم موجب حسرت و ندامت اولور ایدر کوندرین مملکت  
خلافت کمر خدمتی در میان و صفاء باله کیم لرقتدیل عبادت مملکت علی  
فروزان ایدوب علی الانصال خدمت عزیز فی الجلال ایدرم بیور  
**حکایت** اولور که سلاطین بر آیدن بر زمانه سندر خیر الناس اولان  
شاه سنجان قدس سره جناب فیض اقتباسندن بروصیت و نصیب النعمان  
ایدیکه شاه کرامت پناه بیور که دنیا ده آفات و مخافات از دنیا نجات  
واخرت قطع مراتب و رفعت در جات مراد ایدسه کیم لرده کاه الاله  
کل یانه و در ویشانه خدمت و عبادت اتم کوشش و کندوزیر پناه کاه  
سلطنت پناه کاه کل لراده و محنت دیر لر فریاد نه یتشوب عدل  
وداده و رشید **قطعه** چون بنده حق فرمایند بر تو بند  
کن و فرمان حق بر هر پادشاه که خدمت حق کمر بست بند بر خلق  
هم رخا حد تشکر **ترجمه** خلق عالم سر چون زیر فرمان کاه در  
سن دخی باری خدائک امریه قبل انقیاد خدمت حق او بشویم  
بیل با غلبه حکمت بر کسه اتم زنده مقداری عناد و چون خدمت  
رعیت خوی نیکوی پادشاه تبعیت او زنده اولور نیکیم **الغالب**  
علی بن ملوک همیشه در پیش هر کاه که پادشاه طاعت و عبادت مائل  
و طالب اولر عیادت اول کاره قلب و قلب اید متوجه و غلب  
اولور کار و برکت عبادت رعایا دولت سلطنت واصل و سعادت  
دو جهانی سبب فوق انما مول حاصل اولور المنة لله تعالی و تقدیر

که اول سایه رحمت الهی و زینت افزای سر شهنشاهی حضرت نیر جبین  
مبینند انوار سعادت آثار زهد و صلاح ظاهر و باهر و دامن عفت و تقوی  
مانند ذیال افلاک که در مراتب طبعیه و اسرار بشریه دن پاک و طاهر و  
عنقوبت شنباده مقتضیات شهوانیه و مستهبات نفسانیه ایدر  
کمال مرئیه اعتزاز و اجتناب ایدوب طایع فرمان خدا و مظهر خدای  
و نوری النفس من الهوی و المقله سالیب انواع ملاعب و ملاهی و طالب رضا  
سعادت اقتضای الهی و لوب مستوجب رضای خالق اولان نظم مهمات  
حلا نه کفایت و شان مکارم نشانه لایق اولان مراسم عدل و محبت  
کسری و لوازم حکومت و رعیت پروری رعایت قلندر قد نصی و اوقات  
صفاء صفا و تفریه مناجات و اهب العطیات نه صرف ایدوب تعلقات ماسل  
سلیم و صاف اولان قلب ستوده و صاف لری بجای جمال حق الاطفا  
او علی چون صفت نرهد و عفاف اید انصاف همت و تکمیل ذات و تقوی  
صفاته غریب بیور و دیوان اعمالی و در قراحو الی ارقام سعادت  
انجام عبادات اید از سته و بارگاه سلطنت و دولت و نیر و زهر و بر عدالت  
ایله پیر سته در و تمهید قوا و عذرات و تأسیس مبانی میزان و سبیل  
رفعت منزلت و زریع عزت آخرت او ملا غله مبداء تابشید صیادین  
مقطع و یا حدر و واحد درک ساحه فسیح المساحه سنده اقامت نوافل  
و مکتوبات و ادا ماذکار و جماعات ایچون من امر بالله و الیوم  
الآخر فحوائی او ترن بر جامع قاهر بنا سنده مباشرت و نیج بقاع سیر  
ارتفاع ایجاد نه اشارت و بشارت بیور دیلار **نظم**  
بجد الله شه شاهان عالم اولوبدر مظهر نور هدایت



ایشی خیرات و کاری نرهد و تقوی. یونیزه ظاهر انوار عبادت.  
 هوای نفسه او یا زنده د کلو. ایدر فرمان مولایه اطاعت.  
 جماعتله قلامه اشرف نمانی. رسو سنق ایلر رعایت.  
 چو اولدی کشور طاعت مالک. اولور سده طکید صاحب لیت.  
 بهان مستغرق احسان اولدی. عطا و لطفه یوق حد رعایت.  
 عزیزک دانه اولدی دعاسی. اوله پاینده اقبال و سعادت.

### ایکینجی باب اخلاص بیاننده در

اخلاص اعمالک ریا و اغراض و سایر عمل و امر حق نفسانیه و وسایل  
 شیطانیه و دسلامتی و نهال نیت و غیره حق ایچون راست اولوب  
 سقامتدین اشتقاقی در **بیت** هر که باخلاص قدم میرند عیسی  
 و قیست که دم میرند **ترجمه** ایرکون بالای چرخ صدق و اخلاصه  
 او رسه احیادن مسیحا و شروا هر خطدم. پسر کار که کیشی خست  
 ایدر لازم و لازم و واجب بود که اندر نیت و توبه و حق  
 انجور ضای حق اولوب مقتضای نفسه اصلا مدخل و بر میه تا که اول  
 عمل اصلا خلل ایر میه زیرا غرض نفسانی و مرض شیطانی عمل حقیقی  
 بی تبا و احیانیک روی سفیدترین سواد کناره سیاه ایدر **نظم**  
 کار غیریک اول اخلاص در صفتی اخلاص اولانلر خاص در **روایت**  
 اولنور که مستحلووم و تعزیر اولان بر شخص حقیر پادشاهلر دیر نیک  
 موقف سیاست و پیشگاه مجلس ریاستنه قید و بند ایله احضار  
 اولندی و عسای ثناء دیب ایله ضرب و تعذیب اولنور کن اول  
 حالت ده زبان و قاض ایله دهان پر قضا حق آجری و پادشاه طرفه

ناسر کماله غام بدر فرجام فندرت قطرات دشنام ساجدی هان پادشاه  
 امر اتدی که اول بدنهادی ضربت فرغله آزاد و قید و بنددن  
 اطلاقله دلشاد ایدر لریارگاه خلافتک بر بنده خاص و مقربیا  
 اختصاصی سؤال ایدوب اولدی شرم و حیانتک ضرب و تادیبی و حیث  
 تعذیبی زیاد اولاجق محله عفو و انزاد اغنک حکمی نه اولادیر کن  
 خلیفه بیوردی که بن آخی رضای حق ایچون ضرب و تعزیر و اهانت  
 و تحقیر ایدرم بکانه سرحلات اغنک انفس متاعلم و متغیر و اینده طبع  
 متکدر اولوب مقام انتقامه متوجه اولغین راضی اولما در که

رضاء حق ایچون اولان کارده غرض نفسه دخل و وجود ویر  
 زیرا بوضویرت پیشه اخلاص و اندیشه اختصاص در دور و حجاب  
 عمل عرض امیر قضیلت ثوابدن محروم و محجور اولور **شعر**  
 از سخت آتش من پیر شد. کار الهی غرض آید نشد.  
 داعیه نفس چو نبود در و. معنی اخلاص نهاند اندر و.  
 کار کن اخلاص نشد بهر و. ترک چنان کار سنل و ارش.  
 شتی ایله آتش دل تیز اولور. کار الهی غرض آید نشد.  
 داعیه نفسه اگر آید در و. معنی اخلاص اولور مضیل.  
 اول بر کارده اخلاص اگر. ایدر ایدر عاقل اولانلر حذر.

### اوچینجی باب دعا بیاننده در

دعا برورد کار کار پر داز و حاجت رسان و چاره ساز جنبانه  
 سوز و کرا از ایله عرض نیاز و درگاه الهی به خلوص قلبه توبه و تقا  
 و محض کرم و فیض فضل نامتناهی دن طلب و رجاء هر صاحب دولت



کتاب مشهور بین مشرکین

ای که خاکش باده جان و اوصی جان خود را بر تضرع افرید  
 کین تضرع را بر حق قدرهاست و آن بیکانجا است که در یکجا است  
 با تضرع باش تا شادمان شوی که بیه کن تادی دهان خندان شوی  
 ای خوشا چشمتی که در دنیا از کین و هیاهوی روزی که آن بوی از کین  
 اخر هر که کردی تا فدا شده ایست مروا غریب عیارش بدها ایست  
 استین جان و دل و غرقا جاله قاسمون تضرع و افسا  
 نالیه رغبت اید بر روزگار غریب از غم و دگر و دگر اعتبار  
 قرت تضرع تا که شادمان او شین کردی قل جان از غم و افسا  
 خشن شدی و آنکه گویم آنکه کریم زنده دما و دل دل کائنات برین دگر  
 کریم کن پاپا فلا بد غم در مرا ضربت مبارکه بستان در  
 آثارها خرابه و ابرو اولمش که یاد شادمانی که دعا می بخواب  
 و نیز رضایه و حل قبول و ترضایه و حول و در خطی در هر روز  
 قوی تا نیر عاقبت که کماند و وضع اید و ب شست در سبت اظلم  
 ابله خلوص و پیر همدانجا بیه و نشانه استجابه البتة اهدایت  
 اید **کتاب** اولی که بلاد اسلامیه در بر تضرع بجهه شمس  
 روزی است ای بی حجاب طهر و روزی اید و ب مطهر خط بر وجهه قضا  
 و **کتاب** توب قطران اعطار انقطاع و سبت ما طرک شاف و ارتقای  
 بطلان غده جلدی بخوبی سبیل اولوب و بواجی و اندک کوی طویلت  
 راه آموز شری بسته و کشته امید که سست اولوب و بواجی و اندک کوی  
 اولیة منزلت کوی باران بی پایان و غم و بواب و ویران کند و بر خالک

و صاحب از یال عزت که بدو همته مفتاح دعا الوب قلبی هم اید که

رب رحیم دست ناری و تضرعی رفیع و تقییر اید البتة **توضیح**  
**تجرب** که فخر صادق احتیاجی از نری قبول و بختجانه قور و اولی  
 ریت الارباب و فتح الارباب احسانه ابواب بخت و بخت کشف  
 و اسباب حصول مراد از فوق المأمول اما اولی و در عاکی رفیع  
 قسوت اوانت در ریگیل برت و تحصیل منفعت بری رفیع مشقت  
 و مضرت و دفع افت و غنای بخت و پادشاهلر و بای کشف  
 احتیاجی مقرر و لوازم سلطنت و ولسم دولت انلا ریز سیر  
 زیر قسم اول و بقی جلب منفعت که مایه نظام حکومت و بای کشف  
 سلطنت در البتة هر مان ناری و فیما فیله عتی که رسد و مضرت  
 طلب و انفق کی که که کمال حضور و راحت و فرایع خاطر و شوق  
 ابله سر بر حلق و آیت و تحت بخت و در و نریه ممکن و مضرت  
**تجرب** در مسند نازکی نشیند بران آکس که ره نیاز بر خود نکند  
**تجرب** اولی موعود بریم عزت و ناز سوز برین نکال بجزه و نیش  
 قسوتانی دفع مکافه و مضرت که هجوم خصم و غلبه دشمن بر نشاند  
 یا کوی کون ریخ و زحمت و اضراف اسقا و اضراف و اقام و سایر  
 علت کوی اولی دخی که ناری و در که حضرت باری به عهده و شکر  
 کز نری اید البتة منافع و مضایقه و مقارن دعوات اجابت  
 ایا نه اشتغال اید و تفریح اولی و تفریح اقام کرانه مسالط  
 معنوی و نریه اولیا و تفرقه اصفا ناز مری جناب حضرت مری







## در پنج باب شکر بیان شده در

مطلقا شکر منعم احسان و انعام ایچون سپاس و منت در واکبر نعم  
و اعظم کرم نعمت سلطنت و موهبت دولت بایمنت در پیر سلطان عالیشان  
سعادت نشانه لازم مد که بونعمت علیه و عطیت سینیه ایچون شکر کداری  
و سپاس داری ده اقدام اقدام ایله قیام واد خدمت ملک علامه اهفای  
نام اید واد شکر نعم و چله اولور قلب و زبانک و سایر اعضا و جوارح  
انسانک وجه مخصوص اوزره بر شکر منصوبی وار در قلبه اولان  
شکر اولر که منعم حقیقی به عارف و واقف اولوب هر نعمت و احسان فیض  
بی غایت رحمن و در اصل و لطف بی نهایت سبحان در حاصل بیل شکر بر  
اولر که هواره حضرت حق و جناب ملک مطلق یاد و تقدیر و توحید و  
و تجید ایله خانه قلب ویرانی اباد ایدوب هر بار کلمه الحمد لله بشکر  
و کلمه الشکر لله هانده تکرار ایلیه و توحید حق شوق و صفا ایله  
تلفظ شکر نعمت و فایز و صفا و شاکر فیه اقتضای شکر اعضا و جوارح  
اولر که جناب حق و فیاض مطلق عطا و احسان ایلر و ک هر عضو که قوتی  
منعم طاعتنه مصروف و زمام هست و در منعم محسن عبادت نه معطوف  
قیلوب اعضا و جوارح در هر عضو مخصوص اولان طاعتی خالصه ادا  
و خصال حمیده اولیا و اصفیایه متابعت و اقتدا ایدر مثلا طاعت  
چشم اولر که مخلوقاته نظر برت و دیدر خبرت ایله علما و صلیایه و مساکین  
و اولیایه نظر برتله و ضعفا و زیر دستانه چشم شفقت ایله نگاه  
و سایه حمایتی فقره عجزیه پناه ایدر . **نظم**  
شکر چشمی که از احسن برکات اگر . دیدر عبرتله قیل خلقه **نظم**

اهل علی چونکه تفضیل اندر حق . انلره توقیر ایدوب حرمت ایدر  
استانک بر کذا آتیه پیکار . دیدر شفقته قل که نکاه  
هم حرامه اینه توجیه نظر . اول بصیرت را اولور عین ضرر  
کورمکه استرسک جمال و صلتی . دیدر دفا قالدی حاجب غفالتی  
و طاعت کوش اولر که صاحب هوش اولان کسمه کوسنه کلام الهی  
و اخبار رسالت پناهی فی کوشواره و منکوش ایدوب قصص بر حصص  
اکابر بنی و مواعظ اهل یقین و نصایح بجا مدهنی سجع قبوله اصفا  
و ارجیف اخباره قولی طوعیوب الغایده . **نظم**  
استسه بر کیمسه شکر کوش ایدر . حق کلاهی کوشنه منکوش ایدر  
و طاعت دست فقیر و محتاج و کرسنه واج . **نظم**  
دو ششک الوب الر قلیق مدر . هم تصدق ایلر کدر شکر ایدر  
ایاق طاعتی اولر که مساجد و معابد و مرارت و مشاهد زیارت  
و مواضع منبر که ده عبادت اولوب عزت کزین اولان در ویشک  
تفقد و کوشه نشین اولان فی طمع و دشان عزیزان کرامت نشان  
ایله تفقید اولنسه و قسر علی هذا و نحوای اعجاز نهای و لکن شکرم  
لا زیدکم حکمی ایلر چونکه درگاه حضرت باریه حمد و سکر کداری سب  
از دیاد عزت و باعش امتداد د اولر بر حق سبحانه و تظلم ملک و  
جاهنی زیاده و درگاه حشمت پناهنی روی خلقه کشاده ایدر **بیت**  
شکر سوی شهر بر سعادت برد . هر که کند شکر زیارت برد  
شهر غرور و لذت شکر خدا در دنیا شکر ایلر زیاده و جاه و ثباتی  
**حکایت** سلطان پیشین و خواجه و اولر ایدر شاه و لاه



کیفیت ایلد شکر ایدر بدین در دیکده سلطان کلز طیب الحارثه العالیان  
 دیوهر که شکر جمیع نعم انداز مندرج و سیاه چکر انداز مندرج  
 در دیوهری در رویش ایندی ای سلطان سن طریقه اینده سیاه  
 دار و سترمین و وظیفه نظیره شکر کلز دیوهری قلن سیرت و  
 هکله لایم اولان مرتبه و کلز سترین شکر کلز دیوهری نظیره ای  
 و تواف و وجهت نامتاهی یه کوره کرکر زیر سکا روزگار دولت  
 و اقبال و اخلاق و ایام شوکت و اجلاد و خلفا هکله خطاب و در بدو نعمت  
 عطیه تک شکر ای باقی کلز مره هان ایوره بلباخوش فوای ز باقی  
 جافخرای شکر ایلد متوندر و قفس باقیس قدره طوطی گویای لسانی  
 کلز عطیه لیلد لیلد هکله ایام شکر کلز دکلز بکلز یاد شکر کلز شکر کلز  
 مالک الملوک و السلطان و خاقان انسان و غلبه حضرت  
 جلاله و ستر سلطان و حصی و عظمت و موقع قبول و انشا اگر بیخیز  
 المیزید درجه سنه وصول بطلان اولدر که کیشی یه هر یک کینه نعمت  
 بیست و نه مقوله و وجهت مقدر ایسیه ایلایق قبه و بدینه مناسب  
 و عواف و جمل انا و شکر ایدر در رویش حضرت خبر یکنه شکر ستر  
 دن سلطان ستر حق و اناس اندکی که اول ستر نه نعمت و عیال فرجالی  
 تفصیل و بیان تک ایلد ستر نه با سکنه سی بران لایق و کیفیت شکر کلز  
 اوله در رویش و خیر ستر ستر و هکله اولان و فوای ستر نه ستر  
 و دهان کلز ستر نه ستر ستر و لایق ستر نه ستر نه ستر نه ستر  
 مسطرت عور عالیکان عدل و احسان و تجمیع ادبانه لطف و اولان  
 در شکر و رحمت و عکلت و ستر عترت و طریقه یاد شکر ایلد ملک ستر

کستر مکن شاه او غلی و موم سلطان سنجوانا مارشد بره کانه و فافانر  
 علیه غفرانه غر و سعادت و کمال شوکت و ثبات ایلد اسب دولت  
 سوار اولوب کشت و کلز ایدر کلز عارف اسرار حقیقت و فوای اولان  
 طریقت بر در رویش حضرت پویش طریقین مومرا ایدر کلز لایق شاه  
 کلز ایلد اولان و کلز شاه توحید و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق  
 نیران ایلد جوی و بره و ستره سلامه باشی ایلد ایما و انشا و ستر لایق  
 در رویش و بدی که ای شاه و ایجا و جناب رسالت پناه علیه ام ربک  
 الخیر و الصلو و حضرت لایق و انشا و السلام و ستر ستر  
 سینه سینه لایق و در و اذ احییم یحییم فوای با حسن منها فوای  
 صدق ادعای ایزد و ستر سلام فرض در ستر ستر ستر ستر ستر  
 و مومرا اولان و ستر خدای ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 امتثال و اقدار و ستر سلام کلا اعتدال یاد شکر ایلد امتثال و قوت  
 اسلامیه و انصاف سبیل الهی و ستر اعتدال ایدر ستر ستر ستر ستر  
 حبیب توفیق و در رویش قلب ضعیف و لطیف و ستر سلطان ایلد  
 شریف قصد ایدر ستر کنان بیوهری که در رویش و ستر ستر  
 بر خیر و در رویش ایلد که شکر و ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 غفور و ذوال و فوای و لایق در رویش شاه کیمه شکر ایدر ستر  
 دیکه دیکه که جناب حضرت حق و مومر ستر که عامه نعم ایلد  
 و جمل کوره ایلد و در و ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 باقی ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 ذرات جناب ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر



مرض و طبعی قلب لرزه اخراج و ضعفای با احتیاجی ظلمه پرمجیده  
اندر مبوب حمایت عن الامر علاج در شکر فرمای مرواج پادشاهل  
اوامر احکام و نقص و ابرامنه امثال و انقیاد ایلان عبا که حق خد  
منتر بنی و خلوصه انقیاد و طاعتل بنی بیلوب استحقاقل لرزه کوره  
عنایت و رعایت انگلدر شکر بلند بخت و بسیاری اقبال و رفعت  
و تاج و تخت شهر بار پر عظمت خاک مذلت و ادبارده افتا و اواره اول  
شفقت و زنجیر خسته کوفتا و اولان بیچاره لرحه مرحمت انگلدر شکر موعی  
خزانة اهل الخفافه بزل و انفاق و توزیع صدقات و حسنات  
و تقرب و ظایف و مبرات ایلد تکثیر از انفاق اید و بیسیر فقر و فلاکت  
اولانلری تخلیس و اطلاق قدر شکر خجرت قدرت و حکومت پادشاهل لرزه  
و ضعیف اولان فقر آنکه قلوبنی تقویت و تلطیف و لطف و احسان ایلد  
تشریف اید و ب منصب حکومت مما ممکن دیانت و امانت ایلد مشهور و معروف  
و کمال استقامت و عدالت ایلد مکرور و موصوف اولانلره صدقه و عطا  
اولوب سائیه معدنلند فقر و ضعفای دست جو ز ظلمه دن حمایت در  
زیر احکام پادشاه لرحه قایم مقامی و منقذ احکامی اولانلره عدل و داد  
لرینک منفعی و ظلم و جور و فساد لرینک مضری و لایعنی تلرین عائد  
و مظالم و مفساد رخسته سواه اعلاک شامی مزاید اولور اما علیا  
پرور و عدالت کستر اولان حکام منصبی ایلد خلقدن رفع نصب و رفع  
ایتمکله عند الملک الاکبر اگر اکره و توقیر ایلد موقر اولما سی باذن الله سبحه  
میسر در شکر رحمت و عافیت بیمارانه اید و دیر و ستم رسیده و حشاک  
محنت کشیدن و رحمت چشیده نیک شکرسته و خست مزاجلری قانون

عدل و داد ایلد تقویت و علاج و اشرافه لطف و عنایت ایلد بیمار عافیت  
اولوب شفاء کامل و صفاء عاجل حاصل اولنجه تقید و کاه و بیگانه  
احوال لرینی تفقد ایلد اولور شکر بسیاری لشکر و کبر و سیاه و عسکر  
روی بین تن و اهین بدن اولان دلا و ران عرصه جنگ و نرم  
و دلیران ساهه کارزار و حرکتک آلات جهاد و اسباب ایمنه لرین  
آماده و نژاد و نژاده لرین حسب العاده بلکه دخی مزاده ایدوب  
اغلا و اعلا م دین مبین ایچون اعدای دین اوزرینه شوق ایلد سوق  
عسکر ظفر بیکر و تجیز غزاة شجاعت کستر ایدوب لکن اول کوه پر شد  
و قوتک ظلم و زورنی مانند پشه و مور اولان ضعفای و رعایا دت  
حسب المقدور در و در و هر بر بنی نظر رحمت و شفقت ایلد منظور انگله  
اولور شکر عارات علیا و باغات بهشت اسپاد شاهلر کان و منزل  
مرعی خدم و حشم نزولند و عسکر پرستم دخولند معاف ایدوب  
دخول اهریم مساعده و اسعاف در خلاصه شکر کناری اولور که  
خشم رضا و حکم قضاء جانب باری ملحوظ و لازمه عبودیت مرعی و خجرت  
اولوب آسایش و اسراحت خلق نفسی آسایشندن تقدیم و منافع طاعت  
و ریاستی عاقبه تعیم ایلد اولور نیاساید اندر دیار توکس  
کر آسایش خویش خواهی و بس ترج اوله کنیدی مالکده اعظم و الاثم  
خلق عالم چکیده تا کم نرمه نکرده الم سلطان کویرالتانه درویش نکند دان  
و شیرین نربانک طمان سجیده و نصایح پسندیده سی شمس و شکر دت  
احلی و صیقل بید سودمند ایلد آینه طبع بلک مصفی و مجلی اولانلره قصد  
اندی که اتند اینوب درویشی زیارت و دستبازی معمار لطفی ایلد خانه



قلبی عازمت اید چون نظر اندی در پیشی میجو بریدم کوه مدی و آنرو  
مقصود نه ابرمدی هر چند فحوص سوال اندی بر کس اول درویش  
عالمی نشان و برمدی آنرا مرگه اندی بو کلمات حکمت ایجاب  
پازدی و کند و به دستور اهل ایلدی **ت** پند حکیم صیقل اینی دلست  
مقصود هر دو عالم از آن پند حاصل است **ت** پند پیران و پیر آیینی  
قلبه صیقل کور بنور پندله مضامین محبوب امل **ت**

### بشنی باب صبر بیانده در

صبر سجده و تعالی طرفه عبادت اصاب این مکاره و بلایه و محنت و  
تخل و مقام نوکده دامن تسلیم و رضایه و جبلتین قدر و قضایه  
تشتب و توسل در صبر و قسوی صبر و المعاصی و الاثام در بعضی نفس  
آثار و شیطاین مکاره معاصی و اثم طرفه دعوت ایدیک قوت  
زهد و تقوی حسی ایه مطاوعت اعیان مصیبت و معانعت ایدیه علی  
حال صبر مرضی و مقبول بر صفت و استجاب عزت بر خصلت در که آنکشان  
و منقبضنده نازل اولان الله مع الصابرین کلام حکمت انعامی و نزه  
دیناده عون الهی و صون نامتناهی قرین حال صابرین در و آنه بلوف  
الصابرین اجر هم بغیر کتب مضمون صحت نصایق و نزه عقاده و آنرا  
ثواب پچا اب ملک و هاب مقرر در **روایت** و نوز که حضرت ملک و دود  
و مالک معبود انبیاء عظامدین جناب داوده علی نبیا و علیه الصلوات  
المتعاقبة الورد و هم بیور و ب امر اندی که یاد او دینم اوصاف و اخلاص  
ایله تخلفه گوش و تخلفوا با خلاق الله مقتضای سنی رعایت  
ورزش ایل و بنج خوی نیک و خلق دلجوی پیرایه روزگار و سرمایه

افتخار ک ایل و کالایق و خلا بق موافق اولان صفات ک بر صبر در **ت**  
صبر تر مرد را از هر چه هست تابیا ید بر او خوبتر است **ت**  
صبر در سر و دل را کستان امل ابرمیه صبر اولما آنچه دامن مقصود  
هر مرد بنور که نزل بلیات هنگامه بر صبر در بر و مقفیل  
و توکل در برابرید سما بر ابراهیم و الاقر و خلاص نول و خندان  
امیدی هدف مراده جمله دن اوله ایلدی و سنام مرا عیشانه حصوله  
زود و اثر ایدس زیرا صبر کشاننده ابواب فرج بر مفتاح فرج در که  
کلید صبر در دست اولما آنچه در خانه راحت و باب کاشانه استراحت  
کمیه آچمل و کلز ارماله صبر و تحمل اولینیم قطرات عیش و صفا  
ساجل **ت** کلید در کج مقصود صبر است در بسته آنکس که بکشد صبر  
چو خاری کوه وجود بیای گردون دباسی که هرگز نفرود صبر  
صبر در کینه در بسته تیغ ایلدین صبر در مفتاح قفل باب امید و  
دامن خاری کوه و طلسر کرد و یک ابرمیه ارباب صبر که ذیلست  
فنا **حکایت** شاه افراسیاب بر شهریار عالمقل مجدا انتساب  
اکتساب ایدی و همواره و زرا و امر اسند توجیه خطاب ایدوب دیر  
ایدی که انسانک هیکل و عیشانه و ایت و شوکت فرقی و مسرور و  
و دعوی و وفای فردی لریمه مغرور و ملک تا اول زمانه دیکه  
انلا ری صبر و قایل و نزه پایدار بود اگر وجود لری پوتة تحمل و اصطلاح  
فان اولوب حکم صبر و قایل و نزه خلوصی اشکارا و لوریه اول وقت  
مردانه و فرزانه اعتبارا سکون لایق و سزاوار در **ت** بدو نیست  
قدر و قیمت مرد قیمت مرد صبر باید کرد **ت** کیشنی ک قیمت و در عجز



لا فی ایلہ اولمازا اگر صبر اقترا ایسه محنته اصلا شرف بولمن **حکایت**  
 برکون امراد نیری بر پادشاه عالیجاه مجلسند و حاضر و فرمان حکمت  
 جریان شاهنشاهه ناظر اولوب پادشاه بر امر همه انکه مشاوره و  
 خطابی ایلہ تشریف ایدوب محاوره اوزره ایکن اقتضا قدر و قضا ایلہ  
 بر قرب امیرک پیراهنده درو شوب نیش نهر الودی ایلہ بر ساعت امیر  
 اذین و جفا و جملہ ذمه افراغ اینجه فراغ اقبوب مقتضای جبهتنی تمام  
 اجرا اتمکله دمال مانکای غل مانده و میمال اولنجه داغا ایدوب اما  
 امیر دلیر اولمشاورده عقرب نیشند ذه زدن تا اثر بدین حسبی  
 ایلہ قطع سخن اقبوب کلام با انتظای قانون ادب بدین منبر و قاعده  
 حکمت بدین منصرف اولدی منزلده وصول بولدر قصصک عفری جامه  
 اخراج و چاک چال اولان سینته نهر ناکند علاج اندری بوجر غریب و  
 عجیب پادشاهک مسسوق اولیجا امیرک عدم تا اثر و تغییر بدین متفکر  
 و متغیر اولوب برکون اول امیرینه پادشاهک خدمت ملازم منه  
 وارد قدیم یورجی که نفسدیت دفع ضرر واجب ایکن اول مجلسک عفری  
 بدینکدن بچون ازاله و رفع و زاری علی الفور دفع اندرک امیر **چون**  
 بن اوله نادان وضعیف القلب و جیان دکلم کم سنک کی پیر پادشاه  
 دی جاهاک شرف مکالمه سنی ملاحظه و آداب مجلسی محافظه اتیم بولکون  
 مجلس بزمن بر عفریک الم نیشنه اصطبار اولمینه یارین معرکه رزم  
 و جنگده دلاوران مروین جنک الذند قیج ذهر بداده دشمنه نیم  
 صبر قرار و ترک راه کرب و غمار ممکن اولور بیدر که سوز غفلت  
 عاطر پادشاه با انتباه خوش کلوب بسند اتمکله اول امر جندک

مرتبده سنی ترضیع ایدوب اقلان میاننده سریند و کونا کونا التفات و  
 بهره مند ادری محصل صبر و قرارینه کوره مراد و مقصودنه واصل و اسباب  
 سرور و عزتی فوق الما مولد حاصل اولدی **بیست** کرت چونیج بنی صبرست  
 در غم طوفان بلا بگردن و کام نهر ساله براند **ترجمه**  
 بلا بگردن فوج آسلا اولور سرک شاه در یادن بلا بدین و نیر بیکر بلقی امیدک  
 اولور طافند **التبی باب رضایانند در**  
 رضایک معناسی جناب ملکک معبود و رب و دودن عبادۀ هرقه  
 کیم توجه و رود ایکنه اکا جان و دلدن خشنود اولوب کما قند  
 ایتلن تبرقضا رفته و خذینک محنت و اندوه سترنه حسن قبول  
 و رضادنا اوزر که سپر مستر اولمادغی مقتر بیکر که کدر قدرت  
 خدایست برید و تبرقضای سپر تدبیر ایلر رة ایکن متصور بیدر  
**نظر** چون قدر تیرن آند فیر قضا سپر اولمرا کاملر که رضا  
 هر کیمب که شتانه رضا و تسلیمه سرا عقدا دنی و گردن انقیادنی  
 تقدیر ایدر **مسند سرورین ممتاز** و صدر کسور ستافیه سرفرازا  
 اولور **رضی الله عنهم و رضوانه کلای** بوجا ک مؤیدری در و الرضا  
 بالقضاء باب الله الاعظم بومقاله شاک مؤکدی در **بیست**  
 تقدیر چوسابق است تعلیم چه سود خرنیدک و رضای لیم چه سود  
**ترجمه** بوزمائی اولور دایل تقدیر خدایا الدن قومیز دامن تدبیر و رضای  
 انبیاء عظام علیهم الصلوة والسلام دن بیری قاضی لما یحبهم و رضای  
 در کاهنه عرض نیاز و مناجات ایدوب یا الهی سنک شنود و سنک  
 سبب اولان عکله رهنده دلاله و طریق سعادت رفیق توفیق **مسند**



[illegible]

ایمان و یکرنگی چنانچه با مسکن و جاهادین برضطاب مستطاب طر و راهی را می کرد  
بنحسبند رضا تقدیر برادران که قضا مودت خود او و مالک موقوفه را  
مشایکله هر جا که قضا داده رضا افزای را بخاری و درین بنده سندی  
خشنود و در این اولیای مقرر در **سیرت** هر که را نصیب از قضا می نماید  
بهره و بیاید از رضای خدا **ترجمه** خوار از قضا قضا خداوند است و اگر  
حکم را بدین رضای خداوند هلاک کرد آینه قلبی نور رضا خدا  
ایده روشنت و مقدرات الهیه دین بویژه جوهر خوب ظاهر شد و از  
مقتضیات قضا داده و است و الفت و سیر پرده غیبیت ظهور ازین  
امور و سبیل و رغبت کیست و المیت کرد اندر و در اولیای پیران خاطر  
ایرینیه و چنانکه از هر روز کار آینه نورانی صفای اعتقاد دهنه کرد و در  
و عوالم شایع حکام و خشنودان و سطرک ان سبطی او را **شعر**  
هرگز نگوید که با رضا شو کرد **ترجمه** فرج و غیش بر روی با او کرد  
خوشتر و بر این رضا می خیزد **ترجمه** با قضا و قدر بوی شکر و شیر  
**ترجمه** اولیای طاعت فرموده خاطر مصلحتی اندازد محبت و کرم و کرم  
او که در لشاد خزانگی ارمیده بیکر جانده رضا کو ستره اندر قضا  
قضا و قدر نه مثال شیر و شکر **بدرجی باب تکلیف نذر**  
تو کلک مناسی انسانا با بیدار با لیلای قطع امید و رجای و تسلیت  
در یکا هنده توبه و انجا ابد کفایت امور حرف بر سر کرد و در طلب انکس  
و هر کس که بگوید احوال انجی می آید و اعتماد و لطافت از این دستنا دایره جمیع کار  
و بار یک و حق سران افزای به جاری و کفایت او **ترجمه** بایانندای خود



اوج فتح و نصرت ایرکوره سر پادشاه دخی جواب و بروب بن بویکجه مت  
 همت و رفقه و عود بقیه لازم اولان مرتبه جناب غزیه خدمت و رضایت  
 اقتضای الهی تحصیل ایچون شب تاسحر عبارات و طاعت ایدرم یارین که یوم  
 مضاف در صغیر و کبریک احوالنه بصیر اولان رب قدر غلبه و غرضی و اقامت  
 و نصرت اراده اندوکی عباد نه تقدر برایش در اوله خصوصه بنی قضا  
 مدخل و مستقل بر علم یوقدر دیدنک بارغی عجب جند و هنر قیامی و احضار  
 و زمان قتاله عده جهاد و آلات اجتهاد نه انتظار اوزره اولوکی بیک  
 اوله پادشاه ذی عقل و هوش که جوهر ازهر سخن کوشش غزیه سزاوار  
 بر منکوتی در بیوردی که مغر صبر و تحمل و جوش توکل ایله ابرسته و کز  
 اعتصام بردوش و محض فضل حقه اعتقاد و حسن اعتقاد نه زهره  
 اولوب عرصه کار زارده جنود غیبی امدادی ایله باذن الملک الفی  
 ختم نابکار اوزره جوش و خروش مقرر در **نظم** مکار خویش را  
 به خداوند کارسان بلکه استیم تا کرم اوچه میکند **ترجیمه** اولوکی  
 ساز کار مرا صبر لدق ایلسون هر نه ایدر سه حکم انکه فرمان انک  
 سپیده دم که داور عاویر معظم و شاه فلک سریر فرزند مقدم ابلیس  
 رکاب سپهر یز رفاده و قیغ قدم ایدوب هر بیت شاه بنم سپاه شب  
 ایچون کوبه طلوع و اقبال و بدیده شوکت و اجله نقی اظهار و انوار  
 اعلام و ظفر اعلامی جانب مشرق قلل اشکار انمیکله شاه عباسی  
 شام فلام عرصه جنگ و ستیزه قیام ایدوب فرار و کبری اشتیاق  
 اندوکی هنگامه شهر بار کار مکار عالیقدر دخی غم کار زار ایدوب  
 ایکی عسکر بر برینه برابر اولوب مقابله بنی ایله حین مقابله ده

تسویه صفوف و تهیه رماح و سیوف اندک کرده امداد پادشاه نیک  
 نهاد ایچون و انزل جنود الم تر وها کینه کا هنده جنود غیبی ایله امداد  
 لاری ظاهر و اعانت ملکن قاهر باهر اولوب **ترجیمه** لشکر تأیید حق از ملکن  
 غیب ایدرون **ترجیمه** خیل تأیید الهی و کبری ملکن غیبی و احوال که پادشاه  
 متوکل و با انتباهک چتر و خوکا و منظور سپاه دشمن اولیچو حاله  
 قبا و هر روزی سنلری سیاه اولوب عنان صبر و قرار لری قبضه  
 اقتدار و اختیار لرنده چقوب سالما خلاص اولی غنیمت و کزین  
 و فراری عظیم نعمت بلایلر پادشاهه اعتصام و توکل بر کتی ایله بالذات  
 مقاتله و محاربه و السنه السنه و رماح ایله مکمل و بی اویه ذرا اوله  
 دفع شر دشمنه تمام کفایت ایلدی **ترجیمه** صبح طغیان مشرق افکار برآمد  
 احصای غرض داشب سودا بسراهن **ترجیمه** طاهر اولدی مشرق افکار  
 دن صبح طغیان آخر اولدی شام سودای عدوی کین **در**

### سکرتی باب حیا بیا ننده در

حیا بر شرف خصلت و مقبول و لطیف بیرت و که شان معالی نشا  
 درخت ایمان اولان سید عالمیان و سندا دیمان حضرت رسالت  
 پناه علیه صلوات الرحمن الخیاء شعبه من الایمان بوشه یغی حیات  
 ایندن بر شاخ در و حیا نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم شریفه  
 اولی مسلم در کوصفت حیا اضاء و الفا اولوب بید الناس شرف  
 صریح و اوضاع شتیع دن حیا سبیل شای و اجتناب تدفوع اولسه  
 مناظم جهان خلل پذیر اولوب صغیر و کبیر میاننده فساد کثیر طایر  
 ایدردی اما بقا و صفت حیا هر کس استدرک کنی ناره اعمالی مانع



[illegible]

و سخت سر و پدید صلا و لا تترك تا سزا افروخته نافع اولور **بیت**  
صف شکن قلب مناجیست ز لاله زار خیل ملاهی جیاست **ترجمه**  
حیا در صعدن قلب مناجی حیا در مرز غزل ملاهی پس معلوم اولور  
که خاص و عام حیا و جفا بدین ذاتی ظاهر بفرموده اقبال حیا در اشراف  
و بی تاب اولیا قیاسات اخلاقی تا رسیده به فعلیات افعال تا پدید  
اولور **ترجمه** کرم حیا نبود برافروزم عصمت از میان قیاسات در میان نیست  
از تقاضای حیاست **ترجمه** دفع اولور روی بردی عصمت سست خط قدرت  
آرزو کرده اولیسه شام و حیا اگر حجاب قیاس اوج قسم او سر کار  
جمله بدی حیا فقیر و معیشت درین بی رحم و کینه هلاکت اولور  
الحق تا ناهمواری ایچو حجاب کد کار دن تجویب و شمس اولور  
فته که مبدا انبیا و مفسد کفر و انقیاد و صفا حضرت آدم صغیر  
و علی و علی جمیع الاینها اولور اولور در سر و یکت اولور جنته  
سبب ظهور نفع مردم پیغمبر اندکند تنافوت حکم معنی این  
اراده از بدید سبب از انزال الله و اقیع اولور قضا تنافوتی اقصا  
از بدیکه ظاهر مشیت و نفس مسک عو که اولور مخطوطه بر نگارنده عدم  
مبارک ایدر حجاب تربیت و تربیت اولور الباس جنت از تر نون سقوی  
فردوس اعلی و درگاه والاد و عبادت و طاعت و امور الهیه مثال  
و اطاعت حکمت ایچوین وجه ارضیه و حال داد است و فرضیه و ایچو  
حبت و راسته دکان علم اندوه ایدر نالان و کربان هرگز در کدر حسیله  
سند نهان اولور روی حجاب مؤثرین خطاب سلطان وارد اولور که  
ای آدم بپوشه قهرای قبول بندگی سزا آید سزا آدم بی سبط مقدمات



کربل نه اهل قد و صلی کورین عالمه فرقتل پس اخی قرب و جوی حضرت  
 پروردگار دنا تعاقب قالب حاکم ایچون عوالم مختلفه ملک و مملکت او غایت  
 اندر دیر و هر عالمک خزائن ایوان دینه مشاهده سنه آجوب پرده  
 مجابی اول عوالم جواهر یوننده قاله دیر خلاصه وزیر اولانی  
 انوکله هراه ایلدیرنکه لیس لانسان الیما سخی مقتضایه عالمک  
 اکر وین بجه و حب الوطن من الایمان و فقیه وطن اصلی به حیل  
 قصد بده ماسودان کچ و طلب وصل اصله فی وارنجیه ناله و ناری  
 و اظه سوز و بیقراری اید فاسزوار قرب باری اولوب هر یوننده  
 ابره و وصل محبوب و نیل مطلوب دامانی لیکه پس نظر اعتبار و دینه  
 اختیار ایله انا ریشمار کرد کاره نظر اید اهل شصتبار بوضویرت  
 خانه محض معرفت افرید کار ایچون خلق اولوب ایات سفلیه و عالیه  
 وصفات کمالیه جلایه و جمایه مظاهر اولوب اینیه معرفت حق و معرفت  
 تجلیات قیاض مطلق اولما ایچون ایدرکن نور عرفان ابله تحقیق و مظهر  
 علم بلا سماء اولان ابوالانبیا حضرت نرونه بمقوله ذله صد و نزل  
 حکمتی تدقیق و اولس سرور کین دن ظهور ایدر کمال ایله قصور ک  
 میاننی تطبیق و توفیق ایدر **ایچینی** قسم حیاتی کرمدر معنای کربل دنی  
 اهل احترام درگاه عالی مقام لرینه عرض حاجت و مرهم ایدر سالی صفر  
 ایلد کوندر ب شرمند و خجل و غلغلند محبوب و منفعل اولماق در کتب  
 احادیث شریفه و مکتوب و مستطوره در که حق سبحانه و تعالی کماله  
 کره ایله و صوفی و مذکور در بر بند سرافلنده کنکار پریشان  
 روزگار که سوء اعماله اعتراف و اقرار له کنده و نندن محجوب

و شرمه اولوب ندامت و استغفار ایدر ملک غفار و متار کمال فضل و کرمند  
 تری دست کوندر مکن شهنشیا و علل و ثوب و معاصی لرینه شربت  
 مراد لرینه دست رحیم عطا ایدر ب مرده دلیری حیات تازه ایلجا  
 ایدر **بیت** محالست اگر سر برین زنی که باز آیدت دست حاجت نی  
**ترجمه** و ارب مایجا ایدن اول در کئی نه ممکن و و نه دست حاجت نی  
 محفل مرته حیاء کرمکن نهایت و غایت کرام ذوی الافضال بکرام عیم  
 النوال دندن سالی نی دست و محروم دوندن مکن و محتاج و عیالی  
 شرم و انفعال ایلد غریب و مفقود اخرا قابویه کوندر مکن **حکایت**  
 راویان اخبار حکمت آثار و عذمان اطوار و رکاردن روایت اولوب که  
 مأمون خلیفه عهدن شیخ معیشت و زندقا بنی شهاده زارده نشو  
 وضو بولش و غمزه آرزو اما بنی ابی نور و ثعلب مرعی اولش بر اعالی  
 و ارا ایدر که دین محنت دین سی ماه و اجاج دن غیری کور عسری  
 زلال وصال اولان اب لذینکه غمزه صفاسین سور عش ایدر  
**بیت** مرغی که خبر نداده از آب زلال منقاد رباب شور در ده **سال**  
**ترجمه** بلین بند و کین اب زلال کچنور اب شور بده مه و سال  
 اتفاق بر زمان اول قبیله اهل سی کمال قحط و ضرورت و قوی کین  
 تدارکننده زیاده تعب و مسقت چکمه اول اعزای بر کوفت تحسین امر  
 و تکمیل لوازم انتفاش ایچون وطن مائل و مسکن معرفت و فخر خارج  
 اولوب قطع منازل و منازل ایدر که بر جای دگش و محل صفایه  
 ایدر شدی که خاک پاکیزه را صلی و تراب غبار آمیزی مانند مسک اذفر  
 فای ایدر یا نند ریاض جنانه اولان حیاض دن فشان و برز



دیوب ماه نوکی شهر شکر کران و کوی انخاب کیو کجا افتان و خیزان  
 روان اولی ملاحظه سید راه بولانی در خیا عدالت ایدوب منار انقیاد  
 ایدوب اول سینه بوز طوقی و یک لکه سکه دت مسکه مطر کوی کوی  
 هنر اعرابی ایدوب بخل و میانه مسکه بیدار ایدوب ناکاه کوکبه حشمت  
 واجلاد ماه مون ویدوب شک و اقبال نظر مزین ظاهر و انار  
 عینت عایوب باهر و ایلجا اعرابی ششکار اندیک شهر بار کور وون  
 وفار مزین شکار ویدوب دلاز ایدوب کینت و کلس ایلر فی الحال بر سبیل  
 استعمال سر راه کلوب موقوف نیاز دست بخیر قصد کیشا و انار  
 و خیلندک دعا و ناسه انار اندی پادشاه چاره ساز خاجه پوزار  
 اول فقیه بیچاره و داف و یا خندان افری به توبه و اقبال و احوال  
 پر لاندن تقی و سقالی ایدوب که ایدوب که ایدوب قیله مزین فقط  
 و غلا سبیل فقی اهل و دیاله ضعیف اویا غله خدست عزت ایدوب  
 بوجوب ناچیز دست آویز ایدوب بر توبه لطیف و هدیه شریف ایدوب  
 کلام که زلال وصال پوزی و بیان کوی دامن وصله یک رنگ دستار  
 و تقای ایدوب شکر و هیچ بر خط بهیم یک بهر ایدوب و راجی اول اندی  
 زمان حال با کمالی شاده ایدوب جانی جانی کوی عزت و خطیفه  
 پنج کانی کوی خنده کوی مره و کینه عاله خاشاک اولان صور شش  
 مشاهیر ایدوب صفار سوریه و دیدی اعرابی دخی ناف بر مشاک نزل کوی  
 مشکی ایدوب غلام مال حصی عز و ایلان کوی رب غلام اللیة دیوب  
 یضی و باب خوشگوار صفات و خند اولان ایدوب کوی در که دنیا ده اندی  
 کیمسه کوی بخش و اندی طبعی کوی ناز شید و شکر وین خبر صی کوی نیک

بنیاد بر کین نظیر و را بر کین ایدوب انار کین و جوی و راج بالیا  
 ایدوب اوز نون خس و خاشاک مرتفع اولش جوانی حیرت و اضطراب  
 شش لب و بر لری شیب و نصب ده اقلامده و طلب اوز نون اولان  
 اول ماه لوزیز بر صفای و مانند لجان اولان اب شیرین و صفایی  
 کور کور و پادشاه عظمی و انش قشربله در وقت سوزان اولان جانه  
 صولر سبیل کتا روضه شتابان اولوب اولان شیب نون بر مقار  
 طاری و روی نون ده اولوب لطیف صولر شکر در نایح  
 با ندی و نتیجه اندیشه و لاطیف صولر شکر را ندی که جندله لک  
 و طبعی و غیره ایلان و پینه روی مصفا میبار روز نکر ایدوب کتا و کتا  
 انبار و ایدوب که حقدن فیما انبار کوی غی کالیس و ارد اولست و بولاه  
 مصفا بار و ارایسه جندن ناز و فضل کلام شاد عاد و نظم لک  
 پر ملان قشربله معنایه کاف اولاه بوقیو کتا کتا و کرسنه و یک  
 دال بر مرده سنی احیا و سلام اتم قشربله بروج اولان قلب درینا ک  
 دیاب ایدوب و اصل اولست در بس صلی کار و خلاصه افکار بودن که  
 بواب خوش کور دن بر مقدر لوب پادشاه کاکار و خلیف در کار  
 خدشته هدیه بیت ایدوب که البته بوجهدت مقابله سنده عطیه سیمی  
 نوری و موهبه علی صوری و ایدوب شاد که کین انعام علی و حله  
 جیبی ایدوب اهل و بیای اتم قطره دنا زاد و نون نعم ایدوب ریشاد اولان  
 مفر در دینی کتا کتا اولان شریف و بیعت غم بیت و جزم کت ایدوب  
 اولان مسکن لاندن شیشه کلاب اولان کاکت مایه آری ایدوب **نظم**  
 شاد و کتا کوی جهان صعبی قادم روان عاشقه بیدان برافه کمل



منبج چشمه خوشبده صفاده دیکه کور و لذت ذلال خوبان بونک  
 حله و تند زنجیر مرتبه اکسک کور **ت** اب موشیره شاج نبات در نه  
 همشیره آب حیات **ترجمه** آید ظاهر که اما شیره آب نبات روح بخشا  
 اولده همشیره آب حیات شاه پاکیزه مشرب عرب نشنه بکن کور در کی  
 ایدین رجا بدله نه خطاب ایدوب بر مشربه صوطلب ایدیکن رجا بدله نه  
 رعایت ادب ایلده اول ایدین الله بر خا لبالب صوفی کور کی که تغیر  
 اللون و کرمه الراجیه عربیکه مشک متعفی کا تأثیر و ریح و لونی تغیر  
 ایلش اما رعایت خاطر ایچون بر مقصد تناول بیورب اقتضای  
 وکیاست ایلده صورت واقع نه ایدر لونی یلش ایدیک و لازمه حیات  
 کرم ایلده قائل اولما دیکه اول فقیر توفیر توفیر و عمل کثیر ایلده کور  
 دکی هدیم می تدبیل و تحقیر و بیرون الناس تفضیل و تغیر ایلده تشریف ایدیک  
 یا اعلی کرجک دیر سکه بوبله شربت غریب و آب عجیب کور مردم دیوب  
 رجا بدله بیور دیکه بواقی هر کسه ویریک اولماز و کاه و بیگاهه تین  
 بوکادست رس بولماز اول آبی مظهر خاصنه قویوب بونک نظاردن  
 خافیه برزایه عربک راوی سنن النقا و آیت ختم اتمیکله سر مکتوبی  
 محافظه و اخفا ایچون امر بیورب روی توجه و التفاتی عربه توجه  
 ایدوب یا وجه العرب و یا عذب المشرب تحفه رعنا و هدیه زیبا کور  
 حاجت و مدعا نه ایسه عرض و انفا ایلده که قبول و روا ایدر دیکر عرب  
 دخی ای پادشاه روی زمین و ای حلیفه مسلمین قبیل مزه بلای خطا  
 و غلا حسیلا و اهل و عیال مزه سبیل محنت و بلا مستعلا اعظم حالدری  
 غایتده مشکل و خاک فقر و فنا و معاک و عناه پادکر اولش لری

افضل ملک ذی الجلال و قنضرت و انبتهال ایلده خلیفه نکر درگاه عیم  
 النواله النجاریه و عرض رجا یه کلام دیکر اول سلطان عالیشان عرب  
 هزاره تبار کامل العیار عظیم و احسان بیورب همان اول حملد زطن  
 مالوف و مسکن معرفته عودت و اهل و عیالنه معجده ایصال خبر مسرت  
 و هر بی مستغرق نعمت ائمنه فرمان لازم الاذعان صادر و لما غلغلا  
 دخی امره الی البرینه امتثال و کسب نعمی مالا مال ایدوب پریشان حال  
 اولاد اهل و عیالنه حیات قان و مسرت بی اندازنه ایصاله شربت بحال  
 ایلدی مقربان حضرت و معتقدان درگاه سلطنت و دیر بوند و خصوص  
 یو عیال و عرب حاطر ملا حظم نکر و کور دکی آبی محافظه نکر کتمی و بولان  
 منزلته عودت ایلده امرک علی نه اولاد بونک مستعلا نه اقرا و اکره خلیفه  
 بیور دکی اکرم عربک کور دکی آب غایتده بدوی و لذت و متغیر بر کور دت  
 ایدر اما شوره زمینده اب غایتده بوبوی و لذت و متغیر تلخ و نکر  
 و ملج ایلده نشو و نما بولش نه نوایه ایلده ما عذب و صفا انتا کلد  
 اب محافظه شکسبی بود که اگر بریکر نیان اکره معنایک ملا حظه  
 بقیه ایدین تخرج ایدرین جائز که زهراب اید و کنی اعراضیه اشراف ایدر  
 اول فقیر منکسر دل شرمند و غل و اظها رکزدن غایتده منفعل و اول  
 و اول منزلت قییل رسنه عودت ایلده امره سبب و حکمت بود که ایلر  
 کیدر که مانند اب حیات اولان اب عذب و جله و فراخ کورب ایچیدر اندر  
 کارده و کور دکی یاد کاردن محبوب و سرسار اولمش مقرر ایدر  
 بن اندر استیا ایدرم که بر فقیر کذا استانه نه اتقا و امید کور و احسان  
 ایلده متدبر رجا ایدر کن اب روی و کلوب و شیراز و جمعیت خاطر



و از ارم و نبیه ده ساسی و ملائکه فی قافش اولان محمدان و شیانیان از  
 اجتناب و غایتی در بواسطه کتاب مکالم اخلاقین بر باب حکمت انشی  
 از باب حکمت و صیقل خبرت و پیشتر که انشائی یکی بنویسند و در بر  
 اجزای لطیف عالم علوی دن اولان ملائکه بنویسند که اول جهت اینست  
 بنابر بزرگ روح انسانی اشیا فی خصل بر قوس و جویان کا هندی اس  
 است این و بحسب خصلت نفس قالیبه دن خروج و بازگه اعلا  
 خروج اید یاغ مشتمل فرد و سر جملوه ساز و منزه علیه عیاده محم لای  
 اولانغه همت اید و هر علم و عمل و معرفت جانیته میل و رغبت اید  
 بدین و کسی که کثرت فی عالم سفلی دن اولان بهایه ساقی در کثرت  
 حیوانی اید اگر از مافوق و مایه مصری و مایه بدیده حقیقی  
 تبار که مشغول و غم غمی نباشد و نفسانی صوبه مطوف اولان  
 امری شرط عقل و معرفت و از نه انسانی بودن که مقدر اولان  
 مرتبه نسبت ملکیت قوت و ربوب و جویانیت طرفه قضا  
 میل و رغبت انشی **نظم** از ملائکه بر در واری و از بهایم نیرم بگذرد  
 بهایه کون ملائکه بگذرد **ترجمه** بهایه ملائکه بگذرد بگذرد  
 بر و برین سخن بهایه خصلت تبار اید و اول افضل ملائکه بهایه  
 که رستاده هر یک و از غیب عالم لایس حال و مرص میانی قضا  
 مستحق است و اولان را رب و طالب اولان که از قضا رستاده و خلیفه  
 اولانده نکاح و سفاح بینتی و فساد و صلاح میان قیام بر این نیست  
 فی الحقیقه اولان عیار اید که صفت شریعت غلبه اولان قوس نفسی  
 ناشی است حرکت مسلمان اولان اید ارشاد عنان اید بر علم شدنی

سکاویب اینیه خاطره غبار شرم و حجاب نشسته و شیشه عرض و نامی  
 شکسته اولان **نظم** سخن شرم میاید که سائل نخل از در که او باز کرد  
**ترجمه** سخن شرم سارا اولان که سائل کید در کفندن آید است  
 و مردم **او چی قسم** حیاء اید در آنک معنا می و اولان که بحسب  
 الشریع و العمل ارکانی محط و معرفت و حقیقه نوی شریع سمیع اولان  
 امری حیاء ادب عاقلی اید شریع اولان بهایه تم که قصص نظامی اسرار  
 پوشید و اولان اطوار زلفه عین عیون و بر صیورت اید که اولان اولان  
 ترکیب شبه اولان و فی مکافه دیرینه بینا به بگذرد که بهایه اکرال  
 الا که شعله و مکارش و مردم بهایه دن اجتناب اید و بی است  
 عند تحقیق فواید و اولان بوضعی جاسق و کلام بر اینها شایع  
 ایمان اید و حدیث شریفیه بیان افانت در پوشید و اولان ایسه مردم  
 اسلام اید معروف و ناش بر سنگ اید و صوفی اولان غایت و صفت  
 صورت این اطلاع اولان را با تو معنی ملک سعادت سوار اولان ملائکه  
 صدور و شایه اولان را غایت نشاندن غایت لایسته حیاء اید و بی  
 افانین ذکر جمل اید شرم و مایه مایه مایه **نظم** در که بر از وضع  
 حیاء مشهور آینه نور خدایه شود دیدن فی شرم برستیده نیست  
 عقل ان دیرینه **ترجمه** اولان که صیقل شرم و حجاب اولان  
 اولان آینه انرا فیض قان مرطوب محتاج چشم خشم و حیا اولان  
 پسندیده حقیقه دیران صلا ایا اهل نظر درید  
**طوق زنجی باب عفت بیانده در**



ایله جانب فخر و فلاح و توجیه و حرامه مباشرت ایله دامن عصمتی  
 قاذورات و عیانتله تلذذات تخلص و تنزیه ایدوب شاهرا شرع  
 خارج طریقہ کنر و اول مسلک پر خطرہ قطعاً توجیه نظر اقلیہ که  
 رخسارہ امیدنه ابواب خیر و صلاح و روزنه فیروز و فلاح  
 کشاده و اسباب سعادت دنیا و آخرت آماده اولاً امداد اولیاد  
 عالیا که جواهر و غفت ایله کند و ازا سته و بیس عدل و نصف  
 ایله پیراسته ایدر البتہ ظلم فسق و فجور و آثار شر و مشهور عصبه  
 مما لکنند دور و انوار معدنی ایله روی جهان پر نور و غایله  
 عار و قیاحت و بدنامی و شتاعت اهل و عیال خلقت منسوب و اول  
**قطعه** عفت آنجا که رایت افراز دل و دین اتمام نیواز  
 نفس از وینک خوار و دار شود روح مقبول گردد کار شود  
**ترجمه** رایت عفت اول بر برده کیم افرخته ملک دین و دولت  
 اقبال اولور برداخته نفس اولور ایم او کردار نکودن خوار و دار  
 روح اولور مقبول و محبوب جناب کردار الخیر و الخیر و الخیر  
 عالم مقدر حضرت لری همیشه تحت رعد برقرار و اسرار و کلمات  
 استوار اوله نخل وجود فی برک و بار عفت ایله تزیین و ذات ستوده  
 صفاتی حسن سیرت و لباس عصمت ایله تحنن ایلشدر  
**خوبست او نیچی باب آداب بیاندازدر**

از یک کشتی نفس نفیسی فعل ناپسندیده و قول ناسنجیده و نصیانت ایله  
 قدر عالینی مویجات نقص و شین دن حمایت و سایر ناسلک دخی  
 توقیر و اکرامی و اعزاز و احترامی ایله خاطر لر نیری رعایت ایدر

بر فرد که اب روین عرصه اقتضاه دو ملک و شیراز جمعیت قلبی  
 سو ملک ایله اولور و فی الحقیقه ادب افعال و اقوال ده بلکه جمیع احوال  
 حضرت رسالت علیه ازک الصلو و انی الخیر جنبه اقدار و مقام  
 و سنت سنیه می ایله حال مناسبت در زیر آداب کامل و حکیم  
 همان اول شاه در یاد حضرت در که آدین رتی فاحسن تأدیبی  
 مکتب خانه سنه معلم و مرتب اولمش و دار التعلیم افراب اسم تن  
 ده علم و عرفانله پرورشی بولمش پس آنک کبی اوضاع و احوال  
 مذهب بر حکیم مؤدب دخی یوقدر **فصل**

بیردی پس او سلطان مؤدب • او خلق خوب و اطواری مذهب  
 بفرجه ایدوب تعلیم و تأدیب بنم تاء دیم آدری بویله تمذیب  
 ایدوب کوچک بنم تأدیبی حق • بکالطف اندی اول فیاض مطلق  
 دلوسک اوله سن مقبول حضرت • مؤدب اول بولون تاکر قربت  
 ایدر رحلیه انسان کامل • ادب ترک اندی رذائل و غت  
 دوسک کیم قبول ایدر سیرت • مؤدب اوله مؤدب اول مؤدب  
 ادب اصواتان ادب که اوت • ادب از حضرت ادیب آموخت  
 بر کسی خوان سبق که در هم حال • سبق از لوح کبریا آموخت  
 او کردن آداب برادیدن کیم **ترجمه** در آداب اول خدای ال  
 اوغ بر کسه دن سبق که برام • سبق لوح کبریا دت ال  
 صفت ادب کیم عامه نامدن پسندیده و ستیسن در تمام اوله  
 دار و سلاطین بزرگوار عالم قدس غایت مقبول و احسن  
 در زیر هر بار که انله رجاء ادبیه رضا رب ایله سلاک و ماکل



[illegible]



نوجه او نیزه قرار نقش اوله دیوسلک تحریر و مرشد فقیر و نیز  
در غرضی نقیر و قطیر تعبیر پذیر ایلده حضور قصص ادا اولند  
اول دخی معروض جواب صابده تبسم کنان مال و منال بر بار هر جای  
و قادر و مجبوب بقدر و پر جفا در دنیا ریختن متاع فانی سنه  
فریفته اولماق عقلا ایشی و طول آمال ایلده شهرت آفی سینه شیفه  
اولماق عاقبت اندیش روی کل در امان نهال بیشالی بستانه اما  
و شیء طیبیه باغ نرکانی اولان ولدی برك و بار آداب و فقرات  
و زهرات شرم و حجاب ایلده ارسته و پیرسته ایدوب هکارم خلقت  
آنکه ایچون و حد خزان یارکار و مرام و اشفاق دینی نیامه دفاتر  
احضار اتره زیر مالکی مال و محال خوبان کی زواله قرین اما  
جوهر ادب و طور مذهب ثابت و برکمال و عرض سریع الانفال کی غیر  
و انتقالد امین در مجدی کنج پدیده مغرور و تاج و کمره سرور  
اولماق ساهزاده لری عین قصور در دیو عاقبت بیزلک انظار آنکه  
قبصر که خبر حکمت اثری ملک مصره و اصل و لیقا انصاف ایلده انصاف  
بناء کرجک دیمشله خوب ترک اعتناق و کلام حکمت انجا اولماق  
خبر من الذبح فحیسنه اعتراف ایلدی انصافه ادب بهتر از کنج قارون  
و هیازر نابره حاج و اولی در مدیعت اولور **مشهور**  
ادب بهتر از کنج قارون بود. فزون تر از ملک فریدون بود.  
بزرگاف فکر دیر وای مال. که اموال مرا هست و دوزر زوال  
عنان سوی علم ادب یافتند. که نامر نکوان ادب یافتند.  
کنج قارون در دیر بهر ادب **ترجمه** ملک افریدون دوزن اکثر ادب

انعمش اهل عرفان میل مال. غایبی اموالک اولم در زوال  
علم و اداجه او کیم مائل اولور. نیک نام اولما غله شهرت بولور  
**اون برنجی باب علو همت بیاننده در**  
اسفار اخبار سلفه مذکور و کتب منفذ میره مسطور در که آن  
الله عجب معالی الامور یعنی قدر و شافی عالی اولان علمه جناب عزت  
علت اسماقه و جلال قاننده محبوب و مرغوب در پسر بلند همت اولان قبا  
و طالب سعادت نیا و آخرت اولان زهاد و الاریت و عالی منزلت  
اولوب اغال صالح لوی نظر قبول ایلده منظور و انوار عجب از لیه ایلده  
خانه قلبی پر نور اولور و رفعت ارجمند ایلده همت بلند پیری بزرگ  
متصل اولان خدا <sup>نوب</sup> اخرون جدا و منفصل اولماق محالدر **قطعه**  
مرغ همت چو بال بکشاید غز و اقبالش اشیان باشد  
پیش چو کمان همت عالی کترین کوی آسمان باشد **ترجمه**  
مرغ همت چنی اید پر واز. اوج اقبالی اشیان ایلده همت عالی اید  
چو کمان کترین کوی آسمان ایلور سلاطین بزرگوار و طایین  
عالی مقداره همت عالی و عزیمت متعالی کار کافی و مددکار و وفادار  
پس هر بار که انلاکه همتی افزون اوله قدم شوک و عظمتی  
ساحه سلطنته غیر یلردن مقدم اولوب سر بر عالم مصر غز و جلال  
معزز و مخترم اولور **شعر** همت بلند دار که نزد خدا و خالق باشد  
بقدر همت تو اعتبار تو **ترجمه** همتک ایلده بلند اعطاب دنیا و دین  
خالق و حق یاننده قدر که همتک مقداری در **حکایت** عروس ملکی  
در که ان. و خذره دولتی داخل سر ایدر اقتدار و خلعت عزت



د لایمان جهان میاندا انده ارکله برانشتهلار و اعلام طرفلارده قیغ قیغ  
 سر بلبلد و اشغال لایمانده مراد مرز کار دیننده نامدارلار و اسم کریم  
 نیم عرصه سرور بدیه شفا غم و جلوله کات و لایمان بدیه عروس حیات و جلاله  
 دست بیما نور قیغ جود هر دل و جو شمشیر جوشن کلام درم **بیت**  
 باخت یکم کج کسی که تیر نیست هر روز سر ملک بد از تیغ تیر نیست  
**ترجمه** بخت نگویله دیکو تیر کی سینه زانو لور هر روز سر ملک بخت تیغ تیر  
 و بوبیت بلوغت شفا غم معنای مزیا فیهما ایلم **بیت**  
 عروس خلعت ان هود در کما در گرفت که اوله از کفن خورشید و لک شمشیر

**ترجمه** هر کما از کلاه عروس دولتی مقصود ایسه و سینه یانی برینه  
 و بوبیت کون خور تیر کفن و خورون مزبور ده بوبیت دخی شمشیر  
 و البته مبارک ده مذکور در **بیت** عروس ملک کسی در کما کیند  
 جست که عوسه بولب شمشیر ایلم سر زنده **ترجمه** کیم در لاشی انک  
 استرسه عروس خلعتی ایلم سر زنده شمشیر خورون افشا نام

**حکایت** مراد ایلم اخبار بومرکال افره اخبار ایلمشدر در کیم کیند  
 روی عالم کبر لایت ظفر سرانسته سر جدموم روم و نه ضبط کیند  
 عرب و یغده افراخته و جهان داران قیغ بر فرغنی قصه صرف حققت اقبال کیم کیند  
 افرشته این روی خجود بر فرغنی پشته یونیک کباب ظفر مایله معانی

ارکاب انکار غنیمت ایلم فکر و اندیشه ایله دل زینش و مملو  
 خاطر و پر شمشیر ایلمی افر کیند رئیس و سفر و حضرت و ایلم  
 و جلیس اولان حکام اسرطاطالیم اوله چار شاه عاقبت دینک کیند  
 فکر و نشانه حدیقه جیبت مبینا احوال و باها و اقال و خوار خاکی

و عاری الکنه شفا غم ایلم هودانه روزگار و غور زنده حیات کیند  
 ملک یعقوب ایلم نامدار که اولان طرف بلبلده جیبت مبینه اثار  
 سعادت و دولت باهر و بازوی همتی که کمال قوت و قدرت ظاهر ایلم  
 چون سرت بلوغه کیندی و کمال مرتبه مرجعیه اوردی قیدل سندی  
 بر پیر صاج قدیر اولان غلر انتظام احوال کیند و صفاء عشق  
 جویانه وجود زهر مغصود که اکثر کج مقام خدایه بویانه  
 سن و سال و شمد کج حال که استیلا یسبل شروت حکای و غلبه  
 شدت شبنم و وفرة ایا حده اوردی تحصیل اولانم عفت و کلیل آلام  
 عصمت ایچون شاکله لایق نشاند اولانم مولتی دست یانی احضار  
 ایلم که برخ نالان عزت نشاند بر کینه مکرر و کدر و عجز مرتبی  
 نامزد انکار سنی ده مند و اول عالی مرتبه ده هر لایق غلر برت  
 القاسر سر بلند ایدیم دیوا طیلا محبت و برتر حدیبت ایدیکون  
 بعقوب شهادت مآب و شجا عدا انتسلا منصفه جویانه تنق لایق بلبله  
 مستورا اولان عروس لند زینده سنده رفیع نقاب و نالانده برت  
 احتیاج و پیر خجده صغیره قیبه خطی ایدوب بن جلال با کماله دلاله  
 و سر کینده افتاده اولانم سر طاز ده یه خلاقی عارده ملاحظه کونری  
 یغیه و یغیه زیاده و دست یانی اویه کونری باها ده اختیم و کج کیند  
 و سپید کجی کج خضر ایلم که نایم کونری واقف و اول عروس  
 دلسان ده دلفا نشاند و بر که کیم ایدیکون عارفا لایم دیندی یعقوب  
 خاند سنه کیروب بر شمشیر بیجا روی و لایندری که عجز و عالک  
 عجز و غنی ملک عروس القایم شرف و زلف کیند و نامزد انکار کیند



ناصیه افوالنده ظاهر کوپنجک ای پادشاه جهان وای شهریار زمان  
 الحرفه تعالی است دولت و کارهای مینا و سرپرستانت عزت جاودانی  
 ایلد مهیا و مراسم شوکت و جمانیافرت و اما ده و لوازم عقلت و ایت  
 حدت زیاده خدم و حشمک موقوف بندک ده حاضر و صدور و غیر  
 شریفکه جان و دل و ناظر لرزانده که موفور و مملکتک معور تحت تخت  
 و عدل و نصفکت صفت است مانند ابرسته و نهال امال دولت و اقبالک  
 شرف استقامت ایلد پیرسته و نهال امال دولت و اقبالک در اجلال  
 و اقبال بند مقبل کیمر موافقت خدمتکده کارکنار و جاهد و جلال علی  
 الاتصال بستاند عالیشانکده خدمتکار ایکن توزع ضمیر انور کره و قهر  
 خاطر از هر کره باعث ندرت بکده و بکند در حق جواب حکمت نصیب و بر  
 دایما تفکر و تأمل ایدرم که عرصه جهان غایت مختصر و مساحت ممالک  
 بهمت اقلیم زیاده محقر و نقد عرف صرف و خرجه تحصیل و لانا بقتله  
 سکن آن واحد ده اضافی می مقرر در آمدی بویله امر بسیر و بشی غیر  
 تفریق ایچون حسب همته سوار اولمادن شرمسار و ضبط ممالک کو قدر  
 و حفظ متاع فی قمار ضوینه لیل و نهار عطف عنان اختیار افکند غار ایدرم  
 دید **قلم** کرای آن نکند طول و عرض هفت اقلیم که من به نیت تسخیر آن  
 سوار شوم هزار عالم از بن کر بود گسست هنوز که مر بجزم تصرف  
 بدان دیار شوم **ترجمه** قافیه قافیه اگر محکوم اولوب کاینات  
 رخسار اقبال و سعادت با که اولسه زیر آن حق بود یکم قبضه شمشیر  
 المانچون دیکه برکز سوار و ملاغه بو ملک جهان ارسطوی حکمت  
 پناه دخی شک و اشتباه یوقدر که همانکد ایالت و حکومت آتی سی

و ریاست و سلوکت قانی بیعت بلند که لایق و نیت امر چند که موافق کل  
 خردمند دانا و هو شمند بینا اول متاع کوبایی طالب و باراد باری  
 تجله راعب اولماز پسر طریق اسلم و قانون مسلم بود که تنکدای دینی  
 عرصه و سبعة مملکت ابدی فی ضم ایدوب ضرب شیخ جهان سوز ایلد ساحت  
 سرای فاف داخل حیطه تصرف و اقتدار که اولدوغی کی عدل عالم آفرین  
 ایلد مملکت سعادت جاودانی دخی قبضه ضبط که کبر و تحصيل کمالات  
 ابدیه و تکمیل سعادت سرمدیه ایلد جبر نقصان و تلافی مافات و قیوم  
 علو شان مبشر اولوب دنیا تکد قلیلی عقبانکد بتری ایلد رونق پذیر  
 و دارنده امیر و شهبانج و سریر اولماق میسر اولد دیدی **نظم**  
 ملک عقی خواه کان خرم بود ذره زان ملک صد عالم بود  
 چمدنک تاجر میان رفیق نشست عرصه ان عالم آید دست  
**ترجمه** ملک عقیای طلب کار اوله هان ذره سی اول مملکت اولو حاکم  
 عالم فانی در جهلایت دانم اولم سین تا مملکت بقا نکند انا  
 اول حکیم آصف رایک کلام حکمت نکلند تمام تسلی و صفای اولو آینه  
 قلبی نکلند غنچه مجلی اولدی و حکیم نکلند دانه فراوان آفرین و فی پایان  
 تحسین اتدی امری نکند که های همتی اوج شغفاده استخوان  
 ریزه دنیای دونه سرفرو و اعیوب پنجه حرص و آز بیانه انکار کنون  
 هر کاهل بلند مرتبه نکلند شاهباز عقلی هوای مدح و ثنا سندن پرواز  
 ایدر **شعر** تو یاز ساعد شاهی استخوان منکر های همت خود را  
 بلند ذره پرواز **ترجمه** شاهباز دست شه سین ابقه میل استخوان  
 ایلست پیر و از با لاده های همتک



اولوب عذر نکند که اندرون در قشربان **حکایت** پادشاه نیک نهاد

که تبار و متاد ایدری هر چند حکما و اطبا و ندما و الیا او فصلی فیجی کند  
فساد و مضرتی عرض و اعلا و منعددا اقدام و اظهار ایدر روی  
عادت اندرونک مضرت مضرتا و بوی ترک و فراغت و ملا حظ و عاقبت اثر  
ایری بکوت ناکاه اهل الهیون برود و پیش مرخصی العیش و لبتاه پادشاه  
زیادینه کلوی روی شد پیش ناکاه اندرونک محتاج بنما ایلان بیه کرب  
غایتیه زار و زار تراوش و غیره افزای کلان ایلان کن عذر صریح  
صحتش رخسار ابرو پستی زعفران مثال و تن پر تاج و طاقی ناطق  
و بیجا ال اولی شل حوال و شمل غریه استفسار ایدیکین پادشاه در حقیقت  
حالی اخلد و در مدت و اداسکا را بیرون تناسل کل ایدر سر و راه و کبی  
پان کرکان اولوب رمد بر رمد حال مشک و طایع و جریه و ندامت و روت  
دیو کلکل کاند شکایت و ککر ایدیکر در و پیش لیبیدی چون بوج و جریه و جریه  
مرو نایله مرا جک مطر مرافض و مل اوقاف مقصد و مرانچین و روت ایل  
براه بر خطرون کدرا ایدر کس و فایه فصلی ترک ایدوب چقا زین کیدر  
پادشاه و دخا جانگاه ایدوب هر چند کند توجیه و تریک اندم عادت  
طبیعت ثانیة ایلانک مدافع سکره بیجا ال اولوب دیکک در و پیش و تریک  
خطبه سلوک این غریه و منقعات **الحکایت** ویدی ویدی پادشاه حکم  
صفان محی و فصلال مسجون لری و اولان و لایم هیچ که بر او پیش هر ربع  
استه لری قبل الاثار منعند و کرسکا کلا می مسخ و ایا بوی جنم نرم افزا  
ثابت قدم و ملایخ دم و ایلانک ایلانک دم در سبت فاند و تریک بی پادشاه  
فانک ایلانک قبلت پادشاه نگه بند سون و مندر مر و تریک طریقه جاکس

**اوزن ایلانچ عزم بیافند در**

عزم نش بر و فانی مراد و قافله لاله کرا کرا بران لوانم و در میان  
در سلا طبعی عدالت آید و ن هیچ بریز و ایلانک عزم هیچ زمان عزم  
علاک قینه اقتدار کند کیدر در پادشاه عالیجاه که بای  
و سبی بلایع سر اسرا باری کسند بها انداز و به ایدر **حکایت**  
فیض در سبت و سبکی اسل کس لایق مرله حاصل **حکایت** بیخبر در تری  
و سبی کل ایلانک کیشی به مرله حاصل عونت در سبت اندون جا تری  
مها اندون بلایع کلک تعصیلان کیشی میان سوی کیشی سبت و کیشی  
اقدام و اهتافای رشتند و ل و جانله بیکته ایدوب اول خصوصیت چیتل  
کلام دفعی اعون می هیچ و بر ما انگند سولایه عونی و ایلانک بوی جنم و نده  
ثابت قدم و ملایخ دم و ایلانک عزتینده صوریه تعصیلان و کیشی  
اندونک امرک فنامنه که اهل و فخر صدر و سالتیه **حکایت** بر حکام  
کاروانه سنجید و سنجید سوال اندونک پادشاه کس و کیشی نه عذر و کیشی  
و سبت و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
اعاوی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
خصال قانازت قوت کل علی اندونک ایلانک ایلانک ایلانک ایلانک  
پادشاه کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
البنه لشکر و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
عزم در سبت و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
شده چیتل در سبت پادشاه و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی و کیشی  
اندونک ایلانک قبلت پادشاه نگه بند سون و مندر مر و تریک طریقه جاکس

آییری



مخافه و طلب ما ثور در بر تبه ملوک محلی حتمی صوبه بنبر اهل خانه همدان و احوال  
در این در طلب میکی شمس را با نمر زنده بخت بلند و دنیا بجم عدل مرت  
افند بر کار باز بستند **فصل** ال ویر سره همدان مقصد نهمین  
بلند **منته** او مال از این ده ده سیم ایدر سر نذر نهند **حکایت**  
حکایا، هندامشانند مذکور کتب حکایتیه مسطور در که بر حوت  
بی نر و نه صیف کجند و همدان میان نخیستند بند و ضویر مقبول  
علی محلی کردند نزار زده پیوند ایدوب نقل و کوی پیا خراج دانه قوت  
بشریه اولان قوتی خلایق تمام بر نذر رفیع و محل آفر و صحن بوجد  
بی باک و مقام خدمتد چایه و چایا لایق ارب ربوبه خلایق افروزه  
اکبت اتفاق بر رخ بلند بر طراز اول محرابه امانان اولوب دیدن  
سند بپوشه غفلتی باز ایدوب بر سر شرف درخشند و ضعیف  
خیمه پیکست که رعیتها نا غیرت و حیمت برست ایدوب تمام ایشاها کار  
انسلط ایدر اندنه کاردیک دکلی اهتمام ایدوب چایه کی مامور اولان  
یوه کور سکرده خدمت همدان لازم اولان خدمت یوه مکره **سجده** بیغ  
و چند خدمت رخ افروزه کوبه پیک نخبه کانی ای موز نرند معتقد و احمق  
بند و خیمه پیکر یوه سر و رخ اندر کار کا نخبه دشوار ایدر کی ملا حظه  
وین سبب شربت اندر یکمل ایدر خطایه وجود صوبه کی محکم انجی  
دینیک موی عشق یور از زبان خلعت باز و سر ای امنی حکایت افلا لایق  
**الجنس الجنس** حکایا فی عیال فتح نخبه کندی چشمتد بر نیکد شکایت  
دلدار ده و سر کونینده افتاده اولوب و سلطه طالب و خدمتد جان  
ود ایدر راضی ایدم بر کون بونه عید یجایه و کار و بار نذر ایدر



اگر هوا و مشق در سر و آرزوی و صلح مقرر ایسه ادا و خدمت تا  
 قدم و رانج دم اول دیور فتنه مشغول اولدغم توده خاکی با تمام  
 نقله فرمان و بیننده عهد و پیمان جریان بوناغله حال ذمت عمن لازم  
 اولان خدمتی ادا و نموده عهد و خلاصه بوناغچون بار محنت و مسقت  
 التند قامت بایستقامتی دونا اقلک اوزره بر دیو بکرمخ ایتدی  
 ای فقیر که پیش نکه اندو کنگ فکر و اندیشه نکه اوز و ضعه غنا که قطعاً  
 مناسبتی یوقدر و دست باریک مقوسک ده اولان قوس خنک چکن  
 بعوس قوت بازو که نسبت قافه چوقدر قریحه قدرین سیک و اعمال  
 بصیرت ایلد روی اعمالند کرد تعب و نصیب سیکل کرکدر و لغشی اولد  
 بر لره چاه محنته دوشور مکن و باشنه سوجه زنبور محنت او شومک  
 روا دکلر دیدی موزی زور ایتدی بن تو کاک ادا سته جازم  
 واقرا و جدو عهد ایلد اتمامه عازم اولت مدر اگر بویکوه پریشکوی  
 نقل و تحویل و مأمور اولدغم خدمتی تکلیل ایدرم فوالمرد و المسؤل  
 و انما عند الخول سعم مشکور و عذرم مقبول اولور **شعر**  
 من طریق سیمی آدم بجای **لیس للانسان الا ما سعى** دامن  
 مقصود اگر اید بکف از غم و اندوه مانده بر طرف و بر نشد از جودین  
 کاری بکام من دوان معذور باشم والسلام **ترجمه** سعی و کوشش  
 ایلرم بن دایما **لیس للانسان الا ما سعى** دامن مقصود ایلرشم  
 محنت و دره و غم اولور بر طرف کوششمله حاصل و لما زسه مراد  
 انده معذور اولورم بن والسلام **حکایت** سلاطین  
 ظفر مقرر دن شاه فریدون اوائل هنگام جولای و مبارک ایام

سلطنت و جهان با فده ریاض و مغاند و رباجین دولت استثنای امله  
 عنده ایددی شگفته و خندان و محبت کار خندان رباج مسرت و شادمان  
 و ناز اولمعلد جهانگیر که مسرت و فرحان اولوب لرو و متغلبه  
 حیطه تصرفنده اولان بلاد که تسخیر و فو اندیشه و عماره قوسبع  
 ممالک ملاحظه سی پیشه ایدوب **ترجمه** کفای نفس اگر چند اندک سر و  
 جهان به تیغ کوفتن نرخت عالیست **ترجمه** از نیت بله قناعت  
 ایلک ممکن و کشت علی بود که تیغله و هر طوم دیو بر کون بو  
 غنی ترکان دولتی ایلد مساور و حواص سلطنت ایلد اکره ایدر بک  
 و نرکان بعضی ای ملک ملک کونا کون فو ایلد مزین و ادا سته  
 و مبالغه مبالغ و حد کماله بالغ تجل ایلد پیراسته ایک ضرورت و  
 ساحة زمینده تجرید غبار فتنه ایلد خاغان خلق و بران و اشغال ناز  
 تشویر و تشویش ایلد خرم معاش اهل انتقا شوسوزان افک  
 هوشندان قائمند ناصواب ایدوبک نهایان در همان کجینه  
 سلطنتکده اولان امتعه نفسه ایلد تیغ و قناعت و لرنکاب محار  
 دن فراغت اولد در دیدی **ترجمه** در فراغت کوش و در لذت که  
 نیست **ترجمه** از راه پایانی بدید **ترجمه** ال قناعت لذت  
 کل فارغ و ازاده اول **ترجمه** از روی لذت چون غایت و پایانی بوق  
 فریدون بر صولت اول و نرودون همه ایتدی که قناعت  
 بهایم سرفکنده نکه مقتضای طبیعتی در و دنا و هن حیلد کج  
 غم و لذت و اخوان از و اولدن قالمش عجز از عادی در  
 چون فرصت وقت عمر مستعمل و اولم ضیف و سیم صیف کج شت



او نیز در مرغ جادا عقاب عقاب اجله شکار و بحسب تارقیه گرفتار  
اولادین غنیمت عداوت و توب روز و شب سی و کوشش پیش و تحصیل  
مطالب و امانه مرگب احواله رکوب درین فاندیشه اولما فکر کرد  
**قطعه** مگر سلطنت نباید بست هر که دار غبت تن آسانست از  
کجا برآید هر که از خاطر جهان نبایست **ترجمه** لایق پیرایه  
شاهی دکل یکم جهان ایچره تن آسان اولور ایلم نر نر چه  
آسانیش کیم که بوالد بهمانان اولور **حکایت** سلاطین  
ماخیم در بر سلطنت باغش سروانم سی اولان شله زاده دلانه  
لوازم سفر و عده جنگی آماده ایدوب دشمن بد افعاله اتصال کمال  
ایچون ارسال اغشیدی ملک زاده دایما پستر راحتد بتر  
و بسط بساط عیش و عشرته معتاد اولما غله سفر مشقته و نر و  
نقلته نخل اینه میوب کاه و بیکاه ساکن راه ایکن قیاب حرب و امانت  
جنگی اکنند در و هر منزله بر قاج کون خیمه اقامت فر و حضور  
اندوکی خبری سموع شاه غیور او ایاق نامه نصیحتنامه بازوب  
ای پسر معلوم اولما که سلطان السلاطین و خالق الان از من  
طین جل شانه و عز سلطانه حضرت نری عزت و رفعتی خلق ایدوب  
کلفت و مشق قریب و مزلت و حقارت آرام و راحت رفیق و همشین  
اغشدر و ملوکه شوکت و عزت تخصیص و رعایه مسکن و منزلت  
تخصیص اولما غله پادشاهلر که حفظ و نصیب عزت ملک و سهم رعیت امن  
و استراحت در پسر مقتضای حکمت تقسیم اولان ایکی مخالفیم برین  
جمع اولماز و مقدمات مخالفه ابله قضیه نبی صبحی بویاز لاجرم باطله

لازمه

حضور و اسایشی تودیع و استراحت و آرامشی تبعید و تشیع انگله  
دولت درین ترفیع و زبور عیش و صفای آرایش رعایا ایدوب  
ملکترین توابع ایدوب اگر بپند سودمند ابله عامل اولوب جهان  
جانبه استراحتی ترجیح ایدوب نرسه عزت سلطنت و وسعت مملکت و  
اعراض انکه لازم کلور **بیت** لذت شاهی ترا بس راحت دیگر بجو  
با وجود سلطنت سرمایه دیگر بخواه **ترجمه** لذت شاهی نر بر نری  
راحت چشم سلطنت و اریکن ایتمه مایه آخر طلب **حکایت**  
بیشم جنگ و کار زارک شیر بازی و بیابان سرد و بیکار که بر بیانی  
شاه یعقوب لیث بدایت حالند وجودی بر مالک القایشته می و میشه  
زار مخاطره به کیم کند همیشه اندیشه می اولوب استراحت و حضور  
بر طرف ایدوب بر نفس اسایش و متاع و مشاق ایدوب اوقاتی کنایه  
بران و بر ساعت آرامش آخر ایدوب بکونه یارانی ایدوب که سر بر سر در  
کو و حداد ایکن بوبله بر کار دشواری پیش نهاد و مساکله بر ما کده  
اقدام اقدامه سعی و جهاد انگله باعث ندران سرحد مجر و کیم کلور  
اولوری و ناب اتش اولما پنجه روی مس و روی کرم اولوری یعقوب  
ایندی حیف و درین در که نفوذ عمر غریزی اصلاح روی و مساکله  
صرف و خرج روی توب و همی ادنی مشارک اولور و همیشه کمترینه توب  
ناحق و مایکان دفترینه درج اندم هوا به جدید هم آکادمه کند و  
بر مرتبه سلایه و منزله والا به ابر کورم که انبای جنبه هدف بر کس اندک  
مشارکت و مساکله اولور و هم طریق سعادت رفیق در واحد رفقت ایدوب  
رفقاسی دخی بویشته اند و کلام غایتد صوب کار و اندیشه ندر



امر زیاده مشکل و دشوار در بوجال ایله دامن مقصود الیگز و نزل  
 اماکنی بنیاد کوی و بریز و بدیل یعقوب دخی آخر کار پیمانہ و کلا  
 شراب مراد مذاق موت ایچیک و عرصہ پر رخ و غنای و نیادہ بار عت و  
 چکنہ چک و جسر فیت و فنادن کچیک در امدی امجدی و شی و پسرین  
 افنای و نون کار پند و تحصیلند تلف و محض شرف در دیدن لاجرم اول عالمت  
 و والا منقب و اصل اول و نون مرتبه و رفعتہ و بولومت سبی ایله وصل  
 و اسباب کامل و بیانی نکلہ کامل و بلند **شعر** میا نین  
 و جید در کار دامن طلب نر دست مکنار هر چنکر دل بران کراید  
 کر جید کنی بدست اید **ترجمہ** سعی ایدوب کار کن قل اقام تام  
 دامن جید قومه الدف مدام هر نیکه کیم خاطرک مانل اولور سعی  
 و جید ایلر اسک حاصل اولور شباب جید و جید ایل بنای دولت  
 تمہید و اساس سلطنت دید اولند و نون کیم بونلرک ضد اولند  
 بطالت و کسل ایلہ مبنای شوکت و دولت متزلزل و اب مصفا  
 زندگانی و صفا غبار حوادث ایلہ مکنر و پر کل اولور **حکایت**  
 سرمایہ عزت و شرفی بر باد داده و قیود پیرایہ سلطنت ازاد  
 اولاد ملک ظاہر مزادہ کرک برین حکومت و بالکل ذوالن و دولت  
 و سلطنت کنی انتقالہ سبب نہ اولند و حیو سوال اندک نون جواب  
 و پردی ک شب تا صبح مداومت شراب سعی تا شب پستی راندن ملازمت  
 خواب ایل اولدی یعنی امور مکن و دروندن عمل و غافل و برسم جلالت  
 رہا پندہ کسلان و کامل اولمغ لاجرم سفینہ اختیار و اقتدار بر نر و  
 کار و کار در بای اضطراب و انقلابہ صالری و کشتی امانہ ساحل

حصوله جفیوب غان بلا وہ قالدی **بیت** بنای دولت خود از کس  
 خراب کن کہ شام ی خورد و صبحکاه خواب کن **ترجمہ** او کیم  
 خانه اقبال خراب ایلر کہ شب شراب ایچوب صبحکاه خواب  
**اون دردی باب ثبات بیانندہ در**  
 ثبات عرصہ کفایت مہماندہ ثابت قدم و پایدار و میدان دفع مکار  
 و ملات وہ جبل صالح کو واقف و برقرار اولمغدن عبارتہ و عند الحق  
 ثبات شمر میانش و برکات و منج فرائد فلاح و نجان در وصف  
 ثبات عامہ ناسدہ شاهان جهانک تعلق و احتیاجی و بازار اعتبار  
 سلاطین کامکار دہ اول جوہر و افتخار ک رویای زیادہ در زیر  
 باد شاہلرک فرمان بر وار بر رعایت و اکرام و اوامر نہ رام اولمغ  
 متمران و بدکر و از ک دفع و قعندہ اقدام و اتمام بایندہ ثبات  
 و دوام خاص و عام بایندہ روشن و واضح اولمغ خدمت و ششم  
 رجب طاعتی رجب تسلیم و اطاعت قویوب شامہ اتباع و انقیادہ  
 کتمار و اهل بی وفاد مواد عصیان و فنادن اعتبار از انزل  
 پیش ملک و ملت صفت ثباتہ استناد و استقامت و ملوک نیک ندادہ  
 اذن استمداد و انکلہ استبشار و نرہ در **بیت** هر سر کیم یافت  
 افسر از کوہ ثبات در اقتدار بکنر در خارج ثبات **ترجمہ**  
 هر کیم کیم زیور تاجی اولاد در ثبات رفعتی بایندہ پست اولہ  
 سپہر ثبات حکما در بی دیش در کہ هر پادشاہ کہ اسلح  
 سلطنتی اندامدن محروس و مصون اولمغ ارادہ اید بنای  
 کار و کار و ثباتہ مقرون انک کر کنر **بیت** بنای کار پند



اولیای سنی بیدارم **ایکینچ** علامت و نشان او اینست که شاهان  
 جهانک ز بان حکمت رسانند و بیکلام که جوینان این خبر را که اندر  
 اولایم آنک نقص و نقص منیع شود بیکلامه فرمان ایلیه ل ز بان آنک  
 حرکت و زینتی امر نیست دلی اید و یک بیت در آمدی هزار مقدمه  
 استجای اید ظهور و کل امور و توده و فقر را و ایاق اعاد و صفای  
 و سایر حکام بلاد و فتنه و قح و جوعی برباد اولوب منع و که  
 نهضت و حرکت اید مقصود نه ظفر بپای و و که سید شاه در  
 میدان حصول و جلوه کولایز کتب حکایتیه مسطور و السینه <sup>قلین</sup>  
 ده منگوس در که بودند سلطان محمود بیکین میلان عزیزت ده  
 روس و جوی را بدینک نخل انقال ایدن حال و زدن بر یک برینک  
 کوف نخل ایدوب سلطانک عاقله نقل ایدر کن چدر یک بیج سید  
 و غیب بیشاری کور یک سلطانک رافت جلی و عاقله جلی و فتنه  
 رینا و نخلها ما لا طاقه لنا به غولی صدق ادنی استی و لا خطای استی  
 حاله فرمان اندر یک که سکی عاقله اوله عذر و ضعیفان و زینت با حرکت  
 و مستقی رفیع و دفع اید حال بیحال و قی صفاء باله امر شاه <sup>ایکینچ</sup>  
 خان اوله عذر سکی انقا ایدوب نیم مدت رهگذر ده ایاق انقاله  
 ایدن و فرمانی که اندر ای و رکوب و رفیق و ناسر کاند و ناز  
 بی رفیق ایدر اولوب خواص ساطندین بعضی بند با اختصاص  
 عظام سلطان و ناسر ای قراض ایدوب موقف عرض و نیاز ده و کل  
 دعا و نشان باز و سبط بساط رجا اید انقا از ایدوب ساطینا  
 سلطان بقیستان ایچو نخل او ناله سستک کولای امر جان و عرض مان

سید

بر نبات و اینست باشی که بر نبات که بر اصل است باید از بوجه **توجه**  
 بنای کار ایدوب نباتات افزای امیر اوله دار **بنای کار** اوله اصل  
 افزای اولوب پلایند و حکم **مر نبات** قدیم اوله که سولک اندر یک  
 ساهنه هیچ بر سو کرس و غنچه سید و مصرف و متوجه اولای هم  
 و طریقینده عمارت و توت و سوسه سید متصرف اولای که امدان  
 برقی نبات طریق نباته مخف در نه که شیع حکمت بنای حکیم **ایکینچ**  
**شعب** در در دره نباتات ملات **شیع** حضرت بد نباتات ملات  
 جیلان ری بوقت در نبات در معالی نبات و ز نباتات **توجه**  
 بولان مشرد اولی البته نباتی **توجه** در صفت حضرت نباتی نباتی  
 میل ایلیه هر که که علوق در نبات **توجه** تحصیل معالی چالسسون و نباتات  
 و نباتات علامت و نشان سولک بر یک شیری شمع اندر یک کار نش  
 انقا نه وقت همنه لازم بولوب **ایکینچ** در قیصر روم فی شیری و نباتات سولک اندر یک  
 فراغی جانایز کور سید **یک بیت** قیصر روم فی شیری و نباتات سولک اندر یک  
 از و داد ایاد و نباتات و امثال اطاب خیام جهان نباتات ایلیه سید **توجه**  
 بالایاج سلطاننه ایدر بر زینت و زینت اولی ایلیه که زینت هر کن  
 فی نخل و تامل و نباتات فرمان و اقدام هم و هم مشغول و نباتات **توجه**  
 سکون و لای هم قیصر روم فی شیری و نباتات ایدوب جمله کلاه بولان  
 سوال مشروح افزای تحقیق انقل در زینت **شعب** هر طریقه  
 که از کوی جوی در آن **توجه** ایلیه سید بر یک شیری و نباتات  
 باید که در کوی سستازی **توجه** ایلیه سید بر یک شیری و نباتات  
 چید قیل که اولی و نباتات ناما نام لایب افزای شک و بوجه ده سر کون

اولای



سعادته مقرونه ببناء مجال میدان انفا انشکرا اول عزیز کنیز  
اسبان هر اسبان اولی انقدر سرساکان طایق سرور می آسان دکنان و حال  
مزبور دخی غیر بلور اول جبهه سبک بنده طایق قدر تیر طایق و اولی  
بار شقیلی اندوه تجر کجایف ملاطیقا اولی اگر در افرات عظیم  
تجربین بیور و ب دفع سساق ایچون رفعتن فرمان شریفی صوره  
آنسه خانی سرور ده تمام حضری ابروری دیکلر نه شاه غیور  
ایندی برکی ک غنای جارج اولی که خلافتن فرمانده طریقی ابرور  
خلق سابر اورده دخی قدود و دیم شیا فدا علی ابرور  
احوال تبدل و تحویل تنزل و دونه مؤدی و کیدرک سپاه پادشاه  
امریک خلافتن مقصدی و بربن التاس حقوق و هر نر نائل انشکرا  
ظیر ضعیفانه متعذر اولی اقام کوی را ابرور ملا حتم انزور کور نائل  
عاجله دفا مضار اولی نایب در جهان اولی سنکران که وقار اولی  
پادشاهان کما کما کبی برید برور اولی سرور علی اصل بریور  
خلافتی احتیاج انقدی و استیلا بریور است که سلطان محو و عذر و در دنف  
نا بود انچه طور موهود انزور اولی سنکر موجود ابرور بعد اوقای  
بنه امریکار عاده اولی نایب اولی کجا دیکر ناندین بوسنی ناله سر  
قابل و رفیع و نوبت تحویل قبل بری بر وجهه قابل اولی اولی  
جلیل القدس پادشاه دال اکاه بر دخی بریور اولی شهر شاه  
شاه هریخت است باجم حال پاس جاید است فلانک در رفیق  
ان ظاهر پادشاهان ابرور دلی بنکاشت کلام شاه شاه منکر سلم  
طوت سفیرت هیچ قله تغییر فقیرتی اولی سون نر نائل ظاهر



الرواق

چ. ابرویب حالا کوشه عزیزه فستق و خاق ایل خلط در رختخوابی  
درمان شدیم. **بیت** کشته زخمهای خال و سینه پناهی کشید  
بلاط چو کوه **تجیه** ابروی غوغای خاله بقدر ساقه چکله پینه  
دانه مانند کوه اعلا در که اندر برج شریفک شایق هشتراقبال  
و اول خواب بجا بدید خطه کامله صلا وله و پیر پا و شاد و دل  
اکاهت سر را حل الله صدق عقیده شجعی ایلد اوله و روایت  
حزمتنه ابرویب و خدیو قلیله خلق خانه سینه ابرویب اثناء کلام  
بنم ضعیف بدید از روی شریف جا گیر که مخلصه اید و روی  
و به یور کبر بعد بر خطی و پا و شاد و خاله غایده سیر در صلاح  
توقفا و قدره در دیو نقاله بنی بنا و خضه معقیم و ناب  
جی و خرمایان لوزی ایلد متاهل ستم نه عمر ز ناب حج کثیر و  
اخبار و احوال و زدن حصم و از اولی و جلی زخا شکار اندر پس  
برنگ شایق بکایع اشک اولی ز که سکار مقلا و بلوغ و اصل  
و این چو حج شریف خوابی حاصل اولی **معده** هم سینه اشک  
بدر خم جلی مستند **یکه** دیدی در ویش خیر اندیش بن جله  
اندر کج و کج خوابی سکایع ایدیم دیدیم پادشاه روی خیر  
نه و کایه نقاله بر ایدر سینه و چیک اول پیر جله جه اندک  
خطو انده هر بر نه بها و ما فیها در دین سلطانی نجیانه  
دینا و ما عندن حمزه صبط و نصر تده اولان مقلا سیر در  
جمله خطو اندر بر روی سینه یکسند و فدا تبجیل و حج که مدیج  
شسترا نایک لوب اندر به جله کجی الماعه نجی ایدر و اوقار و جوی

مناز و دنیا و آخرت بجز قیاد برادر فرزان اولاد غلبه توجه ایادیک بیت  
هست طوائف هم کرم کار در درجه انان سعه اقلار **توجه**  
اولای طوائف هم کرم کار ایکی جهانه سبب اقتدار ارکان اولی  
و اشراف مملکت بوجوبی طریقی ایچیکه منصفه اجتماع ابروی بیانیه  
سر بر اعلا و موقعی لمستند بود چهل عرض اولاد اندر کار ایچیکه شانه  
روی زمین وای چنانچه عامه سلیمان ادا تیج شراطلین بویس اعف  
طریق اولاد تیج اندرین تحقیق و تعیین ایچین دروس و سلیمان  
با غلبه دشمن بدین پیچ کیسکه گاه مکیان لیدر و کوه قلا و غایک  
در اگر عسکر اولاد و جیل و چشم کن کار اید توجه و تعیین بیوی  
قوراک دور و در نازده قوراک مرمر قبیله و احضار مندر و در نازده  
کجا بیخ قلا کرک متعسر دور اگر خواص علازم باب سعادت انست  
اولاد خندانده اقتضایه مسکله اختصار اختیار بیوی بلور بلور کی  
خطر متعسر اولاد غلبه غیره سهرج سلطان جب رده جان شاهانه  
سند در شاهان سعادت نشانک سانه و وائی غایق رعایان  
دور اولاد سهرج طرح ظاهر و اعتظام مایه اتمام دهه قصه قلا  
صدور ایدر دوجو اتفاق ایدر غیور قیقین شمشیر قلا اندر کار نوزده شاه  
کریم کستر بیس بوسر سعادت اثر نوزده بوسر قلا بیچت چاره نذر که قلا  
تیج اهل نازده سلطان و جوطاعت عقیقه و عبادت جیهه بیعیستند  
به راه صدان اولاد بیلم دیمل کار کن و قلا بیجود بلور ده نوزده بلور  
سعادت کیش و در بر یک مدت مدید و در مدید هم نوزده  
جای و جلا مینی اداب و کارخانه طائف و نازیرا و ایشو التفرک کن







اوله کرکری دیدن جواب و بر دیر که ماد امر که کاشانه شاهانه  
 بساط سعادت مناط عدل و دادله از است و در لخانه مرز بوی رحمت  
 و انصاف پیر است اوله خلل و قصور دن سالم و اسباب کار فرای  
 دایم اولور **قطعه** تاپای پادشاه بود بر بساط عدل بر فرق  
 او نهاده بود تاج سروری چون دست راستین تغلب برون  
 کند باشد نصیب کردن او طوق مدبری **ترجمه** بساط عدل آتوق  
 سلطان قنور باشینه آنک تاج دولت در لایله دست ظلم  
 بکوبینم لابد طوق ذلت **حکایت** اخبار و آثار ده وارد  
 اولش که پادشاه عدالت شعار روی زمین سایه لطف لاه در  
 درگاه سعادت دستکاهی هر مظلوم ملجا و پناه ایدر و مقرر در  
 تاب افتاب دن تاه تر ایله رنجیده و بی تاب اولان لر بر جلای راحته و  
 استراحت مبتلا اولانچون بر ساینه صفایایه فی پناه ایدر کرکری  
 بی منتباه افتاب جور و ستم و عوارض محنت و غم ایلد مضطرب و سوز  
 اولان مظلومین سایه الهی ولان پادشاه عالمجاه در کلمه النجا و اول  
 ظل ظلیل یمن و برکتی ایلد تعرق و غلظت ظلم دن امن و اسایغ و کسرت  
 و آرامش تحصیل ایچون سده و الا سینه انما ایدر لر نته کیم مشوی  
 معنوی ده بومعای لطیفه اشارت و ایما و انشده **مشق** شاه عالم  
 سایه لطف حقست هر که در عدل لطف مطلق است خلق و ادراک  
 خود جای ده و از شرف بر فرق کردون پاینده **ترجمه** شاه  
 عادل سایه لطف خدا در حاصلی اهل رفاه لطف مطلق در  
 خلق عالم سایه لطف کن فلسون دایم باص سهر عزت و اقباله پاینده

حکما و عیشله در که عدل میان خلقه مساواة مرا عافیه یعنی بر کوه  
 بر کوه و افروزه تسلط دن و انزل الناس علی منازلهم حدیث شریف  
 افروزه هر طائفه فی محلته تقر ایلد افراط و تفریط دن احتراز در  
 خدام عالیه مقام سلاطین بر شکوه اصلاجه چهار کوه **در اولک**  
 ارباب سبقت در شعله تیغ بدین ایلد آتش خنک و کارزاری فروز  
 و درون دشنه ناز قهر و غضبه سوزان ایدن امره صفا شکن  
 و سایر عساکر تیغ زن کبی بوطائف شدت مظاهر چهار عناصر دن آتش  
 مشابه سنده **در ایکینجه** اصحاب اهل قلم در علم و وزیرا و کتاب  
 و سایر اهل دفتر و حساب کبی بوی کوه هوا مقنا سنده **در اوچینجه** اهل  
 معامله در بازار کافان و سایر محترقان و اهل دکان کبی بونلار  
 اب منزل سنده **در دوجی** اهل زراعت و حراشت در بونلار خاک  
 یزدن در زیر بوطایف خاک سید دن تحصیل اوقات ایچون هواره  
 صرف اوقات ایدوب اکثر منافع بونلار مدت حاصل و نبات اولور غنچه  
 غیری هر کس بونلار کبی یوزین با صواب اهانت و حقارت اندر کجه  
 انزینده مقام خد متد قایم و ثابت **در** اما بعضی کتب ده اهل قلم  
 اول عدا ایدوب ماه منزل سنده در عیشله زیر علم روح ارواح مشوی  
 در روع الماء کل شیء حی اقتضای سیده ایدر استراحت و بشاه مؤدی اف  
 کبی و قسم ثالثی هوا مقنا عدل عیشله زیر انتظام معش انا فی حی تجار  
 مساف بعیده دن اسفار شافه ایلد جلیب بضایع و ارباب حرف  
 لیکن نهار تحصیل مقامات صنایع انکله حاجات ناس حاصل اولور و در  
 هر کس و مظهر ساکن انکین واصل اولان غلظت حرکت پیر کسرت لیل



نو شین و انک قبری فنجی قوما فاما ایدان و ابجد قلمه غنله کور وری که سبب <sup>محتول</sup> پندار  
 خواجهان از ده کار و سبب کسب که بی تو و قانده در مروت خاکان یا قنینه کور و پند  
 بر عسک قناتانی بهجا نده قراغت ابدن کی کور و ملک و کانه کور که نر از اول  
 شهنشاهی بریند گشور در خلیفه و سبب کسب نژاد و یک سنده افرای <sup>الکلی</sup> سبب نژاد  
 وار و هر ورنه بریند سوند منقش افغان **نیک** که در دست و قدم  
 مدارا اید **اینگی** بوج که عتلا و مرد منند ایدار سبب و سبب سوز و کور و کور  
 اید **اینگی** بوج که رعایت رعایا پندار اید و بر بر و پندار دخی با شایعانه  
 اصلین بر لوح سبب افزاره بوی پند سوند منقش افغان و سبب کور که  
 حق تعالی قدر بر اعلی و مرتبه سبب با انک رعایا و عتلا و عتلا و رعایا  
 رعایت اید قدر لرزین اعلایا اید سوز و کور که که ممکنه سبب انک  
 دیه عدل و داد و پیشه اید سوز و کور که که ممکنه سبب انک  
 قلم سبب رعایا بر خیر و رفی شین و انک خاک کسب قنینه کور و کور که که ممکنه  
 حکم وضع و سبب قنینه کسب قبری افرای سبب رفیع اندین **سبب کور** که که ممکنه  
 قور و نه اندهای مأمن و نند بر یک حاضر و بوج لاه ناظر اید و کسب نژاد  
 حکم انک که رخصت صد و سوز اید یک حاصلیت عدل و بوند و فکات کور  
 بیل ضرر خاکی مرغ ایدیکل اگر عدل و سعادت سبب لا سبب کور که که ممکنه  
 بچی در که اخرون ضرر نژاد بچی و کسب نژاد اید اید اید اید اید اید اید  
 دیدی ماه و سوز بوی کور و کسب نژاد و کسب نژاد و کسب نژاد و کسب نژاد  
 سراز افرای **سبب کور** عدل و در دخی کور که که ممکنه  
 فرجام کسب اندر بریت عالم معظم سازد و کسب نژاد عالم کور  
 بخوار دست **سبب کور** سبب کسب عدل و داد و کسب نژاد اید اید اید



قیامت کوفت نیک فرجام ایدر **بوعلمده** ایاز معطر سی قلوب لغزده مکتر  
 سنی و ارکان عدل کد بری دخی داد خوا کلامی اصفا در یعنی نظم  
 اندر لکر شکواسنی شماعه همت و دفع ظلمه اقدام و مظلومینک  
 حالت مرحمت و شفقت اقلید تمام مرملزده اتمام ایدوب ستم  
 دیده و محنت کشیده لکه اکثر صلا مند بی حضور و دور و دواز  
 حکایت آغاز اندک ندر دلتند و بر فوق اولیه زیرا که پادشاه علم  
 بر عازق طبیب و مظلوم بیمار غریب متاب شدند در مطلب مرضی  
 بودند که تمام درد دانی و هر مشکلی خدمت اطبایه عرض و افکا  
 ایدر اگر طبیب من بیضک تمام کلامه شماعه انرا ایسه حقیقت من  
 اطلاع حاصل و تشخیص مرض و تعیین عرض اولیای علاج فای  
 اولماز **بیت** تو طبیبی و منم بیمارم حال دل از تو چه پنهان دارم  
**ترجمه** سن طبیب جاد و دل من خسته درد و آلم دوستم حال  
 دل من پنهان ایلم **حکایت** کباردن بر نه بر فقیر برون  
 در دلی تقریر و صورت احوال حضورند تصویر ایدر بکن  
 کلامی مسجع اولماز منی ثانیه ده اعاده ایدر نیه مظهر انتفا  
 اولما یقی الشی لا یثنی الا و قد یثک مقتضا سوا و زمر ثالثا ملای  
 بف اندکن نیچیه دک در دسرواینه طبع بر صفامه غبار سخن  
 ناهوار ایدر و بر کن دیوار ایدر و بر حریف دخی جو که جناب  
 کرد کار سنی خلاق علمه باش ایدر لغزیده دخی غل و صطای  
**بیت** از دین خلق ایچنده بو مثلدر میوک باشک میوک لغز  
 دیو جبک کلام نلکم آمیزی و سنی حکم انگری اول عزیز صاحب

تیبز جنابن خوش کلوب کلامه تمام اصفا و حاجت روا ایدر  
**بیت** سر بر آوردی بدولت پای مردی کن بلفظ دست بر  
 دادت خدا افتاده کاترا دست گیر **ترجمه** سر فرازا و لکر بولطف  
 اعلی اول ثابت قدم دست دس اولدی سکا حق آل ان  
 دو شمشلرک پادشاه لرون بیری فضلاء عصر ندر بر عالی قدره  
 سؤال ایدوب هر ستم نک شرع بر گونه زکاتی وار درم یا متاع سلطان  
 زکاتی نه اولم دیر کد جو و بر و ب زکوة پادشاهی و هماندر  
 بود که بر مظلوم داد خواه سایه عاطفت پادشاهی پناه ایدوب  
 عرض مراد نظم اید حاجت پیشتگاه خیام عرفا خشنامه انفا و اعلام  
 انرا کده کلامه کوش ایدوب مدارا و موا ساف ایدر معامله و این و نقله  
 مکالمه ده اخلاص بجامله ایدوب سنی درشت و بار اولیه اول فقیر بجا لغز  
 حضور ندر طارد اولیه و فقر و ضعف ایدر مکالمه دزار و ایدر  
 کبر و عزوری اکنتم شعرا فیه که صفارا ایدر مکالمه خطیب کبار عالی قدر  
 در فرمان فرمای نرس و جان امین رحمان حضرت سلیمان علی  
 نبینا و علی و سایر الانبیاء العظام ازکی الصلوة و انالی لاله مویک  
 سلطنته شرف نبوت ایدر موزن و مرک کلامه القاء سبع اعظمه  
 خاطر ندر کرد ملا فی رفع و دفع ایدر لرایدی تواضع مزبور فرقان  
 کریمه مذکور و اهل بصیرت و عرفانه نصیحت ایدر و کد خیر خاندن دور  
 در **بیت** نظر کردن بدر ویشان بزرگ ابیر اند سلیمان  
 با چنان حشمت نظرها بود با مورث **ترجمه** دولتی افزون ایدر  
 احوال در ویشنه نظر ایدریدی دایما موره سلیمان الثقات



اولوب غدرم مسومع و تقبول اولیده انا اولوب اید بر قدر بر لب زید  
 انقسم که عقول انقسمه قولا قیچک و بیچیک سرفراز کلم ایلد سر موچار  
 دو چکان فرمان انرا که دیار مدع معلوم و داضواء اولد انرا برت  
 غیری جا شد سر کج کیم لر تا که اول جلا شد اصول مختلفه مصالح  
 اولوب مصداق حقه شیرین قلم ایلد مسکینه ظلم و جور رفع اولاد  
**بیت** داد مظلومان بده مقصود محرومان قیزار دیرین و دینار

بدرت اود و دس میو چار **نوع** داد معلوم ابدین مقصود  
 محرومانی و بر دیرین و دینار ایلد بر معی برود و دینار  
 لر معشر بکلم و داد اولد لر بر کوه عدل و داد و بر مظلومان  
 ایدن جو برستم و فخره امداد ایلد عقوبت عقباد نجات  
 و عیایان قاضی جانان ایلد جناب عالیک ده ارتفاع درجات  
 بولشلا در **حکایت** سلطان ملایک شاه سلجوقی بکون شرف  
 روی کنارنده شکدر و طراف حنجر کشت و کفاس اوزره ایلر  
 بر مقلان زمان استراحت انجوت اولد بر عزت ارج بسطراط انبساط  
 و طرک لبیب عیش و نشاط ابدوب خدامند بر ملا هم خاصه و جلب  
 بالاختصاص بر قهر قریبه اوردی کنار رجود بر قریبه ایلک اوتلار  
 کور دی رفیع جوج کسبی کونکله ایلد ایلک دینر بیلم دی و اندر  
 یکون و دینر دی امری ایلد رفیقاری بیج ابدوب بر مقلان کون شرف  
 کلب و بیع سیدی قی قی کلاب نازیلر و اول ایلک حکایه اولان  
 عجیز که دور بر پشیم ایلد جلیم مسک مکلان و لایم انعامی حلق  
 اولوب هر یک بشیر ندرت سیر و سلسله هوشیده گرفتار و کایر

**حکایت** کمال چین در بیلاد شاه عالمت آیدن و ایلد کی کون بر سر  
 عرب و دلد که ار استه و فکال حال سعادت ماله صفت نصیحت ایلر  
 اولوب **بیت** ستم را زبان عدل را سوزان خنجر اضی و خنجر خنجر  
 از **نوع** عدل سوز و ظلم انرا در زبان خلق و حق اضی در انرا  
 قی کمان بینی انرا و صفی اولما غلایق و خصال حیدر ستم موافق ایلر  
 قلماه قوت ساهه ستم برافعت جانکه راه اولوب کوش بر ستم  
 مکتوب کراف ظافری و ارکان دولت و عیانت سلطنت بیج ایلر  
 بکا و ناز و حرقت دل ایلد اولد یانری با قاری که خاطر اولد و نری  
 مشاثر اولوب اغلام و کبر لر بر تیش لرد و میرن ایلد ظالم ایلر  
 شلب و قلب پاکت غم و هم و درد تخلیم ایلر ناز ایلر ستم و مقدر  
 مستحسنه بنظم مبارک انرا کوی معلوم شاه صفت فرات ایلر  
 بخره قوت ساهه به خنجر قوت ستم ایلد بکا و هم و نری ایلر ایلر  
 اولوب بنشک ایلر ایلر انکل اسل بنای قوی و کوش عاقبه اولر  
 بالکیم انهم و اندر اس بولسم ایلر بر دق و فدا ستم و کوش  
 انشادن بر ستم و قفس و فی الجمله قصه شایع ایلر ناه و ستم  
 خونت و لرد عقلا و فایده دور در اس ایلر سیم عزت و ملا  
 و بایست شرف بالم اولد که بر مظلوم و اضواء بارگاه عزت  
 پناهه ظلم کجی و رف و داد و نرف فریاد واه ایلر کمال ایلر  
 صدامی کس غنا ایلر انچون ندامی بیج کوش ستم داه بولیم و اول  
 بیچاره محروم و دغوب ظلمت خلاصه لایم و بر عزت ایلر تعالی  
 مؤلف و مؤلف و سلسله عقاب و عتاب ایلد رور ستم ایلر



[illegible]



ایتشه شمری اول بیچاره و در مانده در سن دخی کمال قوت و قدرت  
 خالقیتک ایل جمله کنهانی عفو ایدوب در نه در مان و قبر خمری  
 رضوان ایله دیدی ملک شاهی عیان و زهاد در بری واقعه  
 کوروب ملک متعال مسکانه کونه معامله اتدی چو سوال ایدییک  
 اگر داد خواه اولای پرنزیک خیر و عاسی اول مسید چنکال عقاب  
 عقوبتند خلاص و روزر ستیز که اموال و نکالند مناصر کن  
 اولمان ایدی دیدی **شهر** گفت که بر هکثران کنده پیر کربدیم  
 نشدی دستگیر فی نظر رحمت پادشاه حال غمرده بودی تبار  
 دادن او را بد عار نفون فیض و عیش در رحمت کشون  
**ترجمه** دیدی که اولمان سه یول او زره او پیر با که دعا ایل  
 اگر دستگیر فی نظر رحمت پادشاه حال دل زار و لوری تبار  
 عدله ایله قلدی بکا چور دعا ایتدی دعا علیه عطا حق بکا  
 ارکان عدالتک بر کنی دخی احکام الهیه فی محافظه در معنی کیشو عالم  
 تعینات الهیه تطبیق و احکام شرعیه به توفیق ایدوب چشم و  
 وحکم و قضا ده جانب حق طالب اول که حکم الی سائر احکامه عالی  
 وغالب و هر حال انتظامی جالب و اختلا فی سالی در هر که که حق  
 امر نه انقیاد ایدوب عبادت انک فرمانده رام اولوب اطاعت ایدوب  
**بیت** هر جا که پادشاهی و سلطان سروریت حکومتان در  
 کبر یای اوست **ترجمه** هر نه برده اولسه جاء وین و بخت و  
 صب آنک در کا هنک حکومت ایدوب مامور ایدوب منقولدر که بر کسب اتمام  
 ماموند کناه بسیار از کاب انکله اختیار قرار و ترک دیار ایدوب

اول شخصک بر در فی مجلس هائی مأمونه اخضر و قمر ایدوب  
 بحر بولمانه اجبار ایدوب قتل ایله تخویف و تهدید و انواع جفا  
 ایله انکار نیک اول فقیر مقدمات خلاصی تمیز ایدوب مزید  
 توفیق ایله ای پادشاه نیک نهاد داد معاد قتله مباشرت ایدوب کل  
 جلاده اول دخی کتای قتلند آزاد ایله چو طر کردن فرمان جلیل  
 و اصل اوله امر که اطاعت ایله قتلند فراغت ایدوب یوقسه  
 هان بلد وک بولنه کیدوب دیدی پادشاه امر مد امتثال انک نه اخیله  
 دیوچک امدی سکا قوت و قدر تله حکومت و مسند سلطنت عنایت ایدوب  
 جناب غزندن بر حکم جلیل انشان و فرمان قضا جریان ایدوب اندم که  
 بوی عقوبتند آزاد و خانه قلب اباد و بر غی ایدوب سین دیدی  
 دیگر قرآن العجاز اقترا اند حق سبحانه و تعالی ولا تفر و لا تتر  
 و در آخری بیور مشد دیدی خلاصه معنای شریفی می بر ایدوب  
 غبرک کناچه ایله مؤاخذه و احتساب و بر فردی بحکم اخبر جری ایله  
 انزله یکدم مأمون حدین بیرون متاثر اولوب اول نامراد و  
 کتای آزاد و قضیب قتل تخلصه دلشاد ایدوب که انده حکم عظیم حکم  
 و فرمان کیم مبرم وارد دیدی **الاله لکم و هو احکم الحاکمین** **نظم**  
 حکمی که آن نریار که کبریا بود بالا تر از مقوله چون و چرا بود حکمی  
 که صادر است ز دیوان لم یزل خود زهره مخالفه آن کرا بود  
**ترجمه** ایلم فرمان اگر اول پادشاه بی مزین صادر اولما و کس  
 ممکن مبد چون و چرا اسم دیوان از لدن حکم عالیشان صدور  
 زهره می یوقه هیچ بر فردی که که دیبلا **حکایت** بر کون عمر و بر



صاحب غرض کلی ایله برقیقیری بیوجه مجوس و لطفندین مایوس  
ایدیجیک فقیرک مادری دردی دانی کاسف بر عرض حال یازر <sup>شاهراه</sup>  
ده واقف عروک مرورقه عارف او ایجاق بر سبیل تعجیل کمال غوم  
و هجومی ناشی تهور ایله عرض حالی اجمرق دست عروقه بالذات  
تسلیم اعون هجوم انکرک عروکه سندی ریده اولما غله منفیر  
ورغیجه اولوب فرمائی ایله اوله ضعیف و سرراهدن دور وزجر  
وقر ایله بحضور تدبیر بعده عروینه اوله محذرت مرور ایلدیش  
الحال عجوز شکسته بال معاوده شاه عجم النوال احتمالی ایله <sup>شاهراه</sup>  
کلوب حاضر و قدیم عنایت مرسوم شاهه ناظر ایکن عروینه اوله  
رجوع ایلدیک فقیره کالاول شکایت شروع ایروب کمالی عروک  
مسموع او ایجاق یکدر جو اختیار اتدی ممود اولان مجوس  
مایوسک مادری اولرغی اخبار اتدکندن تغییر و غرضی اظهار  
ویوز بر چوب عدم التفاتله غضبناشکار ایدیجک پیرزن و بحال  
ای شاه عجم النوال وای ملکه ملک خصال وای پادشاه جم قدر  
و سکندر مثال پسری کناهم مجس فلاکت و گرفتاری نیچیدک  
متواری و ثیاب راحت و آرامدن نه وقت و ک عاری و حقند  
اصفرمانک نوجم اوزرم جاری اولور دیدی شاه غضوب  
صد چوب ایله ضرب و تعزیر و روی تسوید ایله تشمیر ایرو با لافند  
منادیلر فرمان سلطان جهانده عصیان ایلدیک سناری و مجمرکه  
جزای بودر چوندا و سایر ناشه عبرت نما این جملر در دیدک  
پیرزن بو حکمی نمی ایدر سین دیدی بلو حکمی بن ایدریم دیو حکر

اول ضعیف یا حکام شریفه الله نیچ اولدی حکم شرعی قالمز کین  
دلخواهکن اوزرم تعیین احکام ایدر سین دیکره کلام حکمت <sup>منه</sup>  
عروکه اندامنه لوزه حاصل اولما غله دور شوب مرد هوش و بحال  
حیرتدن لا یعقل و بی هوش اولدی عقلی یکنه کیکین فرمائی ایله  
مایوس نرنداندن خلاص و البین خلعت خاص اولوب زرین ایله  
تزیین اولمش بر سندرکین سلطانیه سوار قیلنوب بتوق <sup>شاه</sup>  
شوکت و حشمتله کشت و حشمتله کشت و کزار ایلدی و بانجم منادیلر  
ندا ایروب دیدی لکه بر حکم جلیل المقدار که جناب کورده کاردن  
و رودی ظاهر و اسکار اوله عرویت یکمدر که انک خلافتی خاتمه  
آخظار اید **بیت** او خاکست و ماهم محکوم حکم اوست  
ما را اجم اختیار بود حکم حکم اوست **ترجمه** او خاکه درانک  
محکوم یوز بزم بر راینوق حکم انک در ارکان عدالتک بری  
دخی رعیت حقند خلوصیت و انلاوه بقدره مکانیک اندیش  
اولما غ حسن عزیت در زیر ابو خصوصه پادشاهلر نیتله <sup>شاه</sup>  
مصرح و منصوبه اگر عدله و داده نیت ایدر لر <sup>منه</sup> برکت و  
اولور اگر لغوه بالله تعالی خلافتنه قصدله ظلم و بیداده توجه کنور  
لر ايسه جمل محصولاتک برکت و منفعت بر باد و قحط و غلامداد اولوب  
عقد جمعیت رعیت کسینه و لاد و وار و انلری بسته اولور ته ککشور  
معارف و فضائک سرآمد و سرفرازی و فصیحای شعر انک کمال انک  
و ظرافتله عتازی شیخ مصطفی الدین سعدی سبلازی حضرت تنکه مرق  
الله تعالی روم و جعل الجنة ضریحه بومضای پسندیدم ده نظم <sup>شاه</sup>



سی واقع و میان عالمیانده شایع اولدر **نظم** در اندکوش تاج  
نیت **نظم** در صلاح رعیت کن که سلطان اگر نیت بد کند  
بهم برزند **ترجمه** شها نه کارا در سکت رعیت همان قصد  
اولسون صلاح رعیت نشه اولما سه خلق اگر نیک خواهی سر  
جهانه ابرشور تبا **حکایت** شاه قباد برون شکارده لشکر نیت  
جل و خدا مالقا ندر دور و تنها قالوب کریمت هوا اقتضا  
نشسته لکدن بی در همان و اطراف و بر سایه و ماء صفا مایه بول  
اطرافه نکران و دشت و صحای پویان ایکن دوردن بر سایه مثالی  
سیاهی منظوری اولیاق اول جانبده اول جانبده برق خاطر کنان  
سور دی میان بادیده ده قورلش بر کنه جمعه سایه سنده بر نیت  
دختری ایله نشسته کوردی قباد ک فر و مندین بوزن خبردار اولیاق  
خیمه سندن کمال سرعت و استیصال ایله چقوب استقبال و عنان سندن  
یا پیشوب مقدوری مرتبه سندن اجلال ایله خیمه سندن انزال ایرو  
خشک و تردن ما حضرنه ایسه اوکنه احضار ایچیک شاه کا  
دفع جوع و حرارت ایدوب خواب غلبه سید بر مقدار استراحت  
اندکرت صکره بیدار اولیاق داور خاوسر چهارمین عزت و عز  
زمین ایدوب خرکه مشکین قباب شب تاریک قورلش و چتریز  
طرب روز روشن دورلش کویچک اول یکم انده اقامت  
نیت ایلدی شهنشاه اول فقیر کر که حمت انتظام معیت تاری اول  
برینک اینک لری واریدی صحران کلوب دختر معتادی اوزره  
صاغر اول دکوشیر حاصل اولور که کز ندرت قباد قی ایدوب ملا

ایدر که بونلا کر مرتبه انتفاع لرینه بر احد اطلاق تحصیل امکان  
ایچون صحرانشین و عزت کزین اولمشدر چون هر کون بر اینکرت  
بود کلو سود حاصل اولیاق هفتده بر کونک شیر سلطان  
جهانگیر و بر سه لر مالری خلل پذیر اولیوب غریبه بایع توفیر  
اولور دیو نیت ایدری که دار الملکته واصل اولیاق رعایا و بر نیت  
بومنوال اوزره تکلیفیه حیا شرت ایدوب احداث بدعت ایلچین  
طایفه مهر منبر طالع و قبا شیر صبح مستی لایع اولدی دختر کلا  
ایکی صاغانه شروع ایدیکه فریاده آغاز ایدوب اهلدار دست دعا  
و نیاز دی درگاه خدای بی ابتاز رفیع و روی تضرع و غشعی  
مسکنته وضع ایله که پادشاه فی شنباه ظلم عازم و رعایا حقتن  
جو و رسته جانم اولدر دیوچک قباد تعجب کناه و جهمند  
بر ساق اولیاق هر سبب معیشت اولان اینکرت زیاده شیر و  
مقرر ایدی بکون معناد دن زیاده نقصا فنیایان اولدی  
هرگاه پادشاه رعایا کسند بدخواه اولسه حق سبحانه و تعالی  
کشور ندرت بر کنی قباد ایدری قباد دخی کرچک سلو بکری  
دیوب اول نیت قلبنده اخراج و بعد و غریبت عدل و داد  
ایدوب دختره واریته صاغانه مشغول اولدی یکله نکران  
صاغوب معناد اوزره شیر حاصل اولیاق دختر نیک اختر پادشا  
خیره تو بهی کترة شیر ایله مادر نه تبشیر و درگاه ملک قدیره  
حمد و شکر توفیر و تکیه ایلدی بوجهمند درگاه ملک عادل  
آبر بارنده و افتاب تابنده دن بهتر در دیش **شعر**



عازم و حدیقه اما نه مثل مالما زنجیر خنجر خسته جازم اولاد و عیال  
 دنا بروج اب انا در حق طلب ایندی باغبان باغچه پرورین مردق مدین  
 دن صکره بر قلاب انا لر ایلر دیو یول و لچیق برام قریب سابقه ده افلیغور  
 قلابی اب انا لر دیو کونق روپ کره ثانیه ده انتظار بیشار ایلر اول مقلات  
 نقصان اوزر را کور کرکین و جهندن احتیاج انا دی اول اختیار سیدم  
 ایدین بولم ایدین کندین جدر اول یولوب ایجوان دل کاه جرم و کناه  
 بندن دکل بکلر یاد شناه دن که شندی برینیه و جرم کتخت غیبیه  
 انگله یوقور و نه برکت کندیک زبرد دفعه اولی دیوانا ردن حاصل  
 اولان مقلدر دفعه ثانیه ده اونا دانه انا اردن تحصیل و انق  
 قابل اولادی دیویک برام بولام حکمت اخلاص مدینه غایتین متانق  
 اینم خاطر سکندر اولوب جزم و نرم اندوک خراج باغ تکلیفندین  
 تاه فرخ و قلمندین اول خاطر یایی بالیدیا اولغ ایدوب اختیار  
 اب انا در کتور دیویک پر باغچه پرورین خلیک سرور نام اوزر  
 کالایک اب انا لر ایلر پرقدی دست بهارم و یروب اینتیک دیو کتچین  
 خصال بجه حالدر که پادشاه عزینت اندوک ظلمت پشیمانه اولما غله  
 الحاله صفا اونی ظاهر و محبت و برکتی باهر اولوب کالایک بره اینه  
 انا در دن یوقور کول خرابانه اولادی بهارم دخی صورت واقع بر بر  
 صبریه قهر بر و سکندر یه پشیمانی تغییر انا کندین خیر اندی و یوبین سول  
 مندی پشیمانی رولوب اول شناه ارجندین صفره روقا و زرتکار  
 یاد کار در ناکه سلاطین باغکون و اساطین رحمت ایدین شنج  
 اولوب اصحاب فقر و فاقه اولان عجزه بی طاقه و فقره افاقه تکالیف

هران تحریک ابرجایان بود • در اندیشه شهریاران بود • چو کبد کرد  
 اندیشه یاد شناه • بیا بدین وقت از هوال • چو عا دل شوه  
 شده زنجی عدال • که عدلش بی است از غلایک • ترجمه • هر قصه  
 که نرول ایدر ابرجایان • با نسی و لور • او فکر شناه کامکار  
 اندیشه سیرت اگر بد ایدر یاد شناه و برت • نو کرمیه زمانه با حق  
 بوردن سیرت • شده عادل اولی • چکه صفت غصه غلام سلطان  
 عدل و دادی اقا بر با عدت رخا • و بوجکایت مدلولی غیبیه  
 بر قصم بر همت دخی منتقل کرد • برام کور • بکون باغ و فراغ از بند  
 سرور ایدر کت • شنداد صرعه و باغده و حصول بولجوب بر بویک  
 باغبانانده مشغول کور • باغده انا و وارید چو پشیمانی فرخ  
 آب انا در طلبی شها ایدر • مرقی لال مالما مال بر قرح آب انا در  
 کنی بکجه بعد التا ول • ای پر زنده دل هر یو اینکانه نه حاصل اولور  
 دیکان جمل باغ مخصوصندین بکاهج یوقور دینار و اصل اولور در بیک  
 یا دیوان سلطان یوقورن تحصیل باغدن نه مقلدر خراج افرایج  
 ایدر سیرت • دین کرمی بوزوم پادشاه کامکار کرم شکار رما افرایج  
 اعشاری لوب اینجا درت با شفه حال طلب ایل رعایا ده تکلیف غیبیه  
 و خراج ارضی قصه عیف ایل فقر و مضیقیت کندین تحریف پلایین  
 دینک برام سوده ی غایب دیوب عملگر یوقور باغ میو دل سبیل رعایا ایل  
 مشغول پشیمانی انا آن دخی مخصوصندین غشیه خیرتیه م و اخل اولر  
 حد کثرت باغ مبالغه حاصل اولور رعایا یاده دخی چندان  
 ضرر و فایده حاصل اولادی دیو مخالف مزبور اوزر را عامل شسته



بن دیناری دقیق با حق تو برابر **حکایت** ارباب حکمت می بایند  
بر مثل حقیت پیدا یاب و با اهل ظاهراتی بوسلوب اوزر حکایت و  
مقال افریز و بیایا تشکر که سلسله محود بر کون انکارند و  
فرمان آید که خفا که جدا دت احق و با این چویدان و با حقیت  
بودن اوله لار اچیان و دانی بر کار و دنیای و دوش طبعانی  
اطراف و کنار عکس بود موقله ابد شخص ستم لای ایچی بر پیشانی  
ایند بر انلا در حق احوال جمال و احقانی حکمت شافیه جانله اید بر  
اولوب طرف بدو که کند بر آفرانله بر شخص نادانی کور و بلر که منابه  
بر شاخ چناره چحق اوستند و در مرقع شاخ بدیده طو مارا کسر  
بخ بخت کند ایلد قطع هوی انگار معلوم اولی که سر سودان ده  
سند و انبار عاقبت اس زبیرا انشا عکسده منقطع و منقطع  
اولا حق شاخ بلند دت روی زمین و دوشب جلالت اونی مرقع  
فرمانیک باک اول بر روی ساه قالیاجنی با هر شب شخص بر کلبه  
خلایق و مطلوب شاهد موافق اولیتم چله می متفق اولیتم حضرت  
شاهد ایصال و تفصیل حالک بالطلوب و المعرض موقف و اولیتم  
ایله بسط ساط مقام اندر پادشاه دلاگاه ابد بر عالم اولیتم  
بودن احق بر شخص و کلام در دیر یک ستم اتم اندر کورده بر حال  
در که حواره مظالم قصده و بر عاکنه جوهر و عکس انگار بر پیشانی  
حال اولیتم جوهر حقوت و قدرتی نبوت و مطلوب و دلائل حکمت  
و حشمتی و عکس و مطلوب اید و دیدی **شعر** رعیت چو خج اند  
و سلطان درخت درخت ای پسر با خدا ان بیخ حق و بر بر کمال

شافیه انکه اندیشه کسی ساجده صبر لرزیدن در و همواره نیت و نیتی  
صلاح حال رعیت مقصود اید **شعر** مرشاه که اونیتم خود رکبت  
کند یاد رضای بر چه در خواست کند **شعر** مراد که نیت  
خیر اید ملام حاصل فقر مراد اولی اونیتم **حکمت** و حکمت  
عالم خود بر سر فضائل و ظلم زشت بر نرفه اونیتم و نیت  
ملک و ملت و رعیت و رعیت و رعیت و رعیت و رعیت و رعیت  
در و نرفه ظلم و زوال عالم دولت خراب و نرفه زشت و نیت  
سلطنت در بر بسط **و حقیقت** هویت که بر سبک و نیت  
و نیت اونیتم بود که ادب و نیت اونیتم بود و نیت  
صرح در صورت و نیت و نیت مراد اونیتم و نیت  
جوهری مشکو ایلد و نیت و نیت مراد اونیتم و نیت  
عنه کشیده که نیت و نیت مراد اونیتم و نیت  
**نیت** انچه یک پیر زنت کند **و نیت** مراد اونیتم و نیت  
بر نیت اندر کونی وقت حق اید مراد اونیتم و نیت  
و نیت و نیت عاقبت مراد اونیتم که جوهر کسب نیت و نیت  
فرموده و نیت در طلب و نیت مراد اونیتم و نیت  
نیت نیت اید که نیت مراد اونیتم و نیت مراد اونیتم  
و نیت و نیت در نیت و نیت مراد اونیتم و نیت  
که نیت کشیده و نیت مراد اونیتم و نیت مراد اونیتم  
که نیت کشیده و نیت مراد اونیتم و نیت مراد اونیتم  
اصحاب مناصب و نیت مراد اونیتم و نیت مراد اونیتم  
بن جوهر کسب و نیت مراد اونیتم و نیت مراد اونیتم



درختی مزین که بالای شاخش کوفی وطن که چون ست کز دیم خست  
ترا پای اندر اید زهر باد سخت کسی که جفا و ستم میکند بقیه است کوی  
خود میکند **ترجمه** رعیت بیخ و سلطان نخل بالا به شجر لا بد اولوی بخند  
بر پای درخت که چونکه بالنده سن سن حذر قل بخنی قطع ایملکرت  
اگر کیم ست اولوی به بیخ انشجار دوشوب خاکه اولوی آخر کوی  
نار اکر کیم جور ایدرت اولمایه منفک قزار کندی کو کینی بی  
وشک **حکایت** امالی خطیب مدینه مذکور در سید سمرقندی  
بر شقی ظالم مشهور و اما ایدی که غلابی همان حفظ شدن عذاب ده جو  
و تعدی سندن سکینه و عقاب ده ایدیلر چون جنبه عزت و تهماده  
و جلد در کاهنه انک ظلم و عدواندن ضعیفا رعیت تصریحی غایت  
وناله و این و قلب مزین ایله شکایت اغشله ایدی بر کیم غرقه سندن  
وضع اولنان تختند حشم بچ بر کشته می کوی خفته و خورشید و لقا  
سحب نواب ایله نهفته ایکن **عربیت** سهام الیل نافذ و کن لها آمد  
وللاهد انقضاء فخری بر تیر قضا تا تیر هونفشان اسمان در غل  
ستان کیر بول اولوب اول پریشان روز کار کسینه بر کسین و بله  
نشان ایدرت که پیکانی پشندین نمایان و اول آذنه قناتوانی بخند  
ادلی صبار اولیاق قوس قضاون سهام بلا یه اماچ اولان سینه  
متاع حیاتی تاراج ایدرت تیر قوی تأثیری اخراج اندک زنده او نرنه  
بوییت لطیف ثبت اولندی **عربیت** تیری و المی و سهام تنفس نفذ فی  
فی الاضلاع من و جوالبر یقه ظلم و ستم ایدرین اغشله کار لیکون  
آماده سهام وارد که اعضای آسانی به سوزندن زیاده بر کیم کرد

و بمعنای سنجیده و نظم پندیده ایله ابراد اغشدر **قطعه** هانا ای  
نهاده تیر جفا بر کمان ظلم اندیشه کن زنا و کدلدوز در کین  
کو تیر نوز جوش فولاد بکزد پیکان ااه بکزد از کوه آهنین  
**ترجمه** ای ایدرت تیر جفا و جور دایم در کمان ایت کین ناکوه آهنین  
حذر جوشن بولاده ایلر سه اثر نهنگ سندر کوه آهن اولسه ده پیکان  
اه ایلر کزد و حکیم حاقانی دخی بمعنای عجب زربا نظم ایدوب سر  
افکار نیک عنوانی اغشدر **قطعه** تیرس از تیر باران ضعیفان در کین  
شب که هرگز نریم نالان ترقوی ترحم پیکانش تیر ازاه مظلومی که  
بیلر ست و خون باران تو خوش خفته بیالین تو ایدر سید باران  
حذر انکد کر کمر تیر باران ضعیفان دت قوی اولور ضعیفان و تیر  
نرم پیکانی مرد آفته ابد دین خونبار مظلومی صقن بالینکد کله  
سید بارانی **الحمد لله** که سایه جناب پروردگار اولان داور فخر  
اثر و دارای جم حشم و اسکندر ختمار فرمان فرما و سلاطین و  
و بنای اساطین و ملجاء حواقرین با اعتبار غایت و ثار و عدالت  
شعار شرف بخش عالم شه کامکار سلطان احمد خان عالمقدار  
حضر تیر کین و کله کار لری اعیاء شرع لامع انوار اولما غله اسرار  
و سلطنتی ثابت و برقرار و بنیان عزت و سعادت کوی حکم و تنوار  
اولوب انوار آفتاب فضل و احسان کوی اقطاع جهان رسید و فراش  
اقبال و اجلال لری بسیط عالم بساط شرف و فراش عاطفت کشیده  
اولما غله سکان روم و عرب و عجم و اهالی عراق و یمن و دیم سرفراز و شام  
بلکه عامه خلق جهان مسرور و خندان اولد لری استغنی عن البیان



حقا که اول شهر یار تیک نهاد و سلطان و اداعتیاد حضرت تکر افصل  
مرادی حمایت بلاد و رعایت عیار و اشاعه مراسم و داد و اقامت  
غز و جهاده سعی و اجتهاد و قطع عروق فتنه و فساد و دفع اهل  
و عناد و اذاله اوصاف ذندقه و الحاد و لما غله عامه از امان او وقت  
فرخنده ساعتی صفا و سرور مشروب و شادمانی و کامرانی  
لری خند برون و مزید بهجت تیغی در پیغ کوی ایله اعادی دوزخ  
خسته و بیرون و تیر و لرزه و کشتن کشتار لری ایله قلوب دشمن بدخواه  
بجروح و پرخون اولمش.

**ترجمه**

شهنشاه هایون بخت سلطان احمد را که او را نور عیادت نمودن دنیا  
خداوند فکر رفعت معین دولت ملت او پدید رایت قدر بلند و جلال  
امراست و فیضند زمین تازه زلف رعیت شاد و ملک آباد و خلایق  
زهی دارایی بر پرور که آنک مشهورند چو کوب رکاب حکم از کفری مشتعل  
همیشه تا که دوران یلم نهفته کرد و ایدر فرمان که تابع جان حضرت موقت

**اون التبی باب عفو بیائنده در**

عفو بر کشته روزگار اولان کنه کار که عفو بلمنه اقتدار از  
ترک مواخذة و احتساب و عدم عتاب و عقاب در عبارت در و بون  
شریفه فضیلتن جمله خصائل اهل فضائل و تبحر و صبی سعاد  
دارینه البودر و جو سیمانه و تعالی مظهر و وضو اولان عفو  
عفو و عطا اولان حبیب مجتبی و رسول مرتضی حضرت نور صلی الله علیه و آله  
مادامت الارض و السماء تنزیل جلیلده حسن صفحه احسن دلیل و  
فاصله فیض الجلیل ایله فرمان و فضیلت عفو نشان عالیشان اولان

حذا عفو ایست کرمه سیده امر بیور و بجمعه لطف و احسان و  
مشهد خلاصه معنای شریفی بود که عفو و صفی ذات مقبوله  
سپهر ایدوب سکا هر زمان ضرر و زیان و مخالفت و عصیان از  
کنایندت تجاوزی عادت ایله فلهذا منبع علم و حیا و معرفت جو  
و سخا حبیب خدا صلی الله تعالی علیه و علی اله التخیل روز فیروز سرت  
اندوز فتح مکه مکرمه ده صنادید فرشته حقله انواع جفا و  
ظهور و بروز اغشایکن انتم الطلقا بیور و بقیود عقوبت زاطا  
و ازاد و لا تشرب علیکم خوی مسرت احتوا سی او زمره مژده عفو  
و صفحه دلشاد بیور دلیس **بابی** ما عادت خود بهانه جو بی نکتیم  
جز نیکی و نیکی نکتیم و آنها که بجای مایه با گردن مایه ایشان  
نکوی نکتیم **ترجمه** منکر زیم بهانه جو بزیر خوب کردار و نیکیو بز  
بره جورا بدنه عطا ایدر که لکی سوزنر نکوی بز و اهلنا خلیل  
الغیظ والغافین عن الناس خوی شریفند دخی تمام مرتبه  
عفو اقتباس اول نور حکما و عیش و سرور هرگاه که جرم و گناه بزرگتر و  
عفو و صفی ایدر که فضیلتی او فر و افزا و **حکایت** ملوک  
عربین بر تیک اقربا و متعلقان تیغی در پیغ آخته و پنجه پیکنا حلی  
هلا که انداخته ایدن بر کنه کار تهر روزگار اول پادشاه نامدار  
حضور عزت مدارنه کلچک اول بر کنه نگاه ایدوب بنم اقرار  
اند و کل بونیه مظالم ایله عفو بقرین شمری بچسار اولور سین و  
عقوب و اهلاک اولان بونیه جریک من صدور اند و کفر این در  
حضور مه نیم قادم اولور سین دیو عتاب و خشم و غضب ایله خطا



جواب و پروب حضور غز که کلوب عقوبت کردن ترسان و مستحق اولی  
 سیل شدن هر اسان او نماند غه باعث بود که هر چند کنا هم حذر دیر  
 ایسه سنه عقوبه بن جرم بدین افزوندر دیکله اول شاه نکه دار افتاد  
 کلامی قرین شخصان اولوب جرم و خطنه قلم عقوبه عطا چکیم  
 مظهر غایت واحسان اولری محمدان یاد شاهدن بیرونی بوقوله اعظم  
 محمدان اولان خصم بد فرجام عقوبته افتاد تا ورا بکن عدم انتقام  
 سبب محبت کلام حبله انجامه فرقیته ولطیفه محیفه شیفه اولای در  
 دیوسوال و جوی سزای اولان عقوبت و سیل شدن رها اولری چون  
 اظلم انکسله باله ایچیک شاه عیم النوال سبب عقوبه و صفی سنگ خله  
 اندک مفعول دکلر بکه تفکر و اندیشه اندم که اگر نیام انتقام در تیغ  
 عقوبتی اخراج و سینه پر کینه بین تیر سیلته اما ج ایروب اولی و  
 نک متاع زندگانی و قدر حیاتی قاتل اسم تشفی صدر حاصل اولوب  
 نفعیه باعث ابتهاج اولوردی اتملسله عقوبتدن عقوبه ازاد  
 اسم اندک خاطره شاد و بکا دیاده سبب نیکنامی اولوب عقوبه نوب  
 مزدا اولوردی **مصلحت** در عقوبت نیست که در انتقام نیست **ترجمه**  
 انتقام انکدر بوقدرندن عقوبه عطا **حکایت** ماه مون خلیفه عیسی  
 اگر بمرکز جرم بدین عقوبته بکا حاصل اولان مرتبه لذت و سرور  
 و بهیچ خلق بیله لایردی البته بازگاه سعادت دستگاه کاهدن  
 غیری بر نرسد ایدا و بکه جرم بدین اویر که بر خطم هذا اغزلردی **قطعه**  
 بزم کرا این دقیقه بداند که دمدم ما را چه لذت نیست ز عقوبت کاه  
 هواره ارنکاب جزایر کند بعد پیوسته نزد ما کنه آرد با عتذار

**ترجمه** غفو ایتمدن خطا سنی هرگاه مجرمه قهرم ایلیبدی خط و صفای  
 کنا که در عذاب جراحی ایردی ارنکاب پیوسته جرمه کلوب ایردی **اعتذار**  
**نصیحت** بر کون بسکندر فاعدار حکیم اسطویه فلان کنا که حقه  
 را بکانه اویره فرامردی دیو تختیار ایچیک حکیم دخی ای شاه کوه  
 اگر کناه وجوده کلمه افضل فضائل اولان صفت عقوبت بر کیم ده  
 ظاهر و خلق جهان افتاب خذالعقوبه کیمه جلیله سندن مقبوس  
 اولان عقوبه و صفی انوارنه مظاهر اولما زیدی آمدی کناه عقوبت  
 مراف و کنا که از اول صفت حمید پسندیده ظهور نکا ایلید اولای  
 در پس لایق و سزا بود که انک حقه بومضای رعنا اینم حصو  
 خلوه نما اوله **بیت** کناه ایینه عقوبت رحمت ای شیخ **میر** چشم  
 حقارت کنا که از **ترجمه** کیم مرأت عقوبت جرمه و زاهد  
 صحن چشم حقارت کنا نظر اتم کیم کار **نصیحت** بسکندر حکیم مزبور  
 عقوبه محله بینک و خوب بر و بکن خصم قدرت و غلبه وقتند مرغوب  
 در زیر اول زمانده عقوبت شکر گذاری ظفر احسن و ج اویر **میر**  
 دیدی **حکایت** بر کون بر پادشاه غضنفر فر مظهر غلبه و ظفر اولای  
 دشمنی زنجیر فلانک بستم و لیس و دشمنی خیر و ذلیل بیشتر ایله حضور  
 عتفه احضار اولند قد بادشاه حجه خطباجانگاه اید و بایو  
 هیچ احوال بر ملا کنا ایدری سن دیوچک جوابه شتاب ایدری  
 ای شاه عالینجاب آن الله عقوبت العفو فوجم صفت عقوبه و صفی  
 درگاه ملک و مملو و محبوب و خصم اویره غلبه و  
 پادشاهلر قنده مطلوب و مرغوب در جوی رب قدیریم بستم و غیر



فلاکت اولوب تقدیر و اعز مطلبیک اولان ظفری سکا تیر اندی سن  
دخی مقبوله خدا اولان عفو و صفی شدی درین و بی رخ خرد و خیر و نفع  
ایم دیدی پادشاه داد اعتیاده اولان نامراد که سخن <sup>بسنده</sup> سخن  
کلوب نریخیر عفو بدین ازاد و مسرور و دلشاد اندی پس ملوک  
جهاندار و صاحب اقتداره سزاوار بود که جرم و عصبانیت  
بجز ملوک سوء اعمالی مقابل نموده ترک بجایزانی عادت و خلعت و  
قوت و قدرت و غلبه و فرصت ایچون همواره عفو و مکرمت ایدر که  
سلاطین کشور کشانکه عادت حسنیه و پادشاهان جهاندارانکه  
طریق مستحسنیه بود **بیت** ز ابتدای دور عالم تا بعد پادشاه  
از بزرگان عفو بودست از مردستانه کناه **ترجمه** ابتدای دور  
عالمین بروی استباه اهل قدرت عفو و صفی ایلر و درستان  
کناه **حکایت** مقربان سلطنت دن بیرون یک جرم عظیم اولما غله  
معرض تدبیر و تغذیه دوشمش و باشنه نریخیر عنت و فلاکت او شمش  
ایدری برکون و بی نعم اولان پادشاه نیکو سیرت خواص دولت دریدی  
ایله اول بحر ممکن امرنده مستوریت ایدیک بونیده کز پادشاه برنده  
اولسم تی توقف و آرام اولی دولتی نصیب تبع خون آشام ایدرم  
دیدری پادشاه عالیه ای تدبیر چونکه سن بنج مرتبه مدد ملکن  
مناسب بود که سنکه خلافت ذاهب اولام شاهان عالیشان  
سعادت نشانک پیشه کسی که همت اولان ادانی اندیشه سن مساوی  
و مدافیکه اگر کناه صدور بی اندک قبیح ایسم عفو و صفی  
معامله دخی بندت ملجور در یوقیده عفو بدین ازاد و جبریت

تخلیصه مسرور و دلشاد اندی **بیت** که عظیمست از فرود  
کناه عفو کردن از بزرگان اعظمست **ترجمه** غم دکل است  
فرودستان اگر جرم عظیم کم کبار که عفو و لطفی داخی اعظم در بکم  
و هر بار که کناهکار اولای کشته کندیدن صدور ایدر او نلرک  
عفو یابنده ملک غفار که کرم جلیل و لطف خزینة احتیاجی ملایم  
و اندیشه ایدر حسب القدره بجز ملوک کناهلری عفو نی همیشه  
پیشه انگار که تا که حق تعالی دخی عفو و احسان دلخواهی او زمر  
اکه از زانی ایدر اگر نوقیع بحث لس از خدا دای **ترجمه** ز روی عفو  
و کرم بر کناه کار بخش **ترجمه** حقدت امید ایدر سک احسان و قنایات  
لطف و مروت ایدوب عفوایت کناهلری **حکایت** بر پادشاه  
قوللندن برین بر منصبه سفر از و سایر خدا و بندت ممتاز ایدری اتفاق  
اول شخصدن پادشاهنک منقوری بر وضع نامعقول صدور  
ایدیک عصبیه ظهور ایدوب معزول و محذول معید و مفلوکی  
کتور و کلرند عتاب امین و چشم انگیز خطابه آغاز و چشم خشم و غشی  
باز اندی اولی چاره زهره مراک ای شاه اندیشه ناک آنکه  
مروجا ایدر حرب الارباب قنتره موقف عتابه سنی دخی دعوت  
انه لر که کور اول وقت سن بنج میل ایدر سن دیدیکه ملجاء  
و ملازم اخفی عفو ایلر در دیوچک پسر سن و بی حقد و عفو و صفی  
ارزانی است کم عفو ایلر عفو پادشاه ایدر باز بنده و فضل فیض فائز  
عطای شاه معدلت پناه ایدر پیوسته در دیدری **بیت** مز پیش  
تو جرم و تودر پیش خدا اگر عفو کنی حق ز تو هم عفو کند



**ترجمه** در که مولاده سن مجوم سنگ یا نکره بن جرمی غفوات  
 که تاحق ساکه اید مفرقت پادشاه عالیشان بو سخی تمام  
 ایدوب اول نامادی قید و بند دن آزاد و تربیت و نسیت ایله  
 دلشاد ایدوب کونا کون رعایت و منصب با بقی عنایت ایلدی  
**مشق** غفور بودن مبارک خصلت نیست هر که دارد غفور صفت  
 دولت نیست دل ز نور غفور رسن می شود و ز نسیمش سپینه  
 مکن میشود آنچه ایزد دوست دارد دوست دارد **ترجمه**  
 دوست دارد غفور ابرورد کار غفور احدی کیست خصلت کی  
 کیم که غفور ایلرسه اولور کامکار نور غفوریه کوکل روشن اولور  
 جان نپندردا نکر کشن اولور حق نه یسود یسند سوخت  
 غفواحتی سوار اول مستطال کن غفور و دالیه لایق  
 بلکه اول محله قهر و غضب موافق حکمت شرعی و علییه منطوق  
**نظم** اگر ان جرم را حدیست شرعی بناید دشت انجا غفور می  
 که غفوا و دران اجرای حدیست بلار احد شرعی همچو سزاست  
**ترجمه** شو جرمه ایچون که اوله حد شرعی صغرا اینه اواره غفوری  
 ائی غفوا ایک اجرای حدیست بلایه حد شرعی حق بو سزاست  
**اون یدیک باب علم بیاننده در**  
 حلم اخلاق المیم دن ایدو که مثبت و حقوق و اسماء حسنه دن اولاند  
 ایدو علم اندر شفق و بومر عالی اثباته ان الله غفور حلیم کریم  
 جلیلدسی دلیل مصدق در و جمله انبیاء کبار و اولیاء ابرار  
 بوصفت عظیم دن خصم دار اولشلا رد نکره مفر دایملا و مفسد

شیطان اولاند سورت غضب و خشم قوت حمله شکسته و قفل سلیم ایلر  
 تموری بسته ایدر لر ابوهریره رضی الله عنه حبیب اکرم دن صلی الله علیه  
 و سلم روایت ایدر ابوهریره رضی الله عنه که یسار الدین بالصرعه انما الدین بد الذی  
 یملک نفسه عند الغضب یعنی سزوت بزور و قوی اولاند خلقی بر ایدو  
 سزکوت ایدت دکلر بلکه خلقه افواسی اولاند تمور و غضبی حال دن  
 کند و سزفک مکنه چالوب کس فیضله وجود بن زبون ایدر **ترجمه**  
 مردی کمان مبرکه بزور ست و پروخ با خشم اگر برای دایم کاملی  
 قوت باز وید ضلع اولور مردانه که خشم و غیظ غالب اولملا قدر کیم  
 فرزانه که انجیل حلیلیم بومر معنای جمیلده مذکور و در که سلاطین و پادشاه  
 نفسله یوچلم ایلر بضله معتاد و فرمان برداریه متقاد ایدر لر که  
 خلاف مرضی اولاند کلام مسیو علی اولملا مذهب غشیم و غضبی قهر  
 باصیر لر و اولور اولملاز کلامی قولی قدریم اصیل لر زیرا انلا رفوت و قوت  
 و نیر دست اولملا انقیاد و اطاعت اوزر در لر اگر خشم علم ایلر مغلوب  
 و مکسور و غضب ملائمت و رفقه محکوم و مقهور اولملا شاهل اکثر  
 قول و فعله خشناک و قهر و عقوبت بی باک اولملا غلظت خلو عالم  
 مستاصل و ملکه دولت بی رفوف و پرخلل اولوردی و بومر معنای  
 بو نظم مرعنا ایدر عجاذا اولملا **نظم** بره باری خزینه عزت  
 هر که را حلم نیست دیوود داست دیویند است حلم اگر دانی غضب  
 از دست اوست نزدانی **ترجمه** تحمل خون عقل و خرد در کیمک  
 که حلمی یوق اول دیوود در در حلیم اولور دایر دیو افکن غضب  
 محبوب در حاکم الذین مرد حلیم اول ذات سلیم در که سبک



اولیقا نشاء مکه نشان سبب توبه زبردست انسان اولاده و هم درین  
 ایچون ایستیلاید و بعد الامان ای شاهیجهان وای مظهر اصفی  
 اول با قوت سبکین بجای اکثر شریفه وضع ایدر کین دستین سنسان  
 افرزه و شیب ددریت پارع و در غم پر بار اولادی دیوجان مامون  
 بسم ایدوب وار دودیت اکثرترین و هر بره بخیرین ایدر که جو  
 جم و تقوی کج یوقند در غم زبیر اولدی و مامون در غم  
 ایدر حالت مرتبه حاکم غایتی و تقوی حاکم غایتی در **ششم** حلم مرتبه  
 بحال بود سبب عزت و جلال بود حلم شادی قزاقی هر خجاست  
 هر شکر دست **هفتم** حلم سعادته کمال اولور سبب عزت و جلال  
 اولور حلم اولور چارغی غم چلانه مویا و دل شکست صفت **هشتم**  
 بگویند فویند مان حکیم ایزد رحیم در دستان ایدوب حلم در دین  
 عکسولان اخلاق در دیندی زبیر مویا و تقویا اولس **نهم** حلم اولور  
 تلخ و بر صفت ملج ابدی کی بنجر کج ایدر طهار و نیکو مویا و تقوی  
 کج خفا و حلم و کج ظهار اختیار و قلمان نویسه روان حاکم علامه دین  
 دیگره حکیم جلیل و برده که آنک اوچ نشانی و در **دوازده** بودن که  
 نوز ترش روی و سخت کینارا طاهر لسان و کار ناهل ایدر  
 پیشانی از سه مقابله سنده کلام تلخ و پیچیدگی و مویا و تقوی  
 دوسر اقصی و لطیف و حاصل فایده مسرور و خفا و قایل مویا و تقوی  
**ششم** بانو کوکیر که چست غایه حلم هر که زهرت دهد و نیکو چست  
 که مویا و تقوی از دین و غایت ساید فایده هر که سکنه زند و نیکو چست  
 بخانه میده حکم جفا چو کار که کیم ز کینکشتن از صدق یاد کینکشتن

غضب کدر که کند و جلال شایخ واقع اولسا اضطراب و هزل از نه  
 اولی مقرر ایدر اول قول و انقلاب قبول اقبوب غایت قلم و کج  
 دم اوله و ناهق حتم ایدر اند که ایدر اضطراب از نه کینکشتن  
 انقبوب غایت بانو کوکیر اوله و سلاطین عدلیت ایدر دین بر کینکشتن  
 غضب غایت مده حلم سکین بولان و بره که معاونت و بره با و تقوی  
 اولی انقبوب غایت بانو کوکیر با کینکشتن و کولنه طاقی اولان مویا و تقوی  
 عدالت کینکشتن و مویا و تقوی بر مویا و تقوی جوه از مده حلم و تقوی  
 افسر ایدر و دست یاری تحمل و بره با و تقوی بنیاد فساد و خشم و تقوی  
 بر باد ایدر **ششم** جو علم آن که غضب کینکشتن سبب غضب ایدر  
 بره با و تقوی سبب کینکشتن سبب کینکشتن سبب کینکشتن  
 بود **هفتم** قین حکم کلام ایدر شکیبیت تحملون اولور خجاست  
 شکست سبب خود در شیا اضطراب سبب سر هیشته اولور خجاست  
 و زار **هشتم** افاق اولان سلیمان و زار و دن متقول در خجاست  
 بکین خدمت مامونده حاضر و ایدر بجهت ناهل ایدر بکین خدمت  
 پر و تقوی کینکشتن و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 خور سبب تابان و فایده خجاست و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 بر کینکشتن ایدر و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 با قوت عظیمی سبب ایدر و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 خدمت و مال اندک و ایدر و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 ز کینکشتن و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی  
 دوشوب اولور کینکشتن و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی



مناجات ابرو و لب اندک اولی طبق بر طعام حضرت حسینکد میگری  
 استسته و شریک و اشکم دخت را بیکدیگر لرزیده و کلید کلید  
 جبریده خادکد استسته دین محبت شرم و حیا از شرم و حیا  
 حسین رضی الله تعالی فصدما تقوی مجوز نادید حق من در دست  
 جانب ترغیب ایچونه اول پرکده کوشیده چشمه نگاه ایدیکدن غنای  
 بار بار یاری ایدوب اول و مرسته و شرمسار که اول ده ها اندر شاه  
 الحویة و الله تعالی بلفظ کلای جاری اولی و مرسته و شرمسار که اول ده ها اندر شاه  
 و طبع لطیفی نرم اولان سر سر سادات تقی م بر مقتضای لطف و کم  
 شکر مدد اولی ثقلی هضم و غنای غلام نظم اندم بیوس دقل ندی  
 بنده اول خادم و الهام فیض من الناس دیو چکان اول و حیل لطیفی چکان  
 دق مضاعف دیو زلاله خوف و هراس ایدیکدن آینه کریدیکدن  
 تلاوت ایدوب و الله تعالی حبیب الحسین دین غنای اولان بنوعی است  
 وزیر اولان حضرت حسین رضی الله عنه مالدست سی اذاد  
 ایدوب مؤمنه و معاشه دمت هضم دین و قنار یک ضرورت و لازم  
 انعامشکد او کسفر مشابه فرزند عیت اولوسین پیرو **شعر**  
 بدی و انکافات کردت بدی بولها صوبت بود بجزدی شعیف  
 کافیه که بجزده اند بدی دیو و نیکی و کرد ه اند **ترجیه** که حکم  
 ارباب صورت دید بدی کلک کرکد لایبونا واصل معنی اوله لعل  
 خرد **فهرسه** کلک ایلک ایلر دایما **حکایت** اخبار سال قدرده دارد  
 اولست در که حضرت عیسی علی نبیا صلیا الصلوة و النبی و انسخه ترب  
 نبیا در دیو سوال اندک در و خشم خلا اصعب اثبات اولان غنی نبیا

هر که بر و سر که بختش **ترجیه** دیه برن ساک غایت حاجی کیم کیم  
 و برسه صحنه اکاسر صحن اوله در خندن کنن **حکایت** اولان کس  
 و برن او ترا جوی ایلر قلایم انسه مگر خشن کایا بی سنا اکا عقل  
 ذر **صدن** غایه کوی ووب او کوی با نشی کیم بر کس و بر کس  
**ایچنجی** علامت اولد که انش خشم زبانه کبر و شغل و صله و طلق  
 فتنه تپ غایه واصل او ایچاق ساک و ساک و طاموش و صله اول  
 سکر یکین روح و طمیان دل بوجه صله و بر کله حاصل اول  
 و اصلاح نفسه منیر اولان در ویش صلی سالک علاج غضب  
 و قوی بوجه صفت ایلد اوله اول **ترجیه** علامت بود که قوی کیم  
 مستحق قوییت اولان کنا کار حقدن اهل رچشم و غضب ایدیکدن  
 کار نا حمل بر لیه نعل و اصطبار کوی کس لر **یکایت** نوپاده کو  
 ولایت کوی با غنسان هلاکت غنچه یکستان مرسان شکوفه و حق  
 احسان سرور سارنر چنر سپادت زینبنا افزای کاشانه سعادت  
**نظم** مخیر بینان و بسط نبی نوری چشم محمد زنی نخل بنا نظم  
 و نخل ولی صاحب حسن خلق و لطف حاجی بین بن علی الله علی  
 سینه ناخن طلاله و اولاده و اخفاده و مدد نای الی برین لیلاده  
 و لم عدنا با سعاده حضرت زینب انزل عذاب بر فرقه ضف  
 مهمان لری اولوب لوزم ضیافت آمادده و خور غایه بر فاشان  
 لری کاشاده واصلی مجلس طیبه تنانم تیش و انشاده لکن  
 خند مکار بر جلق اش کور ایلر مجلس محرم ملیم کرب که اهیستین  
 غایت مرتبه ده دهشت مستحق اولوب پای کلیم بساط سعادت



آذربیلر یا حتم آلر دنا امن و سلامت چاره ندر زید کورند  
غضب نفسانی و نهور شیطانی ترک ایلد امان رحمانی میسر دیر  
بیور دیر حضرت مولوی دخی مشهوره نظم شیرین عبارت ایلد  
بو حکایت اشارت بیور مشرق در **مشق** گفت عیسی ایلی هبیل سر  
چیت در هستی ز جمله صعبه گفته ای جان صعبه خشم خدا  
که از زور و خنج هم ترس چوما گفته ازین خشم خدا چه بود  
گفته ترک خشم خویش اندر زمان ترک خشم و شهوت و حرص  
اوردی هست مردی و ترک پیغمبر **ترجمه** حضرت عیسی  
روح الله بر هبیل سر صعبه نشاندند دیو سوال اغش مکر  
دیش ای جان خشم مولا در قودن صعبه کیم نرم کیمی اید و خنج  
دخی اندر خشم حق در کیم که بولوق هسته از و امل کند خشم  
و غیظی ترک ایست اول هر زمان ترک حرص و شهوت و غیظ  
و غضب ایت دایما کیم او در مردی و این کزین انبیا و معلوم  
اولا که غضب مواضع عدیه ده حلدین بشروپ ندیده در زبیر  
حرص و طمع و دن یا تکبر و تعظرفن ناشی اولان غضب مذموم و اصحابه  
هر وجهه تحس و شوم اولور اما اعلام عالم دین مبین و مقام  
مراسم شرع متین ایچون شدت و غضب مستحسن و مرغوب و شایسته  
بین الناس محبوب و مطلوب در مثلا کشتی اهل بیتند صدور اید  
خیانت و منافق در صفت حلم و رفق و مباحی اوله عقلا و شرعا  
و عرفا ملوم و اهل مروت و غیرت نظرندن ساقط و اعتبار ایلند  
مومن اولمای مجرم در چونکه دامن غیرت و حقیقه و غضب و

میسر اولان کمال انسان بود محال و موضع غضبی نظر صحیح  
ایله فرق و تمیز ایدوب هر محله منبای ایلد عل و غالفندن بر  
ایله **بیت** قهر و لطف اندر محل خود نکوست جای کل کل بنش  
و جای خار خار **ترجمه** محله که کرد قهر و احسان مقام خا  
و جای کل کل **اون سکنی باب خلق و رفیق بیانند**  
**در** خلق دن مراد خوشنوی و رفیق دین غرض نری و دلجو  
در برسی ملاطف طریقندن ساز کوی و بری مدارا و ملاعت  
بولنده کار سازد اما خلق نیکوترین نعمت و زیبا ترین  
غصت در زبیر حق تعالی اهلای خلق اید چک الهی نه چون خلق  
انکه قوت دخی و بر بود عالینده حق جل و علا فی خوی نیک  
و بخای ایل قوی و توانا ایلد و کفری خلق انکه الهی بن ضعیف  
دخی قوت و بر بود چک اقتضای حکمت او زره خوی نشت و کل  
ایله قوت و بر دی و حدیث شریفه بدخوا و لا تلایم بخیلنر  
داخل و سعادت اخروی و یدیه واصل اولان زردیک اولور اید  
اولند **بیت** من ندیدم در جهان جیست و جو هیچ  
اهلیت به از خلق نکو **ترجمه** ملک دنیا کزدم سر بر کوردم  
خلق نکو کی هنر **حکایت** بر کون حضرت روح الله علی نبیا و آله  
و علی سائر الانبیا از ان الصلوة یولده کینه کن بر ایلد و نادانده  
کلوب اول حضرت به بر ایدت سوال اید چک لطف و رفق و جود  
و بر و ملر اول کوه کلام مقبول اید قبولایم یوب دهر حقایق  
باز و بر و وسفا همت اغاز ایدر و فریاد و نفرین اندک اول حضرت



و ترش است فافندش را هر طرف در آن چینی عیب بود و سخن خطی  
 او طعنه در درونی بود که در آن وقت و قصه بر سر در آن سه حسرت  
 ابله عیبی مستحق آنجا را بر بش کنی کار او را و الا نماند از آنکه در آن سخن  
 و سر سار توبه العذر حق عند کلام الله و مقبول خلفی بنی  
 افزوده آمد که و قبل سبیل او باقی کرد که البش کنی چنانچه  
 برسان و منجای مستعدان او باقی کرد که بش کنی سخن و در حقیقت  
 نگر و احوال و بر ملا برین غنچه در ساز کنی کنی عیب و نظایر  
 قصه و یک در آن قصه افکار طفق بش کنی خلفی معامده خنده  
 رو و کساده ابرو و با قدر او بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 و سخن مایه و در کشتن کلام بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 غای که سوی خلفی بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 خان بش کنی خلفی بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 عیب زیبا واقع اولت در بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 خلی بدین مقام در بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 اول هر زمان بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 ساز کاری و در ملا و در عبارت در بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 رفیع مقام را و اولی بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 او در وقت کاری مستوش و با خوش اید و معتد به رتبه المیزه  
 جنان ملک فصلات شیخ بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 توبه و رفیق و ملاقات ابله تصنیف بیرون و بجا حجه من  
 اند بش کنی خلفی معامده که کلام خوش

نشین و افرین دیوانه او را طریق معاف و بجا در آن کلام کلان  
 مسکه بلا طعنه و ملاقات یکدیگر او را شخص است فانی و ملاقات  
 ادب ایدر انتقاد برین صاحب قیاس او را فرموده بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 قیاس امیر و محفلت بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 سینه و بختی معطل و در بخت او را کلام بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 در آن لطیف و در کلام بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 سر راه هر دو فایده سالک بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 رفیق و صافی و ای صدیق صادق کل انا بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 اول صفت صادق و بدین بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 برونا تر و در دست بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 بن اندام غنبت کل و مضطر او بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 مشا دیب اول و آن کلام بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 پنج خور و خفا بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 چون ششم من زو بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 من که زدم مایه ده جان بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 خلق بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 چنین بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 صومانی بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 خان بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 حکایت بش کنی خلفی معامده که کلام خوش  
 محافهت حسن بش کنی خلفی معامده که کلام خوش



اولدی کجی نری و ملاعت وسیله خیره موقت و مواصلت در بیت  
 بشیرین نریانی و لطف و خوشی قافی که فیلی عو کستی **ترجمه** طلو سوزله  
 لطف و خوشی و خوبه فیله ضبط اولور بر موبله **حکایت** اردو شپیلک  
 که سر بر سلطنت ده نریو حکمت ایلد ازلسته و کاشانه غرقه ایتر وقت  
 ایلد بیزلسته ایدی بر کون فرزندار چندین کوان بها جامه دیباچه قی  
 زیبا تیش کور بجه ای پسر پادشاهلر بر جامه کیمک کر کدر که هیچ جزینه  
 ده اولمایه و بر کیم اویله جامه دست رس بولمایه دیدی  
 پسر دخی اول جامه نک اصلی نذر دیو استفسار ایدیکه تاری  
 خوش خوی و نیکو کاری و پودی ساز کاری و بر د بار و دیری  
 پس بولکله مک معناسی اندیشه و هنر یاسی ملا حظ استی پیت ایندیلر  
 انک منبع جمیع اقسام خیرات و مجمع جملة حسنات سعادت غایبان اید  
 بیور لر **قطعه** پادشاهان و شهریارانرا با هم افزیکان خدای کار ساز  
 نکوست در هم وقت ساز کاری خوشست در هم جای **ترجمه**  
 پادشاهان و شهریارانند ملک دهر بچند هر فرجه کار سازی  
 همیشه نیکو در خوید ساز کاری هر برجه **حکایت** فرید و نه سوال  
 ایدوب ملازم باب سعادت انتساب اولند و نه ایلد محافظ و ضبط  
 و بر بطاری امر نده ملا حظ ایدر سرزدین کلان ملا طفت و بر د  
 ایلد دیدی یا عقد مشکلات نه ایلد حل اولوب اسان اولور  
 ایدری که ملاعت و ساز کاری ایلد بونظم ابدار بلاغت عنوان دخی  
 بومغای زیبا افزه جریان بولمشد **قطعه**  
 مہمی که دشوار و مشکل بود بر وفق و مدار اتواز ساختن

توان ساخت کاری بزی چنان که نتوان به تیغ و سنا نشین  
**ترجمه** نیکو بر هم مشکل اولور **حکایت** او لور ادم مدار ایلد و اصل  
 عجب علمده رفیق اولر کار **سنان** و تیغله اولور می حاصل  
 جمشید بر کون و یزدن سؤل ایدوب سلاطین قنق صفت  
 ایلد انصاف احم ممان و جمله ضروریات دن در دیکه رفیق و ملا  
 و نرم خوی و ملاعت در دیدی نریو بونصلت سبب ایلد رعایا و بی  
 رعای پادشاهه مداوم و عاکرو سپاه بی ثباته مقام رفقا  
 شمشای افزه قایم اولور لار در رعایا دعا کو و سپاه ضابط  
 اولماغله سلطنت تمام نظام و لوازم دولت انتظام بولد و نذر  
 ماعدا بحر مله ملاعت یوز نذر بر وجهه کوشمال اغل اولور  
 عنف و شدت ایلد میسر اولق محالدر **حکایت** رفیق و تطف  
 ایلد موسوم ولوح دل و جاننده نقوش ملاعت مرسوم اولان  
 پادشاهلرک بر سبی بر کون آتش یزنه خطاب ایدوب طبع فلاظ  
 ارزوئی بر خوشی و شرب صرف مقنور و سعی موفور ایلد  
 مطبخی عامور اولور و طعامی انواع ترتیب و اهتدایه بشرب سماطی  
 اطعم کونا کون ایلد مرتب و مکمل حضور موفور بقی و کوردی و تنجیم  
 خدمتله بقی در سلطه آرزو اندوکی طعامه هر بار که دست مور  
 در انرا ایدوب بولیمه اخذ اندک بر مکر سله ظاهر اولور دخی  
 خدمت و طعامک تناول بر وجهه دست رس میل و المایه غیر  
 طعامدن تناول ایدوب سفره بی رفیع اندک ندر صکره استی بزی  
 خدمت غزته کتوب اولر از و اندوکی طعامی غایتده



و از این بشو مشرب با بریت دخی پیش از آنکه بشو که اینچند چند  
مکسر اولی بود و بیلر پادشاه کامکار که مطبوعی نابکاره عقوبت و  
دست بدتر تغییر و تحجیل از آنکه کبری تغییر نیز بر نذر حضار مجلس  
خطیر اظهار تعجب کثیر اندیشید **ترجمه** چو در مقابل جرم لطف بند کس  
شود مجل زده و این محال است او را **ترجمه** کی که جرم ابروی  
کوره لطف و عطا چکد و کجالت نیز که جزا

### اون طوق نخی باب شفقت و مرحمت میا نند

عامه رعایا به شفقت و کافه برابریه رفق و مرحمت ملوک عظیم  
الشان و سلاصین رفیع المقام ذمیلین لایم در زیر این دست  
اهل اختیار و اقتداره سفارش او انش و ذایع حضرت افریدگار  
در هر فاکه احوال رعیتی رعایت و اظهار لطف و عنایت ایل حال  
عجز و در ویشان فراغت و رفاهیت مقتدر و اول دخت  
لرک خاطر شکست نری اهتمام رعیت پروری و مرحمت کن  
همچو بلا ی جاران و محوم غوم شکار انداز فارغ و مطمئن اول  
پس لازم شاه و مقتضای جهان پناهی بود که امید رحمت الهی  
ایله ارحم ارحم مضمونیم ضعیف و فقر ادین و مرحمت و عنایت  
ایله نظر و رخسار سلطنتی حال زیبای فرج قزاق الشفقت علی خلق  
الله ایله پر زیب و زیور اید **شعر** در شفقت هر که علم بر فراغت  
کار خود و جمله خلایق بساخت **از شفقت هر که سرفراز شد**  
دیده دولت بر بخش بار شد **ترجمه** عرصه شفقت اید  
قالدرب هر کیم علم ایله میل عطا و لطف و احسان و رحم خلق

عالم سایه سنده جل و اولور کامیاب **کندوبه** دانی مرادی ال ویرد  
بی اریاب **سلامت** دنیا و سعادت اخبت رحم و شفقت ایل با بریت  
و از دید دولت و امتداد سلطنت رفق و ملائمت اید پیشه در  
**حکایت** سلطان محمود پدیری سبکین اوایل حاله بر مرد  
صیاد و فقر و فاقه مانوس معتاد ایدری غام ما لکن سبک سوار  
مختصر بقصر ایلوب و و کارای ضرورت و عسرت افزه کرد  
و هر روز کاری غم شکار ایلوب قوت بوی تحصیل ایون کوه  
و دشتی کشت ایدری دامنه کوفتار اولن شکار له مشغول و نظم  
احوال انتقاش ایدری بر کوفت قصد صیدله ینرم پیشین  
افزید سبکین بسنه سوار ایلوب غم صرا و کسار ایلوب  
سیر سینه زار ایدر کن چرا کاهه بخون و چراغی ایل به آهول اول  
کور و بجان اول جانب آن سوردی آهول اختیار فرار و بچگی کز  
قادر اول مغلله ما و نذرین جاد و شوق اول محله قرار ایدر کن قتل  
سبکین بچگی صید و دست و بکشی حکم قید و نذرین افزه غلبین  
ایدوب شاد و خندان جانب شهره شتابان اولدی آهوی دلفکار  
سین شکار و دست و بکشی صیاد الذکر کوفتار کوبچک ناله و این  
اید صیاد ک پاینده و شوب حزین و دیر غنایه سو خون کور  
عز و شفقت حرکت اعظم رحمت ایدوب دست و بکشی کشته و قید  
ازاده سر سحر ایدوب مادری پائنه کوفتاری و غنای تو جهنم  
شهر و دندردی مادری قرار بچ سین در کنار کور و بمانند  
نوبهار چشم خون نشانی افکند بران اولوب روی غم و نیاز و غم



هر یک را ریخته اند فدا و هر یک بر سر و طریقه عدل ایستاده اند  
 خدای عز و جل در دوات و امانت و احاطه شوکت و سلطنت ضامن  
 این امر پس یاد شاگردان خاتم رحمت و شفقتی پیش از او بی خالق  
 نفع الحضر شکر و در حق نظر رحمت و مغفرت اذلا و حق تعالی او را کثر  
 و بر تبه ملا حظ دان عالی و بوقی از او **شمار** بیغشی اینی شناسند  
 بر حق در یک از غیب بکشایند بر حق **که** رحمت حق را در حق  
 تو هم بر دیگران رحمتی بر تو **ترجمه** این رسد خاتم احسان که در حق  
 الحقا و بیایان **که** کساد اولی رسد دولت قوی غیبی در حق **که** بیاید  
 حضرت حق در امت ایستاد این یک **رحمت** **که** تمام رسد خاتم عالم است  
 رحمت شفقت **ترجمه** از پیش پادشاه بود که فرزند زبند نه  
 پند و مودت ایستاد ای پسر اینچند عهد ایله **که** شفقت عالم و رحمت  
 عالم کلام سبحی ایله **ترجمه** از پادشاه بود که فرزند زبند نه  
 شکله **ترجمه** که بخت کوره بر زبان ساربا غضا فریاد **که** اولی **ترجمه**  
 نفور و محقق واصل در **حکایت** بر حکم حق دانه سوال ایستاد **ترجمه**  
 جمله دن اغلا شکله زدن در دیگران شایان بلند و بلند **ترجمه** احسان  
 ایله مرغ دل **ترجمه** ای صید و دام انعام و علی قلوب ریبی **ترجمه** فی الکلام  
 و بیکی زبیر عیانک **ترجمه** از پادشاه **ترجمه** ایستاد **ترجمه** از پادشاه  
 سایر احوال **ترجمه** از پادشاه **ترجمه** ایستاد **ترجمه** از پادشاه  
 خاطر رعیت **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد  
 او **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد  
**ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد **ترجمه** ایستاد

اسمانه طوق قرب اسنان حاله **مصرع** آنکه ز بان نای زبانیان  
دانی **ترجیه** بجو زباندر دلن بیلین سنسن دیوه قاضی الجان و فریجی  
المرجان درگاهنده تصنیع و زمان جان اندوی و سبکبیزین دیریت  
شهر کلیدی کجده صی حضرت رسالت پناهی عالی قدر جلیله کیم خوابان کورن  
بیور وور لاکه اول بجایا رخ زبان بسته دلایه و شکست به انگل  
هر یانی و سفت و کرم و هر جت سبیل یله جناب ملک علاه و تقرب  
تا تو تحصیل و رضا و خطا و سر و خنوا کلیل ای دلک امری حق بجای  
و تعالی سخن شرف پادشاهی و عزت و جلال پناهی یله بساچی و نظر الظل  
ناستاهی اشتد شمع زکری لا زمره کرم بوی جبهه افزه شفقتی و کرم  
حقندن رعایت و هر حق دوزان غیرت سیم و کمال قتل و زور و کعبه  
**حکمت** اکامردن بوی دین مردن و بوی لطف و شفقت بوی یلم  
بوی جان فانی پادشاه علی از نایب او ایچاق قلم نامه محمد و صاحب غلام  
سلطان ملک باقی پسران لائق تحبیب و نایب و کلهر **شعر**  
دست رعایت ز رعیت ملول **•** کار رعیت رعایت سبیل **•**  
مرعی کن که چکر خسته اند **•** در کرم و لطف خود رعیت اند  
**ترجیه** رعیت بدنه تغافل ایتمه ز غلام رعایا به رعایت ایلم و بدنه  
ترجم فکر که خاطر خست لرزه **•** سناک احسان که دل بسته لرزه **•**  
**حکایت** حکما و پیشدر مرکه سلطان رعایا پیشه انکار حجت و شفقتی  
بری خود که در بر پند اندوی کیم هر و محبت کیم رعیتده علاقه و مودت  
ایون و کند و سنده لایق کور مرد و کور اندلار و فی مناسب و عقل  
کرمیه تا انالار و محمدان و سناک لرزه و جان و بیخلمرین اندلار و بیخ



و نشانه رحمت و شفقت ربی بود که حسب انقدری خلقی زین  
 و هراشت و عمارت و تخریب و ارشاد و ایجاد قنار و احداث جویبار  
 امداد له ناسی و کاشاد ابد **حکایت** انوشیروان علمای برین طبع  
 کونند و با اگر موکل اول و فک و لا یندر بر قطعه زمین تا نروغ و لا  
 مسجوع اول و سه صلیک فرمانم منعلق و بازار سیکنند بر اول  
 متحقق در دیو نهدید و بعد شدید ایل تا کید ایدردی نیا  
 بومرتبه تشدیه با غث و سبب حادث بود که پادشاه ملک فانه  
 و عائد لری خرام مربوط و سفر و بماند لری نراعت ناس ایلک  
 و مبسوط در مملکت معور و آبادان اولایم خراج حاصل و خراب  
 و منافع سلاطین و اصل اولماز و محقق آبادانی ممالک نراعت  
 و هراشته معلوم در پس رعیت حقتند شفقت و مهربانی بود  
 مساعله و مسامحه و مسلم و مصالح کرد که نراعت ظاهر و  
 ممالک خاشاک ممالک کنان ظاهر اول **بیت** مملکت معور و خواجه خلق  
 را معور دار و نرسر ایشان بلای ظالمان داد و در **ترجمه**  
 خلقی معوریت در دست مملکت معور و لا دفع ظلمت که مملکت بلای  
**حکایت** سلطان ابوسعید خدا یند نمانند امرای رعایایه  
 مصافحه ایل مالتین غارت و مکاره ایل ضعیفایه ایصال شد  
 جارت ایدر اولتاریدی بر کون پادشاه لری جوانه کلنج جانب  
 رعیتی محافظ ایدرم بعد التیوم رعایت رعایای بطریق ایدی  
 سرک خاطر کنی ملاحظه ایدرم اگر معقول و مناسب ایسه ملک  
 حکمین نرب و غارت و امتعه نفیسه و خنجره دن عامتکلین

بالقام اخذ ایل ایصال خسارت ایدر له پوشش که من بعد نبد  
 وظیفه و رسوم و علوفه و معلوم طلب اعیان و لا برکن زین  
 بومقوله رعا و الناس احسن ایدرم هم کا عقوبت و عقارت  
 و عظیم سیاست انک مقرر در دیو حک امر بیز عوفه و رسوم  
 معیشت و زنده کانی ایدر بیکن نمایان و وظیفه خدمتده هزار گونه  
 قصور صدور ایدر کلی عیان در زین پادشاه ایدی جمله حرکت  
 رعایانک عمارت و نراعت و حرف و تجارت سعی ایل اولور چون  
 انلاری غارت ایدر یک و طایفه و رسوم تمنع من بعد یکدست  
 توفیق اولور ملاحظه و اندیشه ایدر که کا و نخی رعایانک  
 و غارت قصوری و احوالات ایل جوهر و قدری همیشه بیش  
 اولیجی بالضرورت انلار ترک زراعت ایدر و بی نراعت محصل  
 اولیجی مقرر در اول تقدیر چه سز نه و تناول و کیم ایل  
 تعامل ایدر سز چونکه امر پادشاه نیک راد بوقتیه نیمی  
 اجتماع ایدر یک من بعد روی التفاتی نوازش و رعایت رعایان  
 جانب توجیه ایدر **ترجمه** شنیدم از بزرگان سخن سنج  
 که سلطان نراعت بهر نراعت کز اذ خراج ارشودا خور سز و زین  
 هر لحظه دخی دیکر ایدر **ترجمه** اولوری دیدی مردان خور  
 رعیتن ایو سلطان بهر کچ نراعت هر یک کواول وافر اولی  
 البته خراج انکه آخر رعایان و فی هر لحظه هر کواور شاهنشاه  
 مال فراوان جمله سفتند بری بود که شاهان مکرماند و ز



هر روز از آن عام ایله مسند حکومت بر وزیر دیوب داد خواه احوالی  
 تقصیر و سؤال اتک کر که هر کس بارگاه عزت بنده عرض حال اید  
 بیلد تا که بالذات احوال مظلومین کما یسقی واقف و ظلم نکات و احوال  
 عارف اولوب بوقایب و حجاب درگاه معدن استسائده متظلمین  
 حاجب و عرض امین احکام اجر بیل عرض و ناموس سلطنتی سلب  
 اولیم **لحکایت** بر کون عربین محرمینکه اعیان و اشراف نا خیر  
 به مکتوب نصیحت اسلوب اولوز دیوب مسند خلافت سکا سکا دکلر  
 زیرا ظلمیه ارضاء عنان انگلیله و کلا و نوابک خلف جور  
 فراوان ایدملر دید کلریند خلیفه سرکه اعلام اند کلر احوال دین  
 بیخبرم دیو جواب یا زنجیق مکر خبر کوندب عذر که کنا هکلت  
 بدتر در زیرا کبارد بخشدر که جوابی ذمکه لانم اولان  
 اموری غیر بیلر حواله و سپارش و مصالح مهمی فی کلر دیوب  
 مالا یعنی بی و در شش اتک کر که مسند سلطنتی قیام  
 اتکله انعام لهما انا فی ذمکه الزام غش مسند بر وقت سؤال  
 عهد جوابدن خروج و حصیض مواخذ و احتساب بر ذر و  
 خلاصه عروج لازم بر وقت بر ذر و بیخ و غافل اولان مقبول  
 میدر و بیموده معذرت مسیوم و مقبول میدر **حکایت**  
 خلفا و راشدین و ائمه مهذبین در ذین اصحاب مجاور المیزان  
 الناطق بالصدق حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 اجمعین بیور مشلا در که بنم حبیطه نصرفده داخل اولان

مناذل و مرا حله بر کبری غراب و ویران اولوب رکه کوسفند کنز ایدر کن  
 پای سور غم کبر مکه بر فنه کن ذابسه موجب و وبال و روز بر احوال  
 قیامده بندنه سؤال اولماسی متعین و عهد جوابدن خروج امر  
 ایدو کی متین در بریس سلطنتی قبول و اختیار ایدوب پای غمکی سیر  
 وضع ایدنه نامدلر ادای حقوق ایچون استوار و حدود و رسوم  
 محافظه سبله و رعایایه شفقت و رحمت ملا حظم سبله موقف عدالت  
 قرار اتک کر که **قطعه** فلان تخت حکومت نشین اسان نیست در ملت  
 مقام بسی احتیاط باید کرد مراد عاجز همت رسیده باید داد  
 غم فقیر مشقت کتیده باید خورد **ترجیح** تخت دولته حکومت ایچک  
 آسلا دکلر احتیاط بی حد و بی غایت استول مقام آج و محتاج  
 و فقیره د انا غم اولوب عاجز بچاره به اتک کر که انعام تام  
**ملکوتی باب خیرات و عبادات بیانده در**  
 تمهید قواعد خیرات و تأسیس میاف بران لازمه ذمیه همت اصحاب  
 دولت و رابط رفعت منزلت و واسطه عزت اخرب در زیرانشاء  
 حیاض صکره انار فیض و برکتی روح عامله ساری و منافع  
 و محنتی جو بار عالمه جاری اولان اعمال صالحه دن بری صدقه  
 جاریه در و شبانه ریا و سمع و عاریه مساجد و معابد و  
 وضوایر بولاند و رباط و قناطر و حیاض و حصون و افعه لقا  
 کی که اثری و ایم و باقی اولدیه هدیه ثواب روح باقی ملاق و غلبه  
 الیم خیم دن حافظ و وافی اولور **بیت** هر که خیر کرد چون  
 عمل بران عالم کشید روح او را هر نفس فیض و کرم خواهد رسید



و قصد ایوان اوج اند. بخان برت و دگر خورق و خضر است. **درجه**  
چهارم کسری قصه ایوان باقی در مغز. کدو بخان دهر و نه نخی  
خضر و سبزه **پنج** کجایه را بقدر دیشتر در چوبه در و نخی  
و قاپین اوج عایت و در نیامورید. دانه پیرولیه و در نیکه  
فرق فرق سبزه در مدر و شاهی باندن پیرولیه در صاحب بر ناخته  
فیض چادق و نه جلوه مسعدت اتم اشکار اولوب بر سعد و چند  
ساعتن قرار این حالت لایق و شایسته معلوف اولوب در کرم  
احوال و جواد اعلی ارقام **افه** استم استم **کجایه**  
از سر و غدا سفر معادی اعداد ایوان اخل خیرات و برت و  
صالحات و شایسته اولوب خیرات و صدقه جاریه جدا  
جناب سبزه العباد و تقریرن حکیمین پیرولیه و در کرم  
کرمی اطراف و کاف عالم ساری و پیونان زبان ماد و چین  
آفرین و کجایه جاریه اولوب **سب** بوبین رواق و پیونان  
بزد. که کجایه کوی اهل کرم نخواهد ماند **درجه** بوز و  
اول نوز نایل و انش املا. کبک قالیه ایوانی و  
و در کما. حدیث جناب رسول دده صلی الله علیه و سلم و در  
اول و در که اجاع قدر حلو ایدوب بایدم نیکه اخیره نوز و  
ایوانی چاه عمده و قطع اولوب اوج شش و نه غیری اید  
اول و در لایق شایسته سه و پیرولیه عاید صدقه جاریه در  
ایوانی زیادت ابات حسنه و نخی اولوب علم نافع و پنهانی در ایوانی

برونه بخیر بایرین قسم فحش عدم مروج پاکبانی از پیشی بخیر نرفته  
 و بدیم پس هر قاره انا و صیغی بنزدیک است که صیقل انا بابت اندر اندر است  
 غفلت صغیر آیه فاطمه طریقت سله و در نیاید فی کذا جا و فاجا و اوله  
 و منالی صدد زلال و شرق انتقامه ای که بماند به آید یکبار و در نه  
 کان زنیای فانی یادگار باقی در نیخیزد از دست دفع و کحت نشینان  
 سرلی آبی کاشا پوشاها ندر جا و اوله و در نیخیزد از دست دفع و کحت نشینان  
 تمامه در کازک ایدرس و علی سبب ارباب ملود سعاد سول و معالی است  
 و ارکان و ولت و نشا کران عالی مقصد و واقع اوله و معالی  
 شریک ناله و عتقه و متو مقصد امارات اوله و عتار و عالی  
 و یغلی پرونا فکک انا و ری و حی سلی غضب و بر ایدرس و کازک  
 ادر ارباب و فانه در شیت و دستور و بان بانی لطیف و صل  
 اوله و کازک ناله و نشا فخر ارباب عقل و نقل فتنه بکدر صاف و عالی  
 یانده معرفت و دستور و استی و نا قایر و فخر خیر یار مذکور اوله  
**مست** حیوانی ناله و بجان بقیار ناله و کوی به که مانند یادگار  
**ترجیح** چو که قلم بوجان بقیار ناله و کوی به که نام بکوی یادگار  
 خفصه صافها ایضا ناله و قلم نجست نغم اخلاص کتب اوله و ناله  
 مبان حیوانات بر میله محمل و ناله و اوج و ناله بیه اوله و ناله  
 صدقات و حسنات خلایق بر اوله و ناله و ناله اسلامه کافا  
 سپهر انقلاب خیرات حسان روی اخبار و اما و یوسفی سلسله و ناله  
 مستحقین سمعنه مصل و ناله و انا ناله و ناله علیا **ترجیح** نیر ناله و ناله  
 ایدر و ناله اثار خیر آنکه منافعی احوالیه حاصل اوله و ناله که ناله



صالح در که والدینی حقیقه بوی دعای مانند مسکن از قرقاج  
 اوله اوله صدقه جاریه دن مراد انتفاع ناسه صالح عظم مضاعف  
 اولان بقای خیرات و ضیاع عظیمه المیزان در مساجد و مصلحت  
 و خاتمه کثرت الفوائد و حصوت و ریاض و جسد و رفعت مناد  
 و حدائق و ریاض و میوه جاریه و حیاض کی **نیمی** بر والین  
 خطه سلطنت و تحت نشینان بارگاه خلافت اولان لایق و سزاوار  
 در که هر بار معارضت و افکار لری اغایر مساجد الله من  
 من بالله فحوائی صدق احتوائی اوزره تعمیر مساجد و تلمیس  
 معابد کار و آثار خیراتی اشکار ایده لر زیر احداث شریف  
 من بنی لله مسجداً و لو کفص قطاة بنی الله له یشاقق الجنة  
 وارد اولشد یعنی لوجه الله بر کسه مسجد بنا ایسه مرغ  
 قطاة یشاقق الجنة سی کی صغیر و حقیر دخی و لوسر حق جل و علا دار  
 نعم اولان جنت علیهم اکابر بیت خوشنما بنا ایدر دیکدر و خیر  
 و بیاب اولان مساجد فی قمر و تنبید و لوازم استحکام بنی تشدید  
 و مراسم جماعتی تمید و ضیع جرید حکمند در تعمیر مساجد و  
 صکر حسن حاله شهر اولان امام و مؤذن تعیین و تقیر و **کلی**  
 معیشت لری توفیر اولان کار کرد که فراغ خاطر و صفاء باطن  
 و ظاهر ایل موقف خدمت اقدام اقدام قیام و تحصیل قوت و مکان  
 و تکمیل لوازم انتفاع جهتی ایل اقامت خدمت اقامت و نماز و  
 روی قصور صدور اعیوب و ظایف را به لر فده اهتمام ایده لر  
 و پیاد شاه لری لایق و سزاوار اولان اطوار دن بری دخی بود که

مذکر عالی بهر مراد نفع و دال الحدیث و یقلع بر انتفاع بنا ایدر و مد  
 افادت نصیحت و علما و فضلاء افاضت انشیه تعیین اولنه که نشر علوم  
 عقلم و شریع به شریع و تحقیق قواعد اصول و توفیق مسائل فروع اعظم  
 طالبین و محصلین سایه جود و احسان ایدر تحصیل علم و عرفان  
 ایدر بركات ثواب یحیی باغت از دیا عمر فراوان و بسبب دق  
 بی پایان اولان بری دخی محل اومراد و انکار اولان لایق و قلوب  
 اهل قبوله پاکیزه و با صفا خوانق بناسی در که الا اذا اولیاء الله  
 فحوائی صدق احتوائی مظهر اولوبت کوه خیر لر ذر آثار توفیر  
 ظاهر اولان مشایخ و ولایت پناه کرامت در نگاه و صاحب دلان  
 امرشاد و صوفیان صفوت انما ایچون ترتیب و همیا اولنه که  
 طالبان حقایق و قاصدان دقایق میام انفس و صفات **نیمی**  
 ایل فالر مقاصد و مطالب و حائز علوم را به اولوب اوقاف و احوال لری  
 آثار و انوار صمیمه سعادت صوری و معنوی و تحمیل غایت **نیمی**  
 و اخرو بی اوله لکن وظایف ارباب مدرسه و خاتمه متعین و کما  
 یشاقق لوازم و مراسم متین اولان کر کرد که در مرسوم و معلوم  
 طلبیه افکار طلب و تحصیل قوت غلبه و مجموع انکله **مطالع** و **نیمی**  
 علوم دن محرم اولان لر و زمره درویشان دخی اذکار و اورد دن  
 قالوب مسکن بجا هده لر نه و حزن مسامحه و ساهیل بولوب اولان بری  
 دخی جود و عطا و انعام و سخا به امارت اولان زاویه و عمارت  
 در که کر سنه واج اولان محتاج لر نه و طعام دن راتبه صحیح  
 و شام مرتب و حاضر اولان مستوجب جمعیت خاطر و **نیمی**







حکایت در آن روز و در پیش جملات آنکه سایه سفید از او لب  
بر زبان انداخته است از آنکه ایله مستقری را بر سر مبدل و قریب از آن  
حضرت محول اولیایم فیض دنیا ز یونین دست جری باز  
و دعای اغاز ابدی او ای وای جور کز جلی اوینا بی جنب  
بافسند حرکت و غیرت آیت دیگر فطال یزد عاشقنا دانه  
و سر و زکات و معصیت الهی محصل لب و لب بی حضرت جبرئیل  
نغمه قریب و اوجیت سلام علیکم جنت قادخلو کما الی برت  
آیت عنایت غایتی روی فز و فلا جبرئیل قریب است  
هر چند بر روی کار در حق نکست که نکست ذکرها هم  
**ترجمه** ابدی جبرئیل جبرئیل نظر که کند ایله ایله ایله ایله  
شیخ **یکرمی** **باب** **استخفاف** **بیا نند** در  
مخاسب نیکبای و احسان موجب دکنای و جنت قریب در  
انام حضرت مسکای ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
برسخت ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
هر روز در دین ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
و نکات و جبرئیل ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
و بود در دنیا ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
بایست ده وجود جویس بود در دین ایله ایله ایله ایله ایله  
انگشت از انما فی الحقیقه بر فطال بیغزاله که کنا رجوبار در وضع  
سکادت انقضای الهی که کشیده و شفا خسار پراختاری نیمه از آن  
انام و حکایت پیکر در شکوفه می بیند ایله ایله ایله ایله ایله

هر زمانه میبازد امور و اوقاف آنرا اندک برسان او ملایک که در آن  
براهات اوقاف ده مساجد و مساجد و قطعاً جابر و اولیایم  
ما سوا اولیایم رعایت امور و قضای امور ایله ایله ایله ایله ایله  
ولایت و حکایت فانی او ملایک و بومانی غشیت بعضی حق  
شریعت در هر یک که مملو و قلم که خورشید شمس بیغزاله ایله  
الذال علی الخیر کفایله **انقضای** و اقصای ایله ایله ایله ایله ایله  
بیل این **بیت** خیر کن یا دین خیر باش تا تو هم در آن غلظ  
دهند **ترجمه** ایله خیر و لطف و احسان یا خیر اول خیر و دین  
حق تعالی تا مسکای از دین و بره و صدقات جابر بیک  
ثوابی بیحی ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
**حکایت** که در دین برود و یوه حیاتی و کل ایله ایله ایله ایله  
افاقی بومر هم فانی و منزل ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
ارسل و غایتی ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
و بعد از اوقات ظهور ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
منازل و کار و چنگال عقاب عقاب که فانی ایله ایله ایله ایله  
کم ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
درجات ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
دیدن برسان ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
حالی نه اولیایم و بومر نفسا ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
عالم ایجاد ده ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
بیلان در و لا بدینا داند ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله



عقبی در **مثنوی** این سخا نیست از باغ بهشت و ای وکیل شاخ را  
از کف بهشت **ترجمه** شاخ را میوه دار باغ چندین شاخا کیم که الدن  
قویه بو شاخ بلند و عیف اکا **حکمت** بر حکیم نکته شناسد ز سوال  
ایدوب عامه هنر لوستر بین عیب و جمله عیون سترایدن  
هنر ندر دید کلید بری بخل و بری سخا در دیو جوب صواب و بر  
**بیت** اگر ترا بهر انگشت خویش صد هزار است هنر سخت و در جمله  
دست افزاست **ترجمه** و از این هر چه بفرماید بوزنهای دل اگر  
جمله دست افزا در وجود و سخا و تر هنر معلوم اولسون که عاقله  
دل قید امساکن رها و خلاص بولز فلس میدان شهرت اولان  
اهالی به نوسن مفاخر و معالی دخی مقید و مستخر اولان **بیت** تجربه کرم  
زهر اندیش نیست نکو ز سخا پیشه خا خور بهر کوه آمدن  
بر کند قافیه اینک کرد **ترجمه** تجربه کلام بوجای ایچون کلری  
بر کار سخا در حسن جود و کرم اعلی چون دردم قافیه اولشد  
انگیزن کرم **نصیحت** اسکندر ذو اقتدار ارمطود ز استفسار  
ایدوب سبب سعادت دنیا و اخوت ندر دیو جک حکیم دانا جود و کرم  
و سخا در دیدی اما سعادت عقبی اولمشک و جمعی باری تعلق خفیه  
من جا بلکنه فله عشر امتا کلام اعجاز فیکو در بر حسن مقابلین  
اون حسن ایدو معامله محض سعادت ابدیه و عین عزت سرمدیه دکلید  
**سعر** اند ترا توشه دهد از تو یکی خواهد دهده میدهد بهتر  
از این نماید ستانیت نیست سودن آخر که زبانیت نیست **ترجمه**  
او که ساکه نعمت افزون و بر بر طلب ایدو لیکن اون ویر

بودند اعلا ساکه اولان عائد **بیت** بوقر بایک هم ایدون فام  
اما سعادت دنیا اولمشه باعث بود که آلف نه عیب و عفت مضوق  
ربقه خلق جود عا ایدو ربقه عبودیت قید و مرغ دل نایه انه کرم و حسن  
ایله صید قابلدر و چون که شهر بدین سلطان اولان قلب بر کمره نیک  
رشته محبت به پیوسته اولان قاله دخی بالتبع دام تسخیر بهر اولور آمدن  
بر کیم که مسک جود و تخایه ساک اولان غله بر نی طائفه نکر رقابته  
مالک اوله اند روی آما کنه ابوب سعادت ک داده و کسب مراد ات  
میتا و اماده اولور **حکایت** کتب تواریخ به مسطور و نکر که  
خسرو ویز که بر سپهسالاری و ارادری که لشکر کس او نا غله موق  
و نکر و متانت رانی و رصانت عزیم ایدو اطراف و اکناف ده مشهور  
اولوب مقرب ملک و ناظم منازم عالمک ایدو خسروانک رانی و  
عدولایوب به استصواب اندوک امور قبول ایدو **بیت** از و نکر  
بیکشن خسرو **بیت** با نرو اوبست دولت قوی **ترجمه** قانع و نکر  
رشمه لطفیله باغ خسرو اولدی باز و سیل پشت دولت و عزت  
قوی بر کون اصح بد غرض و بعضی کیم مضراولان مرضی اظلمایدن  
اول سپهسالاری خسرو و ایلیمقدار بوی جمله عرض اند بیکر که جاده  
فرمان برداری دفا اخلاق و مسلک اقتیاد و ابتعادن انضامیله راه  
عناد و عصیان و سبیل بر تسویه خلاق و طغایانه ساکن و داخل  
نصر فک اولان عالمک مالک اولان غله فوق اند مهالک در صورت عصیان  
و خلاصی و اطاعت و انقیاد و انضاف قوتن فعله کلید قدرت و تلافی  
سختتقال اهم مام و لازمه جاه و جلال در **بیت** علاج واقع



پیش از وقوع باید کرد. در هیچ سود ندارد چو رفت کار از دست.  
**ترجمه** برایشکه اولی از دن اول جاره سن کور من کرک. ایلم که  
 نداشت که صکره فاند. خسر و بی خند متاثر و اینست قلبی منکر.  
 اولوب دیدی که اولی انصاف خیانت انصاف جانب نمی افتد عتک  
 تاب و سالک مسلک ناصواب اولی باقی احتمال که اعیان دولت و سلاطین  
 و رعیت موافقت و متابعت اید لر و راه فساد و عناده پدید آید  
 لر باغی و غلبه نیک و از نه سی اید لر کان ملکه قصور و باغی و طاغی و لر  
 دید به سی اید لر قاعد سلطنت ضعیف و فتور که **بیت** مباد برادر به  
 پیدا سر که در ملک پیدا شود شور و شر **ترجمه** میل اید سر چو  
 و پیدا که اگر مملکت اول پیدا شور و شر پس خواص دولت و لر  
 سلطنت اید لر بوجه خصوص مذکور و قدری امر در مشاوره اولند قدر  
 جمله سنگ رای بویا قرار اندی که اول فتنه انگیزی بر جانم کریم راغبین  
 قید و بند گرفتن اید لر خسر و بر ویرانه کشیدن نه افزیز و شتاب  
 و تحسین اید لر و در نصیحت بر کون اول سپهسالار و طلب دعوی و سر رسیدن  
 نه داده منصب تعیینی اید لر توقیر و رعایت اید لر ذکر حمد و مفاد خیر  
 و نشر عا سن و ما اثری کند و نه کار و سیر پسندیدن و فضائل بخشد  
 سن تذکار و خرابین و د فایده نفیس و فقودی و مرتبه تحقیق  
 زیاده عطا و عنایت و کونا کون ملائمت و اتمالت اید لر توجه خاطرین  
 اظهار اید لر امیر مزبور و در خیر فاکت بند و سیر لکله تدبیرنده ال بیارین  
 و نه را و امر خسر و عالی منقبت خدمت نه عرضه فرصت اولوب قرار داده  
 افکار مزه رعیت همایون تقریر ندر صکره تحلف حکمت نه اوله دید کلان

شاه دل آگاه تسم بیور و ب بن را نیکه خلایق و غریبند از غلاف  
 اقدم زیرا سزای بندان کرک و بیو بندان کنن زیرا اید بندد  
 حکم قید اید لر مرغ دل صید اید لر قصد اتمیدم و قید امر لده اوله قدر  
 مقید اولدم زیرا احساند حکم و اقوی و بند کرمین اولی و احری  
 بر معنی بولدم زیرا فکر و اندیشه اتم هر نه مقوله بند اولور بر حله  
 مخصوص اولوب منفعتی عضو آخره سرایت ایلم پس جو مقوله قید در  
 نه مرتبه فاند ظهور اید چکی نمایان در اما خندم چشم مقابله سند  
 اولان سایر اعضا و جوارحه سلطنت اولان دل مقید اولی باقی و انکار  
 بالنتج سلسله کرم و احساند اید لر قید و ضبط ایلمک عتک اولور  
 و در بند هنین اید لر هر نه عضو قید اول سو بان اید لر سحر اولور  
 اما قید دل اولان بند کرم و احساند بر وجه فرسود اولن و محض بند  
 در کرم مرغ و حسی دلم اید لر قید اولن کی آدمی را احسان و انعام اید لر  
 صید اولور **ترجمه** کرم پیش کن کادی را صید با حسان توان  
 کرد و حسی بقید عدو را بالطاق کردن به بند که نتوان کشودن  
 به یقین شد از کند جو دشمن کرم ببیند و لطف وجود نیاید از یقین  
 بد در وجود **ترجمه** صید او نماز و حوک اوله قید آدم اما  
 اولور عطایه صید کردن دشمن کر مدر بند بتبع اید لر  
 قطع اید لر او کند کور سندن عدو و چو لطف و عطا قصد کار  
 بد اید لر اصله فی الحقیقه خاطر عا طر خسر و خطور اید لر از نه اول  
 سپهسالار که آتش مخالفی بیان احسان از دور میان پادشاهی  
 ظمیر این قطرات دافعه لظرات اید لر منطقی و مندرج و اول امیر



د لبرك ساحة سينه و ضيرنده چاكرا اولاني پنج نهال كينه و درخت سخت  
 فساد د پيرنهي سر پنجه كرم سلطان ايله باكيه منقلب اولري و بعد  
 ازان بندگان صافي نيت كوي خلوص طوبت ايله ميان حد متكاري مي  
 كمر جان پاري چي كميند و رسته حجت و خلوصي كردن دل و جانته پيوند  
 و بقيه و عرف منبر امتثال و انقياد ده صرف ابدان دولت ميا شنه ذاتي  
 سر بلند اندر **بيت** زان نوازش كوي كه يافت انرو بعد از ان مدي  
 بر نشافت ازو **ترجمه** لطف و احسان فراوان كويوب اوله آن آنك  
 خد متدنا اولدي برداني رو كردان آنك و بي مضمونه بشو بائي عبي  
 پسندين و ارباب دانش فتنه غريب نجيده واقع اولمدر **رباعي**  
 باهر كه كرم كئي زان نوشود و اندر هم وقت مدح خوان نوشود  
 بادشمن خوشر اگر تفاوت و زري شك نيست كه يار هر بان نوشود  
**ترجمه** هر كيم احسان ايدر كينه عايد در سكا ياد ايدوب الطاف ايديم  
 ايدر مدح و ثناء شبه يوقدر ساكه يار هر بيان اولور همان دشمنك  
 ده كور سندن جود و احسان و سخا و فضل نامعدود جود ريت بري  
 بودر كه انجيا محبب القلوب مستوب العيوب و عند الناس تمام قبول  
 و مرغوب اولور لار اگر چه هر چند احسان ندين بهر مند دني و غلظ  
 لا ريب مثلا عراق ده بر جواز كديك خبر جود و احسان سگان  
 هر سانه كوش رسان اوله محبت خيبن و قرب افزين است لركر كدر  
 بلكه قيد جودن ازاده و پستي خاك فاده افتاده اولان كرم اباد او  
 هر كس مدح و ثناء ستر نهفت و هويس ايدر ته كم دست اجل حاتم طائي  
 نك هلا و عرف طي ايدو ليك سدره زياده ايكن اهل قبائل ياننده بلكه

افايم سيمده نام ناميسي زنده و حي و لوب هنوز كنار ذكوجيل  
 رباحين حسين ايله ارسته و جعفر و صف جليل پير ايدو ثناء و افرين ايله  
 پيرسته در **بيت** غانده حاتم طائي وليك تاليد جهاند نام بلند شين  
 نيكوي مشهور **ترجمه** ترك دار فنا ايدوب حاتم نام نيكوي قابل  
**حكايه** خاتك اواز نه في اندازه جود و سخا جزي برب و دار  
 عين سكانكه صماحه كير مكله و حيت و صداي احسان و عطاسي ولا  
 شام و مكلت سروم اير مكله و لي شام و حاكمين و پادشاه روم عقي  
 اوزر خاتك شهر قند مفهوم اولوب بغض و عداوت افزر انفا  
 و تحقير احوال ذر شمشير ساق اينشلا ايدري زير انلا رك هر بر حوت  
 لاف و احسان و عطا كز اف او در لردي كني آب زلال در ختم  
 ميزاب زربان اهل زمانه زياده جاري و طنطنه جود كير و در بدنه  
 علوهي جميع اطراف و اكثافه ساير و ساير ايدري **بيت** ابر در مال  
 نردست جود او در انفعال مال عالم زير پاي همت او با مال **ترجمه**  
 دست جود ندين سحاب بهر شيم بر انفعال مال عالم زير پاي همت  
 با مال پس هر بر بكونه معامله به آغاز و در امتحان بازايدوب  
 اوله و لي شام قصد از ملكش ايله ارسال قاصد و اعلام مقاصد  
 ايدوب ديار عرب نادر الوجود و كرامت بهايون دائم ششاهانكه  
 سرخ موف و سياه چشم و كوه كوه اذ طلي ايدري روه خدمت حاتم و صول  
 بويجه مقصود في حاتم ادا و سلام و پيامي انها ايدركه بوقوله شترين  
 روه حاتم حالي و بهالري غاينه غالي ايكن دست قبولي سر امثاله قودي  
 سقا و طاعة كلامي و قودي **بيت** بهر امر بود چاكريم و در نختاه



حکایت عظیم دوم اولان هر قلای حاکم دیدید جود و سخاوتی و طهارت  
احسان و عظمتی کوشا. انکله نفی و تحسین احوال کاری و فکرت و تقصیر و تقاضا  
خلاصه افکار ای ایلان سینه افتاد اند که حاکم بزرگ باید دنیا و دینش  
چو بلای بیکای وار در که نیز مضامین کی در دره و دین کار کی در دره  
در و دین کار کی در دره و دین کار کی در دره و دین کار کی در دره  
اولور **شمس** چو شک عاشقان کلکون و خوشن رو. جهان بی امان  
سبب نبرد خسر و جو وقت عیار قار اساجند بجا بودید چو صحرای  
**نوحه** سرشک کی کلکون و خوشن رو. بیشتر تو نریت سبب نبرد خسر  
علی علیه و نقی چونک منتهای نمان بودید و یاد و زمان و کشا قفسه برون  
و نیز ندید که حاتم رخصت صد نرس ایملی اندیش. خبر سخا و جود کی  
السنه و برون برون نرس ایملی جارح و بیت مروی قافون قافیه  
منستر و سکا و لب در صفات مدکور ایملی صوفی و اصطناع  
بخشی و دله مثال بر خشتی دل کشی اولور می مشهور و معروف  
نقد و جود حق عکس اعتبار ره از باریت ملایم و صوری و دیناری  
سیاهی عجز و معجزه و تحریف و اختلاط عشق و فدا دم در میان و دستند  
د بوسه کی طلب ایچون قیله و طاص بند و یک کفایت علم و عتبات  
نچیده و اختلاط اول جایت و دور درم **بیت** من ارضا تمام آتشی  
نشان بخاکم کد و مکرم کرد و داد. دینام که در روی سکه کد آیدست  
و کرد و کند بایان طبل نیست **نوحه** حاتم طایف اول و خورده که  
بکا و ایست طایف اید کسر ایملی و وار داند نشانه ای کد  
نای بایان طبل آید. دوشان حاتم معنی طایف ایملی و کفایت

[illegible]



ایله طلب حب محمود ایچون ایلی ارسال ایدوب نماز ایله رسول  
 منازل و قطع مراحل ایله طی قبیلست و وصول بولوب منازل حاتم حوال  
 سنه نزول ایدیکه اقتضای قدر و قضا ایله برابر بارزده ظهور مایه  
 باران و برقه روی فضا مانند جزیره ای ایچاق حاتم عام دایم  
 نو ایدوب روی بر منقلب منزل نزول اندری و قطیعه غنی و سیر  
 مرغدن کلکه امکان اولما غله رسم رعایت ضوئی طور معروفی اوزر  
 مرغی طوبی ضیافت ایچون اولوب خوش قیافتی ذبح ایدوب انکه  
 مهمانی اطعام و شربت ترحات و حضوری آماده اعطای تمام مرتبه  
 عزت و اکرام و قوم و ستمرات رسول ایچون قطع کلام ایدوب کند  
 رجعت ایلدی علی الصبح حاتم صدور ایدن قصور نین معذرت  
 ایچون ایلی حضوری عودت ایدیکه ایلی قیصر و مکن مشهوری و هده  
 موفوری تسلیم ایلرکن چوخ مضبوط معلوم و مرقعای معلوم ایدی  
 غایتده تمکین و مساعدت حزین و ایچون رسول صاحب کیلت فرزند  
 جبین حاتم ده اثر خزن و ملال و تکریر ال مشاهد اندرک ای  
 جوانر اگر محبت و علاقه اندرک لیبی و برکده ال و اضطرار ایسک  
 غم چکه و ساعه خاطر که تخمین و ملال آنکه که بزوم جانمیش الماح و  
 و چندان مبالغه ایله طلب و اقزام یوقدر دیوجک جواب صوب و برو  
 بو مقوله بر دکل بند بیکانه اسب جهان پیمای اولوب برکتر کدا طایف  
 ات صفایله اعطا ایدوب برو جمله قلبه کدر منصور کدر خصوص  
 بر لظان عظیم نشان کثیر الاحسان بونی نام و نشانی بر حسب طلبی  
 ایله معزز و مکرم و بر امر جرج ایچون تقید کلی ایدوب رسول بر کوار

ارسالی ایل محترم قبله لای ایدی اندیشه خاطر و تکریر قلب و تفریط  
 اولوب طلب تلف او لادین اشعار و مقصودی اظهار اندک که اسف  
 دن ناشی در **شعر** من ان باور فخر ایدر است تاب بر نه تمام و شوی  
 کرم کیم که بد ظلمت ابر از پیش و پس بسوی سوره غنی یافت  
 بنوی دکر روی قائم نبود جزا و بر بار کاهم نبود مروت  
 ندیدیم در آیین خویش که همان بخشد دل از جوع ریش مر نام  
 باید در قلم فتن و کرم کیم نامور کوبیش **ترجیه** مشرف اندک  
 بو مقامی کتاب اندم اول اسب خوش خرای اودم کم اولد بکنر  
 بلکه مهمان جهانی قیلتی ابر باران چرا کاهم کس بولدی  
 بولندی خانه ده اولوب مقبول مروت کور مردم اوج اوله مهمان  
 آنکون حکیم بر خول احسان سخایله تک اولسون چشمه نام نه غم  
 اولان سبب نامدارم دیوب قیصر لبان تازی و تبرکان  
 مجازی اهدا و قاصده دخی انواع تحف و عطایا اعطا ایلیوب مولد  
 زیاده بهره مند و اعزاز و اگر احله سربلندی ایلدی قیصر بوقصه  
 باختر او ایچاق انصافه نفس امره اعزاز ایدوب ایلی مروت و قی  
 قوت حاتم مستم و صنوف احسان و معروف ایدوب معروف و لوب و صنوف  
 اشیا و کرماده جمله دن مفید مدرج دیری **قصه** توان گفت کار روز  
 نبود بعالم جزا و شهر یار دیار مروت ز روی جوانر دی و مهرانی  
 برو قتم شد کار و یار قوت **شعر** اکامک اولن سخا مانه  
 اودر شهر یار دیار مروت عطا و سخا و تهر وجود و کرم مسلم  
 و یار قوت **قصه** دیگر حاکم عین بر پادشاه عالیه ایدر که

**ترجیه**



صفت کرم و سخی غالب و دست احسان و زور ساد و جهانیا انوار  
 منافعی جالب و قلوب نمدن کرد کردی سالب اولوب همواره موافق  
 انعامی خاص و عام ایچون نهاده و فوائد اکر او محتاجان و در مانند  
 ایچون اماده ایدی **بیت** چو دست جود و بخشش بر کشادی  
 نر عالم رسم خواهش بر افتادی **ترجمه** آچلدن دست جود و لطف  
 و بخشش جهانند کندی حقارم خواش **ترجمه** ایچون که لطف و کرمند  
 غیری السنه نکرده بر کرمیک انعام و احسان مذکور و صفت سخاوت  
 غیری اطراف عالم بر حسب وجود ک لطف و عطای مشهور اولوب اول  
 سببند بجلندن حاجی مدح ایدلره تنور و رونق انتر غرضی  
 شستعال بولغله اذ او چغلنه عتغال ایدوب دیر ایدی که حاتم بود  
 صحرائین و رعیت ملکدن بر شخص عزت کزین درنده برتن ملک  
 داری و نه منصب فرمان روائ آنک شافیه و نه قوت جهانگیری  
 و یازوی کشوک ای آنک نشانی در **بیت** نه اورا خزانم نه  
 و نه تاج نه چلش کسی میدهند خراج **ترجمه** نه مالی و ار آنک نه  
 تخت و نه تاجی نه بود کدن اورا و باج خراجی جو حال دست کرمند  
 مرتبه عطای بخشش باهر و ملک و اوردی لب و لشر و کوفندی  
 ایله مقدار مروت و کیفیت داد و دهش اشکان و طاهر در حاصل  
 آنک بر سالد جمیع حاصلین بر کون برساند انعام ایدرم و یون  
 احسان بر او طعام ایله بر وقت بر میمالی اطعام ایدرم **بیت**  
 به بیت تفاوت ره اذ کجاست تابکی **ترجمه** کورک سخاوه  
 آنکه نرم تفاوت نما انصاف بر کون عظیم عقد مجلس شاهانه و طری

دعوت پادشاهان ایدوب اول کون تمام آخر نهاره در که افتاب نثار  
 کوی بخشند که اتری و مانند ابر بهار کوه رفائق بولنه کندی اول نشانی  
 ناکاه **بیت** در ذکر حاتم کسی باز کرد **ترجمه** در کس نشاکفت آغاز  
 کرد **ترجمه** خانی داد ایلوب بر خوش اداغیر لرب اندلر مدح  
 پادشاه بوخص و صده عام رنجید و خاطر بریده اولوب جسد  
 عصب غصبی حرکت آنکه درونی پر خون و عقد عقدی شدند اول  
 خزن و ملائی افزون اولدی و زبان اهل زمانه ذکر و مدح عاتق  
 خاموش و آنک نیکوکار و مماندار لغنی قلوب اهل قبول فراموش افک  
 اولماز **بیت** که تاهست حاتم و دایام من **ترجمه** به نیکی خواهد شد  
 ناهر من **ترجمه** کتبیم بوعصر دن خاتم اگر آنکه نامی عالم همان  
 دستاری ملاح فکر ایله اول کشته نکر کشتی عرفی غرقاب فنا و مدن  
 استاد اندیشه و کرک حک ایلدیم نامی لوح عالمه ناپیدا آنک کزین  
 دیو دیرند میرنه خانم و قتل و اهلا کت جانم اولدی مکر و ایلد **ترجمه**  
 پای بخند و محمل و غدار و فتنه آنکیز و عمار بر عیار طرار و ارایدی  
 بر در هم و دینار ایچون صد خون ناحق و کردی و نیچی کناک  
 خنجر جو ایلد بغیر سو کردی و امیر ایچون نجر مرد مک شیشه  
 قلبه سنگ جفا ایلد شکسته و نیم ازاده بی دلم فلاکت و اسوه بسته  
 ایدردی **بیت** چو چشم نازنینان بود خویرین **ترجمه** چو زلف خویرین  
 فتنه آنکیز **ترجمه** قان دو کور بی اماندر غم بر آن کبی فتنه دور  
 زماندر کمال خویران کبی شاه اول عیار مجلسه ایدوب عیار  
 خسروانه ایل تشویق و عطا و احسان طری مافه ایل و اصل قیلد طری



نمایان تو بر توئی، رویی بجانم نمایان اولی، همان دیدی که این را نیل  
 و دایم میزبانند بیل بعلاری و زنیان زایل بر بیتی جگر سوز و رطوبت  
 کز آن مضحقی ادا بدوب لزلزل اناری و انشراح ایله در رویی  
 ظالمانی **بیت** در سوسوز طار و اغ جالب چه بودی که بر رویی  
 بنشانی **ترجمه** دی بر سوز پام و انج جلدی، نعلی بدی او بیدریک  
 شنای و بر زبانیان تصحیح و بیایله خانه و بر لری ایاد و کج تصفا  
 بر یکی کونده می شرفا فامکنز ایله خانه و بر لری ایاد و کج تصفا  
 بخشک ایله دل محو نریک شاد انسه کوز دیکچیه جاسیمه مقدرتی  
 اغلار ابروی **بیت** نیام شد ایتمه اینجاقیم که در پیشتر هم می  
 عظیم **ترجمه** نه ممکن دایم بر بوییم، قدیم که وار و بر یکا بر هم  
 عظیم جان عیاره ایندی بون شریفی محبت از نالی بیو بلویب اولی  
 مکن استقامت زنده عاقلان شایدا که دایم دایم دایم بر خدمت ایله  
 بر و هم لطف حریفیه کیدری عیان از لویان کجک لاده بر هم  
 دلفازی و کار ساز و ستاده ایندی ملاحظه ایون کب کند و کند  
 ایندی بوشوع ایندی که می کجی بر صعب کار و امر دشوار در کج  
 بر بار وفادار اما دندستقام اولان و بویله بر هم کار ساز  
 انجام جولانده هیچ بویله بر برد کار صلا و مردم و جویب و غیب  
 فوخر او طار مددی در میانه همهم اولان از نالی رفع نقاب  
 ایله انظار مصطفی اغالان بودیم **ترجمه** یکا کج مقصود در برین  
 بهستان چینه نشکر بیدر مدد دندانی و اسف پاری کونک  
 افتد بکرت، قانع و افاضه توانا نشسته کج نقان جاسیمه

اولوب الفراع جمله و شعله ایله وجود بر وجود حاکمی صمیمه شریف  
 دنا فاعود، آنکه تعلیق آنکه عیار فتنه هم ایله متوجه طریق  
 قیلر علی اولوب سر زنده وصل و نالی و حوالی حیه نازک اولی  
 صد زنده ایکر بچینش افقاب علو همت تابان و فاصیه نوز و ناز  
 که شتابان بر بون خوش عشق و بیک روی ملاقات واری جان دگی  
 میزبانان بون خلاف کیر بر بر بانی مستند اولی اولی فتنه نوز  
 کلر زنده کیدری دبو تفقد ایله کدی عاقل کار دخی نیند زنده شامه  
 غریبی شکار ناری جان دخی بویجی قدیم کیم لوز مکن ایله شرف  
 ایله جی الفاس و کلیم احوال نریده حسنه و تودن معصرتا و لی  
 ایله بر بونست دارا یونک و بول بر لم بیگلر ایله **ترجمه** زنده نازی  
 و شبستان دما مخر کون **ترجمه** کلوب شمع علی کله شبستانم  
 منقر قل، جیایکلام و لیدریقه و دای فانیله، شینتم اولی علمه  
 هنرک جولنه دانه اولس قود خاطرله حضور، انجین بول بول فنیست  
 و نالی تو بر بول برایت ابروی لطف بچیم تکلفه لوزیب و معصرتا  
 کونا کونک و سر و بولت دیکانک و نریب ایله **بیت** هر شکر  
 خلایق نکر، خور و قی خوی بر بانی و کون **ترجمه** سفره افغان کسکه  
 نظر هر طعای بر بر بونک و بولر، همان ارسه شتابان و فتنه  
 تخمین و زمانه مرج ایله افرین ایله **بیت** بنا رک اسه ایزین  
 مردی و نخی خوی کدک شکر نیکان بیکولی **ترجمه** بار طلقه  
 نری خصلت و خوی چیدک دکن و نال و نیکو، بونملک او نر نازک  
 شب تیر و پایا نوب بولوب و در مر کس افق، سر قودن طلوع ایروان



مشکلت از همنفسان حل شود. **ترجمه** قوی می بود با غده برودن.  
تاکه مدد ایلیپ دوستی که طوفه سین دامن یاری هان.  
فارغ و از ادولاسین بی کمان یا رایل حاصل اولای کار و دلای  
هر مملکت حل اولای هر مشکلت. پس اول ستر مکتوم کمال ستر  
سپنج جوان سخاوت مر سوسون حقه دهانی خاتم ایلیک بود  
ایله محقق ایدوب مبالغه بسیار و تله کید بشمار ایلده در دین  
اشکار ایدوب ایندی که بواسطه حاتم نامه اهل اسراف برنی اتصاف  
ظهور ایدوب جوانه لکادن لاف و کزاف او دروغی و دعوی جود  
واحدان و مردم توان لاف یوزندن تا سکه دام جلد قور دخی  
یمن پادشاهنکه مسوی اولما غن قلبنه دغره دوشوب  
اینه خاطر خطری مشکله و خیمه منیر منیر متاثر اولوب انکه  
طوبار عمری دست اهل کله علی ایدوب رقم وجود فی تیغ فی تیغ  
صحیفه عالمی نابود اینکی هم مواعید دینار و در هم اندر که حاکم  
جانی تیغ فی دریم غدا و سرفی تشنه جدا و زبور رکن جدا ایدوب  
مجلس عالیستاد خاف و اهدا ایرم بن پریشان روزگار بر عیانم  
و بر قلاش جلد کار مردم شکرم که جنت معانم و سبب انتقامم  
در دینیه منحصر و اوقاف جلد و خدای اوزیر مستر در پیشانی  
فقر و ضرورت و قلت عیاله معیشت سبیل اولای امر مشکلی قهر و  
فرستی برصد ایدوب رک اداء خدمت نیتی ایلده بوقبله کلم حاکم  
نه نشانی و نه منزل و مکانی بیلورم و نه بر کار گذار  
نکسار عانی اولمایجی بوا مر مشکلت عمنه سندن حق بیلورم

اما سرکه کبی بر معاز و درویش پرور و غریب نواز دن رفیق و لایق  
غریب و حاکم قنای خصوصه مدد کار لایق عیب دکلدر تاکه نزدخی  
عمنه در خلاص اولام و سایه دولتند که مواعید شاهانه مظهر  
دوشوب حضور پادشاه و تقرب و اختصاص بولام جوان بوش  
لری اجتماع ایدوبک **بیت** بخندید و گفتا که خاتم من سرانیک جدا کینه  
تیغ از تیغ **ترجمه** کلوب دیدی خاتم من سرور کسوب باشی قل قند  
جدا ای یلر همان کل همان متعلقا قریب خبر و خانه تنها ایکن سر قند  
جدا و یکای اوب کیدوب متعهد اولد و غن خدمتی ادا ایلده تاکه شاه  
بن مقصود نه حاصل و سنک مراد انکه حاصل اولد دیدی **بیت**  
چو خاتم باز ادکی سر داد جوان و ابرامد خروتن از نهاد **ترجمه**  
چو آزاده کد اندی خاتم همان کوروب اندی جوش و خروش اول  
جوان فالحاله دستبوسله حاکم ایلی خاتم رومال ایدوب ایندی  
**شعر** اکمنه کلی بر وجودت زخم نه مردم که در پیش مردم زخم  
دو چشمش بوسید و در بر گرفت و زانجا طریق بن در گرفت  
**ترجمه** او بر هم سنی بن کل ایلده اگر بکازن دیسون جمله مردانه لر  
او بوب کوزلرین خاتم اولد زمان بن ستم اولد همان  
روان پس اولد مجلس رجعتی مقرر و لایق حاتم دخی فوق العاد  
زاد و راهسین اعداد ایدوب عیالی دخواه اوزر و وراه  
ایندی عیار مکریش بواندیش ایلده مجلس خطیر شاه کشور و ارب  
صورت واقع فی تصویر و تعبیر لیزر ایلده قصه فی قلم تقریر ایچک  
شاه عکارم انصاف کرم طبعی قضیه فاضله انصاف ایدوب بوش



انواع سعادت و فقر و ثروت و امالی هر یک بعد از هر یک اندر یک حصول دولت  
جا روانی تحصیل قول خدا و خبر و جود پیکر ستم و قیام خیار و عزت و لغت  
ربحان احسان بسته در **بیت** دولت بیایان کام و درم یافتن دولت  
باقی نکریم یافتند و **چند** جولای اصحاب دولت کام و درم دولت  
باقی بونی نکریم **حکایت** و از ارباب حکیم دانایه مایه دولت و پیرایه  
سلطنت ندر و پیرایه عزت ابد که چنانکه در دودای با حقان نظم عزت نایله  
بسترس دیدار که در معتبر الی غدا مستعد در هر صفا حسب نظر  
و اهل بصیرت شنیده که روز دنیا و محقر اول عاقل عالم قنند و معتز  
و معترف و عند الناس قدری عالی و بر تو اولی و **شعر** حال انرا سرلن  
بگای پیران نیز بر تن سبب کردند هر که تن را فرای مال کند تا وقت  
و هر که خطا کردند هر که بی خواست کار در نرسد هر زمان که نیز نرسد  
**منجبت** مالک ای اندر جهان فایده می آید و اما وجود کبر  
تنهایی مانا اینچنین که نیست فنا جانم جانم ابریش خطر خانی اینچنین که نرسد  
اول و در **منجبت** شعله کج پاننده خوار و لا نرسد **التمنه** که خطا و تقصیر  
که هر سبب سلطنت و جهان بینی شاه با ملکه ابدیت کبیری ستمانی را برای  
جهان را از شاه نیکو را که کسی را ستمی مالک عالمک لطیف کج **التمنه** که  
علاقه شاه فلک قدر و راجع به حضرت نریسم چون و کزنده و ضعیف  
ایه ای این سخافات و در وقت دهان نکریم نریسم و چون بکند تم و غلبان  
احسان و فقر و بصفه عالمک استلذ در **قطعه** شمشاد عجب  
بخت سلطان احمد که جود می سخاوتی بر اهل جهان باغ ایلیان در تمام  
از شاه عالمک انعام عام وجود لطفند **ضرب** درم و آسپین

کز و بیخ برادر خردن سپهر و بود کجای بود و دنیا مقصدی نرسد و کجای نرسد  
**بیت** چنانچه در دم صدمه زده کار جو با جان فدا نماند  
 کار **تاریخ** چنانچه در سیم و زده و در هزار هنر جان فدا و باقی ایکن نشان  
 کتاب چنانچه از راه ده مستطرا و از ششم تا نهم در مشهوره  
 ها آنکه حال چنانکه سبیل عطا و سخا به سلوک عاقله و عدم هر کس  
 خصلت اولی با اقتضاء و قضاء ایله اعدا شد و حق تعالی تر سبیله و نرسد  
 عده و واقع ایست سوزنای یک سو سر سبالی اول نه بسیار بل در خرد لای  
 موت ایله بعد مدتی زان قدران با نخب سبیل داند و انوار اله  
 اظهار و انکشاف واصل اولمقد حاکم قیصری انکشافه و مال او بچند  
 پستی افت سبیلان سلیمان ایچین جسد حق و معنی خاخره و فنی قصد  
 ایدوب بسیارین خرقه باز و نقل و تحویلده انان از کز کزده عجز انعام  
 باریت ریخته و با خدای خنی کلام ایچیم الان مدت عینی ضرر زین  
 ایله تغییر دت امین قالمس کوریکون خلقه عجب اول و بر و رب  
 آنکه است ملا حظتی دهان فکرت قویوب غایده معجزه و بود مقولدر  
 غیره و حو طوی رنگی به بنی متفکر اوله تلار غاشا ایکنایزینکده زنده  
 دل بر پیرو دانا و مرعاه قالدینیا و ایدای و کمالی مستطرب و معجزه عجب  
 مستحجب و کلان زبیرا حاجت بوجودست جود بیوحتی ایله بود و در اولی  
 احیا و پیچ سائله رکت و کسای ایله عطا و عطا استمره ایچیم لطیف  
 و کرم سبیله عینی ضرر نکلمه صلح و سالم قالمس در دین پست  
 و کز خیرت بر کسک دست و سبیله ایکنایزینکده فخره و معصوم و ایچ  
 معنی و سبیله کسک کسک عطا ایله غایب ایچیم کسک معنی عطا اولوب



فراموش ایلدی عالم اول پادشاه مملکت جود و مملکت و اولاد  
 فرمای کسور لطف و عطایک مرتبه کور و موقوفه و اثره ده در که عقول  
 کرم و اصول و احاطه سنده عاجز و بر شمرند و صفی خجسته و راجز در  
 دست کو به بارنده اولاد خاصیت سحابه اول چنانچه دست اولاد  
 ایدی و این بارنده کف در میان اولاد بخشش او کوفه قطرات باران  
 عقود مروارید اولاد غایت از ایدی بر کیم جواد و پادشاه  
 اعطا اعتقاد در که بار نامه جود خاتم طائی طی و دفتر سخاوتمند  
 بن زان به رقم محو چنگل اهل قبائل و میانه آبا و اجداد لری اولاد  
 بالانشین او بر یک سلطان سلاطین معرفت کز بن عثمانی ارواحی  
 مزنده و کجی اتم در **نظم** خاتم طائی طائی ایلدی **مرد** فقر و  
 حی ایلدی و بالجه سلطان کثیر الاقطار و خاقان سوره او فک  
 عطایا عجز به بی بجد و بشمار و آثار جود و سخای دافع شر و فقر  
 و اعزاز و جالب سرور غنا و بسا **قطعه** خان احمد یکانه  
 ش آفتاب قدر بالانشین قصر فلک آفتاب جود کو بند آبر  
 اولوب آب رود و کور جودی قنده خاتم و معنی اولدی بی وجود  
 بر سلطان سخا کسور در که منشور جود و نا محصور و هو محسن  
 فله اجره عند ربه خدای صدق احتوائی ایلد مویش و غنای و بر پاد  
 در پیش پروردگار که نشان عالیشان سعادت عنوان عطا  
 واحسان طهرای غرای و کز لک بخیر الحسین ایلد مرشح و عزیز اولاد

**قصیده**

بکسور زمان و فریدون روزگار فرمان روی ملک کرم پادشاه جود

مسند نشین صفا اقبال و عز و جنت فرمان ده مملکت احاطه و شاه جود  
 لطفک نظار عالم و حکمک قوام ملک جود ک پناه ساز و دستک پناه جود  
 دست شریفی پیغمبر بخش افتاب کف کرمی حرم سخا او زده ماه جود  
 خلق جهانی نعمت جمل غرق ایدر لطفک انسه عالمه بر کونکاه جود  
 کاشانه سعادتک مهر شمس ایوان قصرد و لیدی بارگاه جود  
 اجدی طریق لطفی جهان مجتدا سلوک اولاد همیشه اکاشا راه جود  
 انحر محوم عسکر جلر سلاطین دفع انکه بانچه دور چو کلاه جود  
 اولسون همیشه اولامه انیم پناه بالانشین خور فلک آفتاب جود  
 ایلر دای دولتتی رفیع شریفی اولسون همیشه مملکتی مکنه جود

**یکرعی ایکنی باب تواضع و احترام بیاننده در**

تواضع سبب رفعت و باعث عز و دولت اولمکن من تواضع لله  
 الله حدیث شریفی دلالت ایدر یعنی بر کیم که رضا و خدا ایچون اولاد  
 مسکنه ایدر جناب عزت الهی و وفاتند و بین الناس مرتبه سنی بلند ایدر  
 دیکلدر **بیت** تواضع تو ارجندی دهد زوی شرف سربلندی  
**ترجمه** ذانکی ایلر تواضع ارجمنده عز و دولت اولور سربلندی

**حکایت** ملوک سالمانیه دن نصیر بن احمد اوغلن وصیت سوره من  
 ایدوب ایفریند ارجمنده وای جگر گوشه دل بند اگر متاع کثیره وای  
 عظیمه امریکای ایلد داخل حوزه قصر خاوان مملکت و تمید قواعد  
 قدید قوانین ایچین عمر کوا و صرف اندوکن سلطنت برقرار و استوار  
 روزگار زیرومت نصیرق اقتدار اولمای ملوک علیه کثرت خزینیه مستند  
 وقوف لشکره اعتماد انکه مال و مال زوال و احوال سیاه و عسکر و



دنیای دون پرور انقلاب و انتقال آفرید در امری سلطنت  
 قوام و دوا می و ملک و دولت انتظامی اقصای عالم ابد غفلت  
 متواضع و کرم نما او ثبات کرد زیرا تواضع و کرم مرغ دل خلق  
 شکار یحیی قوریش ابدی دام حکم در که بر کیمه بوا یکی امد  
 برنده صید اوله بر دخی روی رهائی کور میوب دلی حکم قید او  
 گویند عالم و سندانیا و حبیب خدا صد ذین صفت اصطفی  
 بالاکزین مسند اجتناب محمد مصطفی علیه آله الصلوات و التحیات  
 حضرت نوری سید القوم خادم کلام حکمت نهاسی ابله بومعانی  
 اشارت و ایما میور شد در زیرا هر بار که کرم و تواضع و سکت  
 ابله اهل غرته خدمت امتسک انلا در دخی اختیار عجب ایدوب دام  
 مودتک قید و مرغ دل لری شکار و صید اولور پس انلا خادم وین  
 مخدوم اولور سین و انلا رنک صید که وسن انلا رنک سندی او ثبات  
 مقصود و مرادک بولور سین **بیت** تواضع میدهد از روشنائی  
 بسی بیکانرا انسانای تواضع هر که دارد سر فراز است بروی او در  
 اقبال با نراست **ترجمه** و بر سر که تواضع روشنائی ابدی سکاید  
 لاله شنائی تواضع آدمی ابله سرفرازی تواضع عله در اقبال اولور باز  
 و تواضع اندن عبارت در که یکشی کند و مقدار غنی غیر یلمر تمه سند  
 که کورب ترک اغزاز نفس ابله غیر یلمر معزز و مکرم و موقر و محترم طوط  
 و بومعانی شرف ذات و ملوقدری معزز و شتابه و ارباب به اولور  
 همیشه تواضع و مکرم در خوف و اندیشه انلا زیرا تواضع ابله  
 علوقدر و جلالت منزلت لری که او میوب بلکه بنای بهت و شوق لری

حکم و عند الناس معزز و مکرم اولور **بیت** تواضع نکر دن  
 فرزندان نکوست کذا کو تواضع کند غوی اوست **ترجمه** تواضع قدر  
 عاید نکور کذا ات تواضع که خود و بومعانی مستفا در که  
 تواضع نقیض اولان تعظیم و تکر و تعالی و تجر ادانی و امر از ک  
 موجب نقایص اولان خصایص در زیرا انلا هر که ظاهر اقصا  
 و نقصان لری بوشه کوشش بدر لکن عند تحقیق قیاس اقبال  
 و وقایع افعال لری اظنه و قوریش ایدر لری زیرا صفت ابله شرافت  
 شعار پریشان روزگار اولان تعظیم و سکت ابله فی خوا بری  
 و عند الناس فی اعتبار اند وکی واضح و آشکار در **شعر** نانوای  
 بگرد کبر مکر و متکبر بری نکر بخور کونوی کبر و بی ریائی  
 محم خاص کبر یا بانی **ترجمه** ابله عجب و تکر نرا متکبر اولور  
 بر خود دار سکت فی کبر و بی ریائی و له سین محم خاص کبر یا بانی  
 و صفت تواضع اگر چه هر گردن زیبا و اما اهل دولت و اصحاب شرف  
 دن دخی اولی و احادیث زیرا تواضع علوقدر پیرایمی و جلالت منزلت  
 مایه می و سلاطین عزت این وایه می در **حکایت** بکون از سحر  
 مجلس هارون الرشید کبر و بسلام و بر دکن قیامه تعظیم و اکرام  
 ایدیک ای خلیفه خلیفه عالم سکت پادشاه این اند و کل تواضع و کرم  
 فی الحقیقه پادشاه ملک اعظم در دیدی خلیفه دخی نه مقوله و  
 سوز سوزیدک و نه مقوله و نیکین نصیحت ایدر دخی سوزیدک کور  
 و بند سوزمند کدن صفالر سوره لم در و بیک هر کیم به که حق اقبال  
 مال ضانی و یا جمال و عزت و اقبال اعطا ایدوب اول کیم مال ابله







در کارگاه خدمت خود را و احیای شوکت و دورانی نفوذ و اسواله ملوک و مقتدران  
ایمان تقید انرا نپذیرد بدین دلیل چون انرا بر سر و عادی عزت را ایجاب می نماید چون  
انرا روی بریزد ایتام هم جوی سر را در لایب احدی جوی جانور گذاراید بوی یک عقلمند  
برای سربست ایلد عبد الله طاهر که قد و معنی خدا را بدین شیخ احمد که فراتر  
افتد از رای قابل یوب ملک عبد الله در حال احمد که خانه سینه کربوبی لام  
و بر یک احمد قیام اید یوب نیبه زمانه افکنده باقی هیچ کلام اتنا بدیده  
دنی برپا و کنسره طوبی جی احمد دالاه کلین قالدیرو بید شایع  
روزی نکه اید یوب ای پسر طاهر که بنویس روی فرضی شوی کلیدار  
ایدم حالاً منظر کار اخبار انرا کلید زنده خود شتر کوردم امیدی بودی و  
دلجو خضالی فرمان خذلان اهل اهل ارتکاب اید سست و سیاه و قیام  
لطیفی بهم نشد و در تیر انکلر ها که تیا عا تم دیدی و عدا قلدیم تیر تیر  
اولوب غار اغان ایلدی عبد الله اغلا چاق اغلا فی خانه سندیان اولوب  
اولوب جید سلیم زیارتنا و ارجی منزلت اید یکم رخصت و بدین عهد کلید  
عهد اندی مفید اولادی و در خلع بر طریقه ایل یوب اولادی اخراج کلید  
توقف اید که شیخ جمعه نماز اید کردن احق انرا که ملاقات میسر اید و کلید  
عبد الله طاهر جمعه کوفی اندر کار ده حاضر و چای سلیم روزی لام  
میست نوزم محمد سلیم ناظر ایلدی شیخ صومر سندن حقوب کلید  
کلید کن سر ماهه خیل سو انشا کار ایجابی شیخ خان اولی عدا و فی  
انرا عبد الله و فی چاده اولوب خدمت عنایه اید شرفی قصید اولوب  
سلام و بر یک کلید کن کلید و عسل کلید ندر یوبی عبد الله طاهر کلید  
زیارت کلید کلید جمعی کلید شیخ خان شانه شیخ کلید کارام و نه کلید کلید کلید



وار در دیور و بنی جانب دیواره توجیه ایدوب ملک طرفند قطع  
 نظر و ضم بصرا ایدر عبدالله بنه اوکنه کلوب روی غز و نیازی شنگه  
 خاک قدم و ضیع و دست تضرغی بارگاه عزته رفیع ایدوب یا الهی  
 وای کنا هکارانده پناهی بوکنی بو بندر بدیکشه منکر رضای رعایه  
 بغض و عداوت اغشدر بن نیم اوله نیک خصله سنگه رضای رعایه  
 سعادت اقتضاک ایچون میل و محبت اغشدر امدی سنگه محض  
 رضا ایچونه اولان بو عداوت و محبت هر شنه بو بدیکش نیک و قصور  
 نا محصور ایله جناب عزتکده و اولان فقیه درگاه رحمت و مغفرت  
 نزدیکه ایله جو مناجات و سوز و کنا زلمه عرض حاجات اندکده کوش  
 هوشنه هاتقدن بر بلند اولان ایله کلام مسرت انداز ایدر شکی که سرک  
 خاکدین قالدر سنگه جرم و کنا هکله آنکه طاعتنه معادن و تقصیر آنکه  
 بنیاد اتمه عائل ایلدم و دلدی **مثنوی** اگر چه ما بدان روزگاریم  
 ولیکن نیکو انزاد و ست داریم چه باشد که بد ازادر قیامت به نیکان  
 بخش از راه کرامت **ترجمه** بولمده اگر چه بزبان تو ایولر زمره سینه دو  
 نولا جو مله روز قیامت ایولر هر مینه اولسه رحمت **حکایت**  
 سلاطین و پادشاه خیر اندیش اتفاق بو رویش مرضی العیش  
 زیارتنه و ابرجی فی طالع و جد و اربوب سحره اتی یاد شاه بونکه  
 مقوله سحره در دیدر که شکلا انتم دیدی سبندن سواله اییچکله  
 سلطان السلاطین و خالق الاند من طین حضرتی شایع در پی  
 کوروب بنی کا کوندر مری و روی قوجم و اقبالی شاهلر و کاهن  
 دوندی مدی نریا شاهلر قواضادر ویشی زیارت اغلک

عبادت در و در ویت لردینا ایچون انلام و ارماق معصیت در پس  
 سلطانند طاعت ظیوری و بندن معصیتک عدم صدوری و نیک  
 گذار و پهل و داری در دیدی **شعر** اگر دم زغور ویش  
 پر سحر خیز نر رفعت قدم فرق کری زنی کسی کاسعانت بدویش  
 برد اگر بسر فرون زن از پیش بود **ترجمه** بر سس در ویش  
 ایدر سکن داعا ساکه اولور فرق کری زنی پر یا کیم که در ویش نلدن  
 اعتماد ایدر فرشتو طور مزاوله افریدون اگر  
**یکری اوچنجی باب امانت و دیانت بیانند در**  
 علماء دین و عرفای صاحب بقین و عیشلر در که امانت خطا  
 حمید دن بر دکن عظیم و دیانت اخلاق پسندین دن بر اصل  
 جیم در و لا ایمان لمن لا امانة له اقتضایله بنیاد ایمان  
 ایله عام اولوب قواعد شرع شریف قو این دیانت ایله انتظام  
 بولور **شعر** شرع که بنیاد صیانت نهاد قاعد دین بدیانت نهاد  
 در دلت امر بیل امانت بوج انز سر و فرخ امانت بود **ترجمه**  
 شرع پیغمبر که بنیاد صیانت ایدر حق بوقریم رسنی دینک دینت  
 ایدر تار و فرخ خردن اگر اولور دلسرک سن امین الیسون میل  
 امانت روز و شب قلبک هین و حفظ و صون رحمن و امن و امان  
 هر دو جملی عاقله امانت و صیانت ایمان ایله قوامان در پس هر حصن  
 و کفایت و کرم و کرم و صبر و صبر و طوارک تامل و نظر اوله  
 مقرر بوجدی امانت و بوجدی خیانت منتهی و بخوار اولور امدی  
 امانتی رعایت و صیانت اتین کیم خیانت اغش اولور و صیانت



و تعالی عباد غایت و اعطاء انوار و کتب شایسته نمائند در که اندر نیکی  
 مراد کلام مثلا دیده آثار قدرت مشاهده می آید چون برگزیده امانت  
 حیدر در و کوشش سخنان حقایق و کلمات رحمتی است که چون بر آید  
 پسندیده در و زبان ذکر خدا به گویند و اولو با کلمه توحید و انکار  
 تقدیس و تجید اعلا می آید چون امانت ملک مجید در و دست الدین  
 کلیم منفعت رسالت اولیا همچون بر امانت سعادت پیوست در و  
 علی هذا پس آنکه در دیده ازین مشاهده حوام همچون باز و کوشش  
 ناشایسته اخبار و اقوال استماعی همچون کشف و سخن چینی که افند  
 و دست و زبان تلویب آثار سلیمان و دروغ و بقاء همچون دراز آید  
 البته امانت الهیه به خیانت ایدوب یا یا ایها الذین امنوا لا تحزنوا الله کرمه  
 جلیل سندی مستفاد اولان نیز می آید در صیانت انفس اولو لر  
**مشوای** ای شده نریا ن و امانت بری • دین تو فارغ از چنانست مگر  
 ترس نداری که فزائیت هست • شرم نداری که خدا نیت است  
**ترجمه** مرهم ایمان و امانت یونیسه سنده اگر • اولیه دین و دنیا نیت  
 در و نکل افرو خوف و وهم آخر میسنگم این شور آخر فنا یونیسه  
 اندک افعاله ناظر در خدا پس ملاطین با تمکین و متلزمه لازم مذکر  
 بوالمانه انفس محافظ سندی عا امانات آفاقه بی دخی حلقه  
 آید که رعایا زمره سلاطینه واجب الحفظ و ادای حضرت خالق  
 انبیا یاد در اگر حضرت و حمایت از قصور و قنور کو ستره ایست  
 ارکان امانت قصور نا محصور صدور انفس اولو لر **حکایت**  
 حکایتی مثل که پادشاه خدیمان و مناصبه را بخندام و تمکین و پادشاه

رعایا به بر جبار ستمکاری حواله و تعیین امانت علامت خیانت  
 و حق رعیتی عدم رعایت و امانت حتی محض اضاعت در جبار ستمکاری  
 اولان فقره بفرقه و ضعفای بفرقه به مستولی و در بدنه بان امانت ترک  
 در نزد بی کوسفند شیان امانت کمی در **شعر** ستمکار و کرکست  
 بادار و کرکست رعیت همه کوسفند حقیر چو بنسری این کوسفند  
 بکرکست فتادند از بدای بزرگ **ترجمه** ستمکار و کرکست  
 دلیر رعایا همین کوسفند حقیر اگر کوسفند قرین اوله کرکست  
 ابریشور و دمه بدای بزرگ بر پادشاه لایزال اولان امور در  
 بری دخی مرسم دیانتی رعایت و ملا حظه در اصل دیانت بدنه امانت  
 خدا بیننده معهود اولان امانتی بر وجهی محافظه در که قبل از  
 احاد نسل بر یکم احواله بر طریق و واقف دانا اولیه وصیت  
 قانون دیانت و رعایت قاعده امانت موجب سعادت هر دوری  
 و سبب حصول رضای خدای در **بیت** در دیانت کوشش دنیا  
 و دین گیرد فروغ بی دیانت رفته دنیا بر مرادست و دین **ترجمه**  
 دین و دنیا به کلور حقا دیانت در فروغ بی دیانت در اولان  
 حاصل دنیا و دین و هر دو مردم متدین موقوفه و کرم  
 و بین الناس معتز و محترم اولو **حکایت** ایدر که تو  
 هنوز دایت سعادت غایت کتری و رعایا پروری و افرات  
 و عیش و عشرت و جمعیت و صحبت انهماک و استغناء از کار رعایا  
 پرده آخته آتش آید غریب نوازانی مایه و چاره سازانی  
 پیرایه آید غش بر حسایه سی و از آید که کمال کرم و لطفه



مشهور و معروف و اکرام ضیوفه مذکور و موصوف ایدی  
**بیت** ز احساسش فقیران شاد گشته ز بند احتیاج ازاد گشته  
**ترجمه** لطف آنکه هر فقیری شاد آید بر بند غریب خاطرین ازاد  
 آید بر منزلت پیوسته خوان احسان چکری و هواره خاص  
 و عای ضیافت انگله گشت نزار قلبلر نه حبت و مودت  
 اگر دی کیدر که اول مرد جوار غده لکله بلند آواز و آواز و آواز  
 ناسه اوصاف الطاف و احسان فی انداز و اوما غله نوشیروان  
 امقلب ایچون تغییر یسین ایلد باذرکان سکنده هسایه سکنده  
 سایه صالک و بر مقدار زمان آنک منزله قالدی حبب خانه  
 کیم ایدی کئی معلوم اید غیوب عادت مالوفه سی و طریق معروفه  
 او نر طریقی تکلف ساک و مروت و تقوت یولندت لو نر م  
 ضیافت تدارک متا لک اولوب بر صفت بر صفا و غرغه غم زاده  
 صحبت و محبت اندک که پیغم لری باغه ناظر اوما غله تازمیش  
 آنک لرم منظور و مشاهده سنده دین لری پور اولور ایدی  
 صاحب خانه کاشانه سنده اول و کلو ضیافت شاهانه ایدی  
 تکلفات اندی که نوشیروان تعجب کناه آخر مجلسه ای خواج جود  
 واحد بن بر مرد با نر کام شک جوار غری و فتوتک آواز و سیوی  
 اندان و ثلث سخا و جود و ترو تاز و اوما غله کلوب تصدیع  
 و اوقاتکی تصبیع ایلد کرم و احسانکی مسیحت صد چندان نر لیه  
 کوردم **مصرع** چون بدیدم هزار چندان **ترجمه** چون که دیدم بیکن  
 اود کلو و آرسین حالا کتله او نر یم بی تکلفانه بیورک نر دخی

سینه نه مقوله تحف سینه و نه کونه هدیه بهیه کوندر یم دیدر که  
 مهماندار ای خواج و لکنده ایست معاشیم میا و بیشم لدر چون  
 او را تالوت برده حشمت و ستوت قالقوب رسم کلوف بر طرف اولوب  
 بنیم طبع آنکوز تاز و آرز و ایلدی اگر سزله آنکوز دایر بر باغ کت  
 و کتله واقع اولوب یا غرض حضور کن تبرکات تاز و آنکوز احضار اید  
 لوسه بر مقدار غریزه یا کار کوندرک دیدی نوشیروان ای مرد  
 سخن دان سنده با غلده خود آنکوز فراوان کوردم نخون اندر تال  
 انر سینه و کاه و بیگاه با غله کت سینه دیدر که ای خواج جود خوش  
 شمائل بزم پادشاه بر مرد غافل و احوال رعایا دوز اهل بیرو  
 و بی حاصل در و صغیر و کبیرک آنکوز رسیده اولدی بر اهل بصیرت  
 و مصلحت دیدر که تعین اینک کت غریب تغییر و غریب سینه توفیر  
 و مصالح نمایی تیسیر اید غیریلر بومعنائی ملاحظه و حق بیت المانی  
 محافظ اتمیوب آنکوز قنایه ایلد هم از کتاب معصیت و شاعت  
 حق بیت المانی اضاعت اید لری اما فقیر تناول انگله سبب با غله حضور  
 حق میری و آریکن اکل اسم ضیانت و جنایت اغش اولورم منزه  
 خیانت و یانته موافق و آنکوز ایچون امر منظور ارتکابی مسله لایق کت  
 مقلام بود که با غله عور ظهیر اندر کت کبی در باغی بند و هم ر ایلد  
 پیوند ایدوب طرف میریدت تعبیر ایتما بنجه بر کس ایلد باغه و انرا  
 و قبل التغبیر تناول ایچون آنکوز ان قار مام یو کت نوشیروان از قصه  
 بر حصه دین متاثر اولوب و افر غلدی و در و ننی ناز حیرت ایلد ظاهر غلدی  
 و ایددی که اوله پادشاه ظاهر غافل و اوله حاکم بی اسلیم امری سبک



و دانست که خواب غفلت در بیدار و داروی حیرت در هشیار اولام  
 خوب طریق سعادت رفیق عدله توجه و وضع قدم و اول جوانی  
 معزز و مکرم ایلدی **قطعه** از دیانت کاری باند نظام و از اوقات  
 مرد کامل میشود بی تکلف از تدبیر مردان دولت دارین حاصل  
 میشود **ترجمه** دیانت در ویرت کاره نظامی امانتت اولور  
 هر مرد کامل تدبیرت اولور حقا که آدم آئی عالم سعادتت اولور  
**حکایت** اخبار سالقم واقع اولمشد که بیخ پادشاهتک اوغلی  
 برکون سیر و قماشای داشت و محل ایچون غارجه شهرم کشت و کار  
 ایدر کن بوک بر پست دیوار ابروب در وند دیوار نگاه اندر کن  
 رها زبسته ایام عربی گذشت بر پیر کبریا بیل المشر غرق از زوین  
 ایچون طور مایوب شیخ غرق و مزاج خاطر نه تخم امید بحاصل اگر کرب  
 امیر زام ای پیر نالایغ پیشین بیجک انجای ایچون و کربین  
 و بر خوردار اولمایچون بره نیچون بیوه زحمت چکر بر دیو چکر  
 جلیله شتاب ایدوب غیر یلور کداری در خندن بر میوه پیر کربندی  
 دکلم که غیر یلور منتفع اولسونلر و غرق از زوین بواسطه نلور هم چندان  
 در که تند باد خراب اهل بول و بار غری ریزان اقبوب سن عزم اول  
 حدی مجاور اولوب غری اندک اشجار در بن دخی میوه تناولنه  
 فائز اولام دیدی امیر زام کلزار سلطنت و غرور سر و زاده کج  
 ظهورش بر جوان سرکش و مغرور اولمشد بطریق الحسم بوباغدن  
 میوه یمن بن یحکم ایدوب شرط طلاق ایلد کون صکره آن سورج  
 کندی مدید و عمد بعد مرد و زنده صکره بیه امیر زام کشت و کار ایچون

لب ولته سوار اولوب کوکبه حشمت و شوکت و دبدر رفعت  
 و عظمت ایلد غایت مقبول و دلکش بر باغ صفا بختا و صفا  
 خوش هوا یه ایدوب **مشق** در ختن سر هم بالا کشید  
 بریشان بوهای خوش رسید زبالای درختان سرافراز  
 نواخان کشته مرغان خوش اواز **ترجمه** درختانی سرافراز  
 و دلدار بشمش میوه رنگین و رعنا آنک او ستند مرغان  
 خوش الحان اولور لار نعم بجان و نواخان امیر زاده یه  
 اول باغ خوش گلخانه غنان کشید اولوب ایچنه کیدوب اول  
 باغ دلپسند زبانه بند بر کوردی کن سابقا کوردی  
 کیر ایدون و اولدخی امیر زاده اولدوغن بیجوب بر طبق میوه  
 کوردی و لادنم خدمتی تمام بتور دپ شاه دخی میوه فی تناوله  
 شروع ایدوب بر مقلای اول پیر عنایت ایدوب تناولده **ترجمه**  
 بر مقلای اول بیزه متسایفه ایلد دیو چکر پیر رعایت ایدوب  
 میوه بی دست شاهین الوب خدام کرام شاه عالی مقام در بیزه  
 و ایدوب بیزه میوه دن تناول مناوایق و طریق انیقه صداقت  
 موافق دکلر دیدی سبند شوال ایدوبک سابقا کن بولون  
 غری ایدر کن بسا میریل او که کلوب کام امید غلی ایدوب سلطان  
 قلمره حب حب اشجار کرم ایچون و پیر کد هتکامند و زان دکلمه  
 سر زش کنان مدت تمامه و عمر انجامة ایدوب لب کوردی کن پیر زور  
 تازه باغدن انکور شکله عجیب و کلمی و پیر کد هتکامند و آخر ایدوب  
 دور و دراز امل و حور و از ایلد بیجیلدن صکره منم و لا جاق



در خنجر و کوب مویه بین یک غریب و کلمی دید که دخی بن جواب و مش  
ایدم اتفاق سن بوباغدن مویه غیبین دیو عقیدین طلاق  
ایلمش ایدی احقالد که حالا قید حیوة ابله مقید اولوب متاهل اوله  
وبن تناول ایدیک طلاق وقع بوله امردی بواندیش ابله دینی  
رعایه بوباغده مویه تناول اتمکلی هیمیشه اید غشم چوب کجول  
ایندی ای پیر حجت ضیرو اول امیر زاده بنم و نازک لک غرور  
وی پرو لک شرفی ابله اول عین طلاق بند صد و نشتی  
پس بوبصانت اندک امانت و دیانت ایچون منصب وزارت میسکاتقو  
ایلیوب خلاصه اعمال و نتیجه افکار که مذل کار و جملہ حق میسکاتقو  
بردار اولماغه امر ایدوب هر خصوصه سنه مستشار ایدیم  
پس اول اختیار بر از حدت سر مراقبه فی زانوی تفکر قیوب بعد  
التامل ایدی که قبول و اختیار ایدم اما پادشاه مسلم وزیر کبر و  
دوا و شاه مؤمن و امیر مشرک اولماق سنه کلدی جو حدیقه انیقه  
قلبدی نایم سلام ملوب همان زمان رخ بیلند کسوب علایم کفری  
تار مار و کلمه توجیدی کسانند تکرار و هر وجه شعار اسلامی  
اظہار ایدوب برکت دیانت و امانت ایل دولت اسلام ال ویردیک  
واژن مانده مرتبه علیا و منزله صدر لیت کبریه ایدیک **بیت**  
کر علق قدر خواهی اند دیانت سرخ متاب یا تو کفتم گفتی و اهدا علم  
بالصواب **ترجمه** رفعت استرسل دیانت سمتند ایلد شتاب  
ساکه دیدم دیکم والله اعلم بالصواب  
یکرمی دور دخی **باب عهد و فایانده در**

وفاکار خواندن کمال کمال حسن عهد پیشه بزرگان ستوده  
خطال در رخساره هر عهد که دانه خال وفا ابله اراسته اولام  
برک نکا مرغ دلی سرشته دام محبتند سرشته اولماز و ملک عبوس  
کتب کرینده یا ایها الذین امنوا فوا بالعقود دیو وفا بالعهده لیس  
یورشد یعنی ای شول کیم لکه حق سبحانه و تعالی مضرتنه اعلک  
کنتر شد در بینکرده معقود اولان عموده وفا ایدیک دیکدر قیوب  
دخی وار و وفا بعهدی اوفای عهد که یورشد یعنی بنم عهد من و وفا  
ایدیک تاکه بن دخی سرک عهد کنه وفا ایدم خلاصه مضای سر فیض ناله  
بینکرده معقود اولان عهد آگش وفا ایدیک تاکه بن دخی انک عوکی  
اولان جزای خبری سره عطا ایدیم دیکله اوله الله تعالی اعلم بمراده  
و حدیث شریفه لا دین لمن لا عهده و ادا اولمش یعنی رعایت  
عهد ایتیشلر که دیتی کامل اولماز دیکدر **بیت** نیست برهم صواب  
نظر خدمتی از عهد پندیده **ترجمه** یوق ریدی عالمه ارباب  
نظر عهد و پیمان حد متند بک هنر **حکایت** بر کون رهو ملک  
جلیل اولان حضرت اسمعیل علی نبیا و علی مایه النبیا السلام  
الجلیل احبابند بری ابله هراچ اولوب اول کیم کند و خانه سنه کلدی که  
حضرت اسمعیل ایدی که سرکله مرفقند و حسن صحبت و موافقت کرور  
و شادانه امردی فی الجمله توقف ایچون عهد و پیمان ایلد کر که دلفان زند  
برهم عظیم واردر ایچر ویه واروب اول مراق فی الحال اقام ایدوب  
کلورم دیوینا زانیکله حضرت اسمعیل معز اولوب اول محله مکنت قرار  
اختیار ایلد بلر اول شخص منزند دخول اندر که برهم کل مهور انک حضرت



سمعیل توفیق در ذوق و عقل و ادب تمام کار نه مشغول  
اولا غیور منزلی آن طریقه طریقه کید و با او کون نصره منزلی  
رجعت و اول کلدی طریقه عودت ایندی که حضرت اسمعیل الا  
منتظر کور و ای عمره شجاعت و ای پسر بد ملت ای کل کلز اینیوت  
و ای شیخ شبنستان حقیقت بو محله نجوت توفیق ایدرس یسویوت  
تلطف و تعطف کو ستر چک سن بنوعه اید بو محله توفیق و منزله  
کیر و بمان سر به کورم دیو تسوین ایدر دیر انظار ای راه  
معاودت و مراجهت نهاده ایدوب بو محله ایستاده یم مدت مید  
و بعد بعد کچک کسید که سر کید که کتم ایدم و نه با غرض صدور این  
و عدیه قطعاً خالفت اغزا ایدم بیور دیلر قللدا حق جان و نهالی  
قلان عظیم و فرقان کرم ده حضرت اسمعیل مدح و تعریف و صدق  
و انجازه و عدایه توصیف ایدوب آنه کان صادق الوعد و کان رسوله  
یتا بیور مشد یعنی راست وعد و درست عهد و پیمانی و یکبار  
**بیت** از عهد عهدنا که برون ایدم از هم کمان بری فنون ایدم  
**ترجمه** بر کسی که ایدد که عهد ایدم و فاهرند ظن ایلرک اندی  
یکبار اول مرد خدا پسر هم خلق و فای خلق پسندید و فصلت نجیده  
برگزیده و ای یحیی البتة عهد خدا و فادنی اول و آخری و خصال اولیا  
و اصفایه متابعت و اقتفا در حکایت الصالحین ایلر موسوم اولان  
کتابد مسطور و موسوم در که بر خواهم نک صالح و زاهد و خدا ترس  
و عابد بر بنده درم هر روز و غلام پسندید سوار ایدر اتفاق و کون  
خواجسته و روزگار و روزگار اندن مزاج شکسته و ایچیک

عهد باند که اندی که مزاجنه عوض ایدر مرض و بویور ایدر عرض  
دن شفا و اینی قلیت تمام صفا حاصل اولور سه اول غلام ازاد  
ایکله دلشاد ایدر حق تعالی بر نه شفا و قلبه صفا عطا ایدیکلا  
خواج غلامه متعلق الخاطر و با غله تحریر و اعتناق و فید عبودیت  
و شرفا قون اطلاق و ایفاء عهد و میثاق اعدی خواجه کرم  
ینه خسته و بیمار و عرض مرض هائل ایلر شکسته و دلخوار و محزون  
علاج و تیمار و ایچیک خدمتکارند و اربطیب کور بارغ دوز ایدر  
انسون دیدر غلام طشره کیدوب فی الحال ینه کلدی افندی  
طیبیدن موال ایدیک اول بکا خالفت ایدوب سوزمه و فائز  
بردی کما سبب شفا و صفا اولاجق علاج و دوا انعم دیور دیدر  
خواج متنب اولوب ای غلام طیب اعلام ایت که کما خالفتد نواغ  
صحیح و تقوی عهد و خلف و عذرت توبه صریح و عقیده فی نفس ایلر  
بود ازین **ع** اگر سر بر و از سر بیان نروم **ترجمه**  
کتب باشم اتدو کو عهد فراموش ایلیم دیدر علام ای خواج طیب  
دیر که اگر صفت وفای رعایت ایدر سه بر دخی شربت شفا عنایت ایدر  
چو یک خواج غلامی ازاد ایدوب فی الحال حصول شفا ایلر دلشاد  
و خانه قلی ایلر اولدی **بیت** اگر عهد محبت و فاکنی با حق و رب  
و لطف و کرامت و فاکند باتو **ترجمه** عهد عشق حق ایلر سله  
و فائز که ده لطف و فای ایلر خدا **نکات** کتب تواریخ مسطور  
والسنة ناقلین مستور در که پادشاهلردن برنده مشکلا  
امور دن برهم صعب ظهور ایدیک ملک خلاق و قادر علی



ارشد ابله بیوز قزاق اید و مرافاق وای سیاه ملک خلاق در قزاق  
انفاق ایدیم و بومعد و پیشاق صدوزن خا طر بفرود طا فید سیاه  
دخخ غلطی ایدیم ای ابدی دیری خیره ها کل کل یان و محتاجانیتا ایدیم  
چو یکا ابدی خا طر خطه ایدینا محتاج و بی کس اولان کرسنه  
واج بود قزاق و ز قزاقین قسیر اید دیری امراد برک ایدیک  
مال بیحسابی اصاعت و اتلاق و بود که خوشنیدین امراف فسپا که  
دوقی قلسلیضافا اولورک دویچک دویانه پوزیز چور و ب  
اوشرف اولان کز کلانده اغاضا ایدوب باقیه شام هم دوز اولان کز  
کیم به برده خا مصطفی دوشوب مرچمنان و نکره چور و غنا  
معار و ک و ایدوب پوز قیدیم اگرچه محصلانک و نکره و شمنان و کسر  
هان عید و فای اید اگر محصلانک فال اید احتیاجک بوشه سر کسک  
دفعی وینا بینا سکس کیت دویچک پاز شانه تا نر فای اید بک ایدینا  
چلم اولان قزاقیه تقسیم و اهل احتیاج ایدینا ایدیم ایدیم وینا  
ایضا و ایدیم ایدیم **مشغولی** چو محتاج خلیه شند ایدیم وینا از وفا  
دایر خوتور **کسانی که فرمان روا کسند اید** مکیم خرس و فای  
کسند اید و فای اید ایون غلشنه بیست نیم عید خور وینا نکلا  
**کویت** **ترجیم** چو محتاج اولان سن آوارا و فای اید ارب اقلان  
اولم جمل سول کیم سز ایدینا خدا ایدیم مکیم ایدیم وینا اید  
و فای اید ایدینا شمشنه اولان خور عید ایدینا ایدینا اید  
دسن عید و ایفاده و عید لاطیف رخا یا پوز و مر معدست  
کسره زبیه قزاق و اولان قزاقیه کیم بوشه بیست کلان



زیر انلا در دنیا صدور ایدن کلمات سعادت ایدان و صحت غایات  
هر کس که مسامحه و صواب بولوب جمیع مجامع مذکور و افعال و احوال  
اهل جهان ارشاد تمام معروف و مجهول و عامه عالم انلا در  
عهد و پیمان مطلق او از قیام ظاهر و ضایان در امر عهد و پیمان  
و شرط و ایمان لری پایان بولان نگیرد و دست و دشمن انلا در عهد  
احسانه مستند و عفو و امانت اعتماد انلا در **وصیت** و وصایای  
مستطوره و السنه ناقصین در بوجله مذکور در پسرند دشمن  
ای فرزند از چندی نقض عهد و نقض و عدوت اجتناب و احترام اید  
که و رضای و شامت نیز ظاهر اولور و ملامت و فلاح کنی در حال  
صادرا اولور **مشق** دست وفادری که عهد کن تا نشو و عهد  
شکن عهد کن **ترجمه** دست وفادری که عهد صانع عهد شکنند  
سکا اولور و حال و ملوک عدالت سلوک عهد عهد در  
خروج اهم مهتات و التزام ضروریات در **حکایت** اولور که شاه  
فراست انتساب ملکه افراست با یک احوال ظلم و جور و فقر و محنت  
پیش می و ظلم دیده و محنت کشیدن اولان که اطوار فی ثقل  
و تحسین هوار اندیشه می و ملا غله و اجارنج بی حد چکری و اوقات  
ترجمت و مشقت ایدل کردی بر کوفند نامی بوجله و صده میا لغت  
و تقید پیشما انکه تفرج و قضاای علان قالی و سوز و بواسطه  
شوک سلطنت دن نه کوفه کام الی و در بکر نه شاه و عهد به  
خلاف انکه انضام و عادت شاهان مکرم انضام کلدر و بوجله  
او شاه عالیشان بولان که شرف عهد و پیمان مسوول او

و پیمان و عهد و سیوع بولادی دیدل افرایاب جوب و بر وجه سلطنت  
شاهی و حکومت و پادشاهی نفسند محض و عدوت با شتم عهد و پیمان  
بوقدر پادشاهل فرشته لازم در که صفایله بوجله به وفایله لری  
و بون و وفای اولور که داد مطلق مینی ایفاء و ظلم به اجزاء و جوار  
ایدل لری بوجله انکه به سلوک اعیان حلف و عدوت اولور  
و بین الناس دروغ و فرقه شهرت بولور **ترجمه** خلاف و عهد  
نیایدن اهل دین و دینانت **ترجمه** و عهد به اینتر خلاف ارباب دین  
**نصیحت** بر پادشاه کامل بر حکم فاضله سوال ایدوب کیشی دین  
اناس معزز و مکرم و موقر و محترم ایدن نه کوفه خلعت در دیدن  
عهد و وفای عاج عزت سبب ارتقاء و دیدن و حسن عهد فضائل  
الکریم نهایت و منافعه غایت بوقدر اما جمله دن اعظمی بود که بقای  
جهان حسن عهد و ایست و انتظام مهم انام ایفاء عهد پیوسته در  
زیر بار عالم سلطنت اوزره اولور و بی کمان و سلطنت عسکر قوی  
ایدوبی واضح و نمایان در و ملوک عالم خزینه و دیننه لرند  
اولان نقود نامعدودی لشکر انکون صرف و خرج ایدل  
خروج دشمن هنگامه رعایت مهر و وفا و ظهور قضا ایدان  
عبودتی ادا ایدن لری بر حکم و حکوم میانه بریم و فامطروح اوقاف  
حلف و عهد و نقض عهد سنج ایدل که نه حکام عسکر دن بر پادشاهی  
اعتماد و نه انلا بر عسکر مستند و اعتقاد ایدل و وکی سواد  
سلطنت در وقوع بولان معاملات و زراعت و صنایع و تجارت  
اکثر با عفو و امانت ایدل معهود و جبال حسن و عدایله در و در



اگر رسم و فاموجود اولی نظام انام روی همانند منقود  
 اولوب ارکان ملک ده نیجه دور اوخل و مزاج د و نمتده کونه  
 کونه علل ظهور ایدر پس بی و فاکلک طریقه اندکتر و احتیاج  
 و صحت و فادارانه توجه و شتاب اتکال کرد **منوی** میل کسی کن  
 وفایت کند. جان هدی تیر بلایت کند. هر چند دوست که جان  
 بود. دوستی جان زکراتی بود. جان که از و به نرجهای یار نیست  
 هیچ نیرزد و وفادار نیست. یار توان یافته بکلی بسی. لیک وفادار  
 نیا مد کسی صحبت آن کس که بصرف صفا و ست. دامن او گیر که اهل  
 و فست. **ترجمه** سواقی کیم اید و فاهر زمان جانی قبله تیر بلکه  
 نشان. جانده هر کیم که سکا اوله یار. جانی آنک یولنه ایلد نشند  
 جانده که ده رایج و یولنه یار. کاسدا اولور اوله اگر یول  
 کر چه همان ایچره اولور یار جوق. حق بو که بر یار وفادار بوق  
 کیمکه سکا صدقه هدم اوله امان الدین قومه آنک دلا. کتاب  
 تواریخ ولایت خراسان ده مذکور در که ملک یعقوب. نیش نیش ابور  
 شهر نه کلوب حاکمی اولان محمد طاهره خصوصت و عدایه ظاهره اقل  
 قوت قاهره ایلد شهر بن محاصره ایدیک محمد طاهره اتفاق پیشه  
 و فساد اندیشه اولان اعیان دولت و ارکان سلطنتی اتفاق  
 ایدوب نهانی مکتوب ایلد یعقوب نیش اظهار عبودیت و خلوص و وفای  
 انقیاد مخصوص اندکترند ابرهیم نام بر حاجی و ارایدی که کتاب  
 خصوصتده انلامه مشارکت و موافقت و طریق اتفاق و اتفاق  
 موافقت اتمیددی مساعد و وزیر کار ایلد یعقوب نامدار حاصل

نیش ابور د اهل قبضه اقتدار و رعایا و اعیان شهری خاکسپار  
 حاجب ابرهیم یار است احضار ایدوب ارکان شهر بکانهانی مکتوب  
 کوندر و ب عرض انقیاد و اطاعت اندکترند سنی چون انلامه  
 اندک دیدن ابراهیم ایددی ای شاه پر کرم بینمزه ستر که سابقه  
 معارفه یو غید که نامه عبودیت ارسالی ایلد یارید عید ایدم و دی  
 نعمت اولان محمد طاهره شکایت یوق ایددی که قصد که تیر طریقه  
 مخالفت کیدم پیمان شکن اولوب حقوق نفی فراموش و دی نعمت  
 در کا هندی مباحه آنکه نفی صده اصلا مساعد بولادم **ترجمه**  
 من نه آنکه که ساز خط و فایز دارم. و بهم سازند جدا چون  
 قلم بند یزند **ترجمه** با سنی خط وفادان بر نفس قالد مزیم  
 خامه آسا کسم لر اعضای جانا بندند یعقوب امری سنگ  
 ذاک مستحق تربیه و وفال وجود کینان از و رسان اقل  
 ایلد لایق تبسم اعش **مسئله** افرین باد بر وفاداران **ترجمه**  
 افرین اولسون و فایز ابرین دیو میان مردمانه نظر قبول  
 و اقباله تخصیص و مشوره اصول آمانی بطور نه مزید اعزاز ایلد  
 استخفافی تخصیص ایدوب چون سلسله شقاق و دی نعمتی طرفه  
 اتفاق اوزره اتفاق ایدلری انواع عقوبت و اضطرار سینه ایلد  
 نراست و اسف و اوله ناخلف لری عرصه تیغ تلف اندلر **قطعه**  
 کسی که حق نشانداز و امید بر کسی که نیست و فایز و دو ممکن  
 پیوند. نر حسن عهد و عالم اگر علم کردی. لوی رفعت تو بکنز و نر  
 بلند **ترجمه** حق شناس او نیستد اینم امید. قله قلبک و فایز



قال اولیای کرم که زمره را در دفعه آخر فرغ انشاء فی ذیل و بعضی من این  
الناس فی وقار و عافیت انداخته اند **بیت** از یک افق یکم و یک استی  
از حد غیر مستی کار راستی **ترجمه** اگر اولیای عظمیاء لذت عیانت  
راست ایستادند اولیای سیرت **حکایت** اولیای کرم سرشته  
خفیه پسته یا زردی و سیت نامده و پیشانی سپید صاحب ادراک  
اگر خلاق سینه خفته کاک و نظر هایت و شیا مکنده زهره تو را لعل  
دو بر سکن کلب و در دفعه سو یکله مرد در دفعه کوفه هایت اولیای کرم  
کنز دنیا صوفی و عافیت ایچونا اطراف هزار شمشیر چوین کلاردی  
والله یعنی کو کید و دلت و دین به حشمتا چوین کسب یکی با نند و هزار  
شیخ بی خلاق دخی اولیای کرم شمشیر را با جوی مهر زرد و صوفی  
جوهر را را طایله و دی مردمانه فی سکت و بی قار و نظر صوفی  
و کلام ده بی شکوه و بی اعتبار اولیای کرم **ترجمه** خود کار خود را  
بر یکا و که هم رسته کردی و هم رستگار و بود کردی مردم بی خلاق  
با خورشید پرستار از غلامه اگر چند با بی کمان سخت بیک با خلاق صوفی  
گذریش تیر **ترجمه** سکا استقامت اولیای کرم شمشیر اولیای کرم  
جوانه جان و رستگار نه دکلمه و اولیای کرم کسی که ز خوار اولیای کرم  
راست غلامه شمشیر چوین است اولیای کرم کمان کور و بی تیری  
توضیح همان **حکایت** اولیای کرم حجاج ظالم اندیش المظلم و بخلاق  
رباست میداد بر طایفه سیاسی ایدر کمن فزیت قتل بر فقیر  
چلیکای ای امیده یزیدی قتل اند که سکا خدمت سبق انکار این  
حق است حد در بر کور و فلا ن نامه دشمنان مسافری و غیبت

پیونده حسن محمد لیل اول علم هم نام اولیای کرم غلامه لویای کرم  
**یکوی شمشیر علی صدق بیاند در**  
راست کوب و راست کاری سببا یعنی در شکاری در **قطعه**  
راست ن سرشته اند و ز شمشیر جمد کنی قافله ناز شمشیر شوی  
اندیش کشته در شکاری کن ناز ناز در سته در سته کاش شوی  
**ترجمه** طوفان یلای رقی بر نیل و قیامت سده می لیل ناکه قورچیان  
رستگار اولیای کرم دنیا ده رقی بخشیده ناز ناز غلامه لویای کرم  
شیا بسط لای عرصه بلا غمت و کوبی ربایان شاده ناکه و لطافت  
و چوین ناز ناز میلان فصاحت اولیای کرم در عیش و زهره  
سختند و صفت و شاکه گفتارده سخت اولیای کرم در عیش و زهره  
در که پای سنان سنگ غلامه شکند اولیای کرم غلامه صدق چون  
سختند بوی ربای بر نفی و داری وین کمن مناسب دکلمه کمن  
نا طقمه کمن بالنده دست در سته خا و کزین و رفیع بسته اولیای کرم  
**قطعه** زبان پاک را حیف دست بسیار که از لوث در موی کلامه  
اگر با بر نازده از سر صدق سر لری کزین و کزین ناز ناز  
**ترجمه** ربای دایما لوف در مین کزین و کزین و کزین ناز ناز  
ایق چکه ده صدق و صفاد ن بالنگ ایرت سوسن اوج اسمانه **حکایت**  
و کلام حکمت شعاری مقبول صفاد کزین و کزین غلامه لویای کرم  
بعضی و پیش کزین قرض در موی و قافله کزین و کزین و کزین  
کوفی ایچونا ایچونا ایچونا و کلمه دخی عافیت در موی و کزین و کزین  
جانب ریاست مائل و کلام باطلان معترف لایوب صدق و حقه



و اسناد خوش ایله سنی قریح و مذمت ایدر کن منیع و کلام خام ایله  
دشنام ایدر کن دفع اندم دیدن حجاج دعا که شاهد که و ایدر  
که احتجاج ایدر سب و بوجک او را ده اسیر فلات و بسته غیر  
ملا مت اوله نلرون بر فقیر ایچون بونک دخی معلومیدر دیکو ترو  
اشارت ایلدی اولدنی بلی رست سوبلر اول شخص سنی غیبت ایدر  
بو کیشی قریح و مذمت دن منیع اندی دیکو حجاج چونکه او را ده  
حاضر و متعنه قانده ایدر یا بیچون سنی اکا منیع باندی ملک  
و موافقت و پنج خدمتده متابعت اندک دیدی اول فقیر جواب و بوق  
سن پنج دشمن ایدر سندر ضعی حایت و طرفی رعایت و متعنه لایم  
دکرا ایدر دیکو حجاج ایلکسنه ظلم اعتیاد دخی ازاد اندی برقی  
کندوسنه اثبات حق اندوی ایچون و بو عقل پیرا مردمان میشده  
اول زمان پیدا اولدنه انه کان الکذب بنی فالصدق ایچو  
یعنی کذب و دروغ سبب خلاص و رها ایل صدق و خلیف دخی  
اقوی ده **مشغوب** رستی ایچا که علم بر نرند یاری حق دست بهم بر  
رستی خویش نهان کس نکرده برستی راست زین کس نکرده رستی اویر که  
شوی رستکار راستی ازو طفره نکرده کار چون سنی رستی لای  
بیجا ناصر گفتار تو باشد خدا **ترجمه** استقامت انه بر مرکبین  
یاری باری اولور که قریح طوغریق اولر البته نهان راست کوکوی  
هرگز زیان قوی اولور سین طوغری اولور که اگر رستلوق سندن  
او مولودن طفره سن ایدر که رست کوک دایما ناصر گفتار که اولور  
اول خدا و کذب و دروغ مرد ملک اب رویی و کوی که کی ایل و ملا

و مطالب ده افراط و فوق الحد انتشار و انبساط عرض و ناموسی  
اسقاط ایدر خصوصاً اباب اختیار و اصحاب اقتدار دن هر  
و مزاج صدور اندکجه هلاکیم باب عود انتشار اولان خدمتکار  
کستار و بیچاره و ملا غله قبله نرند افندیلر نیک وقع و حرمتی  
قالماز و هنر اعتیاد له کیدر که سیدلر بیعت انه دخی برسی  
عینه الماز و احقالد که هنر و مزاج اندکری که سندر خزینده  
سینه سنده کینه و دین محزون و مضطرب و اوب مروار ایتامه صدقام  
ده اوله و اندک نیم صورت فتنه و فساد ظهور بوله بو مضمون  
حک احتوا کل چضم بصیرت هر دانه و سرمه دیدن بنیاء اهل  
معاد و روشنائی نامده تعبیر دلیزید ایل احسن و جفا و زور  
نصویر اولوب بخیر اولننه که **شعر** مکن فحش و دروغ  
و هر پیشه مزین بر پای خود زلفهار تیش که کوشای بر دهنر  
آبرویت و کرمای کند چون خاک کویت **ترجمه** صف ایتیم دروغ  
و هر پیشه ابا غیکم الکله اویرد تیش دو کو هنر اب و ویک  
شاحسکه ایدر خاک بر ابر ما هسکه خصوصاً کبار ذوق و خفا  
و بزرگان دفعه مدار شانه غیبت و مذمت بر وجهه سزاوار  
دکله زبیرا اباب قوت و اصحاب ملکتن که هر کس مواجهه سندن مراد  
اندکریز میبکه قدر مت لری ظاهر و نمایان وزیر دستان  
مقابل و مجادله لرندن هر اساندر بی کندیلر نیم اهل غیبت  
عزادنده قویا یوب خدمتده اولانلری بیله مساوی و غیبت دن  
منع و دروغ و مذمت ایله اعراض نکره تعرض دن دفع



که احسان سبجانی ایلمد که حکومت سلطنت از سر اخذ و اولی کاتبان را  
 کارهای دینه بساطت مناصبها را بنیاد انداخته و اولی قدرتش  
 و عظمتی و بارها نصرت ایادت حشمت و شهنشاهی بر سر هر چه اندازی و جسته  
 کاما بر دود افراخته اوله سقینه خلقی و هر روز تکیه تکیه ایله روی  
 اهل علم در وازنه فقر و فلاحتی سزد و قوت و قدرت سبج قضا  
 حاجت محتاج فی نعمت و تقیه قدر آنکه کرکر و بار بار استحقاق قدرت  
 بر احد صومرت مطرب و چه به مقصود خلق نقاب توفیق و توفیق  
 و حیل و تأخیر و تسویه ایله سرور و شادمانی دست کرد پیوسته ایله  
 بیچاره کرکر خسته اما از بند تزیین و بر روی مطرب و التماس و توفیق  
 تا که کل اقبال بی باغ دولت و اجله اسکند و خندان و شکوفه  
 ملو از غنی خفا خست ایست و شکست افزای رویان که در منزل  
 اولی کلان بر او بر نبرد مرادات اولی غنی غنی عظیمه و عزم و ایکی  
 ما که انجاس ملو از و قضاء حاجات خندست او بر نبرد و حیل  
 سبج بیگانه کرکر **قطعه** امید بخور و کار بجویم که قنبر  
 مقرب است که با خود امیدوار است بدو مراد فقیران با طغیان  
 مرادها که تو از حضرت خدا **ترتیل** مراد قبول بختگاه امید  
 در یکبار که در در سنگه امید که فقر مراد فقری اذ الیله  
 تا که ایده حضرت حق مراد که بیست و سه مراد عالیان و غنیان  
 دست علیه الصلوة و السلام من علویت انوار که بر روی خندان  
 و شادان انکار بر ایکن دیمان و پریان در سبب شرط سلطنت و حکم  
 دولت بخور که پیوسته قضاء حاجت عباد از اقامه مصالح

و چه از مردم زار شامت غیبت و مسکونی بسیار و دنیا و غرضه  
 مضطرب بینش در **مشغولی** غیبت کس تا نبویان مگوی از آنکه  
 ز غیبت برو دای روی کوش منه بر لب غیبت از آن تا فخر ایله  
 بنیاد دینان **ترتیل** که آنکه غیبت از غیبت زلفه که کید غیبت  
 غرض و وفای که غیبت این که کوشش از غیبت زلفه که کید غیبت  
**یکری التبیح باب انجاس حاجات بیانند و**  
 مسیح الدیولت و در فرج ادر چاره در کاهنده حاجات مقبوله و التبیح  
 و بر دای مرید حصوله موصوله اولی قریب از مراد و لازم کرد  
 حب الله و تار زهر میان و کلر سار و غریب نواز و حاجت بر تو  
 اولی **الابر** من کان فی عون اخیه الم اکرم کان الله فی عونیه حدیث بر  
 صحیح اولی بوصفای تمام تفریح اید پی بر یک که بر روی  
 معنده معاون بنا اید حضرت باری دخی اکا **ترتیل** اید  
 اگر تفریح خجانه خندان روی زوی لطف کوه و شکستگاه بخجانی  
**ترتیل** اید مرید حضرت حق من اکر الطاق بیا پای شکست دای اید  
 سن دخی احسان **مکملات** اثار و اخبار بر روی دولت مراد  
 مظهر انعام ربانی و کل کمال انفضال سحانی اولی کبار و مشربان نام  
 و احباب با رفقا و رفیقان و غل و دای صفوق نعمت حالایون هر چه  
 لوازم و ضرورتی تمام و تکفیل از مردم زار اهل احتیاج فقر و  
 روی با آنکه ساری قدر نعمت کوه و حاجت لطمه بر چیده نعمت اختیار  
 و اقتدار شریف لوطه انجاس مرادات فقر و ملو و مساقف محتاج  
 ضعیف شریف لطف کرکر بر سر بر جسته سعادت و عباد از بال غیبت







**یکم در پنج باب تأمل و تأمل میانند در**

التأمل من الرحمن والجملة من الشیطة کلام حکمت عنوان اقتضای  
 اوزر امور سرع زمانند تأمل و تأمل جمالی و مجلی و شتابکار  
 سیطانی در تأمل و تأمل هر کار نریب نریبت و پیر و تمجید و توب  
 اکثر معانی باعث فواید اولوب حبیب سبب ندامت و محبت اولوب و هر  
 که اکا تأمل و تأمل اید شروع اوله غالب بود که در کلام اوزر  
 سر انجام بولور و هر کار که کوی و سبکسار اید طوبی اکثر یا هر  
 حاصل اولوب نافع و نافع تمام قالور بلکه احتیال که سبب و مال  
 عقبی و باعث محال دنیا اوله **مشق** باب سنی کار عالم برار  
 که در کار کوی نیاید بکار چراغ از بکری نیر غیبتی نه خود نه  
 پروانه را سوختی شکیب آورد بندهار بکشد شکینده و اکس  
 بشمار نریز **ترجمه** امور که تأمل اید هر بار بواشت  
 اینه پنج از هزار اگر و کلمه که میبند سوزان نه پروانه  
 یانه نه شمع رخشان نخل در کلید باب مغلق شکینده و  
 اولاز الحق **حکایت** اولور که خسرو پیر پسر تیسینه  
 نصیحت آمیزید و سن رعیت سلطنت اندک کی سلطه عقل دخی نند  
 شهر وجود که حکومت اید سن رعایا به امر که امتثال و انقیاد  
 الزام اندی کل کی عقل دخی فرمانده سن رام آنگه ابراهیم  
 دخی رهتوفی عقلند پرده بیرون اختیار و هر کار ده تأمل و  
 ایدوب استشاره عقلند تعظم و شکبار ایل مخصوصا و حق  
 امور که اندک نفس و مال جمیع ضروریان و کزندی و خسروان

**نوبت اید شعر** و تأمل بکشد در همه حال بکشد از طریق و نجات

هر که داند تأمل اندر کار بمادان دل سر و پا چاره **ترجمه**  
 اینه اندیشه سر صف اعمال اید ترک طریق و نجات قبل تأمل  
 اید که سن هر بار حاصل اولور مراد که آخر کار **نوبت** و صاب  
 هوشتکه مسطور در که اقتضای حکومت و ریاست اید امور  
 بر مقتضای لیس من العدل سرع مجله و شتاب دن احتیال و اجتناب  
 انکار کرد و خشم و غضب شدتند و حدت و قهر سوزند زما  
 اختیار دست نفس اماره به ویر مکن هر سان و سر فکر تا ملذ  
 پایان کار نکند اوقات کر که مباد ابراز خطر که وقوعند  
 صکر صورت پیش نمایان اول بعد سرع قتی تأمل مقید و طبع  
 باعث ندامت و موجب ملاست اولور **شعر** مکن در امور سبب  
 شتاب زما که تأمل عنان بر مشاب که صد خون بیکدم توان بست  
 و لحظه نتواند برانگیزد **ترجمه** امور سیستند قبل شتاب  
 تأمل دن اینه صحن اجتناب که بر دهم دو ملک اولور نیم فان  
 و لحظه ممکن دکل بولجان و مجله و سبکساری تیر بران کی در  
 قبضه کما ذل خلاص بولایق بردخی و سن رهنم کن و نشانه  
 واصل اولور نیم رده و منع قادر بر عین بر دافع و قاسم بر ملک اولور  
 اما آهستکی و تأمل شمع بر قوی تأمل بر کی در دست و داخل قبضه اقتدار  
 استسک مراد اوزر کار استسک بنام و غلافند قرار اید بر  
 اهل حکومت دم تهور و غضبند غلبه و استیلا اید خفت مزاج  
 بروقت ده دخی عرض اینه حکمای عناد و لجاج دکلر پس اولور



لازم اولاد بود که توس نفس اماره میدان و بر یوب عنان کلی  
 کشیده و قصد اندکی ممکن صورت عاقبت اینچه عالم غای فکر و اند  
 دیدن بصیرت ایله دیده بصیرت ایله دیده اوله **حکایت**  
 اردشیر بابک که سلاطین روزگار و پادشاهان کامکاران  
 بر شاه و قار ایدی اوج دانه کاعد پاره یه مایه خط  
 و اما فی اوما خط نورانی ایله کلام سودمند یا نرو ب خدام  
 خاصه عالم مقام شدید برقه قلیم ایدوب تنبیه عظیم اغشاید  
 که مجلس حکومت اولدوغ زمان تافته تغیر مزاج و تکرر طبع باقیم  
 نمایان و از خشم و رویه ظاهر و عیان اولورسه قبل لکم رقع  
 ند برین بکاء عزاست و اگر آتش حشم نشسته اولما یوب کما کما شغل  
 و فرزندان ایل اوله رقع ثانی ایل مدرسان اول اول  
 اولما یوب احتیاج اولورسه او چینی رقع و نظر کلام ایراد اید  
 عروسی اید مرض نهور و حدیثه علاج ایله دیدی مضمون رقع  
 اولی بولاید که بی تامل و تفکر حفظ فکله حکومت ایدوب کناه  
 کبریه و عنان اراد قیضه تصرف نفس اماره ید و یریه که سن  
 برما جز مخلوق بی وجود سن سخی کتم عید من خلق ایدن مولی  
 موجود اولوب احوالک واقف و دانا و افعالک فاعل و بینادر  
 مضمون رقع ثانی بکه قائل و تالی فی عادت و تفکر و تحری  
 خصلت ایدوب نیردستان که وقایع برورد کار در هر انلا  
 مسارع و ستاب کار ایله معامله اتم و مغلوب اولاندر رحمت و شفقت  
 بجا مله ایدوب طریق نهور و غضب کتمه تاکه سکا غالب اولان

قاضی الحاجت دخی رحمت و مغفرت ایل مکافات اید مضمون رقع  
 ثالث بکه حکم فرمان اید بکه نرمانه شرح شریفدن تجاوز  
 ولازمه انصاف غفلت و ذمه اتم **شرح** توسن خود تندر  
 آچنان کس نتوان باز شیدف عنان حکم چنان کن که ز روی  
 راست بود حکم تو با حکم حق **ترجمه** تند خو و سرکش اینم توسن  
 ضبطی فاکم اوله دستک سنک ایله بروم اوزره فرمانک سروان  
 که اویه حکم خدایه بی کمان **حکایت** کتب توابع ۵ مسطور  
 ناقص ۵ مذکور در که نصرت احمد سامانی نک پدیری ترکیه  
 فانی اندکن نصرتی هشت ساله اولوب ارکان دولت و اعین  
 سلطنت پدیری مستند اجلاس ایدوب کما سرحد رسد و کمال  
 بالغ و اصل اولوب بی سرو سامان اولما غله قاهر مرتبه عاقل و کمال  
 اولیم حسن اتفاق و اهتمامه مصالح دولتی اقامه و مقام عبودیت  
 و غیر خواهی ۵ قیام ایلر کیدر که اوله شاهباز آغاز و پدیر  
 انتقال ایدر محاکم ضبط دست قوت و قدرتی دران ایدوب انواع  
 فضائل و مفایز ایله ارسته و اصناف شایسته و آثار ایله پیرشته اولور  
 ایدر اما عنفوان جوانی اقتضای شباب و کامرانی ایله و عدم تحری  
 و غرور سلطنت ایله همان حسم و حدت و بی تامل و تفکر حکومت و کناه  
 مؤاخذه عقوبت ایدر ایدر برکوت و وزیرنه اگر نیم اوضاع و اطوار مد  
 بر عیب ماثله ایدر سکا افاده ایله که برده فی امر کتاب اعیوب ندر  
 مباحه ایدر یدر و وزیرد انا ایدر که بحمد تعالی بوستان سلطنت  
 و قبایل و کلستان شوکت و جلالت نهال وجودی مشکال کمال لطافت



ایله بر حاکم و ذات عالیکن انواع معالی ایله ارسلتم در ای شاهزاده  
از اد مائه بر فائده احسان و انعام کن خاص و عام ایچون نهاده  
و سعاد سعادت مناسطه انواع نعم لطیف و اشرفه نفیس مهیا و  
امایه خوانک غنی نه اوله کرکدر و نه ایله حظلا و نه ولذت بول  
کرکدر و دیدی و نذر بو خوانک غنی حکومت با ثباتی و بر دباری  
و یونعاف و غایت نعمت سبب پادشاه طرفه خشم و سبکداری  
در یو چک شاه با انضاط بنم دخی بوجیب ایله انضاط معلوم اولدی  
دیونفس لهره اعتراف ابد و اما عادت انکله طبیعت بوجبه  
مائل در و دفع و انزاله سنه نه کوفه تد بیر قابل در دیدی و نذر  
روشن ضمیر شاه عالیجناب سکا لایزم اولان بود که هنکام حکم  
تأمل و تفکر اید و بجله و شتاب دت احتیاج اید سین  
و باب عزت مابنده اولان بزرگان پاکیزه اخلاق و مکارم انشاید  
بشیرلا و محض و قنده شفاعت قدرت بولسونلر که بومضی  
حاصل و عیبک ذائل اوله پادشاه عالیقدر دخی بمتعداد محض  
واهلیت مناد می اولان کباری مجلس شرف شعارنه احضار و  
تقریب ایله هر بر بی غر غدا اید و ب هر کیم به که اقتضای سبک  
ایله سبک فرما ایدم اوله خصوصه امتثال امر مبادرت  
و مسامحت اولم یوب اوج کوفه دت توقف و ارام و هر کون انکضوی  
بکا عرض و اعلام اولنسون بومرتبه دن صکره عقوبت و تعذیب حکم  
اند و کم کیم لره صد بوی دن کتر ایله ضرب و تادیب اولنم سون  
دیو بوی دی و نذر نه دخی مستحق عفو اولان اهل شانه احسن

و جم اوزر شفاعت ایدک دیو رخصت و بروب و بوضع سید و  
جدید ایله امور ملک و ملت منتظم و کبکد پریشانی منعدم اولوب  
زمانه سپیرم و دیدی سلطنتی و وطنه شوکت و حکومتی عالیکر  
و صفر و کیم میاننده حسن سلوک شهیر اولدی **مثنوی**  
نوشاهی چو شاهین مشوین بر با هستی کوش چون شایر  
عناق کشی روان اسب اندیشه که در ره خطرات این پشته  
بکاری که غم را دمی بستنی شتابنده کی کن نه استنی  
شاه سن شاهین کی اوله صق سن نیز کار کی اهنه لکله قتل نیز  
اسب فکر نیز رفتارک عناق چک شهاب کیم بویله خطر و انجم در خطا  
ایلم بر کار که کم رد بلا و دفع غم آیت شتابی بوضع اهل دیو سکا الم  
**بکری سکرچی باب مشورت و تدبیر بیاننده در**  
حضرت ملک قدیر المنزه عن الشریک و النظیر المقدس عن مشا و ری  
الوزیر و المشیر حبیب خدا و سید البشر الشفیع المستفیض و الخیر  
رسول معظم و مکرر پیغامبر علیه و علی اله و اصحابه الصلوٰة علیهم  
السلام و جناب و شاور هم فی الامر ایله امر بویر مشور یعنی طر و اید  
امور اصحابک ایله مشاوره و انلا رایله هر واقع و لاحق احوال مذکور  
ایله دیکدر مفسرین بوایت کریم نیک معنای شریفی تحقیق و تبیین  
دعشکر که سید المصلین و حاتم النبیین جامع علوم اوقولین و کلین  
رسول کریم حضرت نری مکتب خانه الهی و اقرا باسم ربک تعالی ایله  
معلم و جمع مخلوقات دن افضل و اعلم و علم ربانی و فضل سبحانک  
بین الالهیاء علم و وحی الهی و فضل فیض فائده ایله مستظهر



و مرتبه علم و دانش ده انس و ملک و مقدم اینک مشا و بره ابله  
 ماه و مرتبه حکمت اشاعه عادت مشورت و سنت سینه بنویس ابله تعلیم  
 و ارشاد امت در ذرا مشا و و مذاکره ده منافع عظیمه و فیله  
 جبیه و اردر جمله دن بری بود که جمیع امور مشورت ابله سده  
 نزدیک و فساد و دورا و دور بری دخی بود که بلا مشورت بری  
 شروع ایدن یک مصلحت افعه خلق تحطه سنه حاضر و مالم و بر  
 طعن و قوم آنکه او سنه کتابه اولور اما بعدا مشا و ظهور ایدن  
 امری فائده دخی اوله معذور اولوب خلفدن تشبیع و تعویج  
 صدور امر بری دخی بود که شخص واحد که ذهنی اطراف و اکثر  
 ممانه کما یشی اشراف اعیان جوانب ممانه احاطه سنه قادر بر  
 بصیرتله مرایای مزایای امور ناظر اوله مان اما جمیع بسیار که  
 اجاله اذهان و اعمال افکار ایدیک هر برینک خاطره کونا کو مغفلا  
 خطور و بحکم مشور اولان امور ظهور انکله احسن خواطر جمله  
 اشکار و ظاهر اولور پس اهل اختیار و اقتداره لازم در که لاصوب  
 مع ترک المشورة اقتضای افره هر هم و بر کار و مشورت عقلا  
 شروع اختیار افعله و حل مشکلات انام مشورتی حکم عاد و بین  
 محقق فاصل بیلان بر عقله فی لایله اولان تدبیر دلیز برک فایده  
 اکثر و اختصار و استشاره ضروریه کن اعمالن اکثری ایدر **قطعه**  
 در مشورت را چو ایست مکرر مذهب عقل را جاحدیه نه ارباب حکمت  
 چنین گفته اند که رایان غیر من الواحد **ترجمه** صفت مشورت  
 ترکها و بر مردم یکرسه اگر سن خردمند و انا دیش جمله حکمت

شناسان عالم یکی رای بردن اولور خبر و اوی **ب** سرحد و واقعه  
 و وقوع حادثات مشا و اهم و لاجیکه اولیای لازم اولان بود که  
 ارباب حکمت و صاحب تجربه و اهل خبرت ابله مشورت اولوب مردمان  
 دور اندیش و پیران عاقبت بین و هشاران حقیقت کیش  
 گردید سودمند فی میان قبوله بند و کندند پیر و پسرند خرد  
 رضا و تسلیم پیوند انکار کرد که زیرا انلا رت رای دلیز بری و صواب  
 و قبیح تدبیر صواب و قدر کن مناسب لازم و لازم و بره واجب در  
**نصیحت** بهرام کور پسرند وصیت و هر بار نصیحت ایدر دی که ام  
 عملی اهل د انس و صاحب خرد و بینش ابله مشورته مقصود است  
 که تدبیر دلیز بری کوی یا اکثر بر کم نکا نریخ دام تسخیر کیر و شخص  
 واحد که دست بوسی آنکه پاینده ابرو من اما بر جماعت اتفاق و صید نه کیر  
 ساق افسه **ترجمه** ابرو اتفاق همان میتوان گرفت مضبوط و اوز  
 هر نه دکل و هوئی جان و مجرایان اول بینة الذیله قور تلماز و بر جمله  
 جای خلاص و ناصوب و هر کار دشوار که ظاهر و اشکار اولور مدام  
 که حسن تدبیر ابله علاج پذیر اوله بر امر افره دخی شروع و شی پسر ابله  
 تدبیری قابل اینک امور عسیره رجوع و اناناز ذرا تدبیر ابله  
 میسر اولان شمیر قوی تا تدبیر ابله مقصود کند **بیت** کارها راست  
 کند عاقل کامل سخن که بصدت کرد بر میسر نشود **ترجمه** عاقل کون  
 ابله اسلک کیر ایش حقانیم بیلان لشکر قرار ابله اولان حاصل **حکایت**  
 بر کوفه قیصر روم ابله غریز مصر میاندند بغض و عداوت پیدا و شفا  
 و مخالفت هویدا اولانله ساحه قبله نه غم کیر ایدلیر و بری بری



بود که در مسکنی منور و یک جزو پنجم برین مذبح نیز ایستادی **تتمه** هر که  
 کاری کردی در تدبیر مملکت از دست خدای تعالی بخواهی نیاید کاری بر تو نماند  
 پس سر سنجی ملک لشکر و پیشوای هم جدول کار بدارند لیکن زمین هم تدبیر  
**درجه** یکم که در تدبیر کار بدارد که بر مملکت آن ملک مقصود که تدبیر  
 از راه قرار داده باشد لشکر و پیشوای و چند فرسخ او را کشور و پایتخت بدارند  
 سپس بر روی تدبیر اولی در کتابخانه **کتابت** بدارند و دیگر  
 بر هر زدن سوالی از تدبیر تدبیر ایستادی ملک قضای بر روی دیگر  
 حکم جوان و در وقت نجات تیغ شایه شده در آستان تدبیر و تدبیر  
 دارای احتیاط ارایه از روی قوی و دست بود تیغ شایه شده در  
 سینه هم هر حال تیغ اعلان آورد و دست بی تیغ نباشد علی آری از آستان  
 اولانی بنگار علی ضایع اولوی منفعتی بدارد و بر کار  
 ماندن چنان بولان اولی قبل از عذر الشیخ که در قریب غفلت  
 اولی در بر تدبیر یا قیامت شوال اولوی است فتنه لطفا و غبار  
 بزرگ احسن و ضایعی در تدبیر بدارد و ملک با تدبیر عاقبت  
 استوی و ضایعی با پیدا ایستاد و در روی و ملک با تدبیر عاقبت  
 پس لازم دارد که تدبیر فتنه بر کوشش و دفع خصوصیت و دفع غایب  
 و تدبیر ایستاد و ملک پس طوطی بر حصه می که **حکایت** اتفاق  
 خدایان در بر تدبیر اولی با پادشاه هیاطله از روی عطفه  
 و تدبیر ایستاد اولی در قریب عکالایم مدافع سینه و اولی  
 جانب حرکت ایستاد ملک هیاطله که ایستاد و قوی و از راه سلطنتی  
 ملاطفت و عاقبت و تدبیر مسکن طریقه سفری رعایت ایستاد و تدبیر

افزوده عسکر یکبار دیگر و میان لشکر و میان دهه بر رفته اند و بعضی  
واریزی که پیشتر در حدوشت ایران امور در هرگاه غیر عصری جنگ  
و گاه ابروردی و اخبار اندر و یک اخبار مرکز است اولیای وزیران عام  
اعتقاد و هرگاه منتهی حسن اعتقاد نشیند یک مصفا و در هیچ اولیای  
احوال قصص و تفسیر و معارف ادبی بر بر نفسی از آنکه در مصفا  
کلامی در این انفعالات اندر و یوزنه او و بر تخیلی که در مصفا  
مصاف اولیای قصص اولیای انفعالات خصوصاً نه کفر و یوزنه بر تمام  
ایله اشتغال و اولیای حالات و در مسایعی که برین خصوصیه در وقت  
و لحظه جلیله و انفعالات غریبه مضحک افزوده بود و چون پیشتر است و قیوت  
اندکی که برین مصرع خاص و بارگاه و در برین غایت و وقت مصفا  
مستند و پیاپی حالاتی امر و پیاپی غایت نشیند و آنکه اندر کلان  
کوثر و یوزنه عمد و میناق و موکدر ملوک ایروید و یوزنه مصاف و یوزنه  
بسته و فاقوس فلوس سی ششست ایروید پنج مصفا بر کفر و یوزنه  
انفعالات اشتدرت و امیدی که برین غایت خاص و وقت باطن و ظاهر  
که بر یکبار جان و دل و آقا قلم و عصره شهر و در وقت و یوزنه غایت  
ایروید انفعالات اندکی و یوزنه چوین اولیای مخت و یوزنه  
طبیعت ایروید که در حال نام و یوزنه غایت مصفا و یوزنه ایروید چوین  
بوکلای مسیحی اولیای سلطانی جوئی غایت و هم و یوزنه طواری و یوزنه  
اختیار و یوزنه سلطانی عسکر و یوزنه انفعالات و یوزنه غایت و یوزنه  
جلیله و یوزنه غایت و یوزنه غایت و یوزنه غایت و یوزنه غایت و یوزنه  
تجاه قبضه اندر و یوزنه کندی و یوزنه غایت و یوزنه غایت و یوزنه غایت



که غم پیدا و هیچ ننگ تر از او ندان و چون اصل ملک قابل تیر است که این را بچون  
منه که مشهور و از هر چه بخت اید و ببالغا اواله و ملاقات حقایق آنکه  
چند سیرت بقید غم را طلاق ابدی امرکات و ولایت و ایمان و حکمت اول  
عالی منصف و نه چون کلک لطیف و رفته مشاهد اید و ب حلقه های در مرتبه  
مساعده و در عالم مباحه ای که بی ایلد پریشان خاطر تر و بجمع اول  
کالاق و موقعه عمود بنده برقرار و متابعت و اقتضای در اختیار و در نظر  
بروز لغت یکبار و اینها جان سپار اولاد و بگویند مرا که درین  
پسندید ایلد نیچی و در مبدی و مطیع خدمت و برین عهد ابدی بپای  
بنده در هر مرتبه که در موندنه ثابت قدم و راجع دم اولاد **مشوخی**  
سیر یکبار و توان ساختن که نتواند پیشی و سنانا فاعله کن کن  
بر کج و پیش و سبب **خزانه نگار** دای و قیام بر خط **نقشه**  
حاصل اولاد کار و نور پذیر ایلد **مکن** اولاد کم اولاد تنه ایلد  
بیشتر نبوده اعتماد و تعهد غیرت **خا** فاند از دسته تدبیر رزیرت  
و بکار عالی قدر و در دست و پا رجوع در هر که هر بار معنی و امانت ایلد  
اولاد اکابر و ساسا علی علیه است لایه از دست و پا یکبار رخا طرانه و بکانت  
امور ساسا صبر و صفای و عطایا و ایتام و ادره پس من مشورت سبب  
فواز بیم و دل و اندیشه اولاد غمنا و غیری آنرا یکبار مذکور برنده ضرر ایلد  
علم و مسرت ترتیب این **حکایت** دیار و در قصه اندازند و پیش  
بر ضرر و بیاد خدای و اید که غایت عید و حسن قدری که  
و شهر و هر یک از اولاد شهر و علم ایلد و رعایه ایلد و معارف  
فصاحتی اوله شعاع زندگانی و سبب جمیع جا و دانی اولاد و محبت طلب



کس کوه مدوم دیو چلد دن تو خج و تو رنج و ده خندیک خندق حلالک  
 ابر و درو کس که در خا و در کاه تو رنج ایلای خجای حق غرام و قیاریک  
 بروقت شریف و عیلت بهارک مبرکه عید الله نام بر نرزد کسند  
 سعاد انجا میرسد آنکه که بین الانام عبدل سبب بهارک دیو چلد  
 بولوب مقصد لای انام و پیشه شوق افاضل کلام و عارفی یگانه و زاهدان  
 زمانه اولی غله مسد عالم و ظواهر اولی نعم الملک انلام قدام  
 بانواع انعم العظام و الطاف الجب و فی الاشیاء الکلام علی بنیاد کلام  
 الصلوة علی الام **بیت** مدحیج از مشهوره زیر کلام رباب خرق  
 مشهور و پیشه کلاه و دلت گفتند **ترجیع** مستور نرزد بنیاد  
 کور که ارباب هنر مستور نرزد پیشه کلاه و دلت مستور نرزد  
 عالیقدر و سلاطین نامداره لازم و امر واجب و حکم در کلام  
 مجبور و ظهور و بیان عقود و کرمه های سرکشند بدین کلام در و کلام  
 و حواله ایام درن غرضه و پیشه و وجود و در و دین حضرت  
 بهر حالت قرای صائب و فکر نیست علی ایوه **ترجیع** بر ای کرمی  
 را بکنند نیست **بشیر** یکنی ناد و توان گفت **مستور** و مکر  
 و دلت غرضه **بنیاد** نیاید در پیش مدحیج از مشهوره  
 که تا باقی سوری مقصود و خورده **ترجیع** اولی بر ای کرمی  
 جیش غلامی و طایف حکماک افکار اولی بر بنظر اولی مریدانی صفت  
 عرفا که اموال که هرگز غرضه **هیست** رای و تدبیر اندام اصلا مقصود  
 مریدان عالم در مقام و اولی مدحیج که تا مقصود اموال که در و کلام  
 بی ثمر و بولوب و قوه غنی ادا داده شایع اولی قطع در باغ اندام

و سلم جان و دایه طالب و خردیار و اولی که هرگز کز ان به با بولوب  
 و رانی صدق افکار راغب فاختیار اید بر قاضی کسب استغفار و رت  
 منجر و فقیه راضی اولیج دیو غایب و متفکر ایدری آغاز مرید  
 سی بر کس و ایدری ای دعوت ابدی و خدیو طوفان که مشهور و ایدری  
 اولی که بر دین اسلام مدینه بیکه اولی که در دست و رانی بر و جود  
 امرضی طریقی بر کاف و غیره ایدری که هرگز حق و در دین قاضی که  
 سبب بر مرید بیکه نه سن اماند بیکه امانت ایدری و راست و کلام  
 معنی سبب و کبار بهالقه بهشمار و قاضی و سید استغفار در  
 مردم راست گفتار هر در دمانت اندام اید مشهوره اولی ایدری استغفار  
**مقنن** فخریج سن هر کجی سبب کور بر سبب کلام می جمع فواید  
 و بر خصصه و دایک متابعت و انقضای رسم کرکر بر جود  
 کبر سخن و امر تر و فخریج ایدری فتنه کلمات شرط معنی  
 اما کلام و سلوک و در دست اید اولی بیتین و در دست و کلام  
 کفر احسان و سبب اید اولی مقصود در و اهل رزق کار کلام  
 مال و جواهر غنی ایدری سبب و فرموده انگاه در دست کلام  
 دینیک فاختیار ایدری سبب و در و فخریج مدینه ایدری سبب مدینه  
 اوزر احسان و سبب اعتقاد نیست سبب عادت اهل زمانه کلام  
 و جاهد عبادت ایدری قاضی کسب استغفار **اولی** کلام علی قاضی  
 کرم کلامی غایب و فخریج و کسب کور بر و در دست سبب  
 غالب و سبب ایایه ربابی فخریج مقاصد قاضی مطالب در و جود  
 نام عالم و مدینه سبب فخریج و ایدری اندام دیندار و سبب



[illegible]



اندوکی و صایای حکمت غنما آنکه اخیری بویاری که اگر ناسی جانکه  
 دعوتک دلخواه او زهره متمسکی اولای مراد ایب خرمی مدارک را بدین  
 هر کس و فاکه آینه خاطر که غبار شک و تمعت قوه و دست اطوار  
 نا هوای زدن مرآت قلب صفا مدار که سنگ حسونک طوفان  
 ابعاد و انزاله سند سعی و اشتغال ایله زیر سلاطین خرمند بوی  
 بود که بد کمان اولد قلا ریغی غرضور لردن دور و بیگانگی <sup>التفت</sup>  
 مقامله دن بمجی اید لر و بومعنا ریغیانی مؤید و بومضنون  
 فوقه مؤید بر بیت لطیف و جید دیسلر **بیت** از هر که د  
 کزانه کیرد او را سبک از میانه بردار **ترجمه** هر کیمک و ضعیف  
 کله کران او را بود قبل از <sup>ناو</sup> **حکایت** تاریخ سلاوی  
 مذکور در که اسفار من شیر و به ری دیاری شخصیت ایله شهر  
 سمنانه نازل و حالکی اولان ابو جعفر سمنانی ایلاک ایچون قلعه  
 سی قریبه و اصل اولیچ ابو جعفر خوفندن مقابله اقبوب کند و قلعه  
 سو حکم و استوار اولد و اجدلن ایچنده نکلن و برج باروی حصن  
 و متانت او زهره اولماغین تخصص اتری اتفاق بروقت اسفار  
 اسفار اظفار فتح و ظفری اظفار ایروب ولایت ری اها لیس میکند  
 شجره کرفار و داخل قبضه اقتدار ایدیکه دیلی نام بر مرکاز ناری  
 عسکر جلال ایله قلع فتحه مأمور ایلدی و اروپ هر چند سعی و کوشش  
 و اسب فتحه و ریش اتدیلر امید لری ظهور بولدی و فتحی بر وجه  
 میسر اولدی اخلالری دیلی عقد صلح و صلح و طریقی صلاح ایچون  
 حین مطایقی توسط آنکه نتیجه افکار دیلی داخل حصن

ضعیف آنکه او زهره قرار بویچ ابو جعفر ری ترتیب سبب ضعیف  
 و دیلی حصن دعوت ایلدی اولدی دیوان عسکر ایله اتفاق اتری  
 که داخل قلعه اولد قلا ری بوی جعفر ایلاک تشریف اید لر  
 کلبه ایله در حصار کلیک توابعی مخصر اولما یوب تنها دیلی حصن  
 کیردی و ابو جعفر ایله نفرس ایله حرکت عدم قدر متدن صحرا  
 مشرف اولان غرقه ده بولانمخین دیلی اول غرقه قریبه ایدری  
 و مدت مدید هر وادیت گفت و شنید و اوب اثناء کلامه اسرار  
 مملکت و ناغی سره کشف ایدیک بر مصلحت و ارور دیو مجلسی خلوت  
 اندر دیک آن فرصت و ظفر بولوب خیر ایله ابو جعفر قری هلاک و فاشنه  
 خون و خاک ایدوب ساق مؤبر سنده اولان رسن ابر شیمی در یکم تک  
 برانه محکم نید و کند و سنی تخلص ایچون براو جی میانه پیوند ایدوب اول  
 غرقه دن پست و چالاک نازل و لشکر کاهه سلا حمله و اصل و اهم  
 اسلحه حاصل اولدی اگر ابو جعفر حمله عمل ایدوب خلوت رخصت  
 و دشمنه فرصت و بر سیدی و رطه هلاک و دشمن ایدوب و بکشته زهر  
 غدر و تعدی او شتر ایدری **حکایت** اخبار و آثار من غنما بولشدر  
 ترک حمله نیچر سر و سر و بر شدر و فتنه در و از سبب باز ایدری  
 عدم و یارنه گذر ایشدر اگر حردمند برهنه نائل و فتنه کرب حرم  
 و احتیاط دن حکم بر حصن استوار و غفلت و تنها و ندر اوز که مخفی  
 مملکه و جای بوار اولماز **شعر** بخم کوش که این ره ری پوز خطر  
 با احتیاط قدم نه که دوزشور و شرارت همین که ابرو یار و چنان صورت  
 که سربلیرسد و خانه تو بر گذر است میله غافل و از حرم بر کانه مشو



وخصیض و فحش و زور و زلفه **تفسیر** بشیخته شدن کوفت جهان **تفسیر** کین  
 بدو را بود چه کار کنند و آنکه جرأت نماید اندر کار و خیریت بی بار و بر  
 و هر طبعی اولی شایسته بود که او را این نه کار باشد که هر که کار  
 ابدیه جرأت کند و توانی بزرگوار باشد **تفسیر** احصای کلام در خطای  
 و ابدیه حضرت زاری رضی الله عنه که سکه سلیم را سنده بخاشه نام ابدیه  
 موصوف و جرأت ما لا یلزم ابدیه معروف ابدیه حق جانی فایز است  
 عالم را بی صغیر به رحمت انکار کند و بدیه اولی انکار نداشت و مست  
 بر زبان و نفی در لذت انشیریت و هیت نور زرات او بود و اسفا  
 و یا حسرت که بود که صغیر مصفا فاشاغت ابدیه موصوف ابدی  
 بجز سکا که بر می آید در صبر و قرائت و نیکو سرف و مراجع  
 و حضرت به تحمل و اصطلاح را ابدیه اما تدریجست و نیکو بر نیکو بی بیم  
 روح ابدیه بود و یکسان شداد و در خدای او لایان صفر و روح  
 تازه باره لودن در عالمه بی بر روح کیده بودیم چون پادشاه اجل پادشاه  
 یونانی باری متاع جانی نقد بینا می به و بر یک کون ابدیه فارغ  
 سعادت شداد را بیچینا سخن به ابدیه بر یک کون ابدیه و بدیه بودی  
 انکار که کلام بلا غایت نظام و حکمت انجامه لودن در که در شایسته  
 و بدیهینا اول اندر حیات نقد جانی فرار و کر بزرگ نقد با ابدیه اما  
 بماند به خیال کج و نقص و باطل و معوج در سربا سر بر کس فحش  
 حیثی و شکست و حلاوت و بدیهی و زمان طبع و شرف فاشاغت با غایت اما  
 ضعیف و سستی و بدیهین و بدیهی حاصل حسی او زره صغیر ابدیه و فحش  
 او کلام سبب حادث در فاشاغت انکار و سربا کون عافیت شایسته ابدیه

که حرم بدیهین و زمانه سربا است که سکه عاقبت اندیشه و در بدیهین  
 مقتر است که از خود بود با جرئت چو با خبر بود از خود زمانه و  
 علی الاطلاق بیایع ملو با و در است **تفسیر** چایزه که بودی و بر خط  
 حذر نیکو که زمانه شرف و شرف **تفسیر** همان با زمانه و اولی سربا و ابدیه  
 سنده بیایع غایت که در زمانه **تفسیر** صغیر غایت اولی سربا و ابدیه  
 بلا تدریج چو در سربا سربا **تفسیر** اولا هر که که دایم عاقبت بدیه  
 مقتر اندیشه سنده با خبر در **تفسیر** او که کین بدیه سربا با خبر جانده  
 نهال عز و نفی با خبر در **تفسیر**

### ا و ت و ن و جی باب شجاعت بیانست در

شجاعت ابدیه فاشاغل و در بر خصلت بر بخت و بدیهین و تدریج بیانست  
 مستطیر و حق در که ان الله یحب الشجاع فحش خبر در شجاعت  
 حق و در غلبه خلوص و اخبار و اثار و در املات در که در سربا  
 اسعد عالمه سربا اولا غایت فاشاغل و حیل و حسن اعتقاد و کار  
 فاشاغل و انکار که سنده در زمانه خوف و بدیهین ابدیه با کل  
 و بدیهین و لایان طائفه خائفه و در کر و در اعتقاد ابدیه در و حضرت  
 علیه الصلو و نفس نفیس و ذات سوره او غایت و یک شجاعت ابدیه  
 اقتصاد و زمانه تحت ظاهر فحش کلام بر پیشا مرتبه ابدیه شایسته بودیم  
 مستطیر و بدیهین و لایان و در سربا و در و نصیب و طایفه ام نیک  
 سائینده حاصل در و یکدیده بود و در شرف حکمت مدله در و وقت  
 حیا و یکدیده در و سربا االات جمله و کار در و حقت و تدریج و بدیهین  
 بالسیف کلام شرف ابدیه و فحش حادثه تدریج بدیهین و تدریج غایت ابدیه



ثبات و برقرار اولوب مرکب حضرت اولونک که زیاده زندگان باقی بخت  
و اولی حاضرین عاده اولونک که ناخالص رعایایه دولت و منزلت اکثر  
و بنیت دن ایضا بنفیس رضیه و اصل مبتدا اولور نیز بر یک روی  
ایک اوجت عبادت در پاره یکس نکای بدو سنگدن با نام سید کایه اولونک  
کر که در اینک **قطع** مرکز در حتم هر که خور بود در شجاعت  
بود هر که جان عزیز میدارد با جانان شریعتیه کار بود هر که اینک  
اولونک حور اوله اوله شاعت ایچو بنو کول اوله ایضا بطریق معتز  
عزت سلطنت دن اولور مسو زلف دن دم و شریعتیه و شایه و بر  
ساعت بی حسد انده اغالب علی بن ابی طالب کرت اند و جهده حضرت  
و شایه کار زار ده فستی لکهار بدو در صفتند و بر روی و جود  
بر بوج خ فطرت انجوت و شمس دین چو چو اولور و شایه عاده دایره شایه  
طوری که ایچو و فادستیل دن بری اوقدیل که ای کرید ایچو  
دشمن دین اولور و شجاعت چو ایدر کسز ایچو اولور ملاطفت اندیت غلب  
عده عده بی شکانه کیدر و بر حضرت علی بن ابرقینا بیلیم که ایچو  
ایچو پیش میس قیدر و بر حضرت فیدو اولور و اگر حکم فون و خا ایدو خا  
فضا د صا رو مالو پد پور شد جوت بدین بیدو اولور و مالو و مالو  
و جهده ضرر و زریان بولان و اشعار حکت شاعر اولور و حضرت علی بن  
اشعار ایدو و بوقلم ایدو ایچو و وزیر کار ایدو و **سید**  
قائو بوجی و شایه انو بوجی لم فیدر ام بوجی فیدر بوجی دور و دور  
ایچو ایچو ایچو قیدر ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو  
کودن از امر و اندیست روزی که قضا کوفه و روزی که قضا

[illegible]



حکایت اول و وزیر بود چو حکایت ضروری را به حیا نشان داد و خدای به موجب امر اند و فی  
بناگاه علی پد قلیچ چال پلای و سر باز نغله میدان جنگی از ایلات مختل  
طریق جویات و شجاعت ذهاب اولان غلبان از زمانه جیش کوه شکاری  
جیشه غالب و قاتل مقاصد و مطالب اولان پلای در پس چشما اندامی از نور کرم

نیز شجاعتی بود و در وقت و هر امری با تکیه فراوان اولیب **بیل**  
مرستم و دستار دینیک صاحب فراتر اولوب پرتوده پلیم روح  
اقدین هزار نهم بله نهم و چو روح اولوب را چتر در **بیل** بنا و بگوشت  
کردم و دست مرا نام پاید که نف مرکب راست **توجه** کشته اولقم  
روا نام نیکو پاید بنام لازم مدرکها اولان ایچین در شتر و قوت **بیل**  
سنگینا پاید که هر کسه کند که بجای پشته شتر پاید و الم تحمل پاید  
نات و قمار غایب در مقام و مقصد و پشته اوله مقصودی روی پشته  
ملری آیین غنیمتند و قمار غایب در مقام و مقصد اوله **توجه** پاید  
مربده حشمتی و پشته شتر پاید اولی ای قادیان خدای حق و نصرت  
و شجاعت نفوس که از دایه پاید بر کون عزیمت سفر پلیمیکه اولان  
بارکای اولان بخت و هر طرفه اولان نظار پاید به نهم اولوب یعقوب **بیل**  
و کمال خود بنام حام حاتم به حقیقت بنیان ارفاق اولوب حالا طالع وقت کرم  
مقارن در حرکت دست که دکل در امسک ز ساعدت مرز نهم صد هفت  
ساعت اولوب و یکدر یعقوب سلاح پاید اولان اسلحه پلیم خدای **بیل**  
ده ایشند و در حرکت جنگی انداز اولای با مود انتظار سکای کرم سعاد  
طالع اولیای با هر قدر انویب سعادته سلطان اولوب از کار دن دولت  
لا ینک سلطنت یعقوب یکا و یکا در وقت تعجب اولوب تو قندار پشته **بیل**

روزی که قضا بخت و کوشش کند و سوره روزی که قضا نیست در **بیل**  
مرکب روان نیست **توجه** صحن بوق پاید اوله سن کر نزل اولان کرم  
اندر حق تعالی تقدیر اگر موزان قضا اولوب اوله کرم **بیل**  
اختیار کرانی تغییر و فی اللقیقه روز مضطربه سوره کرم سوره  
اولان و بیان دایه که ده خطی مثبت اولوب شجاعت شمر پاید  
**بیل** قافیه لدر بنده داری و جان در بند **بیل** کرم خدای  
پاید در کنار خدای **بیل** کرم کرم اوله جلیان و ترنگه مقصود  
ال و وزیر ظن اتم سن **حکایت** تسکیر جیش پاید و پشته پلیمیکه اولان  
والیسی اولان سیف ذی الیزن دشمن پلیمیکه اولان کرم خدای  
کرم کلید بالضروری جلیان پاید پلیمیکه اولان در کرم **بیل**  
الیا و اعانت و لید و جلیان پاید قریب روان **بیل** کرم خدای  
اولان اهل فتنه و فساد و فرقه ای جمع پاید یک سکون پلیمیکه  
و مرتبه لشکر امید نظر پلیمیکه سفر پلیمیکه مظفر جیش اولان سیف ذی  
الیزن عسکری پاید کشته پاید سلطان اولوب ساحل پلیمیکه و اصل اولان  
عسکر جلیان آماک و معافده و جلیان کشته ایچون سینه **بیل**  
کشته لری مرسل پلیمیکه سیف صا پلیمیکه اولان پلیمیکه اولان  
زاد قریب طایفه در دایه و دکل و دندان حرم و طعنه پلیمیکه اولان  
و عسکر خط پلیمیکه پلیمیکه پلیمیکه پلیمیکه پلیمیکه  
حاکم عدوی پلیمیکه جنگ و جدل و صحنه و قتال لاند کرم پلیمیکه کرم  
قرار اقامت در رنج پلیمیکه تا امل پلیمیکه با نالیا و طعنه سحر پلیمیکه  
و چاک اولان و وزیر با مغلوب اولوب غنیمت و خون و قتال کشته پلیمیکه



برپیشگی پیدا و چون سارکار وصف ملایم در دینیک برنم بود از این  
 ساز زود تا از خود جمله در معلوم و بهیچ در دینیک برصحت طبع و فکر  
 بجاست و صاحب جلالان خوب صورت و خندان سیرتار و لطیف و هر چنان  
 زین بسیار جلاله احسن و از هر در دینیک بهحق بیجا عدت مستحق  
 و جز آن صحیح اوله جسد صاف و لطیف و کفها از رویه ناز و اولوب  
 هنر طلب ملک اغاز و در دینیک و فرنگی از این که هر چه اندک فرزند  
 نویبت کلام اکابر و مکر که هر چیزیک میزبان زبان بر نظر اندرین شبیه  
 که در فرزند عاری مانند آینه حقیقه بود که این سخن چارهای اولایک سخن  
 چشمتان را نگاه و بعد از آن از آداب جفا آسایا بر کلام بوصفا اصل  
 ابله و دید کلین احسن البس زره و افسر لکه و بهتری و غیره و منکران  
 خنجر میکر که حجت و عرصه بهر و ضرب در و شارب لکه زین و غلغله  
 خنجر و دشمنان و بنایه لکه الطیف سایه بنده و سنان در و از او از صفت کل  
 احسن و جلی رفیع مکر که خنجر لکه صیقل در و معنی ناز سیرتار لکه  
 مرمان بجاست مدبر و بهار زان شهادت شعاع در سیرتار کار زار  
 و قریب صیقل بخار و رایج حضرت چارین لکه زین حضرت امیر لکه سیرت  
 علی بجاست قریب رضایان الله تعالی علمم اجمیع شادان ابله کار زار  
 بهیضانی اشعار بر روی دینیک که **شعر** استیفا و الخیر بجانا  
 اقی علی الخیر حسد و الآسیر شربانی و دم عدالت و یکسانا حجتا الزین  
**نظم فارسی** کل در چنانکه مانتیغ مست و خنجر یکار و مانایان ترک کلین  
 مرمان ملک خنجر و شبنم کاه اساس کلز او بهرین کاه **نظم**  
 زکس ایلم آسیرت انزیر **نظم** و خنجر در کل و چنانکه خنجر

و یکبار برار غنیمت و بهر خطبه و غنیمت قسم که اندک کاه و اندک حصول  
 مقصود و باعث خلل اکثر در دینیک نایب افتاد به سلاح کلز ابله از نفی  
 و انتظار طاقت و فغان کفر به بیرون هر یک و به نفسی که به و انتحان  
 اندام چنانکه کوردم صبر و طاقت بسیار پیشین کلز که به سیرتار  
 مرتضی و منظر و در دینیک مقصود آینه حصول جان و کاه و برین  
 تحصیل دولت و تکلیف است شکایت اینچنین اوله مرتبه سیرتار لکه  
 که در خلقی از او و در دینیک کاه متوصل اوله **شعر** شاه ملک  
 است در پیش کسی که ز روی جهل دست در غنیمت با شیر و خنجر یکبار  
 آنکه بالابوس ناز و نفع می کند که در کاه در جهان سیرتار و سیرتار  
 کند **نظم** پادشاهی در چین ناز و کلز را نگار کل با وجود ناز که از کل  
 پسر یکبار **نظم** شاه ملک اول کسک یاننده اوله و برین که  
 اوله هم غنیمت کل خنجر و غنیمت و بهر یکبار ناز و نفع دینیک از زین  
 عالم ایچو سرور و سیرتار لکه ناز و نفع دینیک کلز **نظم** پادشاه کلز انانکجور  
 اوله و کلز و کلز کاه کلز لکه و مادام که دینیک پسر لکه بر رفیق  
 مستحق اند از زود و غنیمت و نفع کلز و شغل افرو زین غنیمت  
 اوله و کلز لکه و کلز ناز و نفع دینیک و غنیمت و صفای کل  
 ابله طرح بساط صحت ابدی و حیاد لکه و غنیمت دینیک کلز کلز  
 آمین و کلز لطافت لکه و چار و مهر برین و رایج فراخ کلز کلز  
 مشام عالمه و کلز لطافت ساری اوله کلز لکه **نظم** کلز کلز کلز  
 در دینیک و کلز ناز و کلز لطف و صفت بسا این کلز کلز کلز  
 ارباب مستحک بر و صفای سیرتار با ناز و نفع دینیک کلز کلز کلز



اول شاه با تاجيندني ديديكي اگر روز خيانتك وسيندني خوار و كوي بازديك  
اول فرارم و درمهره روزي قوي جاني بديدم و دشمنان كيدم چنان اولوكم  
اول زمانه كندني كچم كچي كم جويدي و بزسان اولو رسه عنايت و جويكم  
دند ما يوس و درمهم و دشمنان شكوت و دست خيري نهانها اولو رسه ميان مبدلان  
سالك طسايب شكوت و دست خيري نهانها اولو رسه ميان مبدلان  
و نهاده نيچال كا نو ده و زير هم كسانا سپاهان ده و فرسوده كه كرك  
پخته د شمشه يا غالب و قوي با قانلان ده عدل كن بشير وي اولو مره  
**بيت** يا بواير بير چرخ كودنني يا ششم نيز يا سر افكندني **نجه**  
يا چيضا سر سيله نه افكندني يا دوشم خيبر بلر خان **و مسكايه**  
اولو مره كه اول كو ن وقت زوال دك اشعالي فانانني جهان و جهان  
در زانالي و بلورب اقبال عالم تاب درجه نصف النهار نه كويديايله  
واصل و مهارت و انديده قلعي بلوط طار بار زانن حاصل اولوب  
سپاه عرب شمشه اكر نه هيكس لب و درجه سته و ششم رخصت اولوب  
غبار كلار زلف سته **و ششم** ايلكي مسلمان عربك بندي كان يا اختصاص صند  
بركي انديه بر سر نه ايلانك عقيب سته بندي كان يا اختصاص صند  
تاب اقبال ده صفت و خروشي ايلزم شنه لب ايلش سپين توقفا ايلو مبد  
سوزي كوش و صل ري عار لاي و مايبا ددوت بروقتل ريش  
ايت درويك ملكه سياه ايتديكي قنچ ايلام ايلام ايلام شنه لب درامدك  
ملك قيا رخصتيه ناك نيخ و دي پنج دم دشمنان ايلام سيب و شالود  
ششم سر بزم غمزه خور و رخصت و قنچ ايلام ايلام ايلام ايلام  
سته و خراب ايلام حار خيبر كين و ساكين كين بيا منده غايان انور و

[illegible]



بین ایلاری پس بومرتبه همت سبیل لطف حقه مظهر اولوب و شفی  
اویزه منصور و مظفر و اعلا کی مغلوب و محضرا و لیاق میسر و اری  
**بیت** کسی داکه ایند کند یاوری که یارو که باوی کند اوری  
**ترجمه** مکه کم حضرت حق یاوری و که کمسه قاضی اما داور اوله  
**حکایت** اسکندر ذوالقربین دن بعضی سواران ایدوب یارو شاهانه  
نشانه داری و علامت کشور گیری ندر دیده کردند کیت و کیفیت  
دشمنان اختیار تصویب بلکه نه محله در دیو مستعد و اوزر نه  
هجوم عزم و خرمی اظهار اقل در و عساکر ظرف کرداره سوار  
اولان فامدار دخی بوجمله شجاعت شعار و لیاق کر کردیدی  
چو شمشیر نری بکیر بدست بصفا اعادی در ابر و شکست  
بکرز کرانک و شمشیر نری روان در جهان افکندر خنجر  
**ترجمه** شمشیر منزه اله ایدر صفا اعاده پیداستی روار کرد  
و شمشیر سر نیز ابله جهانی ایدر عرصه مرستیخ **حکایت** نوشیروان  
اویزه هر بدن بجاعت ندر دیو سوال ایدر کیت قوت قلب در دیری  
یا فوج قوت دست در دیر سکه دیو چکه ایدر که اگر دله قوت اوله  
دست ضعیف دست و رنج پیچ خضم ابله شکست اولوب اصلا قوتی  
قالماز و قوی القلب اولیا فایک عیننه اماز **حکایت**  
مسموعه که مبارزان عربین بر دین غایده پیر اولوب با وجود ضعف  
پیری قوی القلب و شجاعت شعار و آثار جرأت و شجاعت حسین مبین  
اشکار ایدر بر کون قصد یکا ر ابله شبنم سوار و کاب ظرف ایدر  
شعرا و لیاق ادا ایدر چکه ایکی یار و فاداری اوله اختیار کردیدی

یا ایلاری

یا بشوب سوار ایدر شخص بی ادب دهان طعن و تشنی باز و بیوه کلامه  
و غلامه آغاز ایدوب بر پیر قاصد که ایکی کسه اعانق اولما یی سوار اوله  
قادر ویش یا اند نه کونه شجاعت ظاهر و نه مقوله جرأت با هر اوله کر کرد  
دیو چکه میر کله منی ایشد و بلی آتی سوار ایدر ایکی آدم لازم ایست اما آند  
اندر مکه بیک آدم کر کرد ویدی نوشیروان چکه کلا منی سلم اعزاف و قیله  
عروج و قوت دست تابع قوت دل و دیر که سخی سبیل طینت اهدت غای  
در دیو ایدر خلا فدی خروج ایلاری **بیت** اویزه قوت دست از دست  
هر که اوزر دل قوی باز و قوی **ترجمه** قوت دستی اولور حقایور کردنت  
آدم که قوی القلب اوله باز و سبیل اولور قوی **حکایت** اسکندر  
شجر اقلیم عزیمت و فتح جهانده نیت اندر کیت وقت حکیم ارسطوی دعوت  
ایدوب ای حکیم بوشروع اندر که امر عظیم و فعیم اندر مسموعه  
قرب و بعید البته بکاسم دوست و دشمن بدین اوله کر کرد هر بری  
ایله نه کونه معامله ایدر هم و نه طریقه کیدیم دیو چکه ای شاه باغیش  
مقدور که اولدیم دشمن انگیز اولدن بر هیز و نمره دوستانی خوا  
و ذیل اغدین کر نیز ابله اگر دشمن پیدا اولور سه استعالت و لطیف  
یوز ندرت قریب لطف خاص و دوستانی اعزاز و اکرام ایله منظور نظر  
اعمال کر کرد که عدوی بیکیش دوست یک اندیش اوله و احب و وفا  
انست اعزاز و اکرام ایله تطیب اوافق کر که تاک خاطر لری ندری و لا  
محبت و خلوص و هر بری منصف اولمیه اسکندر ای حکیم زبان پندری  
بند قصید دخی زیاده نصیح سودمند ابله دیو چکه ای شاه عاقل و کامل  
کار دشمنان ز غار غافل و غلته مغرور اولوب تدبیر دن ذاهل اوله



سفره اگر بگردان یک چینه اوله سبه غره رفت بوله یکی کار کلایر  
 و از شرف سالیان مولا فقط خصوصاً اقربا و نه خلفا بنیاد حسن  
 متابعت بود و حدیث امر حضرت زکریا اولی سبب قیوت و باعث علم  
 و نصرت در پنج عسکری موی غیبه است ایلد براتیدم و انواع نوید  
 ایلد قیوت و تاء بیلا بدویب حسب القدره محمد و قاف و موی بدی  
 صفای ایلد اهلایم ایضا انکار کردی باخی یاد شایگان جوانی خدایه و جریه  
 بالذات مشرت و محاربه و قاتلیم شتاب و مت رحمت انکار کردی  
 که عسکر شکست و قات و قاتلیم دست دایت نظر سیرت پست ایلد  
 بر دخی نذر کرد و نلافی قابل و عدوی قتلیم جویه مقابل اولی بدی  
 لشکر کثرت سبه سالار و دشمن کس و سر طرا و ایلد پنجی بر کس  
 اختیار انکار کردی که اوج صفات ایلد ارکسته و ذات ستوده صفات  
 خصالت ناله ایلد پیراسته اولد اوله شجاعت و شایسته ایلد موصوف  
 دین الناس کی صولت و شکوه مشهور و معروف اولی نادر  
 نایست بلند و اثر و مرتبه قوت قلبی ناله کردی که ازین قلب کین  
 بر خرق و کین و غیرت عیب بیقیل اوله فانی راکی صائب و کلان  
 و نایست سبب صاحبی و بی منزل و خارج جنگه و توقف و طرف  
 ایلد حیل و خدعه عارف کردی که لایب خدعه کلیم حکایت غای  
 افراز اهل پنج حیان جمله و خدعه کلیم علم کرامت کلیم حنی  
 تهریح و لای زین و تدبیر مبتدی چندان شجاعت و تهریح انکار  
 ثالث میدانه جنگ و موی فارسی و کار صرب و قتال عاری اولای  
 کردی که قول تجریه بسیار و عارفان عارست بیشتر در سفر تجی

و کثرت عسکر که استناد اقدوب ریا العباد و افتاد ایلد و بوم کثرت  
 بزم و کلام این ایلد حصول پذیر اوله سخن در تحت ایلد بر فروری و کثرت  
 و نه صلح که ناله ناله حاصل اوله ایلد ایلد انکسین نیا مندی  
 اخراج خنجر و شمشیر ایلد دبدی اسکندر چاکری دشمن ایلد مکمل  
 مرعانه و محاربه به منی و طوفان نذیر مسایحه و قاتله مفر اوله  
 پس اول وقت کیفیت حروب نه سلوی با و زمره کردی و بوجان  
 حال آنکه ناله حالی دکلیم با و زمره سن عاریه و شمشیر کیده سن  
 با عدوی سکا هم ایزوب دفعه سی و کوی شمشیر لایح سن شوق اوله  
 ایسه انده اینه شریکان ریا نایم در شریطان اوله جنگی مراد اوله  
 محض و طلب و برین سخن ایلد نصرت عیاد و دفع ظلم و فساد انکار در  
 و انجمنی قوتیم حضرت باکی و عیاب کربان طلب باکی و در کاه  
 تفرقه و عارفان و صدقانه و برور و حسنات موفی ایلد کثرت  
 در و اصفیای قیوت و شعله و ارباب قیوت و نه شریکان در قیوت  
 لایم حرم و سفاقتی نقد ایلد شجاک و شش کلیم کان بیکار چینی  
 شغال و شکار نیم فتنه جودن سوال و فتح کینیت و کینت رحال  
 انگار در و نای کید و کربان اوله عسکر ایلد ساهه نبره و قلم  
 عطف غنائن انکسین نیر با دانشا هم که سپاهر اتفاق و عسکر کرب  
 ایلد اتحاد و وفای موجب فتح و نصرت و سبب ظفر قیوت در ناله  
 کیم و عیش در شمس کسی با ظفر بر ظفر حاصلست که در بر  
 لشکرش بکاید است سبه که نور و نذر سر با زبان کلیل  
 رسد ترجمه اولور حاصله ظفر بر ظفر که یکایک اوله لشکر



عرضه مبارزه و شجاعت و میدان محاربه و شجاعت ده افغان و امثالند  
 ممتاز اولانی عطا یابی و افغان و خلق فاخر و عتبات ذامه ایله اکرام  
 و اغاز و شرف التفات بی غایتی ایله سرفراز اتمک ترک در که غیر بلور و خوار  
 و جبان سپار و جان و دارت خدمت را و لوب شاه کامکار لر بنفشه  
 اوزره ایشار و عطا و جودی سببی ایله نقود و جود لرین خاکرا نه  
 نشان اید لر طقوزنجی روز جنگ و غنا و وقت حرب و مجاد غفلت  
 دور و بصیر بصیرت قوتی فکر ایله پوز و امان کوکدر که مرار صحت  
 غلب و ظفر جلوه نما اولماق مرتبه سنه و اصل و لوب و فضل احوال جنگه  
 غافل و کار دشمنین پیرو و ذاهل او مانع حال لر دیگر کون و دشمن  
 اند زبون و مغرور و مغبون و ایشلار دور آونجی الونش که خصم  
 شکست و طریقی مقابله و مقاومت روی امید لر نه بسته اولن لر  
 تعقیب و منزه من اردنجه عسکر تربیت انصیه لوزی و بالذات  
 مشاهده اولمشد که لشکر بازگشته تعقیب ایند لر شکست  
 لر ندرن پشته لر ایشلار دور و مظفر و لشکر عسکره معاوده هجوم  
 سببی ایله غالب و سلب و جود لرین سالب اولن لر اگر بر دشمن  
 بی درنگ اوزر که هجوم ایدوب قصد جنگ آندن سن دخی فغانه  
 اخلاک اشک حال بویا کن حالی دکلر که اگر مقاومت طاقت کنور  
 جنگ اولور یکن اونی و احری بودر که حسب الامکان تدایج  
 و مقدماست مستند ایله معاند و خصمی مقام خصوصیت و دشمنین  
 اذالده ایدن اگر بوضوح مستر و نماز اید مذکور اولان امور  
 اوزره شرائط جنگ و محاربه مراعاتند قصور صدور اتمک ترک

اگر مشاهده

اگر مقاومت طاقت و قدرت یونیسه استخدام جاسوس و دیدبان  
 ایله احوال عدو ملا خط و طریق و در بند هر طرفت بحافظه اولوب  
 مستوف و خیار ایله امداد قلاع و اجناد جند و اجتهاد اولوب منتج  
 فوز و فلاح اولان صلح و صلاح ایچون بزل اموال و بویا بد جلد  
 استعالی امر ضروری ایدوب جای قبل و قال دکلر اگر دشمن طلب  
 مصالح ایدر سه قبولدن ابا اتمک ترکدر و راه لجاج و عناده کنمش  
 ترکدر زیر لج و عناد مذموم و مدح و طالب صلح اخلاص مطلق  
 اولور **مشتوی** سینه مکن زانکه باد سینه کند باغ انصاف را بوز  
 ریز سینه بجای رسانمشد که ویران کند خان و مان کهن کند  
 عاقل اندر صلیح سیر قوان راه میر و که الصلح خیر **ترجمه**  
 سینه اقله دایم که باد سینه ایدر باغ انصاف چون بوز ریز  
 سینه یله که ابرو کیم سخن خرابه اولور خاغان کهن  
 ایدر عاقل اولان ره صلح سیر بویوله روان اوله که الصلح خیر  
 پس سکندر دخی کلان مزبور دخی دستور العمل ایدوب بنای جنگ و صلح  
 بوجمله تمهید و مبنای دولت و شوکت و اسلوبه تشبیل بلدی صفت  
 شجاعت اهل دولت و اصحاب سعادت بهترین خصلت اولمقله خیل سخن  
 بویا دین سرحد اخطابه و اصل اولدی و بیان لوازم شجاعت و سلام  
 صولت و شجاعت نهایت بولدی و الحمد لله العالی الکبیر که پادشاه خلیفه  
 و شاه جوی انجمن برقدیر حضرت خان احمد کامل شاه عالی نظر عدل  
 و داده میلی اندک بود بر خزان قوروش منشته در که ایتیه هرچین  
 عزم جدال شوکت و صولت کوه قانی ایلر باجماله عرض جنگ



عليه صلوات الصلوة من الملك العبد المذنب المذنب والفر  
او تعرف برخي باب غيرته بالفساد

[illegible]



اول شخص بر وجهه شامه مدح حصه مند و اهل غلام میانه سر بلند  
 او **نماز قطع** نمی کند بدست باید کرد و بر سر نیاید تا بر کار  
 بزبان منع کن و گویان در دل خویش می کنی تا کار **نهاده**  
 اگر کن کند گنج نمی کند اگر عهده ای است **نمونه** از منع اعدا و او بر سر کار  
 زیرا که از دفعی است اگر مقدور است او کار را صوابی ایله فیکند همان  
 و هر سلطان که اقامت حدود شرعی به کوشش و اجرای احکام دینی  
 مرعیه و هر زرعش اید **بی** شتاب اول باد شاه دل به جاه نایب حق  
 و ظلاله او بر آقا پادشاهان کلیات مهابت ملکیت استغفار **نمونه** او  
 جز شایسته بالذات تقیده مجال اول پس لازم اولان بود که جوهر حق  
 ایچون جایجا طرف ملک نشسته محاسبه نصب و تعیین و لوازم خدماتی  
 حدود شرعی او زرع نمیراید و محاسبه صلابت سلایقه و حقیقت  
 سی غالب و همیشه احقاق حق طالب و رایج اولوب صفت عفت و  
 کاری ایله اوست و امانت و طاعتی و کرم طبعی برله پیکشته اولوق کر که  
 تقویه دین مبین و حمایت ملین ایچون اولوب غرض و بر او و  
 نفس و هواده اعتنا و با اقل کر که قوی صغیر و کبیره تأثیر  
 و انوار کلیات حکمت ایای ایله قلوب مظلمی تنویر **بیت** یعنی که آن  
 ز غرض پاک و از طمع حالست اگر بنگر بکوف دروازه ارد **ترجما**  
 او سوز که غرض طمع اوله پاک اگر سنگد دیر سکه او بر موثر  
**حکایت** امر بالمعروف و نهی عن المنکر ایله مشهور و معروف و  
 دینیته ایله مذکور و موصوف اولان شیخ ابو الحسن نور محمد  
 الطیف حضرتشکه عادتش اید که هرگاه بر منکر کور سه خوف قتل

و اراکین بیل منع و زجر و قدرتی نیکه ترکیبی ایچون ایدردی بر کون  
 علمارت و وضو ایچون کار دجله روان اولوب بر ذوق ایچون  
 اوچ دانه خم محتور و هر برینک او زرعده لطیف لفظ شریفی موسوم  
 اولش کورر مایعای و تجارت ده لطیف نای ایله موسوم برین  
 شیخ مسیح معلومی او لما غله نجب کتان بونلورده فغان اولان  
 ندر هر ملاحظه برسانه او ایچون ملاح فلاح سن هر مرد درویش  
 سن بونلور دایله نه کار که وار همان کند و هم و مصلحتک وار دیک  
 شیخ اطلاع شوق و شغف زیاده اولوب البته بو محتوم اولان  
 خلع مکوم اولان ندر معلوم اولوق کر که شیخ موسوم ایچون  
 بو خلع خرله علودر معتضد حلیف بکتور تله در دیر شیخ غضب  
 و تقوی ایله اطرافه اجاله نظر ایدوب کشتی ایچون جرح عظیم  
 کوروب ملاح طرف طلب اندی ملاح بی ادراک خشیا که اولوب شکر  
 ایدر و ارسو شستد و کی چونی اتم و بر کوره لرنه ایدر جلد و جوی  
 ایله نه مسکه کیدر جلد شاکر دستانای سوزنه انقیاد ایدوب  
 چونی شیخ تسلیم ایدوب اول دست نرم است اولان عزیز دخی  
 دست مبارک اولوب بر بر خلعی شکست و بی پرستار تمه سین  
 بست ایله ملاح خوف و هر سن غالب و فکر و اندیشه قوه عاقله  
 سین سالب اولوب غضب سلطان هر سانی او لما غله برک بیدگی  
 لرزان و فریاد و فغان ایله نعره زنا او ایچون شیخه مسرور دخر  
 دار اولوب خدمتکاری ایله شیخ عاقله قدری طوبی حلیف بچلنه  
 احضار و فقیر و قطعی واقع حالی تقریر و شیخ صورت تفر و اذن



تصویر ایدری معتضدایب غایتی غیور و جبار و تبار و تبار و تبار  
 اکثر سیاهی شمشیر ایل ایدری وادی قصور ایل مسکن جفایه کینه  
 اهل بغداد شیخ دل ازادی اولی داد که کوثر در کوزه غایتی  
 اند و هناك اولوب سیکه بی باله شهد شهادتی نوش ایدری و ششم  
 خون و خاک اولسه قطع و جسم اندیل و پنجم بر شکم سندن از  
 و رنج و پلنگ تمام جزم اندیلر شیخی احضار اندک در نه معتضدین  
 آهین کرسی او فرزند نشسته اولوب علامت قهر و سلطه اولان  
 کر زانین درست و جامه سرخ در بر او لما غلجه حضورند  
 اولاندر مبدی ایدری شیخ غیرت مایه دفع صولت خطبه و تحفیر  
 و تذلیل ایله عقب ایدری سن کیم سن که بموقوله کتاخلق ایدری  
 و او چی جعفر یوله کیدرین دیوچک شیخ دخی بن محسن ایدری  
 یا احتسابی کیم ایدری ایل ایدری سک دید که خدا و رسولی امری  
 ایل ایدرم دیدی یا منصب احتسابی سکاکیم و ویدی دیر که  
 سنی عالمک شاهی ایدری پادشاهلر پادشاهی و ویدی دیوچک  
 معتضد بر مقدار زمان سراندریم سنه فانوی تفکره قیوم دیوچک  
 قالدی بعد بکشتی قالدی و دیوچک شکسته اعلمه باعث و باد  
 نای دیوچک سبب حادث نه اولدی دیوچک سکاور بیتک حقد و حجت  
 و شفقت دن ناشی و در برابر امر منکر که اذاله سنده تقصیری رو گوشت  
 ایدری سنی اندن منظره سراسری قیامت در خلاص بدم پس سن سیک  
 حقایق او ایچ خلق دخی ارتکاب معاصیه جوسر و نورانی امتلسن  
 ارتکاب حرامیه قرض ایل غیر بر بلای ایدریک انلا دخی معاصیه

دور اولور لار نیزا عامه غلابی صلاح اوزره کورس لرحله  
 سی طریقه ایفته صلاح و فوز و فلاح ذاهب اولور و انلا که اجور  
 جزایله سندن پادشاه ثواب پیملر بولور اما پادشاهلر در قضا  
 مشاهده انسه لرحموردی فسق و فجور اوزره اصل ایدری و ویر  
 و وبال لکون شاهلری دخی مصته دار اولور پس سندن حقد و نفقت  
 و مهر و مالک هم رعیت حقد و رجعت و فائده رسانتی کورس و ویر  
 خدا عز و جل رضای سعادت اقتضاسندن غیری بر غرض و امر و شیخ  
 دیوچک خلیفه دخی سبب ملائمت و خسران اولان خم خسرانی در خلیفه  
 باد که مثل شالی شیشه چشم خون نشاندن اشک کلکون صابری  
 و سینه و کینه سنه ناخن حسرت و فدا مایه تازه تازه شیره لرحم  
 ایدری وای درویش نیلکار جو مصلی تمام سکانرینده و منرا لرحم  
 در پس من بعد هر کور و کل منکری تغییر و ارتکاب معصیت این لرحم  
 تحقیر و غیره ایل شمشیر کوی تنبیه اکید و فرمان سندی ایدرم که بر که  
 سک مانع و کان حکمت و عرفان اولان دهانکه صدور ایدری کلام  
 سعادت عنایت بر فرد و دفع او مایه دیدی و بولکلام حکمت انجلی  
 خورای صدق احتیاسندن معلوم اولدی که محتب حقایق و طالب  
 رضای سبحانی اولسه کیمه آفت ایدر کورمن و دشمنلری التذنب  
 اول کیمه حقا و ستم کورمن **سحر** آن یکی با پر خود گفتا که من  
 نئی فکر میسکم اندن من لیک میترسم که اذاهل خدا آفتی بر  
 من کار من دستا گفت اگر این کار هر حق کنه اذیلاهای  
 دو عالم یعنی **ترجمه** بر مریدی شبنجه لایش همان نهی



[illegible]

منکر الهم بر بن هر زمانه. قهر خردن اهل حب و بر کون بکار. آب کج در  
 بر ستمه ناکه. بله. دیوی حق ایچ بیله. کار کون آکر. هر قصدا حق  
 نعلی دفع ایدر. اما غیرت و دیو به اوج تیغ در آتلا کند و اولی  
 واقفانه نسبتی در. ثانیاً کند و مضاضنه و معارفات با اختصاصه  
 نسبت در. ثالثاً عامه خلاصه نسبت در. اما کند و امثال این نسبت  
 مرتبه غیرت دور که. الا دره تقصیر و تفوق قصدا بی ادب جمعیت بیله  
 هست و غیرتند نفس و قهر خردن ایدر. سرور سرانرا از کج بیله  
 عتار و صدمه بین سندان خردن اولی جاه و شوکت و حیثیت  
 چندان بجلد در مقام و عالم از آمدن معنی و مدح و الما نعمت  
 کر که در که. بوقله غیرت ظهور و بر کوننده حیدر صدور و ابله  
 کارهای بسته کسان و مهمات کلیم سبب اماره اولی و برین  
 خصایص اهاست و کونانم اصحاب عزت در بر عیب هست بلند  
 و عالی و لای غیرت و غیاب و معالی اولی و **حکایت** شاهزاده  
 کرد و بر کج که یکیم سوال ایدر بن اقرار و اخصای غیرت بیله  
 مرکب سکنه الما و سبیل انا احتیاجه و چوکان اقبال ابله و کج  
 چاقو بیستم بر کج ری تحصیل ایدر یک جایاب فوج اوزر و کج  
 اوانا کرا کرد و بر کج حکیم ایدر ای می امان داده و ای سر و کار دن  
 اولی ستمه اولی **مثنوی** کسه کون غیرت بر اولی تیغ ستمه  
 بکنار انداختی غیرت غیرت بدست ایدر ناه و ناکه غیرت در مله  
 خور آری بیکان چندان کفایت آید مروری بیله بخت. که از غیرت آیدر



حقند اند و کی غیرت عامه خلایق حقند دخی رعایت ایدوب دکار  
سعادات دستکاهی ملازم دارند برینده سنه خاندان مردمه نظر  
بدایله نگاه ایدوب قانون ناموسلری بر باد اولدوغنه قائل  
ومسلینک جرم و کناهی بیستگشاده سعی و اقامه مانند و مایه  
ورعیت مملکتک دخی عیون حب الامکان ستر ایدوب اظہار و اعلا  
اقبیه که حدیث شریفه هر کس که مسلیک عیونی ستر ایدوب  
و علا دخی آنک عیونی ستر ایدوب دیک وارد اولمشد بر روایت  
دخی دنیا و آخرت آنک کناهلری ستر ایدوب واقع اولمشد  
**بیت** مثلی هست که بنسرتراقمه علیک برده کس ندی کس  
برده نقره **ترجمه** اولدی ضرب مثل بنسرتراقمه علیک کیمه نک  
عیننی ایم که اوله عیبک مستور و حجت کیشی غیر بر ایلد اولان  
احوالی حیانت باینده اند و کی غیرت عبارتدر و جمال غیرت  
اولد که اگر بر کس آنک خایه سلامت مایه سین پناه اف  
مسلم و معافی قلوب حصن حصین حمایتی ارامک ایدوب و حب  
الامکان عید و امانتی بر دخی اکاجفا و اذیت اقبیه و بوضوح  
و بار بر عید عادت اولوب حال دخی ولایت مجازده مقرر در که  
اگر بر کس سایه دیوار یا ظلال خیام عزت مدار لرند البتله  
لسان ایلد شیمات اغدیر جولرین ارزاقی و حقند رحمت  
مهافی ایدوب بر دخی خصم آنه و بر ملر و اولد راهد احوال  
عظمت صرف اولوب کندیلر دخی نیم قائلر و کدکنه رضا و ایدوب  
آنک قاننه کیر ملر حق و حوی و حیوانا قدر بل نیم سنی انلاش

خمه لرین پناه اتسه یا چراکا هلری ایچنه کتسه البته انلاش  
و هجوم خصوصیت و قایت ایدوب **حکایت** بهرام کوری شهر  
ایکین پدری بزد جردن بیت ایچون نمان بن مندره ارسال  
ایدوب اولدخی خدمت فریت دقت ایدوبی بر کون شکا ایچون  
دشت و کساری کشت و کنار ایدوب برا هواشکارا ولوب  
بهرامک تیرخون نشاندن هر سان او اماغله اطراف و اکافه شتابان  
ایدوب بهرام کوری سمنند با پیملنه میدن و ایدوب اطلاق عنان  
ایله اهو و جویان ایدوب شستند در ایت ایلد اهو دشت لکدر بیضا  
اولوب بر قبیله کنارنه واصل و قبیس نام بر عربک خیمه سنه داخل  
اولیچون اعرابی فی الحال طوقوب کند ایلد اهو فی بدایلد عقیده بهرام  
بجایمان نعره زنان تیر بر همان در جمعه یه کلوب ای صاحب خانه  
بنم صیدم اولان صفر سنک خالک صغند همان شکاری اشکار ایلد  
دیوچک قبیس سوار کیم ایدوبکن بلیم ای مرد خوش خو و ایچون  
زینکی بزم خیمه و چراغی پناه ایدوب جانوری خواه و ناخواه  
قتل اتمک ایچون آنک و بر مرک خارج آید و موت و محال قوانین  
شوق در حیوچک بهرام آنک کلامه کوی طوقوب الحاج و ابرام و  
ایله اقدام تا ایتدی قبیس دخی دور و دراز سوزی و فراغیه  
و قوت باز و که مغرور اولوب چندان یا و نزلق صاعقه مارا که بود  
اولان تیرد لرون ایلد سینی نشان و روح روانی عدم و اسینه  
روان اقبیه سن بو اهو دست قصر فله کیر کمان اتسه و بی هلاک  
ایدوبک قبیله مرد دخی سنی بست و جوی اهو یه قوما لار همانک



لازمه حکومت و ریاست اولان صفت سیاست افکار و افکار  
 ده و نیزه واحدی از برای اولوب صبطه و بطن درخیزان در میان  
 اینک و در برای سیاست نفستیم بری سیاست جریه در سیاست  
 نفسیه کیست که در وجودی از برای اخلاق و میوه او شایسته نشود و تالیف  
 ووصاف جدیدی به تخیل و توصیف در سیاست عیار به و حکایکی  
 فسر در آنست مقرران درگاه اولان خوار و کاف و وایز اف  
 داعیان و توانایان دولت و آیین سلطنت مرآت افکار و علم و ضبط  
 و زینبیل زدن افکار و تکرار و کسبه و تکرار و تفسیر و تفصیل این شایسته  
 ازین قریحی لب و ده بیان افکار و این قریحی سیاسی رعیت و عوام  
 در اول و دوم از برای هر حال اولان بدین فرست کار و بری  
 لعلی تا زبان به تکرار تکرار و امن و قوت و دوش و دوش و دوش و دوش  
 هر که صحرای و نظام و هیبت و تخیل خود را آتش مانده شایخ  
 بدو زبان و خوی که در آن ذی کماحافی ملاطفت و مخالفت به به امید  
 و از لطف و احسان این امر قاشده حکیم ابو نوح و در زبان و شایسته  
 منان و قدر و جود و اعطای و تکرار و اعتبار و افتخار و به به به و تکرار  
 یکبار در جوی شایان و اندر دوش و عیش و کرم و جود و اندر عطر اولان به شایه  
 مکرر که در که سطوت و قهر و غضب و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 بلنس و در سیاست که شایسته و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 بر قشایان و تالش و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 در بینیم احاف و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 اول حکمت هوشمندانه شاه و انما و دین و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار

موجت و نفس نفیس که شوق است ایدوب آهوی یکبار و با هو فریاد است  
 آیت اگر تشریف از برای نواز و مقام سلطان ایدوب از برای تکرار و تکرار  
 مزه و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 سکه اولی اقامت اکا سوار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 ایدوب و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 فوق التکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 عتاد و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 تاج سلطنت آنک فرق و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 کونان اطاعت و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 رواج و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 تربیت ایدوب و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 دهنده امور و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 لغوی و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 از برای تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 زرد و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 کی هر شاه و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 التاج آیت شاه و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 حاجت و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 التاج و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 انی نام و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 او تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار



مقصود کرده کیده و فرزند شاه عالم پانجا که مقتضای ریاست او است و امان است  
خبردار و امان داده اید زمان قلیل را و اگر آن ملک را مثل ملوک و بیانات  
سلطنته غافل شدی و غافل و اولی ریس ملک و مالک زب و زبیتی و دین و دهر  
صلح و مصونیت سیاست ایلد قایل و در اطمینان **تقطعه** بیخ سیاست  
که رخصت ملک را نشان و جهان فرزند و در پشت نه جهان خراب  
سیاست اگر که مدد کند کرد و جهان از سیریل جفا و تم خراب  
**توجه** رخصت اگر که رنجی سیاست سده را بدین رخصت ارمی عالم نیند  
انسان و معاری سیاست اگر که مدد کند مدون طوفان ظلم و جور و عالم را  
خراب قاعدی شریعت شریعت از زرع و کارد و کرم و در کار و کمال  
بر پایه مرکز و قریب و اول و وضاعت و باطن و عبادت فی اعتبار  
کار شروع و درین حکم و مشغول اولان پس سیاست ملوک سعاد  
سوی و معنی شریعت و احکام شریعت و غیر مرتج ملک و سلطنت و  
**تقطعه** سیر سیر نهاده و باغ ملک بود چشمه سار شریعت و عالم  
مدان لیکن زلال چشمه و دین که شود ره و انجی سار شریعت  
کار ملک و **توجه** سیر سیر نهاده و قندهار و اول و باغ ملک و غیر  
ایچینجه چشمه شریعت زلال لیکن زلال چشمه و دین اول و غیر  
شده حدایچ بر قوت شریعت و قوت الحقیقه و دین و انجی سار شریعت  
و مالک ملک و قریب و ضوابط و بیخ و دین و انجی سار شریعت  
تبع کار و دردت اخذ و تقام و دما و فزیره بیخ و **توجه**  
که شیخ سیاست سلاطین پیوسته در عالم حکامان و غیر که شیخ و  
**توجه** شاه سیاست بدین در کار و حکامان و غیر که شیخ و



[illegible]



تا مدی که در کتاب سیاست • استخراج اولکلیت سلطنت را  
 ترو تاز که دارد باب سیاست **ترجمه** نه مخصوص شده در او کم و بیش  
 بفرزیده • این باب سیاست را تا ملطوفه این سیاست را مطهر  
 حکومت باغ و مرغ و غنای عقل و محالند و واقع اولان سیاست اولان  
 مستحق غضب و عقوبت اولانند و احکامات آید و اولان را اگر کرده  
 مکرره شفا آید که جهت پیسه روی خاتم جفا و لذت و فکر  
 و اندیش روی جو • رعیت اولوب عقرب و مکار را نند و غی و فقر  
 و کبر و صغیر • ایضا ضربه و کزنا آید **لر** فاشترت بر باد شده  
 حکام و برینیه سوال اولوب بی ادب و مستحق سیاست و تفرات  
 عقوبت کجاست در دیدن جواب و جواب و بیخود بود لام و لایق  
 عقوبت و تعذیب و جزای سختی چنانچه و کلام بلکه سیاست  
 عذاب و مضایح اما فی الواقع و سیاسی اینچنین لایق که میفرماید  
 در این سیاست آید جزا غالب خوشتریز و نیایب و ستر و آید  
 جنبه و سبیل و بلای سوار و دیدن پادشاه و کلام و ملج حکم  
 دینی باز با نفع و مراد و مقصود و بر غنچه و تفریح آید  
 اول حکم و انانیتی سرشته بیانی مدد و حاله و کیت و لایق  
 افاده ده اما این در کتاب شاه کما که مخالفانند و تفریح و آید  
 خبر و سخن و سخن خیر و اول و تفریح سعادت و تفریح و آید  
 ظاهر آید و ضرر و وقت و صدق و تا اولان طائفه و ملک و بر غنچه  
 سخن و لغوی و دار که سخن و سخن و سر و کلام و تفریح و آید  
 و ما و کزنا و مکرر اول طائفه و سخن و تفریح و آید



محققان تمام صلاح کتب بر مصلح اولیاد و بجهل کتب و غیر آن اثر گذارند.  
خسرو بر وزیر حکماء عصر خود با اهل اثر نشست و مردودهای بیکدیگر  
سوال این ادیب طبقات خلقت را این سیاست و سخن گفتن و گفتن  
الان غفیر که بس در هر چه یک حکیم دینی و بیزواج سالاطت  
بر این تاج اولان جواهر کلمات حکمت سمانی جمع و هاندازه اخراج  
این ادیب و پیش که ای کلیم هم وای داری و زیور و علم بودی  
تکلیف والله وضع قدیم اینها خلایق و احریم قسم در قسم اول  
اول که بس در آن که داری و طبعی اندیشه انواع اخلاق سینه  
حاصل و انار که اوصاف غریبه فخری اولان و اولیاد هم خلاق حاصل  
و سواصل اول پس لایق سلطنت و حکومت لایق اولیاد و بر مطلق  
بر مانی جامع پس بیزیت این ادیب تقویت احوال و قه شینیه اما اندیشه  
تقصیر و غایتی و سر سیر در قسم ثانی اول طالب در که طبعی غلب  
ایمان از سر مضطرب کردن و غرضت حسنه لایق این صنعت از سر کجا و از  
این یونان بخیر گذردی نفس دینیه مخصوص و به قصه مرد اول مقوله این  
توقیر و طراز از این ادیب در خبر کتب و صنعت رسان اولان غه تحفیض  
کردن قسم ثالث از اندیشه خود و سر در بری و بر کوه سر کوه بر مانی  
هر یک جزئی خود را بشاد و راه سر و نفسا و زلف تحفیض و عقیدت اوله  
ایمان کردن قسم لیج شمول طالب در که فی نفسی از سر فارسان اولان  
باز از نفسا و زلف بخیر و نقد که کسانا به به موقوفه لایق و دایا تحفیض  
نزدیک و نزدیک اعتبار و بر مصلح و تزیین لازم در تارک و تارک فعلیاد هم  
و سالاه مستقیم اوله لایق قسم خامس خال و مصلح اوله و غیر

نفی مضمون دکل در بر نیست نه صفت و ملک خصوصیات اوله ف مضمون  
است بر نوع انشای بلکه اختصار بر غیر ملائکه عزت نشان اوله انما الاملاک  
فصلت دومه سببیه و سیریه نتیجه ضمیمه افزه اوله اوله انما الاملاک  
حالا انعام بلهم اصل غولی صدق احتشای افزه و مضمون جملها  
اختصار و اوله و نتیجه سیریه بلهم اصل غولی صدق احتشای افزه و مضمون جملها  
عقوبه و سیاسته آنچه بوجاهت عمل در دیر **مشهور**  
سیاست پسندیده بکند بسی و لیکن آنکه گوید که با هر کسی  
بخی مردم از اراد مضمون و مال که از مرغ بد کنده به پر و بال  
کرچه که ضمیمه سیاست نمی بخشند و نیز لیکن آنکه گوید که با هر کسی  
مردم از اراد مضمون و مال که از مرغ بد کنده به پر و بال  
**حکایت** اوله گوید که نصیر جوان عصر خود بوظایف زبردست بر توفان  
در شکست رویت چنانچه او را مامله و دلخیز اندوختی سر میخ شایه  
با انبساطه اولیایا امری اید هر صریح سیاستمدان افکار عدم در و  
اندیش خاص در کماله دوری یاد شاهانه عدالتی مملکتی و مشای  
استغراب و تسلیم بطلب او را می گوید و مضمون در شایان سیاستمدان اید  
عصیان سیریه بی بد و زانرا فی بیان و حب خلیفه و حاکمانه در بیان  
ایده و دو چوک غلامه آنرا بجهت برادر حاکمان و مضمون و حاکمانه  
بلکه عقرب و ماری و کرم مردم خوار و حاکمانه انهم دیر **تجربه**  
کسی که همیشه کردار مردم را به جهت بد و بد است از حال مردم **تجربه**  
آن که کسی که خلیفه پیشه می و بد و بد برادر یعنی روزی که حاکمانه  
اوله گوید **حکایت** حاکمانه آنان سالاطره و غلامه و حاکمانه و حاکمانه



بدنهاد و کور دل در که حجت ذاتی نرند عالم متکبر و شور نرند  
 بنی آدم متضرر در امری لازم شاهنشاهی و قاعده سلطنت و عزت  
 پناهی بود که اول قوم کمرای سیاست امر نه اول و عدو و عین ثانیاً  
 انجوتخوین و تهدید ثالثاً ضرب شدید راجعاً جسد طویل و مدید آید  
 بوجله ایله منجر اولاً لازمه ارفاق اجسام لرین مسامحون  
 اشامله صحیفه روزگار دن عیالیه نایدید آید لر **ترجمه** آتش که خلق  
 از و سوزند جز بکشتن علاج نتوان کرد **ترجمه** شول آتشی که خلق  
 اکایانه یا قلعه سوزند مرین زیاده اکاچاره بولادم بی ملوب حکم  
 مصحح افزیره سیاست و عقوبت کفوایدی و منافع و عوائدی حدیث  
 افزوده و اثره قیاسیه بیرون در جله دقیری سبب انزواء اهل  
 بغی و عناد و باعث انطفاء نیران فتنه و فساد اولیست در زیرالوج  
 ضعیف شقا تا نیرنده صورتی اشکال شریت و ضلال تصویر و تحریر اید  
 قوم ضال یا کفر فخره اختفایه چکر و مزج امنیه و اما لدرنه تخم بیا  
 و حرمان اگر اما امر بکنند نه او و قصور منظر لر و اولس انلا در  
 نیچه کوفه فتنه و فساد صدور و اطراف و کثافت کونا کون مفاد  
 و شور و ظلم را بید **نظم** اگر سلطان فقر ماید سیاست  
 نرند هر تا کسوف ریاست بلا بر هم نرند و رف نرین و آنه دولت  
 را بقا مانند درین را جو مردم ضبط در کشور بینند بحر فتنه  
 ره دیگر بینند **ترجمه** چو سلطان ایتمیده امر سیاست آید هر سه فله  
 دعاوی ریاست بلا بودن کلور روی زمینیه نه دنیایه بقا  
 قالورنه دینه اگر کور مرسته ضبطی اهل کشور طریق فتنه دن

چهارم مقرر وینه بومضمون حکم نمونده ناظران جواهر سخن و صراحت  
 نفوذ کلام حسن اولان شعرادن بری بوقطعه بی عجب حسن نظم  
 ابتدا اگر نه هیبت شمیر بادشاه بود چه فتنه که بیکدم زهر  
 بر خیزد کسی که دست جب از دست راست نشناسد هنر فتنه چو در  
 دهد بر انگیزد **ترجمه** اگر هیبت تیغ شاه اولسیدی نیچه فتنه  
 قاتلار دی شهر اچره بر دم صاعندن صولن فرقه قادر و کلکن  
 چوال ویره بیک فتنه ایلر هر آدم

### اوتوز اوچینجی باب تیقظ و خبرت بیاند

تیقظ احوال ممکنه واقف و خبرت افعال رعیتیه آگاه و معارف  
 اولوق در و مالوک عداالت سلوک دن متعارف و معهود و مسوع  
 و مسهود اولان بود که اطوارن اسی استخبار و احوال عالی  
 تفحص و استفسار ایچون معتد و امین کیم لر نصب و تعیین اید لر  
 ایدی که احوال حکمتی و متمان رعیتی پنهانی بخشس و تفحص ایدوب  
 مقام خدمتده استقامتله قیام و موقف عالی لرینه عرض و اعلام اید  
 لر که احواله علی ما هو الواقع اطلاع عین صکر لازم اولان امور  
 ساعی و مراسم دولت و سلطنته کما ینبغی مراغی و لوب دست تدارک  
 دامن تلافی نقصیر دن کوتاه و قصیر اولادوب بنیاد مملکت و استیل  
 معدلت ظاهر اولان قصور و خلی و استیاری معارف تیقظ و خبرت  
 ایله ترمیم و تعمیر و اصلاح مصالح جمهور ایله حبیب دولت و شوق  
 تکیس و توفیر ایدره لر **ترجمه** به اول توان کرد اصلاح کار ازان  
 پیش کز کف رود اختیار **ترجمه** ایله کوشش آنگه اصلاح کار



ایاه اعلام احوال الشاخصه صرفا قایلید و منهای حلال اولان بنده دخی <sup>تحت</sup> شکر  
پادشاه محض نه کانه و بیگانه دخوله مرتضی اولان کرک شایان خبر  
اولان توقف و تأخیر ایله مصالح و خلیل پذیر اوله پس حال بونه اول  
افزیره و اینجه بیجا جم پادشاه کن جوئیات و کلمات اموره و فقهی مقصره  
اولوب ارکان دولت و اعیان مملکت گذردی احوال نه و فنی اطلاع خفایله  
مراحل و واد و استقامت و سداد و اوزر و اولوب سلاکت و معارفه  
جه و رفقا و اولان و بر سر بدین اوضاع نا شایسته خواهر و برادر  
**ش** چه بیکی و ناسبت کارهای کز و فتنه عاقله و ادانی بکار  
کسی سر بر آرد بنده که در کار عالمه بود به کشنده **ترجمه** بر مباح خنایه  
کارهای فتنه عاقله و ادانی سحرنا اندیشه ای کیم اولطایر جهانده می کشند  
سته به بوقه عالمه اندیشه ای بر سر بلند **حکایت** اقلان که دیار خواران  
ده و بر پادشاه عادل و کارباریک که الله تعالی کرامت نفسی صحیحیه  
خاطرین نگاشته و الشفقه علی خلق الله لایه سعادت ابدی و بدایت  
مرگت و او زایش آشنه در **نظم** اولش با ن سنجیده جفت  
کلانک زارون و شده شیر سیمه رفیق شعله نه آنکه فرار برود صحنه ابدان  
چنگل نه این دران کند ز سر بریت باین چنگل **ترجمه**  
باز سنجیده عدلیا برهنه سر کلانک آینه اندازد شیر برهنه هم شغال  
باز اینزه و ده که کچه کلانک زار شیر اینز زینبغ خزان صید خال  
آنکه زبانه سلطنت و طایفه حاکمیتند هر کس خفقان و شکاف افسق  
و نجس را بکار نیند زهره قاتل ابدی را حله سلطنت و طایفه و اندکند  
بر بستی حقوق و زعمت سابقه می آید غنای کلان مکرم و بر کاره



عظمت و جلالت و احاطت و مدانی که اولیای اهل بیت بودند  
 او یوب اگر چه پادشاه صورت صلاح اظهار امانت و امانت و امانت  
 اغائی و اوزر و اصل را بدردی و بر فرد که اندک شکایت و احوال جنبه  
 سین پادشاه حکایت قدس و یوسف پادشاه عالیه او که اهل  
 احوالند خبردار و نگاه او یوب لکن اطوار نااهوار و غرض اغاض  
 و باطنی و احوال اظهار غرض اغاض ایدردی زیرا که بار و نوب و جمله  
 کلام سبب رفع عجز و احتشام و مهابت سلطنت ضرر تا در کونین  
 بر کون امیر مزبور غرض حضور نه احضار ایدرب منقاری رخ و شکلی  
 ملیح و سر بالی سیاه و یاقی بیاض و هیچ بر رخ اراده اندو کین ایدر  
 ایدرب سندن غیری بود و بول مرغی پیدا و در خواهم اوزر و غرض  
 ادا ایدر مزبور که امیر دینی امر و اوزر طلبه مشغول و لور  
 و هر نه ایدر ممکن اولور سه اقدام کامله را یوب بولور دیوان کون  
 استمال و بعد از امال جست و جو سنه اشتغال ایلوب اطراف شهر  
 و اکناف و نواحی و توصیف و مرغ اندک که مرغ و عوای اوزر و بول  
 مطلوبه ایدر مرغی وقت سوغ و مرغی و صکر پایت سر سلطنت  
 مدله کلوب بسط بساط اغراض و تمهید اسم اغراض ایدرب ای  
 عالیقدر مطلوبه اولان مرغ بدین ایلوب تحصیلند هر چند  
 مقدور و سعی و فخر اندر دست رس نیست و لاری و برید مرغ خیل  
 انکه پیشانی سنه راه بولادی پس بولادی و مرغی اراده بیور بولور  
 تحصیل و لوازم خدمت و مرغ عبودیت و تکمیل دیور و یوب سلطنت  
 بیوردی که همان مطلوب سکندر و کور اسلوب اوزر و اولان مرغ

بدیوب در و لایقی دست اختیار و اقتدار که تسلیم و افواج تعظیم و کرام  
 ایلد سنه امثال کذا تریح و تقدیم انش اولام سن بویه امر غرض  
 غرض انکه در بسا اوج کون و کون است و بر دم پیورده یلب دیور و بدین  
 است که مرغی بولانی غرض حضور مد کلم دیور نبیه ایلد تشدید لاری  
 اوج کونین صلی امیر مزبور حضور پادشاه نده نبی دست کلیدی شاه  
 با اقتدار سن احوال شهر و دیور بولادی خبر و ارسین که برخانه  
 بوهی تلو دورت مرغ و ارایکین پیدا این مدد یوب تحصیلند غرض  
 و تواف ایلد ایدر سین آمدی سچار سویه وار و باز ارسین کون  
 گذار ایدرب فلان مسجد قابوسه ایدر که صاغ طرفه کلر حکم  
 قابوسی جانب غربه اچیلور بر منزل و ادر کاد اچیل و لوب جانب  
 جنوب ده اولان صفیه قوجه ایت و طرفی کارنده خانه  
 اچین اولان حجره غنچه ایلد بوسید بر قفس اچیند بیان  
 اندو که وجه اوزر دورت مرغ و ادر در جمله سین غرض حضور  
 احضار ایلد یوب که امیر تعجب و هیوان مجلس سلطانین طلبه  
 بیان اندو کی علامت و نشان اوزر محل مأمور و اصل و  
 مطلوبه مرادی حاصل او یوب مرغان قفسی ایلد مجلس شاهی که کون  
 و مأمور و ادر غرض خدمت بیوردی پس شاه عالیقدر حقه دهان  
 بلاغت مدله ندر در بار سخن حکمت نفا را ایدرب حکام و لایق لغیم  
 اولان بود که کند و شهر و دیور لورنیم بنی خبر دار اوله لاری  
 امیر فادیشه بوسخن کوش ایدر کین اندیشه ایدرب مراد شاه که  
 تفصیل کوچه و بازاران و بومقوله خانه اچیند اولان اطوار و اصل



واما اولين احتمال در كند اندي كه اعمال و اسرار هم واقف و اوضاع  
 نا احوال را مد عارف اوله پس من بعد تغيير احوال و اصلاح اعمال لازم  
 دي و اول عاصي مفاسد و معاصي دن تائب و تارك مناصي و معاصي  
 و باب حقه راجع و آيب اولدي و بوقصه پر حقه دن معلوم كن  
 سلاطينك احوال ناله اطلاق سبب فوائد عظيمه و مستجاب منافع  
 چشمه در **نظم** چنين گفت مرد سخن افروزي ز اخبار شاهان  
 ايران زمين كه هضر بنكام نزع روان بخس و چنين گفته كاي  
 نوجوان جفاي بذات تو بسته اند بفرمان و حكم تو پايست اند  
 بغفلت مكن خواب و بيدار باش ز احوال كيته خبر دار باش چو در  
 تست عالم تمام مشغول فكر از خود و السلام **ترجمه**  
 بيان ايندي بر سخنور ملك شهان بخردن بوسيله خبر  
 ايرت ذكره هنگام نزع روان ديش خسرو هره نوجوان  
 جهان ذاتك جمله وابسته در سنگ حكيمه خلق پايسته در  
 سك خواب غفلت اولبد حرم بيلوب اكله حال جفاف تمام  
 سنگ عهد كه اولدي روي زمين صفت غافل و لم ايت كده چنين  
 و دفع علت غفلت احوال و لايت تفصيل من شعوري اولان غير صفت  
 رهبر يقيني ايله مسرور اولور **حكايت** منصور خليفه هرگاه  
 ديرايد كه بغي وجود مله تحت و تاج ابتهاج ايدرك شته اوج كنه  
 محتاج اولد بر عامل محصل كه رعيت اموالنه بكافور ميه و نيم اوج  
 انلامه قوبوب يتور ميه ثانيا بر شنه در كه مظلوم لرد ادين  
 ظلمه دن الوب دافع مظالم و احكامي طمع و غرضت عالي سالو

اوله ديوب او چنچي خيانت صدفه مراد جانكاه اديوب يا اول  
 كيدم بزي دني كاه اينكه ديد كنن بر بختر صادق در كه بونلا ركش  
 احوال و اعمال لرقي و امور عسكار و رعيا و اطراف حكمرانه اولان قضاي  
 على ما هو الواقع اعلام و بنا ايد ديدن الحق پادشاه كره بوقوله كيم  
 لري اله كنور مكه موفق اوله لار مصالح انا مده سداد و صلاح و  
 خلقه لب لب فخر و فلاح محقق اولور **حكايت** اردشير بابك دن  
 منقولدر هنگام و خدای احوال دن تفحص و سؤال ايله بر مرتبه به  
 وار مشيدى كه هر روز وزيران و امر كنك و حكام و خدام و در كنك  
 دوتى احوال دن تفحص و تقرير و اوضاع و اطوار ايرين تصوير  
 اديوب طمع و شر ايرين و سروسوك و خواب ايرين و باران و اجلا ايرين  
 و مخاطباته كيفيت خطا ايرين اخبار و اسرار ايرين و كند خلق  
 عالم كمال مرتبه مستجاب اديوب و ارايسه ملائك اخبار ايله خبردار  
 اولور ديلا ايدى و ناشايسته اعمال ايرين كندن تحاشي و اجتناب  
 ايدر لر ايدى پس احوال خلق بمرتبه و قوف و اطلاع اصحاب ايقبال  
 اخبار ايله اولاسي في نزاع در **نظم** صاحب خبران امير شاهان  
 باشند مقبول دل جهان پناهان باشند هم بر حكر ستمگران نيز نهند  
 هم هم زحم داد خواهان باشند **ترجمه** صاحب خبران امير شاهان  
 مقبول دل جهان پناهانند نيش جگر ستيزه كاراندر هم هم  
 زحم داد خواهانند شرط آكاي و لازمه دولت و جهان پناهان  
 بود كه طرف سلطنت دن معين و مقرر اولان خصلت خبر  
 اعلام احوال اتمدين موقف عرضه انها اولان اسبابه حكم







طریقی اختیار اندک آنکه شایسته قیاد اول جهان محسوس و زنی از نظر کل  
 جاذبه نامایوس بجای آنکه اختصار لایوس صورت قصه جاذبه از نظر کل  
 ابروی منواله سابق از نظر عریضه حال آنکه کن عیانیت خلقت فاضله  
 اراد ایدوب مرغه البالد ایدوب و بصیلتی بوقت بقا اندکی که با دشمن  
 لارند که خوف مردی بر دم کان کان ایدوب و یکم **فصل هفتم**  
 سیاسی بکنان رسم معدلت نبوده که تا بقدر شوق ضمیمه کنی پذیر  
 بهر دلیل که حکم از هر که کان باشد برود و در میان اینان دیا کریش  
**تجربه** که بیله سبیل ایته نزار • قینکا اولیجه دوکم قاز  
 اوله بوجه که ضمیمه اکنکار • هات تونک اینکه سبیل ایدوب  
**حکایت** ملکه عایق مده روی اذنت عامه و بر لب مروج  
 روح اولان سرای دکنک سناک باب بوختی و بیخ و سر بویجه  
 مشق ایدوب اکبر و صاحب مشاهدت دیار هر اهری ایدوب دلشاد  
 و سرور و درین اولجا الاصل که هر یاج و فریخ انصری ایدوب روی  
 اولشیدیک **مصلح** دیدن روی سلاطین دیدن و روشن میکنند  
**توجه** شاهلر و بیگم که دیوین روی روشن لیدر • میان قوم و زن  
 بر بر روی خیر کمال اگر و ما غرض ایدوب دره عالی باز و نشیمن  
 بر عینها غا ایدوب نقای شوق انتقای موی کلام استسعاد قصه بیایه  
 ممتاز بود که اراد ایدوب بیبه و تحفه سینه اعدا ایدوب و بوی قیوم  
 نسبت ز و ر و سیم جنبه دهیله نکر کنه دست امکان و قلدیر  
 غایبه کوفه و قصیر و اول و جهل پایه سربخت مرتضی قلدیر و عرب  
 عبودیت خلی سیر در انا جود از هر حکم حکمت ملذذ و جوس کلاه

و بجای سر بیکه اختصار اندک نه مقتدری نه فائده و نه فائده و نه فائده  
 حاله طری و کما نه بوی که سن قتل انشیرین بومشوقه کما نه فائده  
 خلاصه اولان و در سن جی عقیقه عازم اولیجا ایچلار ای ملک انیم  
 حقیق بجز غفلت و کما نه غافلایق و ولت و ملافی حکومت اولان حضرت  
 حق جل و علا قرینه عیندن **ان الله لا یغنی عن الناس شیئاً** یعن لایستد  
 خلق و کما یقین مرتبه سبیل انان نه بوی حکم اوله و نه بوی کلاهی  
 شجاع ایتیم صلیب فرماد ایدوب سبیل ایچین کرده نده سن  
 با غیوب فلا و دیانده آدم قتل ایدوب کما نه بوی و دیانده ایدوب  
 اکبر نظام و خاشا ایدوب و بویله رعنا ایدوب ایچلا دی  
 صلیت که عرض حق و کما نه بویله ایدوب ایدوب و بویله ایدوب  
 و بیخ از نه قصه ایدوب هم بر بوی غیر سبیل که در و غیوب سبیل که در و  
 سرای غضب الله در و بویله خلا و توقف و لایه شخص زور و جی  
 کما نه بویله ایدوب ایدوب انکده انشاء فیوم اوله بویله ایدوب  
 اولان قتل و نه صدق است و مقتدر و شوق اولان غل و غیوب  
 بیایوب هلاک و غل و نه خوف و کما نه مقتدر سبیل بویله ایدوب  
 در بوند بویله ایدوب بیخ و کما نه مقتدر بی و بویله ایدوب مقدر در  
 دیوب کما نه بویله ایدوب بیخ و کما نه مقتدر بی و بویله ایدوب مقدر در  
 انکده بویله ایدوب انکده و کما نه مقتدر بی و بویله ایدوب مقدر در  
 حبس ایدوب احقاق ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب  
 اوله و دی و غیوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب  
 قتل ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب



استوب دل فرزان هانست **توجه** یقین ایله اولان حکم چو کنت  
اولو ارایش دیر و دیانت کجایانه ایدر سکن ارمو فرمان  
اولو فی سیه استوب دل و دیانت **توجه** چو حکم ده سؤل انبار  
بعقل رباب دولت و احیای سلطنت دن صدور یوزیرن خفایه  
سبب عملت اذرا یندی که یاد شده احوال عکالت و فغاله  
ریت دن بیخیز این اوج ارمو اقله سهوت و نفس اماره عک  
حیثه متناهیست در سؤل باد شایه دایمال از زور نفس اماره  
نکلی همتیه ایله احوال رعایا و بربانی بری بر اوله ساحه عکالت  
امن و فراخ ایلخ اولوب هر کوی شبه بر انوب و خوف اوله **بیت**  
هر که از سوغا نهی همت سته شایه کار و یکبارک از دست شد  
**توجه** باده سهوت کی کو مست ایدر کارک جله دستن  
کندن **حکایت** مشهوره که یکسده اسکندره اندکی که سیر  
بجزیر و باد شایه گفت شور و حکیم صاحب نظر اوله سیر مردن  
ده سندیک با یکان فرزان ارجندا اولق و سلسله دولت و طاعت  
امثال و جوختی ربط میدن زوینته صلح زبان نازنینان وافر و **توجه**  
قوت و قدر نیک امانه و حاضره اوله نروج جابنده قلبک قویج  
کلام انفسکی ترجیح ایدوب شرف روزگار اولحق حلقه و جوخت  
کله و سندن سکن و یکبار اولوب سندن سلطنت ده قله اولوب  
دیری اکر اندر خطه نظر ایدر که کفر نیکواری عداله ینکله و اول  
مردان جهانده غالب اولوب اضلاع مرعوبت زبان اولان کس  
کو مظهر زیارت و خضران اولق **بیت** برای یکدم شهوت کت که

صغار و کبار اولان مجلس رعایا شایه کاره پنجه ن شایه  
نشان افکار و لور دیوچک شایه غایت کسره رخی بضا عت خضعت  
اثر باران لطف و کریم جله بضا یعنی بهتر و کوه از هر حال  
لطیفه سیاه مرصعات شریفه دن معتبر در رعایای سرکنتم دان  
نک و اولی کفر در رعایای است یومر در لایم رک ایشاه جهان ولی  
مردم چشم ایمان میان شایه و یقین ده اولان مقلد بعد یک جهل  
آگندت دن ذیاده کجانه اقمه زبرد ایدر عالم برین ایدر مرکی اولی  
ایشا عین البقیه حق ایدر یک محقق در باراکو شایه مسیح اولان  
امورک حقیقت و بطولانی جانی شایه و کجانه و لایم سخن و تعین تو مان  
در احق الامر که السته ناسدن سمعه و اصل اولان کلام مطلق  
اولوب حلیه صدق دن عطل اول **توجه** شنید که کجیه مانند  
دیر **توجه** شنید که کجی کجیه اولان و جوف و زمان  
شاهان جهان هغه خصوصه صدق اوله یورو لایم کجی هغه  
دره بایم بر حکم انکار کجی اعر حقیقت و یقین ظاهر اقدارین  
جزی طوت و کجانه ایدر حکم و خدایان اقمه کجی و جلی طوت رعایت  
کجی جان اولان کجی و کجانه کجیه مرصع و شعیب شایه و شایه  
اولوب حق رعایا بقیه مطلق تحقیق و شخص الامر و رعایا  
ایدوب مفسد و ایدر و دفع بولجی سبب ینای دینی و **توجه**  
فرمودن بالحق اولور دیوچک شایه کسرت آبر نفی الخ کجیه  
ایله کلام محموله در بویانق بالقبول ایله **توجه** هر حکم کجیه  
سبب است ایشا شایه کجیه و برین سبب حکم کجیه کجیه است







ایده رحمت و شفقت و لایزال ایدر که اوله صغیرت مادر او مال و کرم  
 انوار سخاوت اثار و د بر خور در که حق سچا و خالق بهاد و مومنین  
 بهر دست در خنده کیم انفق اولیة المؤمن فائدة یظهر من قوله حدیث  
 سر فرقی به صایده کواه در حدیث سرینونا معنای لطیفی صوفی ایدر اول  
 مؤمنند و یزالی اول فریضه ایدر نظر ایدر دیگر و ان فقه کائنات  
للمؤمنین آیت کتیه سه سده سخی مصنفین تفسیر معنای در پی  
 تبیین و تغییر بلشت لرد و غیرت اکی نوعه منقسم در بر فرست  
 سری و بری فرست حکمی در فرست شرکت اذن عبارت در که ترکیه  
 نفس و تصفیة قلب واسطه سیله چله غفلت و برت عین بهر طرف  
 مرتفع اوله ناکر مؤمن فرقیقت ایدرینا و علم اذن ایدر و انالقی  
 فرست حقیقی ایدر نظر اندر و کسب اکت احوالند کما فی مطلق اول  
بیت بلکه کوان دور نامت بت مؤمن بر همه حالات تو واقف  
ترجمه از اقران نام کی کوشش انسه عارف اولو صو الله سبحانه  
حکایت سیرت حکماء قران مجید ثانی امام ثالث حضرت  
 محمد اکیبانی ملک سخاوت بات علم و جاهد را حق حضرت اما  
 شافعی ایدر محترم کعبه معقیم و داده اند تالی شرفا اقدس را  
 لراکت در سجده زمره طومر ایدر اکر بزرگ مرد را بیدار کن  
 اما در نظر ایدر بوی و راه کبریا بزرگوار شایم شافعی در و در  
 بزرگوار و در اقلال جبرتی طالب ایدر صغیرت سؤالا ایدرینا  
 و بر و ب اوله اکت ایدر شادی در و در کیک ایدریم صوفی اعلام حال  
 اندر پس بوحال اوله اکی عایشه اکت صحت فرست عظیم نشات

و ایست اذ او کند و خود چنان ممکن و علی انکلا ختم باب اولش در  
اوقف در بحی باب فرست بیان در  
 صفت فرست لازمه از باب حکمت و ریاست و حاضره اعلی علی  
 و کیاست اوله غله اهل اختیار و اقله لایم در که عبادت کونیه  
 دن طومر ایدر هر که سوا حق و لواقفه عین بهر نظر خیریه  
 ناظر و باب اگر اول ماده کما حقیقی و من و ظاهر سبب سکنه غله  
 عدل و دست عای سری شریفی ایدر اکر چندان و اضع و فایان کلی  
 لب ناقله قرانی ایدر علی ترک ایدر و فر فرستد رخ در کرب اینچ  
 صرف مقدور ایلک اولی و احوال اهل کت زب و زبیت حکومت  
 زبیر فرست اول و در بیت در حکایت او ای که سلطان  
 ضابط زمره و یوسف سلطان قرانی قرانی زبیر و زبیر سلطان  
 امین غانی سلیمان بن علی بن سید الانیا و علیه علی اکر سلطان  
 صلوة رب العالمین حضرت بک حکماء معادات ایدر لایم اکر ضعیفه  
 حال و کوی بر صغیر او غله جوهر یک دعوی ایدر اثبات  
 اکیست و حق با جبر ایا حضرت سلیمان علیه صلوة الرحمن قطع نایم  
 و نقصان صحت ایدر اعمال قاعده فرست ایدر بوی و دیگر اول  
 صغیر سیرت ایدر اکر با ایدر ب صغیر بر نه نقصان اخرین نه  
 وین لر شقیق ایدر سبب انکلا و اوله ضعیف و کرب بر  
 کوبه کتان قتل انکلا بر حق و کدم وین ب ضعیف و اذ بیه و  
 خیایان و لایم سلیمان بن قطنه رضا و برین ضعیف به کم قضا  
 ایدر زبیر انفسا و فرست از زمره اوله ضعیف و غل ضعیف ظاهر



ظاهر زبانی قطع ابدی کلک بردی که مناسبت و موافقت ابدیت  
 با حق زنا درین کس حکم بیخ شریک خونی باطلیت قبح و قلع ابدی له  
 دو چو که عقل جوی و فرشته کلوب حجاب کند قدم عزت قوامت بفر  
 سوز و پیر و چاروب قویه و پست فغارا بید تجدید خانه قبله پیری پیر  
**مشغول** قویه چه بلور پینان آمدن بر در حق فوسلانی آمدن  
 عام را قویه ز کار بروج و خاص را قویه ز بدخود بود  
 گفت پیری کا ندر بر سر پینان **قویه** کی از هر چه ان پیر و حکمت  
**ترجمه** قویه معنا بیخ پینان اوله در باب حق فوسلانی اوله در  
 کار بدودن اوله عاقله قویه پیری عجیبند که که امده قویه پیری  
 مراد مولاده و پیر بر پینان **ما** سعادون قویه ایلر دایسا  
 قسم شامی که خواست حکمی در حکما تجربه ایلر تحقیق اوله شکال  
 و حیاتی که علامت و دلیل اشتراک در و اغلب اوله اوله اوله اوله  
 اما از آنکه موافق و بیان آنکه پیری و چه مطالب کلور غلظت که  
 دلائل مفصلی اوله شان با ابدیه بر کتاب لطیف تا ایضا اشتراک پیری که  
 فوسلانی و انجمنه مطالبه سبب پیر و خصوص بیخ تا اندیشه ابدیت  
 بیخ امواج افق خطی فراست و کیست ابدی که انکه ان واقع و مطلق نامی  
 ابدی پیری **حکایت** اوله در هر کو که بر سر کوته بالا فوسلانی که دفع  
 مظلوم و بیخ و میان اوله حد بکیر و پیر سبب است که پیری و چه  
 دین و حکمت که پیر و در فوسلانی ابدیت فوسلانی در مرغ سبب  
 زیر علم و کثرت حبلی که تا قافیه اوله اندر پیر و سبب اوله فوسلانی  
 در اندی که پیری ظاهر و مطلق در پیری اوله فوسلانی

و قوی به اهانک اوله **قطعه** هر که که منتظر نظر کبر یا شود  
 پیوسته چاه که که کال فرست است که آینه بصیرت تجردی پاک ساز  
 از کار که از روی حال فرست **ترجمه** اوله مظهر لطیف بر و کمال  
 اوله جواب که که کال فرست **حکایت** حجاب بر کمال قطب اوله خیال و حجاب  
 از روی حال فرست **حکایت** حجاب بر کمال قطب اوله خیال و حجاب  
 عبد الخالق نج و واک قدر سر را العزیز الی اللطف الی الخی حضرت پیری که  
 مجلس بر صفای زنده اسلام و عزت و توحید و اطلال تقدیر و تجسید  
 متعلق کلان که کمال این صفة پوشش ایجاد در مدتی مرافق زاهد  
 لرزش کلان بر حجاب مجلس عزت اندر پیر کرب بر کشته صفای نورس  
 ده جلوه ابدی و پیر مان خدمت غریبه و ارباب **انقوش فرست** **القول**  
 فانه یظن یظن بالله حدیث شریفه سبب اندر بر پیر حجاب اندر  
 سبب پیر که نزار کس سبب ابدان کفر و کبر و در و زنده دلائل  
 معایب سبب کفر و شرک باطلیم که قدر سبب حجاب صفه بالله  
 که زنده ز ناز اوله دیوانه کار اندر حجاب خادم خائفه که  
 اندر هر صفة سن جعفر و پیر میا زنده دعا و کفر اوله بر ناز و افکار  
 اوله **بیت** صغیر که او بر سرش است از غبار شوه نقش غنچه  
 و اشکار **ترجمه** بر کمال کیم اوله اندر غبار نقش پیری بالا و اوله  
 اشکار **حکایت** غنچه سبب از زنده و سعادت سرمدیه صوبه عاقلیم  
 صغیر سبب اقرار و تصدیق جوانک ساعده قبله پیری و قیام  
 سبب کلوب ز نازی بلندن که که حجاب بر حجاب غنچه  
 ابدی و پیر با ناز با صفا بر حجاب نور مد شاد کفار و ناز ناز



وخصیات و فسق و سخاوت عقل و پرکانت را باید در پیلده مرصع هنر نگذارت  
باریک و کوبیج و نیز بنظر و پیشانی است باریک و لوب سوی سر که اگر کوب  
احاطه پذیر باشد که مان زهر ناکند و بخوبی اندک حذر لازم در دلائل  
موی و درشت بیاورد و معتدل - التوت نشانه صحته دماغ  
و شجاعت در اما موی نرم خود و پیرین و فکالت فهم علالت در دق  
و کوزه کوزه شعر نشانه جرات و سخاوت در و سپید و شکم در  
و غیر بنظر و فهم و میل الخبیر و در شست طبع در لالت ایدر و صفت  
شهر حرافه و شگلی و خشم در سر و غنچه و تپش شری در موی  
سیاه نشانه عقل و امانت و لطیفه در و سرخی و سیاهی سیاه نشانه  
مقسطه و الا ن موی غلظت اعتدال صفات و نشت نه کالت ذات  
در دلائل پیشانی و اسب جبین که خطوط و غصه اندکی بالا و غلظت  
اوله نشانه بلذت و خضوعت و شوق و لاف و کوارف در اما انار  
و خیف و جلالت نازک و ضعیف اوله مجزوف و شامی و صفا و غلظت  
ایدر متوسط اوله غصه و مقرون اوله نشانه تدبیر و صفت  
و جبهه و علامت فهم و عقل و غلظت در دلائل گوش که شکاف و غلظت  
نشانه فهم و حرافه و قوت حافظه علامت در غالباً صاحبان بخت  
و بدو ی و اوله صبر و کوشش علامت در دق و حرافه در اما گوش  
معتدل نشانه اعتدال احوال در دلائل ابرو و ابروی نازک و سیاه  
موی کلیم ده نشانه درستی در صبر و غلبه چگونگی ابروی  
علامت لاف و کبر و فرشتگی در اما طول و قصه نشانه متوسطه و غلبه  
ابروی سیاه نشانی و بابت فهم و لطیفه اوله جلالت و کوشش

اول اندر توحه غفار و عظامی و اشیاء از برای **بیت** فرستادن درین دوازده  
برکشاید **•** هرگاه حالتی بگردد از غفایان **توحه** فرستادن بگوشاید  
ایلیز پیشهم و هرگاه بی فرستادن ایلیز سر را بنیاید **حکایت**  
توحه در ده مذکور در یک برکوت برکت داده قدینه نوشید و آن بجنبه  
تنگم گدازان طلب فلان یکس که بگویند ایلیز بیو برین حال ایلیز پیشد و آن  
ایلیز در قصیر صفی بربکب جفا به قصیر درک و جود و تقوی از آن مرد  
او که مرگ کرده بالا بجلد و برین اشیاء والا بکاجود و تقوی از آن مقصود  
انجیر یکس بنده قصیر ایلیز در بیک نوز شیران بپسند گدازان مرگ  
ایرو ب حقیقی ایلیز بیکل مغلط و احسان ایلیز ایلیز مریدان  
سختیانی مسکرا عالی داد و مقبول و در هیچ مرقا و در آن حضرت  
علی هدای حق بالطلال بخت و الموت الصلای ذوق الملوک  
نام کتاب مستطاب ذین احوال حکما و فرست مایه و ن باب دلائل  
فرستادن بر فصل حکمت انشاید ایوان اندر در مضار فائز و مضور  
اندکی که از فصل بقتصور بود و از نقد اتمام درج و تقوی در سق  
فرستادن فرج اولی فاک سلاطین کرینه دستور العمل و انصاف  
ایلیز دول اوله و بکتاب اوله عالم ربانی و کمال صفاتی کمالانک  
برکت و محنت ایلیز بیت و فریز بر بول **بیت** دستر و کجی بویکیا  
بنده **•** زیور یک و یکیش **بیچاره** **فرج** بفسدک دستر و کجی  
ارزور و رفق و مطاف **•** اوله معلوم اوله حکما کمال کدی  
مقا لاندن بوی و بول تفصیل انشاید در یک بوی که نور یک زیور  
اوله بیسی که بوی یا پیش اوله بیسی نور و معلوم و بیله



دلائل چشم عین انزرف کوز لک بدی اید وکی محقق در چشم که  
 کوه اولوب بزرگ و نیز نظر اوله علامت حد و حیانت و نشانده کمالی  
 و شقاوت در وجود چشم و نیز فطرتی نشانده حیل و مکر و زبرد  
 در سرخ او و ناسی علامت دیوری و شجاعت در کوه حقه ده او  
 زرد فقط لرفته و فساد و شر و افاد نشانده اگر نه بزرگ و نه  
 کوچک و نه سیاه و نه سرخ اولوب هر چه معنده اولور چشمی و قی  
 بی غایت و استقامت و دیانت علامت در دلائل بی بری بی که بار یک اول  
 علامت مدافعت و ملائمت در کج اولور سه نشان شجاعت یا صی اول  
 مسخر شهوت در و سوزنی و اسع و فراح اولاق نشان غضب و سوز  
 در او و ناسی یوغون سری یا صی اولاق مکر و دروغ کوی او و ناسی  
 و من جمیع الوجوه معتدل اولان برون حد و بیرون فیم و عقل  
 علامتی در دلائل در همت و سرعت و همت نشان شجاعت و عقلم  
 علامت عافیت اعتدال او و ناسی لب می کون نشان ری صوب  
 و علامت حسن جواب در دلائل دندان دندان که ناهوار و کج و پیر  
 و معوج او و ناسی علامت مکر و حیل و حیانت در امتان منظوم  
 کیه منتظم و هموار و کتله اولان دندان علامت و امانت دن  
 ماعدا مدبر و سخندان اولقم نشان در دلائل رخت یوزک اول  
 و منتفی او و ناسی نشانده حیل و سخت روی و درت و خونی در امتان  
 علت زرد و نوار اولاق خبث باطن و قبح سیرت صورت در امتان  
 توسط و اعتدال حسن حاله دال در دلائل او از بر مرده که آوی  
 رفیع و بلند اوله شجاعت در تمام حصه دندان او و ناسی بار یک

و نازک بد کمالی و توجه نشان او و ناسی معتدل صاحبده حسن کفایت  
 و تدبیر واضح و نمایان در غمی او و ناسی و کبر و فروزی و قصور  
 و عدم شعوری مستعد در دلائل سخن ادب و وقار ایل سویمان  
 خوب و مرغوب در انشاء تکلمه تجرید ایدن حسن تدبیر و ذکا ایل  
 مؤید در دلائل کردن کردن کوتاه اولاق مکر و حیانت علامت  
 او و ناسی و ناسی نشانده بی دلی و حماقت در غفلت نشانده  
 حیل و امارت حیل و کثرت اهل و متوسط او و ناسی نشان صدق حسن  
 تدبیر و عدالت در دلائل شکم بزرگ علامت خوف و حیل و حماقت  
 در امتانکم و سینه معتدل و لطیف اوله نشان حسن رای  
 عقل در دلائل کشتن آرقه سی و کشتنی عریض اولاق نشانده حفت  
 عقل و شجاعت انجم و نوار او و ناسی قبح سیرت و شو منهب و فساد  
 سیرت اقسا اید در دلائل کف و انگشتان کف و انگشتان او و ناسی  
 او و ناسی صنایع و منافع ده کمال قدرت و تدبیر عظیمه در بدو  
 نشان در دلائل ساق عظم ساق سخت و روان او و ناسی نشان  
 در معتدل او و ناسی اعتدال حاله دال در بوقدر بحال بیان علامت  
 فراست احوال خلقی تصرف عاقله تمام کفایت اید و ترجمه کلام  
 صاحب دخیع بوقماده تمام و بی و جمله انجام بولست در و ناسی  
 معلوم اولسونکه حکماء اولل ذکر اندکری او و ناسی و شمائل در دلائل  
 اخلاق و خصال مستحسنه امارات و دلائل او و ناسی عوام نشان  
 سعی و کوشش ایل تبدیل اخلاق سخته مائل و صفات سبی و ناسی  
 در کجوب مرتبه انانیه و اصل اولیا ندر حقند در امتان که اخلاق

نوسینه شکم



تحتی بیایان اینست: تقسیم مؤثر در طب و طوری هم مذهب اولست در دین و حکم حکم  
در حق طلبان ارباب: شرف بجای آید معزز و پادشاه اما انچه ملازم و مقرب و افاضه  
آید حضرت را بآیدی بپادشاه دولت و صاحب: حکمیست لازم در میان  
کارش زمین بجز و الاکن شایسته قصر و عاقل فرستند حضرت را بآیدی بپادشاه  
پاک و طبع و مالک و تربیت در حق عاقل کرد که آریان اندک اندک معلوم است  
اقتضا پس آید الهام الهی و فیض غنا شایسته و مقرب و ملازمه و قطع  
پرد دل پاکان اهل خدمت و دین: فیض الهام میبردند و خدای  
در حق غلط نخواهد کرد. هر کس را خواهی دوست داشت را در عاقل  
دل حق آریان دولت و دینست. آید الهام و افاضه حق  
مرا حقا غلط آید بر او حکم. رخسار و لاله که فرخند را

اونوز بيشنج باب كنهان بيا نعل ده

آرام جهان داری و بی دریغی کتم اسلام را و خفای اخلاص من  
زیر پای من میگردد نظرا بر ذوق و عظیم و خطبش را و در آخر  
و انارش را در اولی شد که حضرت علی را بر تبه علیه الصلوة و الطهیه  
بعین اسفار و توبه بیور لمر ایستاد یعنی بعضی احیاناً عزیمت سفر  
بوی عرب زبان بجزیبیان لری بر وجهی که در مفاصل آن اولی در کبی که  
افغان در برابر دروغ مستقیم و بدین نوع اندک لری و مفاد آنکه ملاقات  
خواص را بدو ب عنایت با اولی و ب تجویز کتاب ظفر با اب ایمن لری لری  
و قریحه شیرین لری بدین کلام مستطاب زین معنی الفا و اولی لری و قبل  
الکثره نه سه صد و نه دین جگر می کشیم شو بر زبان ایستاد الکثر  
سلف و شایگان با شرف و حق و مع سکه سلوک و خصوصاً عاریت

ونبه لرب رباضته و تعلقه مع الحق و صلحاً با تبتیت و تقویت طالبان  
 تبخ اخبار و آثار و قیام بدار صلاح و تهذیب انفس و اموال و ارجح و دلائل  
 شریکه ابتلا کره شریعت و فدای نه استعدا لال افتاد و هدایت حق تعالی راه  
 صلاحه و اهبان لالانکره بوجو فرط خنده فدای حکم ابدی و عکس  
 پیر که لکنه اویالان **حکایت** نه که حکما و فیلسوفان دین حکیم افلاطون  
 الهی سیر بالابا که می سکن افتاد و ایدامید اول که خدا را بخیر برائی  
 اولوب سر راه بر نشان فلان و دل الهی و برینستاد و مسوق بران  
 تعبیر ابدی و هر گیس که بمعصیت از روی اید اترا شکلی قصیر  
 ابدی ب خدایم کنن کار و لالان حیثیات و حیثیاتی نه تفریطه احوال الهی  
 و اقصا اولوب محالست و مصداق جبهه اریق و بطبع و دانت ممد و اخ  
 و بن و یکی جملهمه سائق و الا عدم فیه و لانتا و مخصی و مصلح  
 و صوابی نه عاقلان اولایت و یکله هر گیس که حکیم ابدی از برای یکسبت  
 و مصداقیت و ایدامید ملازمست خدایت اید و مسوق زمران پس بر خدایت  
 مطابق تصور ابدی و خدایت حکیمه تقیید و اول و قصوری بدین  
 تسلیم اید و روی کون اکابر و دست پرستی اید و بی حدیعت عالم  
 سر راهان انتظار و چاکری نقایص امور اولی و اخلاقی و دوری  
 چاکری حکیم عزرا بدین یک اندام اعراض و لایق صحبت و کلام و چاکری  
 ایداری و یوسف اوله شخص منکسرا و بچو حکیم خبر کنن در اکر اقتصاد  
 فراست و کیاست اید بمع شکلی و نفهم آن کار و خلق مذموم اول  
 صلیف اعماله و مردم در قوم ایدیک اثنا برافتن و چاکران ایداجمل  
 سنده علاج ابدی و تبخیر و تقیید و احوال سبب علی غفلا و در تبخیر



حرکت و سکون از این مستحکم است و این را بپای **نظم**  
چنین باید آیین کرد ارتو • که کس را نیاید با سلاست  
سکندر که با شریان حرب دولت • در غیم کویند در غرب دولت  
درین کار کس را توانا نیست • بخود تو اعم را ز نیست  
اگر جز تو اند که رای تو چیست • بدان رای و دانش باید گریست

**ترجمه**

بویله اولی و مناسبتیم کرد اگر تک • اولیه بر کسسه ملک معلوم است  
دیدل شرفد عزت اتسه اسکندر • با کاهی قیاسی جنبی غلبه آخر  
کندی امر کن سکا بر کسسه انبارا • کند که کند کن او که کند  
اندو کل رایه اولور سه غیر یقینا • در ده کلوا اعتبارا اهل نظر  
واسترد هبک و ذهابک و نه دیک کلام حکمت انجاش و السه  
ناسد مذکور در پیراوح امر که کفافی لازم و رفقا و اربابند اخفای  
مقیم در بری بود که کینه سفر این جلدن و نه محله کینه جلدن  
کیمسه فی کاه اقبیه زیرا سلوک اید جکی که معلوم اولی اقبیه کاه  
ده نیم دشمن بدخواه در کارا و لوب یقظ و انتباه او نیز اولور  
بری دخی بود که کسی اولور اولاز محله دین و اعتقاد و نه مذاهب  
اتقا و مستند افظلم اقبیه زیرا مناهج اسلام خارج و ذریع غفر  
و افساده عارج نیم بید مذاهب طریق جفا به سالک و اضلر مذکوره اولور  
بیری دخی بود که ذریع سیمی ستور و جلاله موالتی نظریه در دنا و ما  
اید زیرا اهل طمع مرتبه عذرا خند بیرون و عدی رمل و حصی دین  
افزون در بلکه هر سرتی که و اخفا اولی و آخری در زیر عالمه محم شلر

کبر و کبریت احمد نکتور در **نظم** منه سرخود با کس در میان  
که محرم نه بینی ز اهل جهان • بکشم در اطراف عالم بسی  
ندیدم زیادان محم کسی **ترجمه** ایله بر کسسه به کشف و از  
و هر چه محم اولور ز کله از • جست و جویاندم سراسر عالمی  
بومدم احب دین بر حری • حکما دیشلر و که درون خالی ایکن  
خالی دکلر زیر فقر بر و حکایت اید جکی یا مواهب نعمت یا ثواب  
محنت در علی علی التقدیر بیت کتم و اخفا سکه لزومی بین در  
اگر مواهب نعمت اید احفا اگر کدر که چشم بد حشا و کما تاثیر و آفت  
اهل طمع دولت و نعمتی تغییر اقبیه و اگر نواب محنت و مصائب نفقت به  
سری واجب در تکه دو ستلی سبب ملال و بیاعت انفعال و شغلی  
مقتضی شامت و متوجب صفاء بال اولیه **نظم** تا نانی سرخود با کس  
ز انکان سرشادی آرد یا ملال • کر غی باشد شود در لها ملول

و بر بود شادی رسد عین اکمال • پس درون خلوت اسرار خویش  
هیچکس را نه مدد در هیچ حال • **نظم**  
قد نکتد بکیم سر کیم یکه فاشا لیم • اول کلامک باعث شادی اول  
خون و غم اوله اید احباب و خور و اول • اوله شاد و باقی اهل جهان  
اوله بنده اید در خلوت ساری سرک • بولسون بر کیم که کبر که اصلاط  
تصمیم بر شخص حکما دین بوند سوال اید که خاطره خجانی اید ساری  
کیمه کشف و اظلم اید بود که سر نفقه می حفظ اید و غیور به اشک اراغیه  
حکیم اید هر بار که احفا سکا لازم اولان سراسر حفظ اید میو  
انجاری خبر در اید بیک اوله امره کاری اولیا نلر یحیی غیره اشعرا غیه

یا خور

اکمال



**بیت** چون تو نتوانی کشیدن با خود باز اگر نکند رخ از این رخ  
**ترجمه** کنی بار که چنگله قادر دکل سی چون که سن بار که چکن  
 سه یا زانکه ام چکن ندن **حکایت** اول نور که شکند ز نامله  
 اسل زدن بر سر قضا جلد زدن بونه استعار و کتم و حافظی بانه  
 مبالغه بسیار ایلستیدی ناکاه اول سر برسته اول شخصک حق  
 دهانند سر کو سرب اسنه ناسه دوشدک شکند و منعکس  
 او اینجا خاطری متغیر و آینه عالم غای قلی متکدر اولوب حکمان  
 برینه ایدری که بن مصاحبه مردن بر نی محرم اسلر ایدوب بر نی  
 استعار و کتم و احفا سنده مبالغه بسیار اغشیدم اول بدیخت سری  
 نیچ قلاش و او باشه فلسی انمکه سطح عقوبت اولستد حالاکا  
 حقارت انمکه شرم خیانتک جزای و خیانتک سزای ندر حکیم  
 ایدری ای شاه دانا وای سلطان کم نما اول و فوایه رغبت  
 اولمگر که کند ستر گزی کنیکز افشا بیوسش ستر گزی کند و به لادنم  
 اولان باری غل ایدر میچک دمنه لادنم اولیانده صبر و تحمل و قوی  
 عجیب و نفسی لوم اغیوب غیر یاری عقوبت انمکه مرغیب و کل در  
**قطعه** سز خود بلسی داهم تو محرم شو که محرم یافت نیست  
 مردم خود یا سز خود نیر که مردم یافت نیست دوستی یک روی  
 و یکدل جستم از پیر خری گفت بکنار کا پنجه میخای بهالم یافت نیست  
**ترجمه** بیند کند و کت محرم اول اسلر که عالم ایچره مردم صادق  
 قتی دوست یک روی و یکدل شمه یکم جهانده بولادی کسراف  
**اوتون التی باب اعتناء فرصت و طلب نیکنای در**

مرا یای ضایر خورشید ماثر اهل فطنت و ارباب خبرتده ظاهر و واضح  
 و آینه عالم غای خواطر اصیل و طواهره هویدا و لایح در که  
 طرفه العین برق کند زنده کی و مریدین عمر عزیزی و امواج  
 ناپایدار بحار کی هر ساعت عمان عدمه گذار ایدن اوقات زندگانی  
 بر جوهری بدد در که قیمتی بیلمک لادنم و افتناء حیانه مرور ایدن  
 فرصت که غنیمت بی عوف و در اضاعت و انما ای امر مخم در **بیت**  
 دوی که میکند زان نشان مجوی دگر چر که ایلچی غرتوی نشان  
 کند **ترجمه** شمه هرگز افندی اول کچن دمره خبر ایلچی غرتوی  
 بی نشان ایلر کند پس اوقات زندگانی دن مرور ایدن کی و کتور مک  
 خبر اما کند دور و باقی قلان دخی نیچ اولاجانی پرد شغیب  
 مخفی و مستور در ماضی و مستقبل بیننده اولان وقت که حال دن  
 عبارتم ابن الوقت اولوب کیش همان عمری اول و قتی بیلوب تذکر  
 کور مک و کار و بار رخ اول حالده بتور مک کر کرد **قطعه**  
 فرصت غنیمت شمار عمر زان پیش کان برون و داز دست  
 ناکهان دل بزمانه کی نهادن که عاقلست دانا بر خود نکند  
 لکه بر جهان **ترجمه** کتمد بن اول الکدن روزگار کسوت و  
 غنیمت بیل همان اهل دل و قیایه و بر سوخی کوکل اعتماد ایلری عمر عاقلان  
 پس بوم قوله روزگار و اوقات ناپایدار ده صلب دولت و شلب  
 از یال عزت اول عالی منقبت در که اظهار آثار مکرمت و اجراء انظار  
 رحمت ایلر ذکر جمیل دنیا به یار کار قویه و نیک نای و عمر کر و دن  
 عبارته اولان حیات ثابینه به ابر مکمل عامه خلق مروح بر قوت حشد



فاتحه را و قبه **قطعه** ای طلب خلود و بقا و دهر غریب بزرگوار  
 بود نام آدمی بخت قدر ششم و مال و منال و بجا چون عاقبت  
 فزاست سرانجام آدمی هر چند فکر میکنم از هر چه در جهان نامرکت  
 حاصل آید آدمی **ترجمه** ای طالب خلود و بقا ذکر غیر آبله  
 باقی او را قیامت دگر نام آدمی مال و منال و دهر غریب بزرگوار  
 حاسبه فانی او را عاقبت انجام آدمی او را فانی و خدای حق و  
 نامرکت بگوئی عالم آینه حاصل آید آدمی **حکایت** ملوک  
 ماضیه دن برینک مجلس عالیه کبار علما دن برینک دلو  
 تعریف و فضیله و بلاغت و فضل و کمالات بی نهایت اول دلو  
 توصیف اندیلر که لقای سعادت القاسم اول شاه افغان  
 و دل دن عشق ایاق کوستروب حضور و غور الجورته احضار  
 ایچون فرمان عالی صدر بیور یلیق اول عزیز باقیمر مجلس  
 انیس سلطانیه دخول ایدوب ادای مراسم سلام دن صلی دایله  
 فتح کلام ایدوب ملوک علامه پادشاه اسلام حضرتنه هزار سال  
 عمر میسر و دولت جاودانی مقدمه ایدوب دیوچک پادشاه ابدی  
 ابتداء مقال ده امحال ایله دعا اهل علم و ارباب کمال دن عشق  
 و شکر امتثال اصحاب فضل و فضال دن عشق ایله اولنور عزیز مجتهد  
 الذمعه دخی جواب صواب و یروپ حیلک انانی انخی بقای برف  
 دکلر و انانته هر نه مرتبه معمر اوله فی زمانه هزار ساله اولاق  
 منصوره کلده اما ذکر الفتی عمره الثاني اقتضای ایله ذکر جمل  
 سلطانی برحیات جاودانی در غرض بویادی که رقم نیکای حضرت

شاه کرامی هزار سال صحیفه نرنگار روزگار ده باقی و علو  
 قدر و رفعت اعلا ی مرتبه راقی اوله **قطعه**  
 کسی کو شد بنام نیک مشهور پس از کس بزرگان نرنگار  
 ولی انرا که بد فعلست و بد نام اگر چه نرنگار باشد مرده خوانند  
**ترجمه** نام نیکو پیدا اولان مشهور اوله ده زند و بزرگان نرنگار  
 کیم که بد نام و بد فعال اوله نرنگار اولور سه ده دینور  
 و بویست زیبا احسن تعبیر ایله بومعنا ای اذا اغشدر سعیدیا  
 مرد نکونام غیر دهر کر مرده آشت که نامش به نکوی نرنگار  
 اکابر اسلاف مکاره اتصاف دن بری رساله سنده تعبیر بیزیر  
 ایله تحریر انشکر ایوان انوشیروان و طاق کسری که مناسبت  
 و ارتقا علیه تمام عظمای و طایفه عالمه بلند او انزه  
 و نامدار اولند اما جای شنبه و محل شنبه غریب علو کنگر پی  
 و حسن منظره سی و وسعت غره و لطافت پیغمبر سی دکلر نرنگار قاج  
 مجر و مدرف جمع ایدوب در و انزه و طوقا کار دشوار و محمل  
 و جای اعتبار دکلر بلکه تماشای فکر و نظاره کاه علق ایوان شاه  
 حداسنده اولان بوزنگار زاویه تنگی حصصنده اولان نقل در که  
**حکایت** اولنور ایوان کسری تمام و منظره و روزنه و کانی اختار  
 بولردن نوشیروان حکما و ندمانه فرمان آدی که تدقیق نظری  
 بصیرت که تاکه عیوب و قصور دن بر علت ظویر بیدر تدارک آنرا  
 و تلافی سنه فرمان آدی که سعی اتمام لیدر دیکله انلار دخی  
 تخریص قصور و عیوب ایچون اطرافه و جویانه اجاله نظر و ادای



و الخ طيرة اقتدر ان نفس اماره بر ناپاچه بوجه شريفه عظمى و بويرانست  
محصري و ستمدار روايدم در عيسى ابله مدافرا و اوب سالك و صامت  
اولى ايدم اولى كه بجوابك ناسخ يابان اولى سيزگى و زنده نش  
چينك و در كوچا ابركان ديوارى نيزه و سكاران ايلانك در ماغاف  
خيز ايدوب بورخان ايله يارن خاطر نيزيون پريشان ايدوب چرخ  
كوندر كن كندم صبح طاهر ايدم درون پيشا كوندر كن كندم قطعي كلام  
ايدوب شيرينكاه اصله شبيه و شريفه پند در سكل بر سرفه طاهر  
ايرال ايرن پير كنك خنكدر انشاي اوب زخان جانك ايله اركله هوي پير  
لوف سياه و صفاه قاينى تباد ايله ديور جا وساعه سيز سيز پير  
انكران جوب و بريد كى دنياد كنجه كرسنه و اوج و روضه روضه فقر  
و فاقه ايله به صافه خراج كرسنه كويان و در بيان ايله كفس كن  
بريان سرخ و بوزه تنافى بكار و اميدى و ايله خوجن جهير كركان  
بن استر به لطيف اچك سناسيدم بقمس پلنگ يفتوب فقره مالاك  
كلبه اخراغنى فقيرانه و جبه حلاله افزير جوييه و كشكيت متاول  
ايدون شمر آخور كرده جبه حرامت حاصله و ازان سرخ و لافز سيزه  
يك جناب افرينكردن نوسنك و شرمسارم امدنك شكاره كشمير  
نيز كو شنه اخراغنه كالاك ابقايت كد بوروزنه ايلان عدالته  
شمار زينت افزا اوقاله زمين اكرور سر بركه شكه حال علمانه ميكلدون  
بن كليم تا كنجي نيزه به ايله اناقدين بيله امتناع ايدى سيزه دافا  
عدالت بونم كيدى سن انلار دى دست حوص و زنى املان به ايلان  
انكره و انكره در بورد بورد كرسك قصور اوانكاف مدت مديت

[illegible]



و عهد بعید قالاجو دکلر زما بتم خانه قصه می مردی از شهر می یافت  
 و اوراق روزگارده مسطور و البته ناسده دانه اندک و اول  
 کرکدر دیشد کلاه سنجید می پندید و اولما غلامی ایه کندر  
 و یروپ فقیر بی گوشه سنده ابقا اندم دیدی **حکایت** اولنور که  
 بر پرنیزک برک و لاغری و ارایدی هر شام و بحر عایه کیدر کرک پشگاه  
 ایوان افشیر و اند وجه دلفریب اوزر تریت و ترکیب اولنات  
 عجیب و غریب فراشله اوزر نریت کندر ایدر دی برکون ندر سندن  
 بر دی ای پرنیزک بوبله کتاخانه حرکتله بینان شوکت دواتی بر باد  
 ایدر وپ واسل هبست سلطنتی خراب ایدر وپ ناموس تن اولمه دیو کیک  
 عجوز ایدر که ناموس ملک ظالم و بیداد ایلده بر باد و اولور عدلیله  
 دکل و بنای سلطوت شاهی جیل ایلده خراب و فی بنیاد اولور عقل ایلده  
 دکل و بن پادشاه عالمقام دیاعایتیک نام و نجهت فرجام اولسون  
 دیو بوکاره اقدام ایدر هر دیدی فی الواقع راست سولیمش هزار ساله  
 نریاد در که حکایت کلبه پرنیزک و ایوان کیوان نشان نوشبر و ان  
 دفا تر اولوب آب شیرین تنا و تحسینی ناودان زبان اوزر جاری  
 و نجهت بوی لطف و معنی اطراف و کثافت عالمه ساری و لمشد  
**بیت** جزای حسن عمل این که روزگار هنوز خرابی نکند بارگاه کبریا  
**ترجمه** نتیجه علی گور که روزگار هنوز خراب ایلیمور بارگاه کسری  
**نصیحت** جبهه گشای صورت حکمت اولان منوچهر عالی منقبت کلمات  
 بلاغت غایتند واقع اولمشدر که بنیای دخی به اعتماد لایق و ابر  
 عقله موافق دکلر عاقل و در که امر مستعاره و لقی بند و مقبول

آمال فی مال و نبوتیه ی کردن بالته پیوند اتمیه و هر کس بدکه  
 من سبخت و لطف یزدانی ایلده مسند باد شاهی زلف اوله اندک  
 همینه ادای حق نیت فرض و تقیم و مقابله سنده شکر و حمد لازم  
 در پس مصالح معاش و معاد میان جمع اتمیه سعی کرکد که نیل  
 نیک نام و سالک طریق مروت و فتوت اولما غله عقیده معتز و خجسته  
 فرجام اوله **بیت** بافتوت منت من شویا مروت یار باش و اتکلی  
 انراچ و نجهت خویش بر خوردار باش **ترجمه** فتوتله هدم مروتله  
 یار اول سعادتله صکره شهاب برقرار اول **حکایت** اولنور که  
 شاهان عالی نژاد و سلاطین نیک نهادون شاه کبشاد که قوت خد  
 ثاقب ایلده نظم بلاد و ترتیب ایمن مناسب ایلده ترفیه عباد اتمید  
 اندک مآثر نیکو سندن بری بوایدی که چاکسواران مضار اولد  
 و کوی ربایان میدان فصاحت اولان شعری کما ایلده تربیت و ترعا  
 ایدر دی و نام نیک صحایف نریکار روزگار و مدح شعر و نیک  
 عمارت پر برکات ایلده باقی قالور دردی **قطعه** کرینودی نظم  
 فردوسی ندانستی کسی بزم کیکاوس و وزرم رستم و سفند یار  
 کشت از نظم نظای نام بهر ای بلند شدن شعر انوری اوصاف  
 سحر اشکار **ترجمه** اولمیری نظم نظای نام بهر ای بلند شدن  
 شعر انوری اوصاف فردوسی بلندی تمام بزم کیکاوس و وزرم رستم  
 و سفند یار ایلدی نظم نظای نام بهر ای بلند واری شعر انوری  
 و صف سحر اشکار **حکایت** ایدر که بوستان سلطنتک سرور افزای  
 سلطان محمود غاز بر باغ زیبا و بر گلشن عنایت ترب و پیدا اتدی که



تینک دل اولور کورمیتک شکر. **سالم** ضیاعی تمام واکال رنه  
 صکی سلطان محمود بویغ خجنت مثال حقدنه نه بیور سر نظر  
 انور کره نیچر کی برور دیورنده سوال انکون نه صلا بر ایند  
 ایجانی پدر حقا که جای خواهشا بر بایغ عظیم وزیرا ور و رنده کی  
 و مدینه مسرت افزا و قریح زرد ارا انا اراکنت دولت و ملان  
 مان حضرت و نه بهینلر بهیقله بایغ و حدیقیرلی خزانک و یجاد  
 و لغزیم ضیافتی اندان ایدر بیلی مر انا شاهان عالی نراد انا  
 انک کرای بایغ اولر کور که نظیر بربکب وجوده که کو بیله  
 و حدیقیر سنده بن ناز و میوه لری قطعها غیری استالدر بقیمیه  
 سلطان محمود و نه بیور بلان نه مقوله سنان اولو کر که دیو کلان  
 جوی و بر و باب اندکی که بستان فضیلا و کلان سر عراق شح  
 نهال بیشال قریب و احاف غریس لیلر که بایغ ابر کیم درم ستر  
 و من و اولوب انک نوره سنده سر و کی زستان و کوی بیستان  
 بر وجهه ضرر زائر اول حدیقیر اینه ده اچیلان ناز و کلان  
 زک روینده و طلائع بوینده رنر کار زور کار اصله انا تر نینه  
 کیم هیچ نظامی دیت درم **نظم** عا رتقای عالی ساخته محمود  
 که هر یک همسر هیچ بریز بود. نه بیور نی هله یک هست بر باب  
 ننا عنصری ماندهست بر جای **نظم** عا رتقای عالی ساخته محمود  
 بهر ابر استید هر یی حق. جهانده شاعر انا وردن انزلی  
 ثنای عنصری قانت رانچ و قیصوف ادا دده بولایات  
**نظم**

مثال مروضه رضوان دلک و ما اندر دفر و سن برین بهجت افزا ایدک  
 کال ناز اهنده رشک کل **نظم** ارم و نجیبی شان بر سنه سر سبز و مهر لوی  
 بسی کل شکفته بر طراف بایغ. **نظم** بر افروخت هر کل چوب جرات  
 بر ایچانده مبد بر طراف بایغ. **نظم** صبا عطر نیر و هوای سکر بوی  
 و خشن ز طوفی دل او برتر. **نظم** کبا رش ز سوسن زبان برتر  
 کوی نیر کل و نیجه و نه سخن بلک. **نظم** چکلر غر زان مثال جرات  
 بر ایچانده برد طراف بایغ. **نظم** صبا عطر نیر و هوای سکر بوی  
 در غمت و الیز طوفی مثال. **نظم** کما هوی کور و سوسن لیلر مثال  
 باغت و هوای و عرصه شهاده سب و مردی اولان پدید ناظر  
 الیز سبک کالی قویله لاله اول بایغ بر طراف و عورت و روح بلک  
 سباب ضیافت انک که خول سال خالک انا غالی بریم زیبا کوی بخش  
 و ما اندر زمانه و ایش لیلر دهی سلطان نرینه بر طراف سلطان لایک  
 ایدک مویش خلد بر و نه نشنان و بر کور کما کون اطعمه لوزیه کیم  
 و جلویات بعید حاضر و ماکر و جلویات و طراف شرب طرا بر طراف  
 ایدر خوشگونی را شربه حد و نه نزار و حاضر و مکلف طراف لایک  
 طراف سفره کر کانه ایدک **نظم** انا هادی نویسنده بر سر  
 خجده انا از خجده های برست. **نظم** زهر خان نویسنده توکی بساط  
 بر آرد بر طراف و انا ز شاد زهر نیرا و حرج لایک  
 بینک آمدن تلکهای شک. **نظم** کما سکه ایلر لایک بر سر  
 هر یی قیقه باغ برست. **نظم** صغیر لاله اول بساط لایک  
 مرغ و کور و اکره کما بر برص. **نظم** طویطلس لوزینه و جلوی تو



نوشتر و ان عبارت باغی خیال و پشت بوزیر حضرت که ای شاه کامران  
آب و زمینی و مملکت اکنون بدست باغی باز بر طرف جویباران  
پنجی نشان که دولت باقیست بر دهد کین باغ عمرگاه بهارست و که خزان  
بر باغ باغی استدی نویسر و ان ملکز بوزیر هر دیری که ای شاه کامران  
اب و زمینی و مملکت الله اینک اینها بر باغ که میوه میوه و لا اقبال جاوید  
کرد و ن دونه ایله زلفزار اعتماد بویاغ عمرگاه بهار و کی خزان  
**او تو زید بخ** **باب رعایت حقوق بیانند در**  
ادای مراسم حقوق ذمت و حمت کافه برایایه عموما و اریاب  
دولت و اصلی قدرت و شوکت مخصوصا لازم و امر مقتم و زیاده  
بومعنی طهارت ذات و لطافت صفاته و علو نسبت و ستم و ستم  
دلیل ظاهر و پنهان با هر در امری ادای حقوق نعمت الهی  
دخ صکره ادای حقوق شفقت و الدین دخی ذمت اولاده  
دین و فرض عین در که حق جل و علائک رضای رضای و الدین  
ایله باز بسته و حقوق الهیه ایله حقوق و الدین ادای بر بر نه  
پیوسته در و احادیث قدسیه و اخبار نبویه ده من رضی  
والله فانا عنه راضی وارد اولم در یعنی حق تعالی بیور که  
والدین حسنه و راضی اولم در اولاد بن دخی حتم و دم  
و والدین احسانی کنده عبادت نه فرین قیلوب کتاب مبین  
که فخر سلبت نبی امین علیه صلوٰه المصلین حضرت نه خطا  
و قضی ربك الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا بیور شد  
خلاصه معنی شریف حق جل و علا بیور که غیری نعم عبادت اقیقا

انجی خطاب کبریا به عبودیت و عظمت و والدین به احسان و رفعت  
ایده ز پس رضا و الدین دنیا ده موجب از یاد دولت و رفعت  
در جات و عقیده سبب سعادت و باعث نجات در **نظر**  
چو سیرویه تعظیم خسرو نکرد از و باد نکبت بر آورد کرد  
ایدری پرویز چون هرزد عا آله اواری عز و دولت رونما  
خسرو سیرویه تعظیم اغری انکین هرگز نکوب بقدی  
**حکایت** که در تاریخ عالم قدس دن مالک انجینه نفوذ و قهار و کمال  
مسالک ابرار و اخبار مالک بن یسار علیه الرحم العزیز الغفار  
حضرت علی بر سال قرع فاله حج ایدوب کعبه معظّمه شرفها الله علیه  
ارکان و شرائط افزه طواف و زیارت و نونه عرشا اولان  
موقف عرفان خلقه مراجعت و عودت ایدیکان او شب واقعه  
سند اسمان در روی زمین نزول اغشای یکی ملک کور و ایدها  
اخر دن بوسند یکم حج مقبول و یکم زید علی هدیه و نجابت  
اولی دیو سوال ایدر اول دخی جواب و بر که جمل حاج بالنها  
حج درجه قبول و جیز حصول و صول بولدی الا احمد بن محمد  
بلخی که مشاق طریق اختیار ایله بود کلود و رود از اهد قدس  
اغش اینک حج فرین قبول اولایوب ثوابدن بالکلیه عروم اولی  
دیدم **مصلح** بیچاره کس کوشود از کوی تو محروم **ترجمه**  
در که کندن دور و اولان بیچاره در مالک خوابدن بیدار اول  
اندیشه دن صباحه که ببقدر عالم بکشد تنه و تار اولی  
علی الصبح قافله حراشان صوبه روان اولوب میانه قافله احمد



صفت جلاویز عدا که از کین سن قطع و بکشد اولان فرزند کی عدا  
 ابدا مبتدایان بدین ناهنجار که کینا اولی رضا شاکد لا تفرق  
 و ابوتی که پیشینخته شکست و درین میدار وین روی کاره مالک بدست  
 دینار غاری ایلر پشمار بولان فقیر بهیقلارم شوم مقوله بهیضاب  
 کی دردم و ندانم و سعادتی شفیق اتخاذ انهم که انک و ضیعی و شمع و کام  
 و کنا هدرت کچی صفاء بال ایلله حال و نظم عطف و وفقت اولی  
 که کدره تفتیه و اقبال ابره سین دیم بوی کام سرک مسوی اولی  
 قیام ایلوب ای شمع هرگز ناندن خست و اولی غله مزینت و جرم  
 و کنا هدرت کچی بیت اخشیام چون سکا کی بریز کلب مصدق  
 ماسول ایلوب خدا و سرشانی شفیق اتخاذ ابره سین دخی کلیم و منق  
 فیه ایلوب جرم و کنا هدرت کچی اگا خاتم خرم اولی کین  
 دفع اولوب هدرت نفسم سکون بولدی دیوچک برک صرح و ثنا و جرم  
 ایلوب پس بریز کلب ایلوب حیه حیه شتاب انهم اول  
 جوا که دردم که کرد نندون غلی یا نندن بندی اخراج ایلوب  
 ایلوب بالا س بوند حاتم رضا و قیای بریز کلب حیه در طشره  
 چقدای یکن چکان ای مالک جزاک الله خیر حق تعالی سکا خیر  
 اعطای نعم بنده بدم بنینه صلح الله الیلله انک برکت رضای حق  
 افتخار سبله نبع دخی حج مقبول اولوب و فترعاه نعم عطفی  
 جلاویز و نواح اگا نهم رضا و فترعاه ایلوب و بزرگ **مشق**  
 انک نندت یا ناهنجار جانان و است قطره از چشمه حیات و است  
 خرمه الی که بیک اری روی برک دهشت یا بنفای رسی

عزیز برسان اولوب اطرافه که انک انک انک انک انک انک انک انک  
 عطیه بده ایشاندی که اینجه برجوی زیباروی بیس بلبلر خا طراقت  
 و کردن و پایدانه غله بریزه صله بریدایه غلبه سوی مالک استیکان  
 سلام و برزوب ای مالک خواجه حج مقبول و پشکنی که در کجوان  
 بنم و بوبیلن پلاس و غل ذل و قید و بند بکنا نه حرات غله  
 فسلان در دیر بوجا مالک ایدایه بخر اولدم و ندیم که انداک بر سر  
 بویلر خیر بویه مالک و صفاء قلبه مسالک غله سالک ای سحره  
 محرم اولان غله سب نه ایدایه معلوم کی و کلید را ایدایه که بدیم  
 بنده خست و اولان غله در کاه قبوله شوق و فاقه لمرز سع  
 معذره اولدم یا پر یک فتنه در بوی شاک انک در بوی فتنه در  
 دینای مری بکار برک سه هله ایلر تاک و ارب شفاعت ایلر  
 سندن خست و دعا فتنی سحره و غله ایدایه سلیم و ایل و کلیم  
 قوشمای اولان غله در پیرا ای یقین کی در کم که شاهانه ختم لیلر سایه  
 بالمرقش عمارت و ملکی له ساط و دست نوب کی و سندن و ایلر  
 بریز خوش عمارت و ملکی له ساط و دست نوب کی و سندن و ایلر  
 سلام و بیزم احسن وجد افزایه رقه سلام و عزت و کلام ایلر کین  
 صلح اولادک و ارمیدر دیر بوی شاک انهم اطله مزین و اسفا ایدایه  
 بللی اطلان نا هله بنده خست و اولدم نهم برنا حلف و ادره در بیک  
 ای بریزه خیر سیاهی بجا بجا که بوی کین کی سدره لیکه ایلر  
 زمان و قبول بون و بقدر و عداوت و ازار باقی قلا حیات و اوان کلیم  
 بلکه سحره عطف و غفران و وقت ایتا و لطف و احسان در بوی خرم



بجایگاه حق در محافل ابد حضرت موسی با الهی نه گزیده معامله اید که  
 که رنگه مولای و حق که لایق ابد و بیچیک چنان عزیزان خطه منتظر  
 این شد که اگر پاک احسان ابد اگر غایب اید به سلام و دعا ابد و اگر  
 حاضر اید فقر و مضطرب و محال ابد اگر تنگدانه اید برایت  
 و ثواب **بیت** بر خیزد کشته کن روی صلیت خیریت تا از غم  
 پیش بانی و از بهر بهشت **ترجیه** قوی و مسئله شادایت و از غم  
 نایب اید استی املا خدا بر تو دخی ربایت حق است و معلوم در حق  
 که حق است و معلوم بیاید بر تمام احضاری و لایق اگر اقام و مقام  
 ربایت ابد و قیام ابد و دنیا و عبادت و خدمت و صورت است و سیرت  
 اولی و کجا و نیک نهاد و عباد عالی و نواز خدمت و صورت است و سیرت  
 و نواز در دیشل و نواز در مراد و نواز اولیاد و اولیاد و اولیاد  
 علیا در یک چند برین طلب عالم اندر یک رکت و جود ابدی ابدی  
 اولی **نقطه** فراتر میسر حق است و معلوم که بهشت اوست نیاید علم  
 اگر در دلت بهشت نیست **بیت** ابد است امید تو جز این نیست  
 مرشد را هر که حکم شد **بیت** برین مد که خدوم شد  
**ترجیه** او نه حق است و عبادت **بیت** آنکه سبیل و جزین است و عبادت  
 در دلت که بوی غنیمت بر شاد **بیت** جبهه کار و کار اولی بر باد  
 اولی است و نه هر یک که حکم **بیت** اولی است و جبهه جز او خدوم  
 بری دخی ربایت حق جهان را اندر یک کردار لایق قصه و ربایت  
 و با باغ و در کجا و قریه و واقع اولی ربایت و لایق امری حق  
 علیا در دلت در حدیث شریف و اولی در حدیث که حق

**ترجیه** اولی که در تنگدانه سبیل است **نقطه** سیرت سیرت چشیده حق  
 خدوم لایق که کوه سیرت عزت **بیت** بدنی اولی که بوی حق  
 و دعا و مستوری ماکر رضای پروردگار که نیکوکاران و اولی  
 علیا در دلت **بیت** تنزیل لایق **بیت** و در دلت **بیت**  
 و معنی بوی حق **نقطه** تفصیل دخی بوی حق اولی در دلت در دلت  
 الصلوات و لایق الخیات کلام پر بوی کلام لایق تحت اقام لایق  
 و لایق اولی **بیت** معنی دخی بوی حق لایق که لایق لایق در دلت  
 یقین هر یک که مادریک خدومند اقام اقام اقام اقام اقام اقام  
 حقوق و شفق لایق اقام اقام اقام اقام اقام اقام اقام اقام  
 لایق لایق **بیت** جنبه که رضای ماکر است **بیت** اندر  
 پای ماکر است **ترجیه** حق بوی کلام باغ ربان  
 اولی بر پای کلام ماکر **بیت** بری دخی ربایت حقوق  
 القری در دخی صلیت **بیت** ماکر لایق و لایق و لایق و لایق  
 جمله ملایم اسلامیه دلت در دلت و لایق و لایق و لایق و لایق  
 و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق  
 که بن رحمت و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق  
 رحمت را سیرت و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق  
 ابدی و هر یک که قطع رحمت ابدی و لایق و لایق و لایق و لایق  
 ابدی **حکایت** اولی که حق بوی حق و لایق و لایق و لایق و لایق  
 بنای علیا بر لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق



حق تعالی حضرتش را و احدی نباشد و روز قیامت قیامت ایشا کفر  
 همایه لری کرای طوته و انلا ری کرای طوتو حسب المقدور ایصال  
 نفع و کند و منک و غیره لری که ضرر و زیانی ندارد دفعی انکار  
 اگر در ویش و بی نوا ایست پیوسته اول د شکسته لری احوالی  
 بنفست و مرهم نفقد و عنایت ایله دلیری یله سینه تها را سید  
**حکایت** بر اهل قدرت و صاحب ملکته همایه لری درین بود ویش  
 در ویش و از ایدی بر کون توانکره صغیر و غنی اول در ویش  
 منزلته و از ویش اهل و عیالی و اولاد و اطفال ایله تناو طعام  
 ایست که کورده که میل ایدوب بنزیمان اوکته طعام چه لری منتظر  
 اولوب بریسی فقید اعظمه صغیر زار و کربان و کرسنه منزلته  
 عودت ایدوب کویه و نزاری ایله پدر و مادر و برین فلایلی  
 سبب یکا سندن سؤال اندک لری همایه خانه سینه و از ویش  
 اهل طعام ایدوب کند و سنی طعام اندک لری بی علام اندی پدر و مادر  
 کونا کون اطعمه بمیه و مگولات شهنیه کفر و یلر میل ایدوب عادت  
 اطفاله اوزین اعلیوب بن اول طعام درین شتریم جو فریاد و اصلا اطعمه  
 نفیسه دن عیون غناد ایلدی آخر الامر پدری ناچار اول فقیر  
 در خانه سینه و از ویش طشره به دعوت ایلدی وای در ویش  
 نیک اندیش لایقی در که سندن بزم عالم و در ویش اولابز و جل  
 ریخ و رحمت بولایز دیوچک در ویش ایدی حاشا که سندن  
 بر کسه به ریخ و ضرر حاصل و اینطه خاطرنه غبار ملاط و اصل اوله  
 توانکره ایدی بوندت بد تر ریخ و ضرر میسر میسر که پسر جان

برایم سندن خانه که واره سن اهل و بیگانه ایله طعام تناو و مشغول  
 اولوب اکابر لقم و بر میه سن کویه کنان کلوب بروجه ارام اغیوب  
 تسلیمی قابل و سندن طعام کندهن جتیوب بزم اولان اطعمه  
 تناو و لته قابل اولوب در ویش بزم سندن سر کفری زانوی حیرته  
 قیوب ای خواج بوقصه بر حصه نکر سندن بر قضیه مخفی و در  
 اصله بندت سؤال انکه که پردۀ ناموس در دیده اولور و مستور  
 اولان احوال من شهرت بولور و **قطعه** ای که بهر کب تازنده طاری  
 بهش دایره که خربار کش نیک در بابت و کلت انش از خانه  
 همایه در ویش بخواه کاینچ بر روزن او ی کزده دود و است  
**ترجمه** ای سوار اسب رهوار کوز که ایله نظر کیم خریخار  
 قالدی اب و کل ایچ زبون خانه همسایه در ویش دن نازیم  
 روز نندن کور بن اولور انک دود در ویش خواجه نامد  
 اول سنی اظهار ایله دیو بمالغۀ بسیار ایدچک ایدی ای خواجه  
 معلوم اولسون که تناو اندک طعام بزم حلال و فرزند لند  
 حرام ایدی فایدا اول مقوله طعام ویر که اقدام اعدم خواج  
 تعجب کنان سبحان الله هیچ رطعم اولور که شرعاً بر نه حلال  
 اخره حرام اوله دیدی در ویش ایدی قران عظیمه فن  
 اضطر فی محصه ایه شریفه سینه او قیوب معنای لطیفه ملاط  
 اندک و طریقه انیقه عرفان کندی پس هر کیم که کمال مرتبه  
 فقر و اضطرار ایله ناچار اولور اهل مردار که حلال در است  
 در مانده اولمیشله حرام و موجب و پال در آمدی او کون



تا پیر جنبه ای که اوله حیا به سکه و چون سلاطین جهان در  
 السلطنه و سائر فائزین خانه منزل سنده در سرب سر نیزه اولی  
 محتاج و بی غلبه و در فقره کذا به حق جوار ثبات اولوب پادشاه  
 الملارک احوال و احوال و سیاه سعادت مایه سینه ها اولوب  
 علی قدر هم تعیین مراتب و تقریر بر مراتب دمت همدل نه لانه و  
 در **حکایت** کتب تواریخ و دستخطی بر مال نه تا قلیب چه بگوید  
 بر خبر بدی و در که خال و زون و نیشان و سالت کلان اهل  
 سر که از باغ لطافت نیزه و حضرت و ملاحت قهر و بدی و بیکه  
 بحسب سکه استخوان حضرت یوسف حدیثی علی بنی و علیه و علی  
 الا نیا و العداوات الی الخ و مرسته مصر سب و نیشین عز و سلطنت  
 و فرکان و دوا و ملک و ملت اوله قدر کایا مدد حکمت خالق ابرار  
 اباه طوی را بدی نقطه و سالت کمانده و زرب و زرب جسم لطیف  
 نزار و ضعیف و بدی شریفی لاغر و خفیف اولوب غیرت افزای  
 کل رعنا اولان رخسار مطهری صوفیه و زرب روی دلجو ای  
 مثال اولوب رخسار روی عتاق پر و بوی زرد اوله و بوی خوش  
 کیفیت اختلاف احوال و سبب تغییر بالارست سوال اتان که نه  
 جلیب و بدی بیکه کمانده سالت الماح و تله و هر طرفی نه اجماع  
 اولی ای بیور در بیکه برفانی در صند مبتلا به و غلب در و کل  
 بلا و بیکه ای اندام نیزه و غیرت کمانه بر حال به به مستغنی و لای  
 تدبیر این لو حضرت بیور و بیکه سر پادشاهی و سدره جنانی کمانه  
 و زمام اختیار بها با دست قصه قصه که غروب عالم بر الیای مرده

ان و نسلا اهل و عیال و اولاد و اطفاله ایله طهارت و اقا و اقرب  
 تجار و بیور نیزه مجال قالا مغله و رانده و برادران و ش  
 لا شرف سنده بر و قلا کوشکت کسوت بعد الطبخ اهل و عیال ایله  
 سدره و اچون تنایه و ایدرکن فرزند و بلند که کلوب آنک طهارت  
 قهر و نه و اقا و غش ایله حال و بوسه و اوزیر و اچاق جانی  
 سقا اولوب و بیکه **بیت** ترا شب بعیش و طرب میرود  
 چه دانی که بر ما چه شب میرود **ترجمه** سکه خاکم که بید و طرب  
 کنما بیزم تا لعلیه چون خوابه بیکه هر سالک و شمع ابریکه  
 کو به طرافان و فوقه لدر فریاد و افغان ایدوب و اوله اگر حضرت  
 بر و هر کار روز قیامت بکتاب ایدوب هر سیه که بوقله  
 بجز واضطرر که فتنه اولوب است آنک احوال و غرض خبر و ایدوب  
 لایق و سزاوارید و بوحظ اندوکی زمانه نه کونه جواب  
 و بر ما بیور دیور در و شیان ان الوی خانه سدره کوی قهر  
 و ایدوب در هر نه به مالک ایه تمامه صفی و لای که ایه عتاق بیکه  
 جله مقاصد برین فوق الما و ل بوی اوله بیکه سدره کایا  
 و بوی و جودات حضرت رسالت پناه حلاله علیه و علی و قهر نه  
 که هر و بوی احوال بیکه حقدن ان و کل شفقت و رحمت  
 سینه ایدوب عزت جله معصیت کرب و مفتر ایدوب و مال و کل  
 بیکه بولس که کرد و جنبه نه بیکه عتبت بولس که کرد و بیور  
**بیت** و سکا و کوی کایا به در و شیان تا پیر و جنبه نه  
 بی و غش که **ترجمه** ایله کلوب ایله در و شیان احسان و عطا



اولی هفت ساله که نفسش هوس و کویک از روی بود که ناه  
 جودن سیر اوله و بر کون غایله جائله جودن خلاص بوله بوات  
 کلیم عدم مساعده دن ریج و مقهوره ست حکیم در حکما یا یخوب  
 بو مرتبه زحمت و مشقت چکر بن و مزروع فوادینکه نیا دکره تخم ضعف  
 ملاله اگر سر دیو چک بیور دیکر که مالک مالک فقر و ضرورت اوله  
 آجلره موافقت و سالک قناعت اولان محتاجه مرافقت ایدرم و  
 ایدرم که بر کیم بنم و لایتمه بر فقیر کرسنه کلدن دیکر اوله و بن  
 اول سب سیر و ملاغله روز قیامتده شمسار و ملک جبار متا بنه کرفله  
 اولام و کبار مشایخ دن برینک عندلیب طبعی خط بخاراده بی  
 دلان ایلله نغمه سل اولمشدر **قطره** ای کرده شکم سیر از افلاطون  
 باد آرازان کرسنه بی ارامه توتهب همه شب بخواب و اوله کنان خواب  
 کو که چنین رو بود در اسلام **ترجمه** یاد ایلله کرسنه احوال و نفا یله  
 سیر افلان نادان دارا سلامه روی بوک کیم بن او یخوره اولان  
**فغان حکایت** اولنور که ولایت شامه ملوک لاملدن ملک صالح  
 اطلاع مشایخ و مصالح انا را چون کیم لر بغلام ایلله خارج شهره  
 مقابر و مزارات و مساجد کثیره البرکاتی زیارت ایدوب هر کسکه  
 احوالنه تفحص اعلی عادت اغشیده نرستان کیم لر نیک برنده انقا  
 بن مسیح نکه ایدر کن گوشه چشمی بر رویه ایدوب برهنه  
 کلدن برک بید کیم لر زان و بادوزان فقر و ضرورت ایلله اولان  
 نخل صبر و سکون نرینان اولماغله یا الهی وای پادشاه پادشاهی  
 و محتاج لرک پناهی سنکه پادشاهله ارزانی اندک نعمت دینو بی

سر ایلله خطوظ نفسانیه و مدار هوا و مشتملات شیطانیه ایدوب  
 احوال ضعیفان و محتاجان دن غافل و ادا شکر نعمتدن تها  
 زاهل اولمشلا در اگر انلا روز قیامتده داخل جنت اولور  
 لا راب و مروضه رضوانه بول بولور ایسه سنکه عزت و جلاله  
 حقیق بن اول جنته وضع قدم انم و انلا رکند و کیم طریق کنم  
 دیوانیان و بی اختیار فریاد و افغان ایدوبی ملکه صالح در حال  
 مسجد کربوب درویش بر قنای نرینا ایلله اوق بیک انچه اعطا ایلدی  
 و نالان و کربان ایدوبی که بن شوبه شمع اغشم که درویش ان پادشاه  
 جنات اوله لکر کدر امدی شمدی بیز پادشاه ایکن سرکه صلح  
 و صلاح انکه فردای قیامتده سرلر پادشاه او بیاق بیز مله نحا  
 قیوسی اجماک و نظر حمایت کیری در یخ ایدوب آب رویی بر نره  
 صابجاک دیو رجا و خیرد عکسه انجا ایلدی **نظم** من امروز کردم  
 در صلح باز فوفا بروم مکن در فخر من انکس بنم کز غرور چشم  
 ز پیکار کان روی در هم کشم تو هم با من از سر پینه خوی نرشت  
 که ناساز کاری بود نر بهشت **ترجمه** سکا ایدرم در صلح و صلح  
 دارم نیاده بکا سندن کشاده ایلله باب لطفی نیاده نه عکس  
 بنی مغرور اید اقباله عنوان اولمی بن کدال خرد مشرقی ر و کدات  
 بکا لطف و عطا ایلله بکون حسن رضا کوشا و له باغ جناز ایچدن تعلق  
 خدا یاور بری دخی رعایت حقوق ضعیفان در اوام مهمان لایسته  
 ذمت اهل ایمان در نرینا انلا رقبه رحمانی برهنه سنبه و عطیه  
 علیه در وحدت صحیحی بوضعی تفریح اولمشدر که هر کیم که حق



ضیافتی بختا و ذلتی است که مایه لایم اقلای خدی غیا ابدی مردم  
 حالاً بوی که نه باره معامله ظهوری نداشت منشا شود و بریم و بوی که  
 سرافکنده و بر تشویشیم **بیت** چگونه سر زنجالت برادر از پیر  
 که خدمتی بسزا بر بنا ملز نیست **ترجعه** خجالت بجزی و طافا لایم  
 سرافکنده **سکالایق** المده کلیدی حقیقا که بر عدوت آمدی سوتی  
 در که پیر لیکر صدور آینه قصه رده بی معذوری و المذره عند لایم  
 انقاس بقول غنی ای نذر سر ستمی که مضمضی قبول عذر خواهان  
 او لایقیت تقصیر غنی دان من غفلت پیر بوی که **بیت** اگر در عذر نیست  
 تفصیر بر سر بفضل شامیت امتین و ارم **ترجعه** قصه مضمضی که  
 کرچه بسیار سنگ نقشه کار و امانت دار دو قصه نده اشتراق  
 ایله عذر رخا اخلط و بوی که نه بسطه مقتضات اغار ایلدی طحیح  
 یاز که بندن توفیق و رجا اندک قبولی معذرت خصوصیت غنی  
 واضطرار حکیم و ساحت طرکه تخم ضرب و ملان الکه زوایا بر مرقه  
 ان اقتضا ایلدی که بوی که نه صد هزاران کناهی بر کن عذر رخا اخلط  
 قیری و سکا که مستلک معذرت او لایق مایه اول و سرش لایق  
 موصول قلم **بیت** چوین بر تو نمند از انافق هر رخه ناپیدا نشاند  
 جو سایه هر چه که بود **ترجعه** هر عذر اولد فحکم بر تو نشاید  
 وین نابود اولدی بر هر چه غلط **استغنی** بیه مردم و یکان کلام در  
 اولایوب ارباب قوتی فایند محض قصور و سبویه که مدینه غایتند  
 دهر در قاعده ضیافت در ماسم اعزاز و لایم و لایم تو بوی که  
 اشراق و کرانه مخصوص قسطا علامت مرتوت و نشانه قوت و دلایم

تعالی به و در دنیا مینه ایان کنی که لایق ایلدی و در که مرمت  
 اگر ایام ایدوب حسب القدر و در خدی بوی که و لایم هرمان بوی که  
 سحاک مرتبه اعزاز و احترام و نشانه لایق و حلاله موافق و جمله  
 رعایت اقلایم از مرء قیام ایدوب تکلفات سبویه عاقلیم سینه  
 قصور و انظفات عاده مرا نندرج فقر صدری رایشه **قطعه**  
 چون شرف سویی بهمانی هر چه دارم قاری مهربان کن  
 و مرء مرء حق لایم هر چه دخیله او بوی که کن **ترجعه**  
 سنه تشرف ایدوبه برهان نیه قادر بیک فلان ایل  
 که مرء سنگ ایت همدان اولد جمله دخیل ای ایلایه  
 حکا دیمل در که بهمانک ایدوب که نظر غنه هان مضمضی که  
 علی ایدوب زلفا و سنگ خست و نه لایق **حکایه** مری در  
 بوی که خطی الطیفی کن و تنها بقیس قیلده سه نزول و بوی که  
 اندی اولد زمانه سید قیلده مالک بن اویس ایدی انک ایدوب که  
 بلیق غلم نشانه وفاق مکانه مطلع اولم غله مها نند از مرء  
 و لایم و لایم از مرء تقصیر اندی و تو بوی که نند سکا که  
 کز دی طحیح اولد جادو زلفه من غنی خوش ایدوب اولد بار کزانی  
 کوم و کلیدی ایله وصال شیب و سبویه ایدوب لایق و غنی  
 اولدی چوین اولد قیلده و نه ارجال راده سکا اولد قیلده  
 معان نه مقوله کیم ایدوب معلوم مالک ایلدی غایتی  
 و حکا خجالتند سرافکنده اولوب نامر اعتدال با زینت خجالتی  
 بیل کلید شاکره لایق و لایق که موافق و جمله سبویه رعایتی که



بلکه شرط میزبان بود که سماء اکرام و نعم بجای سفر افتاب  
 عالمیابی که هر یک یکسان تابند و بحال خود واحد ابر نیست  
 ارز و رسان کی هر جانه برابر بارند اوله اگر مهمانی مرد عظیم  
 الشان و مردم رفیع العتوان ایسه ایفاء حق ایدوب قدری  
 کوره رعایت و اگر فرومایه ایسه مقتضای ذات نجسته صفاتی  
 اولان مروت و فتوت و نازمی و حمایت اغشیل و لو زری کتله العتف  
 خدمتند تقصیر موجب ندامت و تجلب شرم و محال در مقام استقل  
 حقند آنکه تفضل و احاف سب بدانی و باعث پیشانی و کبر  
 و بومعنا فی حسن تغییر ایله ادا و ابلغ عبادانله انشاء اغشیل **نظم**  
 میهمانرا عزیز باید دولت از ره مردی و جوان مردی کروز  
 و لایق خدمت خود حق او بجای آوردی و بود سفل کز نعل  
 گفت که چرا با وی این کرم کردی **ترجمه** سا که مهمان  
 اولسه بر کسه اگر ایله مرد ملک بولند غرق اوله مسافر  
 بر جلیل القدر ایسه ایتمش و لو زری بر نه خدمتی سفل  
 و ادنی ایسه کسه دیر بخون ابتد که آله بویه مرتبی کرام لازم  
 الاکرام دن نیجه کبار دشمن لرینه مهماندارق و نازم اکتان ایله  
 علق مرتبه لرین اغشیل خدمت در نته که مورخین میانند  
 چنبار بولت در که ولایت کرمانده سنی و مهماندار غله معروفین  
 نامدار و ارا بدی که پیوسته در مهمانخانه می کانه و کرام  
 ضیفک و نازم جمعیتی فوق العاده اماده و خواص احاف خاص و  
 ایچون نهاده ایدی و هر کیمه که آنکه شهره داخل اولایدی البته

سفر کومند انواع نعمه نازل اولوردی و اول شهر اقامت  
 اترکم وظیفه چاکت و رابته شای آنکه ضیافت خانه سندن  
 واصل اولوردی بر کون ارزوی تسخیر دار و دیاری ایله و نشاء  
 کامکار و نر نه عضد الدوله سوق عسکر پیشمار ایدیک مقام  
 عدم طافه مقدر او ناعله داخل حصاره کور و ب اول حصن  
 استوار قرار اختیار ایدی و هر روز عسکر عضد الدوله در حصن  
 برور ایدوب مستعلا فروز نازنه خلعه و جنگل و منلا و  
 قوا در حرب و قتال اولور لارا ایدی و هر شب ملکر کرمان لشکر  
 عضد کفایت ایدو جک طعام فراوان کوندر ایدی عضد و شاه  
 نیک نهاده خبر کوندری که کوندرین مقاتله و محاربه ایچون  
 سوق اخبار و هر کیم اعداد زاد له عسکر مزید امداد جمع اعداد  
 دکلی در بدی اول و دخیجوت شاهانه و یروب کوندرین جنگ  
 اعلی اظطر مردی و کیجه لرا رسک طعام و خیفه مردی در اگرچه  
 دشمنز اولد قلمری ظاهر و نمایان اما شهر مزده غیب و لامکان و  
 ولا تیمزده ضیف و مهمان لرد بر زم منزلتیه انلار کز لری ندر کشت  
 اولد ایوب کند و طعام لر یله معیشت اعلی خارج دائره مروت  
 و منافق و نازم فتوت در دیو جک عضد الدوله بکا ایدوب نالوشه  
 انشیت و مروت مالک اولان کیمه ایله محاربه و مروتک نشانی و فرمودیه  
 لر نشانی در دیو عسکر کیرویه و ندر دی و مابین ده اولان نشانی  
 وفاق و اشفاقه مبتدل و اختلاف ایستلا فقه محول اولدی یو خبر کوندر  
 دی **ت** مردی کن بجای دشمن و دوست کز مروت زبان نکر کسی



ايد بک يده اول صير خيچنه خيزان خايد چوله نرسکا هاشا و اب صفلا بکده

دفع عطش ايدوب تانا اولاق پس اولم مضام اولم و مرعات خاطر

لري شخم در و شينغي تلف و هاشا سینه علفا اقل کم کم و مر و تون

دور و اول قوت و لذت و محض قصور در و دو چکد مس بن ناپيد ايلعنا

لطيف اختيار و شال و ايل و لذت نشا و و کلام فطنت عفا و شينغي تلف

ميلي اولوي ايفندن عاظمه و اولدين اريدن ساهله انگله اولم و تون

برق و محض پير و تيم خورست ايجي مقدر تک نافه تعليم ايلدي اولم

دني خانه سر کور و برب لسان تخصيل قهيد و رتوت و شينغي تلف

ايجون فطرت و تون و بسط مقدر و تون و تون و تون ايلدي اولم

تضمير بيشاس ايدوب خورست ايدوب و اجب العرض کلام و مر و تون

نفر بر ايدوب و دو محض ايدوب رخصت ائاش ايدوب و تون و تون و تون

حرکت ايدوب خانه ايدوب کور و کن اتفاق خوانا حاشا کتانه و اولم

اطمئنه امان اولم فله محصل سر خوانه کلوب در يون ايلدي اولم و تون

طعام ايدوب ايدوب چش و اول تخم رست چکچک محصل خط ايلدي اولم

بو تخم بر و ممان اولم خوانا حاشا تون و تون ايدوب و تون و تون

لايق مروت و طه و صاف و صاف و تون و تون و تون و تون و تون

مالی اسما و حيد ايدوب قوت و تون و تون و تون و تون و تون

تيموب فک و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

دروا قطعه اندر ايدوب ايدوب و تون و تون و تون و تون و تون

بر لب جويان عمار جز فک کم نشا کد کشت تيم

ترجمه دوست و دشمن ديدن در کمال ايت ايدوب کيم سر و تون

زبان و هاشا ايلدي ايلدي و تون و تون و تون و تون و تون

جس و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

و قصور و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

احت ايلدي و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

و عا چله و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

مض بن ايدوب کد محض خط و تون و تون و تون و تون و تون

اوچين نرسک و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

قصه سياست ايدوب ايلدي و تون و تون و تون و تون و تون

اي ايدوب کد تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

لحوظ و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

صنایه سياست ايدوب و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

و کاک و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

تکرار تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

يکسان اولم و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

تونا دفع عطش و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

فشان ايلدي و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

ده و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

بر فلان کد و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

سياست ايلدي و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون

احسان مالان کد و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون و تون



بود آیین میهمان داری. اید سن که لطف بی پایان لب انهد  
 میهمانی ده دیک نهال مروث و احسان. ببرد غی حق سائلانی رعایت  
 در بعضی جز و سائل یا تعریض و تبلیغ یا اظہار و نصیرح طریق ایل اولان  
 ایت کریمه و اما التائل فلا تنهر ده اولان فرمان الی اقتضا سی ابله  
 حرمانی منع و منعی در ولست لایحق و لوجاء علی انفس حدیث  
 شیرینی و نری دخی لولزم رعایت حق سائل حد کمال منتهی در و کمال  
 معجزایات عیسوی ده علی نبیا و علی سائر الانبیاء افضل الثقیات  
 و اکل التلیمات واقع اولشد که هر یک که بر سائل نا امید بود بر هفت  
 تمامند که آنک منزله ملائکه رحمت نزول و بین و برکت دخول از مشور  
 ولایت و کرامتک سلطانی و اقلیم قفرد و بخردک شاه عالیشان سالک  
 مسالک لطف و کرم مالک مالک حسن نیم شیخ معتمد و مکرم  
 حضرت ابراهیم ادم قدس سره الشریف بفضل الملک اللطیف زمان  
 سلطنت و او ان حکومت نردن بیور. لایزایدی که سب و روزا بویازی  
 در یوزده اید سائل نردن او نکه دوست خبر خواهه قاله کلام  
 زیرا قلیل و کثیر و عظیم و سیر هر نه و بر سکز نصیب زاد معاد  
 ایچون سزای سرور آخر نه تعب و زحمات بظاک و نهی دست اول  
 منزله نزول سکز مانند من جاء بالحسنة فله عشر امثالها اقتضا  
 اود مرتبه زیاده تسلیم ابله مراسم محبتی آگاه اید بر قطعه  
 کرت شاد عاشره و کون از روست. باهسته دل سالان شاد کن  
 و نرا آرایت باید از هر بلا فقیری نربندیم ازاد کن. ترجمه  
 ایکی عالم سرور و مستربیک. لطفه سائلانی دلشاد ایت.

هر بلاد و دن خلاص اولام و بر سک. بند غدن فقیری ازاد ایت  
 بری دخی در خواست شفعا قبوله در زیر شفاعت اشرف  
 و اعیانند برینک زبان نصیرح سائلانی عبارت در پس کبار  
 عالمقام که احترام کلامی لازم و بحر ملک کنا هنی عفو و عجا و حقیقت  
 اولان سخیلانی قبوله امر مخم در و قیوه و اسعاق مرادات عادت  
 اهل سعادات در حکایت کبار اعزه دن بری برجم کنا هکار  
 حقند منصور خلیفه دن شفاعت و عفو و صغ ایچون رعایت  
 اتدی منصور بو کینک کنا هی عظیم در یو جک اوله غیر صلیب  
 قیصر بن دخی برجم عظیمی شفاعت ایدم زیرا برجم سیر دخی شفا  
 دخی فراغت ایدم سردیدی خلیفه کلاعی خوش کلوب شفاعتی  
 مقبوله و اول بحر ملک کنا هنی عفو ابله جیز قبوله موصوله ایدم  
 اگر بر کسه شفاعت اتمک بستر سه بو و جمل اتمک کرک در دیدی  
 بیت انرا که چنین شفیع باشد قدرش همه جارفیع بلند  
 ترجمه هر که اوله سنک کیبی شفیع قدر و شانی اوله هر بر رفیع  
 نگارستان ده مسطور مد که اصحاب قوت و ارباب قدرت  
 زیر دست آنک خطایلین عفو اتمک رفعت قدر و علوه نه نه  
 و شفیع کلام بلاغت نظامی کبار دن ظهور مرجمه سبب و حیدر  
 صدور شفقت بهانه در حکایت بر شخصه نهعت جنایت و نیت  
 خیانت او انما غله قضیه غیر مرجمه سی والی ولایت حکم معروض  
 اولیچو محبس فلاکت در حبس اشاره بیور لوی و مدرت مدید  
 و غمد بعید مروی ابله محبوس مایوس محنت مأنوسک



اتش اندیشه بد شرعی بقیم کفاده است نه یا اندر مراد اب عفو الی القبل  
شست و شوی. بواجبی فضا شدن از ترک او کی بر سر صورت دخی صورت  
شفاعت الاله که حقند ای دولت بناده اهل هر یک هفتد و کلان نامه ای  
اوسه سیاه چون رقم ضلالت و در رفقه شفاعت والی و لایسته  
واصل و شفاد احق حسن مغتنه اطلاع حاصل اولیای حق بجلایه  
بطولوب دیندار و زری بجز باری که بیت انزاله ز روی لطف  
در خواست کنی کارش حاصل می و برکت کنی که ای کم لطف  
نسبتک عفاست که بر شصت و دنی بولور سعادت چساوله یا بر غیر  
سلفی و دلایر شقیق صادق چنانکه که ریاض کمال تنده فواج  
روایح مرور و وفای مبدیه و مطالع حقا لاتنته او مع صدق  
و صفای جرحش بد اولور شفا غلری واسطه سیاه انگه جملهر بر  
و کما هذین کچین غایب انتقامی می و ضحک کنده معصوف  
و مستلک نرسد و وجود فی باغیال انکار نه مصروفی قیلین و  
مهاکبه حب دین اژاد افکند و دست و خوانه قلب و برخا باد ایلام  
بیت: بفرمانت تو ان اقبال کن داشت ز جوهر کبریا نعلی کند  
رجوم کس تو چه فلما یلیر سنک امکله ادو باشد جلالت  
نه وار بر کبر که عفو الیکم و مجوم و عسیان و فاجری حد و د  
شرعیه ده شفاعت مرضیه و خواطر عیدیه اولماد و غنی مقتر بر کله  
اول معصوم دعا یا رب دین و دینایت و اهل اولی و ایمان دان  
ولا تا خذ کهر با ناله که بیده می ایلمر عدم چنان شفاعت معصوم  
و نه معصوم در حد و زمانهای و احکام رسالت یا نه ده صلی الله علیه

ذکر احوال صفتی ضایع در آن باطنی و حسی و الزامی و یکبارگی محنت و مشقت  
 و نگرانی غافل و ذاهل اولیست بر یک اصحاب لطف و کرم و زینت علی  
 حکم مروت و حق اندازد و علم و فقه و وفاداری و علم عالم و فصاحت  
 ادبی اول محبوب و محنت و قریه شغاعت تجرب و بی نصیبی و فقر  
 ضارعت و بلند و فرقه شغاعت تجرب و بی نصیبی و فقر  
 اندکی که جوهری که ذراتی نجات و تر و لطیفه نظیفه مرهم و لطیف  
 و کما هکذا و لیکن منزلت اقل نام و زندگان که از مرده و حسی و طایفه  
 اقتدار در امری اول محبوبی و در میان محنت و زلزله فداکاری  
 ده و لفظ و فکر و قدر و قید و بند و ستر و خلایک و محتاج بهادر  
 و مقدر که جنبه عالی و رتبه کم و عجم و کثیف و بی و کم و زلف  
 تعلیم بر این اند و شکر اگر اول و حبیبی و ما چو سکه و امن و محبت  
 اولیان و جوهری و عطیه و نژاد پاک و عجم و سرب و تعلیم اشارت  
 بهر شایسته و صوری و اگر حبیب و طایفه و نژاد و نژاد و نژاد  
 ایسه و عفو و صفت با نیک و کم و نژاد و طایفه و نژاد و نژاد  
 بیایگی و ارد و غیره و بر عفت و حق و سرب و نژاد و نژاد  
 خاطر شغاعت این و عفو و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد  
 بجهت شایسته و نظام عام و بر عفت و نژاد و نژاد و نژاد  
 چون بالاننده و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد  
 کاران و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد  
 شغاعت بالاننده و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد  
 ابر و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد



رعایت در که شی بیسیرا الله شتاقی تحصیل یا بر خرد منه قبل یا بعده  
 لازم بود استانی نیکی کیدل اشتغال و اگر چه در سبیل رعایت بیدار در اوقات  
 نظر کرد اول در عید بیدار و اول واسطه و قبل از عید بیدار  
**حکایت** یک شب بر خیزد یک خانگی بی بیجهل و بر کوچ کون انداخته و از آنکه  
 فکری من اندیشه جفت اول شهرت سفر کرد و آخر کار و کینه و دروب  
 مرد را یا مرید رفته و از رفته بیدار و ساقا خانه سخی احوال را بداند  
 فقیر ناچار از روی در هم و بنار الله روی غریبی خردت بر عزت  
 و بر خیزد نه تعجیب را بولب اول شهرت و وصله بوی چلی ای غریبی الله  
 کلین و بر یک باز که عزت پناه قصه دفعه ای بیکه باب و ولایت  
 مانده مرقدا و لای در بان بیخ و صدقه تصدی و یکم سین که  
 بویله که در دفعه یکم اقامه ابد بر من حی و جوی و غریبی الله  
 مرید ای و زو یک ایشا بی اوله علاقه سبیل بوی کونه کسان خلق  
 اقامه اقامه و یک بیکه ایشا بی اوله علاقه سبیل بوی کونه کسان خلق  
 و زو یک بیکه بویله بیکه ایشا بی اوله علاقه سبیل بوی کونه کسان خلق  
 بر زمان اگاه احوال بیکه بویله بیکه ایشا بی اوله علاقه سبیل بوی کونه کسان خلق  
 حاله مدینه بر خیزد کلام که بیخ حاله کون نه علین مرحت اید انظر  
 ایدوب حصین مدینه در و غریبی مرید اید و ساقه خانه ظاهر  
 جا کید لای که کون دلی دفع اید در بان خند کناه و بیکه  
 ای بیچاره سن بر روزه نادان و بر غریبی بیکه شتاق اید بی بیجهل  
 بویله و سبیل قبل اید کلین بویله کاهه بویله بویله بویله  
 عزت رعایت کرد که سید و اکران و کلین عذر رجوع و بر کار عید

و سلم شفت و رحمت لایق و شادان ایشاد اهل بولنه موافق و کلام  
 و سبیل طعنه خاند مذکور خلاق میانند مستور و یک که بویله  
 حضور نه مدت سر فیه اید بر جوان کون در بیکه عازین بیکه صف  
 اید و کلام و رخسار اید از روی بویله و ساقا اید بویله  
 اولای لطف ابلع ربانی صیقل و صفت که فاضل صفت که اید الله  
 رویه جلا و ربوب مصور و صفت صفت اید صفت روی و بویله  
 قلم بر ساقه لفظ لفظ الانه فی حسن تقویم اید نصی بویله رب  
 چه را کت اند کمال قدر عز اید اید **بیت** هر چه بر صفحه اند  
 کنند کلام خدایا شکل مطبوع بویله اید اید **بیت** هر چه بر صفحه اند  
 هز نه نقش لید بر لوح فکر نه کلامه خدایا اید اید اید اید اید اید اید  
 سکه یاد شادان ساقه چهار روی شهرت بویله قطع استوار بویله  
 فرما اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید اید  
 شاه جولان پر شادان کون و ولت و ایدان سلطنت ایدان کسان اید  
 شفا غیبه سبیل نه فراغت بویله بویله در ساقا طاعت بویله  
 قطع حیدر دیکه بویله یاد شادان اید بویله بویله بویله بویله  
 وار در جوی سبیل نه و تعالی قطع احکام اید بویله بویله بویله  
 ولایت رفته فاطمه اید بویله اید سبیل قطع و شتاق اید اید اید  
 دفع بویله در سبیل ساقه کون دست نازک مر حقه نظر اید اید اید  
 بیکه صفت کلامه و بویله و اید کلام شفا غیبه نظر اید اید اید  
 اید حزن و اید اید در زکات فیکه سبیل و ایدان و حکم جلیب صفت  
 سبیل اید حلقه طاقا اید اید اید و بویله بویله بویله بویله بویله



شروع ایله اتفاق بوکنت و شهود پس برده دف و وزیر که مسوخی  
اولیجاق در باینت یکمکه مکالمه ایبر دکن دیو سواله اند که بت  
کنان دیری که یکمکه کلوب وزیر که متناسیم سابقا کما منزل  
اجار اغتیدیم دیو بسط با ط قفرب اندی بن دخی لوم و تبیس  
ایروپ مقدما و اجه تمهید اعلیه وزیر بن امید اتفاق اوقا  
طوع خام در حو دفعی ایدم دیو جک وزیر اول دار و دیار زند  
اواره فقری جان فی مظهر جفان محط اعلیه عظیم غلط اغش  
وار حضوره کتور و مقاصد و مراد اف کما ینبی بتور کتور  
لشامز و حق خدمتی بقا عشق اغرا جبار مرد دیو حاجی و  
عز حضوره احضار ایچیک وزیر عالیقدر تعظیم بسیار ایله  
اداء لوازم دلتوازی و اقام مراسم چاره سازی بیور و اهل  
و عیال و اولاد و اطفا فی تفقد و احوال لری ایله کمال مرتبه  
ایروپ هر برنه تحفه کویانه و هدیه شاهانه ترتیب ایروپ  
حریفکه عنان عزیمتی وطنی جابنده و ندر دی و شاد کام  
و محصل الملم منزل و مقامه کوندر دی **نظم** نوره انزه  
و فاسینه ده سهل مردان صحبت دیرینه ده روی مکرده آن نیر  
خوبی یاد کن انز خدمت یاران خوبش **ترجعه** نور و مهر  
و فادن سینتی کینیه سهل طوتم کینیه ویر صحبت پیشینه  
یوز چورمه نرزه یاران د و نخواست اید اعتبار اید محصل خدمت  
دیرینه **حکایت** ملوک سالفه دن عبدالله طاهر بر کون  
مجلس برا احترام خواص و عوام د خولنه اذن عامه اید و

ایروپ ارباب حاجان عرض مراد ات ایروپ کلامی مسوخی و قبول  
و مراد لری خیر حصوله موصوله اولوب منزله مسرت ایله عود  
ایبر لری ایچی بر یکم کلوب ایامو خجسته منقبت سنده اوزر کن  
هم حق نعمت و هم حق خدمت وارد رتوقع ایبر که بوا یکی حق رعایت  
ایروپ بنی در که خولدن درجه قبوله ابصال و مقاصد بتور  
الحال منزله ابراهیم دیری عبدالله طاهر حق نعمت ندر دیو  
فلان کون دار لافله بغداده کویکه دولت و دیریه سوکت ایله  
او کندی کچر کن جامه نیر یاز و قیامی دیبا کو غبار آلود و ایلون دیو  
در خانه صور چشم اول خاکه صابونم آب و نعمت در آنک  
خالا طلب ایدم دیدی **نظم** کس کو بر تو دارد حق آب  
فراموش کن در هیچ بابی **ترجعه** کیم کیم اوله سنده حقانی  
فراموش ایلم بریده ای عبدالله ایدنی یا حق خدمت قیقه جری  
ایندی ای شاه کامکار بر کون سهند سعاده سولما و لاف صدوز  
ایکی باز و کیم با شوب امداد اغشیدم دیو جک پادشاه نیک نهاد  
سولر برین بوا یکی حق اثبات اغش سین دیو تربیت تامه ایله اسعاد  
و لطف و عنایتی ایله دلشاد اندی **نظم** سر کاف کاهل اقتدار نند  
جهه میکن نواز و حق گذارند اساس مکرمت بر حق شناسیست بصورت  
ناشناسی ناسپکیست **ترجعه** حق بودر عالمه اهل اختیار و اقتدار  
اولدیلر مسکن نواز و غم کسار و حق گذار مکرمله متصف در خلق  
ایچنده حق شناس حاصلی صورتد بر درنا شناس و ناسپاس بر حق  
حق کرم در رعایت حق کرم ارباب هم قشند فرایض و واجبت کبی



چه خواهد گفت پیش از آنکه باریک **نزدیک** است و این مورد که در آن  
 قیاس است که در میان بعضی از اینها **نزدیک** است و اینها که در میان  
 نه بود و در میان آنکه که در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 زیاد و بسیار اندیش و ضایع اطراف و انگاه ارباب اید و در میان  
 سرگرم و حاصل اندیش و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 حق جود اوست و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 همه اهل اولویت یا نزد **نزدیک** است و اینها که در میان  
 اینها که در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 و بسیار بود و تمام عالم را در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 زیاد بود و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 جلدی که در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 تا خن و یکسان و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 اول و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 عزیز **نزدیک** است و اینها که در میان  
 که اینها **نزدیک** است و اینها که در میان  
 و احسان اید و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 و از کار و وقت و اینها که در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 دستگیر و بسیار و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 پناه آن شاه الله تعالی و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 جازان و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان

اوت و سکن **نزدیک** است و اینها که در میان

غایت اهر و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 مثلا بر یکدیگر نفسی و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 ابله اظهار صورت حقان و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 رعایت لطف اکرم و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 که در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 عجله بر یکدیگر و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 چگونگی و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 شیشه و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 بلا جوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 و از این به شرح و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 چیز فیه و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 میان جوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 قیوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 عیب جوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 اعتراض و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 باید که جوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 قانق و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 آنکه و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 او قیوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 جوت و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان  
 مرا سلیست و در میان **نزدیک** است و اینها که در میان

مرا و در میان



محبت صلی و ایثار و مجالست عقلا و اختیار کمبای سعادت ابدیه  
 و رفاهای دولت سرمدیه در **نظم** مهر پاکان در جان نیت  
 دل مده الی بیج و خوشان • ناز خندان بانگ را خندان کنند  
 صحبت مردانت از مردان کنند • سنگا اگر خارا و کر مر بود • چون  
 بصاحب دل رسد کوه شود **ترجمه** پاکمر مر بر میان جانانه  
 دیکه و بر کوه هیچ کس خوش طبعانه دیکه • کله در باغی کل تر صحبتی دادی  
 ادم اید از صحبتی • سنگا اگر خارا و کر مر را اولور اهل دل کو بند  
 اوله کوه را اولور • و مکه فرسک قاعده لری • بوایدی که هرگز جغتوی  
 اهل فضل و عرفان و حکماء نکتہ دانان دن حالی اولور بجمع  
 احکامی قرین رای و مشورت اهل حکمت اولور • ایله طبعی  
 دور بتوز سال اولور • سلطان سخی ماضی حکم عمر جیامدن  
 تحصیل مقدمان حکمت و تکمیل اوزم سلطنت ایچون کند سربنده  
 بیله جلوسه راضی ایدی و خلفاء عیالیه نکه اکثری غث و ثقیل بینتی قریب  
 و تبیینه و بالذات حلال و حرام میان تی تمیز و تعیینه قان نرا لک امور  
 لرند اهل حکمت ایله مشورت اوزره ایدن لر فائده حلافت نامه ای  
 ده مستور در که بادشاه افاق اطلاق اول کسینه لایق و عاقل  
 مکارم عنوانه موافق در که حشمت و شوکت اقلانۀ فایق و نظم ممکن  
 ده صدور ایدن اولور علم و حکمت مطابق اوله پسر قوت و قدرت  
 کامله اصحابه و شوکت و دولت شامله اربابنه اولور • اوزم در که حکمت  
 بالغه ایله منصف اولور و بی معاندک حصوی اولور • و مکه در که تدبیر  
 و تصرف جهان ایچون تحصیل اندک لری علم و شعوره موافق عمل

ظهور ایدیه مع هذا مقارنت فضلا و علمایه محبت و منادیت حکما  
 و رفایه میل و رغبت و مصاحبت ارباب جمل و غفلت دن اجتناب  
 و عزت ایدیه **لر قصه** • همشینی کو لطیف و کاملست • محبت  
 روحست و آرام دلست • انکه نادانی و غفلت و صف اوست • محبت  
 مانند زهر قاتلست **ترجمه** • همشینی کیم لطیف و کاملست • زهر  
 جان و راحت دلور • غفلت و حق اولور • آله شعار • صحبتی بلکه  
 زهر قاتلدور • اعم سالقه دن یونانیان سندن شیر خانوته  
 اولماعه بر مرد عساری اختیار ایدر مردی که علم و حکمت عامه  
 و حکامات او فر و اطوار زمانه به و قوف و شعوری و شعوری  
 جمله دن اکثر اولور یا خود بر مرد عاقلک و حکیم فاضلک منظور  
 نظر اعتباری اولور • شرفی صحبتی • اهما افراید و با و اوار فضیلت  
 ایله خانه قلبه منور اولور • اولور • انا عظیمه و فواید  
 عجمی می مقرر در فائده افاد و اخبار ده • وارد اولور • که بشارت  
 و همشینی نیک اطوار مثال عطار در که غایه و عطر دن دست امید  
 نمی اولور • تقدیر چه رایحه فایحه سندن مسام جانک مجر و معطر  
 مقرر در منتهی در اتمامین بدسرتوه کوه بر شر را هرگز  
 که انشرف و زانی جسم و جانکی سوزان انگلیک صورت ده و بود  
 و بخ اولور دن متاوی و متکدر • اولمالک نمایان در **نظم**  
 در کنز کوه اهن کران • کاتر و دودی دهد از هر کران  
 روی بر عطار که پهلوی او • جامه معطر شود از بوی او •  
 کوه اهن کران طوره هیچ • آتش و دودی ویر بر شا که گذر







افاضه افشای عیسویک ده اخلاک پند بیضا و عیسوی پند **نسخه**  
 ناز که در جان پند از برادرش روح را لذت سر زدن کش  
**ترجمه** تو پند از او و عیسوی مذهب خسته که پند از او را سر زدن  
 صدمه عقاب مذهب روح انسانی ظاهر باشد که برین پنج صفا اندازد مثلا  
 ده سه صفت اندک فاعله حفظه صحیحی که پند بر اینها پند اگر طبع نیک  
 لرزه کسل و غم و حزن لطیفه نفع ضمیمه و قصور منظم و رکبت  
 در حال که برین پند از پند که در کمال خفا که سوره برید و بی بوج و حق  
 را بر ضد محقق در که روز ستملا بر پنج و تقویت عمل و علم و هیئت  
 و هندس اید که پند پند بر اینها پند از او فتنه و سر و صانع و اخلاک و پند  
 و فوق و شعور و مدخل و خاتم نصیر اوله و فتنه که نوی علم هیئت  
 و تقویت عمل که پند و باب انساب و اختیارات و ملاطفت و قایم و سر و خط  
 و متحد و زنده که لذت و تحقیق در چه و علی و برین پند اید پند و پند  
 صرف مطالع سلطان سعاد و از آنکه نظر و طرفه العین در چند از آنکه و عالمان  
 دین مرور و گذراند و قیوت و انوار و فی الاصل و پند از نظر و سر و پند  
 و غمزه دین خبر و را و لب علایق و دولت و انوار سوکت اشکار  
 او را که سلطان کا حکماری پنج مد و سر پند و سسکان ذکر و پند  
 خالق الحیات و انوار و پنج پند و انوار پند اید سوره و دلالت اید  
**بالنکر** تو هم انعم اقتضای پند از او نعمت تو هر دو و در و انوار سلطان  
 و حکم نام جوهر اما از انوار مشاهده اما از است خضر و اوان و قوت  
 علامت خضر و او که او را پند از پند پند و پند و پند و پند  
 نویسنده و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند که الله العزیز

و احتیاج ایله نفسلری بی حیرمانه الفه و غفلت و لغات را و یکا بنده اجتناب  
ایتمیه لری و تفریق سرتنیر و خجسته نریزیسیاسته نظر کنن نفسی از الحاق  
صحنه و نریز که درود محو و یکا ایامه و سرشتنا افسردنم نری قیالب  
سفر مقدر لر نه حد ایامه بین و ملکی صلاح و ادب دین فروج  
و منازل مفاسده و فوج ایامه فسق و فحش را بهی را اولیای آثار  
نریز و تعلیم ایامه سیرت که فسق و فحش را بهی را اولیای آثار  
رست و صلاح و منش ایامه خود و فلاح طهری بروله ستم بلکه بر دلراج  
امرکی وجه مشرجه از در اعلااله مسطله و اهال انیسر بین خلقه  
باعث نجاست اولیای سیرت هم جاست ده نجر در جاست بولور سیرت  
والا جلایه نریز بپشتقدم و پیشین و اول و قور سرتی از انوار کاش  
دهیر و مقدماتی اولوب در و نهضه انلا در ان اولیکیدر سیرت و معاش  
انانی عظمی عزاب ایامه سیرت دیوچکهار و نون حد در سیرت و سیرت  
تعظیم و تجلیل ایامه تلقیم و تقبیل ایامه سیرت قوط انقیاد و صفای  
اخلاک ایامه **قطعه** نصیحت کان نریز بر صدق و بیاض باشد بکوشه که  
ایامه در پی نریز و چوچکان و در حدیث خلاصه دین و دینا اندر مل  
و جان جای ایامه **ترتیب** نصیحت کیم غرض دین ایامه ساله قبول ایامه  
اشیدین اول کلامی کلام اهل دین روح و طهر و کچور جان و اول  
اولیای مقامی **بیردنی** بر طبیب مستفق و حکیم عازق در کاش  
علمه قافان و ملاج رضاده و دهنا و غرض حکما و مذاق توفیق  
و طبیب و ذوق و تحقیق با نریز که کامل و دینا اول و دینا بر ارض و نریز  
اغراض و کلام مریزی حاوی که نریز و تحقیق با نریز و دینا نریز و دینا نریز







ظاهر و اسکار و ملاغله علما و حکما زمان سیر به تجربه کلی تحصیل تیر  
مصلحتی بچون ساق جد و اهتمامی بشیر و بونقصانی جبر و تلافی ایچون  
ساق جد و اهتمامی بشیر روی شفق و مهر بانی دن چاره و تدبیر  
ابدوب اخبار و آثار ملوک و سلاطین و اطوار امرا و وزراء باقلین  
و حکام علما و حکمت کز بنی صحایف مصنفات آینه صفات لایزال ثبت و  
و نفیس و تصویر تدبیر سیر بر اتم سابقه یی عبرت های لاحق اولی  
قد حفظ چکوب کند بلر که اصحاب دولت و شوکت و ارباب مکتب و  
انی دستور اهل ابد لر اول حکایات حکمت آیاتی و روایات صحت  
غایب هر کس هست و بی تعدای تقدیری ملاحظه و مطالعه بر له زاره  
استفاضه و استغناء به کیده لکه استعید من اتعظ بغيره مضمونی افزه  
تجربه اسلامت حصه کبر و مویظه متقدمین دن پندین بر اولی  
**نظم** حکایات احوال شاهنشاهی روایات اخبار کار اهلان  
دل و دیده را روشنای و دید بعلم و خرد بختی و حد زهر کونه باوی کون  
بالمحقق در گفته اند مدبران بسی تجربه کرده اند بر کونه سنجار و نند  
همان به که بر قول ایشان برویم سخنان و پیشانیان بشنوم در خدی که گشتند در  
بسی میوه خوار آمد بکار بیابان باغبانی بر بوم و دام از سبزه ها و جوی  
**ترجمه** حکایات حالی شمش لر روایات و اخباری که لست  
در و دیده را روشنای و بر خرد تجربه بختی و بر  
نصیحت قلوب هر بری صد هزار دهانند اندر جواهر نشان  
جهان و نجم امتثل است بلر نچه رخ و محنت چکوب کند بلر  
همان اندر نک نصیحت بر کون و لایه جهانند و کوب هر بری در رخت

که اول و بر بک و باری یک عز و بخت همان بزا و باعه کلک کیده لم  
اولوب میوه سندن صفا ید لم  
**او تون طقوز نجی باب دفع اشهر بایانده در**  
محبیت اختیار و ابرار میل و رغبت واجب اولدی کی بک  
اشهر و جبار دن اعتبار و اجتناب دخی لازم و لازم در زیر  
صحت بالمخاصه مؤثر اولدی معلوم اکابر و اصاغر و مجرم و مرموم  
و مسافر در پس بیکانه منشین اولمقدن فواید کلی صد و اربع  
کی بداصل و ناجس اختلاط ذرات احوال فیه و نافع و فائده کلده  
ظهور ید **نظم** باد و لثیان نشین که غاری در صحبت کل  
ستود باری با هر که نه مقبلست منشین کز سر که نکشت کلام  
شیرین **ترجمه** منشین اهل دولت اول که خار  
صحت کلدن اولور عین چهار اهل اقبال اولیا نذر اول  
اراق سر که انزکیم بی طوالمذاق و کبار و اختیار نصیم سرار  
ایدوب و بخت لکه اندر کبری واجب دفع و بری و اجتناب  
در اما اندر که که دفع سبب نفع مملکان و باعث صلاح  
عالم و نظم جهان اوله اوج کروه مکر و در اولکس طایفه  
دن دن در بوز مر نک دفعی لازم است هت حکام و مقتضای  
احکام ولایة اسلام در **نصیحت** خوشنک او جینی و صیتی بویادی که  
او نند از چند ارباب فسق و فجوری مغلوب و مزبور و اصحاب  
شر و فساد و مشکوب و مقهور و ضرر دزدان و راهزنی و سرقت  
و جاد کنی و کلندر اندکان و وند کاندن دورایله تا که بول



امین اولوب اطراف واکنا فزون سالمین و غایب تجارت روز و ازین  
ولایتیکه مترد دین لولا و انواع امتعه بده وسعت و ریاضت  
و شرای اصحابی منافع عظیمه بولا **قطعه** تا بگوئی بعدت نشوی  
هرگز از مملکت سلطنت شادان. راجعاً و ازین دایره سیار کورتی  
عالمک ابادان. **ترجمه** عدله داده اعین و زین اوله مزین و  
شادان. دزد دلت بولگری امین. ایله اوله دیر سکن عالمک ابادان  
**حکایت** جواهر الاماره نام کتاب ده مسطور در که عم معظم حبیب  
خدا سالک مسلک هدا سرور مجاهدین و سید حضرت حمزه رجبی  
نظم غنیمت بنده مروید و دین لری که زما جاهلیت مذابرجانیده  
کیدر ایم یا غنیمت بر دینا فزون فرق دانه جانیه و لری حوالی  
و اریق طائفه دزدان سرکزاری الوب متاعی لایان آنکس دزد  
هزار کوند محبت و خسران ایله مداینه واصل و دانه خواه لای ایچون  
درگاه نوین روانه داخل الوب نوین روانه شکایتی متعجب و خواه  
بر ملایک کاهی مطلع او لایق در بانی اسراء آنری اولری المده  
یا پستوب فی بحله آنزاله ابروب برقاج کون قرار این دزد الفس  
تجسس تخفای ابروب بولیکه مسروق اولان بوده لک کور لری  
کما یسعی بینه لرد عیله تعبد و تقلم بنا و او عیله عیله توقف  
و ارام آنم هر روز مطیع خاطر دن سفره ملوکانه و طعام شایسته  
ایله بنی طعام و کاه و بیگاه تفقد و فقید ایله کرام ایدر لری  
و بن کل یوم درگاه نوین روانه روانه الوب مراسم مملکت داری  
فلو ازیم رعیت پروری سنه دین بقبض و ابتباه ایله نگاه ایدر

فرق کون مرور ایدر یک محل مزبور و ایدم سرقه اولانان بوده ایله  
برین قوم سکر و برکانه فرق دانه تنکه که ولایت عمده الوب  
اولان اوزره حاکمی برید و وضع ایدوب اوله کاغذ یا زمشلا که  
تمام فرق کون انتظار ایدم ایدر که دزد بولوب سرقه اولانان  
و بخنک الیکین و بوجمل تنکه چهل روز انتظار کون مزوی درگاه  
وارد فن بددن شکایت و ضبط و ربط دن خالی مملکت دوشم  
دنو حاکم ملامت انیم سی دین سکر و بوقصد دن معلوم اولدیه  
ملوک فیه المقدار و حکام ذوی الاقدار طائفه دزدان اوله  
زبان رفیع و دفعنده اقدام قاهر و اتمام مالاکلام ایدر لر ایش  
پس و ایدر عادله لازم در که طرق سلیمین و قضاء طریق و دزدان  
شقاوت و رفیق خوفند سطون سیکت و شوکت ریاست ایله  
امین ایدر و هر کس که قطع طریق ایدوب بر مسلم جفا و اذیت  
این غویله عیون ایچون بر سبیل استیلا آوین چکنال عقوبت  
و نکال اعنک کرکدر **نظم** بر دست دزد و سر زهرن که امین  
شود راه بر مرد و زن چو کشت این شود کاروان زهر  
تجارت بر مور و ان و زان بسدی نفع یا بند حلقه دما دین  
استانبد خلق شود شهر معیروده نیرم نراشینه دل رود نیرم  
**ترجمه** کسک دست دزدی سر زهرن امین نیرم کز راه مرد و زن  
طریق اوله سالم اولور کاروان تجارت ایچون شرق و غرب  
روان اچیلور جهانیه در عاید تجارتیله عالم بولور فایده  
بلاد و قری جله معول اولور کیدر غم جهان خلقی سرور اولور



دزدان خون ریز و او بایسان فتنه انگیز که قوی و بلاد دده تیره رو  
 و تند خوق ایله مال و اولاد عبادت تعرض معنادری اولوب شرف  
 لری خوفند منع و د فعلیه تعرض بر فرد قادر و لویه و احاطه  
 قوت و ارباب مکنات اولان حکام در غیری بر کسه انلازه خلق  
 اوله مقوله بد صلاکین و وجود لرین قلع و قمع و شتر و سوز لرین  
 مسلمین اوز لرین دفع و منع لازم **حکایت** بز زمان  
 حلب ده خلقله اموال و ارزاق لرین دست جور و تعدی ایله  
 جلب و خلعت هیات لرین خلق و سلب و وجود لرین سلب ایدر خلی  
 او بایش و قلا تظهور اعکله امن و امان اول حیوانیدن دور  
 و قاعده ضبط و ربط مجبور اویشیدی خلق و لکنک اولوب بالفی  
 سلطان مصر اطفاء نایره اهل ضلاله شغال و اصلاح حلب  
 ایچون مصلح نام بر حاکم حاسم ارماله ایلدی مصلح عمل مأمور کلوب  
 اداء خدمت مبادرت و اوله استقیاده بعضی سیاسته مباشرت  
 اتدی اما اول قوم بیکردار اطوار نا هوا لرین بونیم قشردید  
 ایله انزجار بولوب حال بومر به یه بغر و لری که جامع شریفه یاد اکت  
 اداء نماز اندوکی عمل نیانکه عراج اوسته یاز و یلکه ای مصلح  
 کند و کی بی حوده ریجیده اغه زیر از اوله او یکنس لوز که بری قتل  
 استک انکیرنه او فدی بانی قالدوب ظهور ایدر و قهر و ستم  
 ایله منزجر و لیب هر بر طاعت و عبادت بر نه فسق و فجور ایدر  
 و بوی یقده هلاکیده افتخار ایدر و معتاد من اوزر اضطره اضطر  
 ایدر **نظم** ما عاشقیم و کشته شده اعتبار ماست شمشیر عشق

نیز رشک مزار ماست **ترجمه** بی رحم تیغ عشق ز عالم فخر ویم بیرون  
 شدن و معرکه فیض غم عار ماست **ترجمه** عاشقانه که اولده دایره  
 شمشیر عشق نیز ایدر سنگ مزار من تیغ مجتبه دامن ایلدرک سپر  
 زخم ابرمکن و جوف غم اولدی عازر ممکن که سن بنوی قلا غدن  
 دلتنک اولوب بر کشته لکدن و لکیر اولیم بن و سدن شدت و عدل  
 قلبه ذره و کل و خوف و حسرت بولیم بن بو حفظ غریبی و یمن  
 عجبیه مصلح کو بر ککه انلا ر ایله معامله ده صلاح حال حیل و خدعه  
 شغالدر دیو فر مان ایدر اشقبایاز قلا ری خطاک التنبه بوق  
 جواب تحریر ایدر که زودنی سرک هر دانه و فرزانه لکتره واقف  
 و یکدل و یکجیت اولدغی نر تمام عارف اولدی **بیت**  
 در هر که مادی و سر دای شیار امل نیست بر چنین مران بیکدل افرین  
 باد افرین **ترجمه** ستر سرباز لقدن اولیم هر کز فظیر بویه  
 یکره یکجیت یازانه صد بار افرین شدمیه دکه وجوده کلن  
 امور دن پیش جانز و صد و ایدر تصور و تصور دن مقام اعتدال  
 کلوب هر بریکر که قربیت و تقوی بنی خواهانز و سرک کی هنر و دلا و روی  
 جان و دلدن بویانز و الاله حضار مجلس بوحال و خلا فکری  
 ماه مول مقالدن متعجب اولدیلر مصلح خلا و علا ده اول طائفه غیر  
 تعریف و توصیفه لکیر و دست قهر و غضب انلا کز حبس و قید  
 قضا ایدر اولدی بر کون اعیان و اشراف شهر مصلح حضور نه  
 و ارباب طائفه او بایستدن شکایت و احوال بر مکتل لرین  
 حکایت عریض ایدر یکدل اوله سابقه ایدوب یازان بزا و حوائج







[illegible]

به بند ابد و باده خدومت انداخته است از بیجا فراق ما را از هر جای  
 غایتی که یاقوت همان که در کلمه آن جمله می مضی - و فای نه و نشان  
 او یوب سر را بر روی بر مر جلا زده و می واکه ای ابد - سر لبرین منبت را نشان  
 جلا و بکشت لبرین اخسبنا ابد و ب در فاقه شهر می دولت در رب  
 هر قدر نذا اندلبر در صحنه و فای بی اللاله سر و شو نیز ناکه انگله  
 عامه بر با اخیر دعا اندلبر بیت بلندید در جرم سر را گدای به  
 درخت بدای رخ بوکنده به **ترجیه** بدای اندیشک سری افکنده از اسون  
 درخت بدای کن کنده و اسون او پیچ اول حلقه - شکا رد اول از  
 در که **الظلم ظلمات يوم القيمة** بدیده قدر و مال سلب غیر حق  
 حمل را کارایه و **والاعتر** الله **على الظالمين** نه بدید در بدید و نشان  
**الظالمين** که رعایا بندید و بعد از آن اندیت از قیومت مقیومت خدایت  
 خوف و سب است سلطانین حق و غیب از دیت مسکنه انجیر اول  
 معقوله خالمری دفع و از لاله ایچونه که در لاله پیچ بست موله اند  
 باد خالمر منته امر لازم و حای و لایت اولان مکنا مستقیم تر آنکه  
 اثر ساری اوله عکله داخل و تغییر و خامت عاقدن بر نه اوله که لایته  
 ضرر حاصل اولیه تر از خا خا علم و ضم و برزای ظالم عذاب ایم جمعه در  
 کار ظالم مسکن و برون که در دست **نقطه** عالمی از دین که بر یار حق  
 ای نهاده به بظلم اندر مکان که تر ششیر بهایا امان **ترجیه**  
 کار ظالم ملکی قریب امانه اند مرده ماف بدیده که دیوان افکنده بیچوم  
 و طلی این در مکان کار که کن در فحج بولور امان اما قسم نانی که  
 دفع و سملری واجب در صفات کلمه وده و سب و ثلث بندید



غایتی مناشا اولدی غلام کوردی که کلاهی کا کر اولمش وایز  
تدیوری نشاندی بی بولمش هان حا قونیم توی سبکین <sup>نیز</sup> کز  
فرقت ایدوب سکا قیدین تحت ایدو یوجکنا خانون بلون یوجکنا تحت  
وحدوت زیاده منت ایدای اهری بولشم تحت وافسون هودوت  
بیایم خدام خلیه وایرت بریز طریقه ایله زیر یک نشوند اول  
موند برصد کر حب بکا ویکه افسونله در کر در مان و صقل  
ی سکا عاشق ناوان ایدم دیوجک زنی دخی اول غریبه جرمین  
ایدوب کویله نه ایست بویله ماسرت ایدم دیری هان غلام ختم  
به کلای اخایم بر جرمه ختم اولدی اوز مرد حق نان و نمک  
بی بیان اولانله سخی خند زنده لا نرم اول قصه جانگاه دن  
سخی اگاه اشک امر ختم در کند و دنا خان و مکسر هودوت داهل  
اولدی یوجک حواجم س غلام ایدوب س غلام کلا فدا نغالی  
ایدوب خانق کفر غیر بلیر علاقه اکتد و سته اهلاکه مغنیاییم <sup>نیز</sup>  
بیتا تحت در بن صدق قولن قلیکه شایه بیشتا دنا د بولور سته  
صدق قولن قلیکه شایه بیشتا دنا د بولور صدق کلام بولور  
معلوم اولور که هان خانه که واروب سانه ایدوب خراب ایدر کی اوله  
کور که اول عذاره نده مقول کار اختیار ایتسه کور که دین و خایم  
حاتم رسم کربوب صباح حاما خمتا و ایدوب ایدو غفلت طعنا مدت  
خواب ایدر شکند سرف با لایت تحت خاده و دینا تو قدوس قبری  
کش ده ایدوب زنی بیچاره به پارس اچلی رهزنر علی اولوب صلی  
دن علایم نور خراسا امله خواب اریوه قلیس ایدوب الله



و در کار که غرض آنکه حالتی که از روی ایدرز برید دعا مرثیه انداخته اید اصلا  
 ایتوی هیچیک با یو و جملہ فخطتہ سبب و وارد اولدی که اگر قرق  
 کون قرق کچیر دخی دعا آنکه نرینده مستجاب اولما ز مرثیه من  
 ایچین بورغان واردر آنکه شامی دعا کیری اجابتیه قوما ز منی  
 ای برید و کار کرد برادران وای کرد کار چار سال اول غان  
 کچیدر بجا بلدر که قوبه و برید و یونیا ز ایلاری جناب خدا زلف  
 کلدی که من غازی سوز اینک پنج غان بقا ایدریم امدی سن  
 جله قوبه بر بورغان لقرین قوبه و برید که اولد غایجی ایلان لاش  
 وای حقه صدق و خالص ایدر اولد موسی علیکم السلام قومنده امر تری  
 هریری عززت قوبه ایچیک حق تعالی باران قران و ان  
 احسان ایلدی و قطره غلام عطا ن لری آج حقی ایلر رتایلین  
 و سلاطین لئلا ز و شاهان مومنان بود از مطلقا در چپه کوش  
 یستلرت حسن غان باز و بکوه و مکر و حی عدوان غان ایدر  
 محرم راز آنکاز کولدر **حکایت** اولدو که بر باد شاه عیالواه کچیر  
 بی تربیت ایدوب دیواندیک اگر روز بروز رفعت و قدر کتظیر  
 و رفعت اندامی کست سکن ساحت عیالواه کچیر تقرب کیند و نیم  
 حضوری جلد رت زیاده برید مندن اولق در سکن اوج خلعت  
 سندن صدمه غان کرکدر اولد ز غار کلب سولیه که در رفیع  
 کو نظرم در من خلعت و کبار عیالواه کچیر قانتیه غایجی اولد ثانی  
 سنا کین کنان بنی حضرت من مدح و توصیف و بیالقد ایدر تعجب  
 اند که کین کندی سندن اعلی بیلی مرثیه انداخته سنی الفک و دعا اولد و کچیر

ستره الوی کجای شامی بر قاج موزنا شامی ایچون خلعتی  
 فالدی یچر حوایه فالک کوز برین ایدرک بو حال کوی یچرک قصد  
 احوال که اولد غنه جنم ایدر و بر دست کوی طوقیه اولد  
 ستره تیرا بلای کینا کک خون نایما حق بره صاحب کدی ینده غان  
 اولدای سیر برادران الوی و دعوی قصاص بلای حوایه و تفصل  
 اندر بریس سخن جنگ شامی ایدر بو مقول بر حال ومان  
 انزیر مایده غراب و برین اولدی **نظم** میان دو کس  
 جنگه جود کت رفتست سخن چنین بن کجای هیزم کشت **بیت**  
 ایکی غنجه کک ایدر سنده چنان اولور ز شامی نقل گفتار  
 اینیلر در برین لظیفه **بیتی** دخی طایفه غان زان در کده  
 انلارک دیدار مریداری لایق لظیفه کبار و گفتار زاهو لظی  
 سناوارا صفا و عنایت و کلام **بیت** ندیم ز غان سر کشته تو  
 کون طالع و کجیت بر کشته تو **ترجیه** کور هم عالمه غان زان  
 کچیر کشته لر بجای غنجه کوی کوی طالعی بر کشته غان زان  
 غان خلعت زاده اولور دیک واردر اولد **حکایت**  
 زمانه اولد ده سی سرائیل قوی ایچینه غنجه سالی پیلان طایفه فقط  
 و غلام و پیلان ایچینه حضرت موسی علی نبیا و علیه و علی سالی پیلان افضل  
 الخلیف انوار بنی اسرائیل ایدر ستم قیامه قدر و در کتظیر  
 کچیر دعا و نیان اولد زان غایب ظاهر و باران حق بر قطره متعلق  
 اولدای اخضر بر موسی علیه السلام نالان کوی کینا اولوب عیالوای  
 وای عاجز لورک پناهی در برت کون در کچیر در کده دعا فرمایب



خلقی اف دانه و خدم چشم و رعایا کن ملک کنیم حضور مد یالنگه  
 ناشایسته اعمال دین تمامه اندازد بن بد کمان اولیای سوه  
 ظلم منعکس اولم غله خدم چشم چشم و غضبه دین هراسان و رعایا  
 و بر ایادی ترسان اولوب غیری بزه النجا و اخیر پادشاه غرض عیون  
 و مدید رجا ایدر لر و مقربان دولت و معتدات سلطنت برین  
 معارض و بوجه مملکت فادعظیم و خلائی عارض اولور **نظم**  
 نرغاز علی بر ایدر بهم خلل راه یابد بخیل چشم نرغاز باشد  
 جهل سرگون که ناپاک جانست و تیر درون چو غماز ایدر  
 اندر زمان بتیغ سیاست برش زبان **ترجمه** اولور غماز که عالم  
 پریشان بولور بخیل و چشم انکله نقصانک سرافکنده اولور انکله  
 کردون اودر تیر درون ناپاک بیرون جهانده کارن  
 غماز تیر بر کس همان تیغ سیاست دین کس **حکایت** نوشین  
 خدمت ملازم مننده اولاند لر دین بری برین غمازید چک نوشین  
 ایتدی که سنک بولک و کی تجسس و تحقیق ایلدیم اگر سرت  
 چقره غماز اولد غلک ایچون سکا بغض و عدالت و اگر خلا فی ظاهر  
 اولور دروغ و فریغ ایچون تعزیر و عقوبت اشم کرکد رهان  
 توبه ایدر سکا عقوبت ایدر دیو چک توبه و استغفار و توبه سیر و از دین  
 عفو و صفحه اظهار ایلدی **نظم** هر که غمازی کند نزدیک شاه هم نبرد شاه  
 کرد در و سیاه عالمی در آتش و سوزند از و نه خدانه خلق  
 خشنود نداز و **ترجمه** او کیم غماز ایلد اول خلق بدخواه اف  
 سوزینه شاه دل اکاه بقر عالمی غماز تیر که نه خلق اندک

اولور راضی نه الله **حکایت** بر کیم غم و سعادت یوز ندرت  
 بر خصوصه عزیمت ایدر ب خلفاء عیال سبه دن معصم حلیفه به  
 رفعه رفیع ایدر که اصحاب قدرت و ملکت دن فلان کیم وفات  
 ایدر ب مال کثیر و متاع خیر ترک ایدر ب انجمن بر صغیر و غنی فالسدر  
 فرمان شریفی صدور ایدر سه طفلک کفا فنه کفایت مقلدری  
 ایقا اولوب بقیه اموال بطریق القرض خزینده ادخال اولنه  
 حاله خزینه قوت و رونق بولوب بعده طفل کبر اولور **نظم**  
 و حق ایضا اولنه دیدی حلیفه ایصال اندوکی رفعا و زرع الفضا  
 عریه ایلد بومضون یازدی که متوفی اولنه حق تعالی عفو و  
 ایدر ب مال میراثه از یاد و برکت و یتیمه عمر طویل و خیر و نیک  
 نعمت و یر و غماز بد کرداره صدهزار نعمت **نظم** مشغول غماز در  
 نزدیک شاهان بترس اخرازه بیکنا هان که اه بیکنا هان  
 سخت کیرد بسی کسی راز نخت و نخت کیرد **ترجمه** صقر غماز که  
 خلق پادشاهه حذر قیل الم آه بیکناهی ایدر بر یاد نخت و نخت  
 و جاهی طوتار غایتد حکم که مظلوم ببردنی گروه اصحاب انار  
 در که هر قول و فعلی اعاضله متوب و عرض اندکری امر محض  
 غرض اولوب کلاما ندرت توانم اخلاص و عرام هواداری و انحصار  
 سلوب در **وصیت** موشنک شاه و صای پسند یازمتد که معت  
 و موافقت اصحاب اغراض و اعاضله دامن اختلاطی و شور و عک کرک  
 و اندازی همه امن شاهان عالی شان غرض و ندرت سوره عک  
 کرکدر زیو اعرض غرض گرفتار اولاند و عوب بیغی ایلد هواداران



و خبر خوا هلقه لاف و کذاب او را در ظاهر مقام و فاعله مقوله  
طوری که و جواهر و اهرامه نایب رسته سیاست چکر و فعل  
جیل و کردار نیکو کسوت قبیح و صورت زشت ده کو ستر چله  
خاطر سلطان بد غم حشم و غضب اگر **نظم** مدد راه صلا عرض  
پیش خویش در صاحب عرض میشود سینه بریش که او جمله نرنک  
و مکر و فتنه بر و ن دستار و در و ن دشمن است **ترجمه**  
و برمه رخصت پایکده هیچ کس در صلا عرض مقدم ندان حاصل  
اولی قلم تشویش و در غرض کاری آنکه هیله نرله عقلک الموقر  
ظاهر اخلص چرا ماد روی دشمنک چو که ارباب غرض  
تزویر آفت تدبیر قوسله بدایله نیکی و خوب ابله نرسته یزید نکر  
پس قبل التحقیق کلامی مقصوب و احکام ترتیب اولی اتفاق جائز  
و کلام بلکه فوطافه لثامک کلامی مقصود اقدام و احکام و مبالغه  
تمام کرد **نظم** چو ارباب غرض لب بر کشاید کوی را بر نشتی  
و انهایند بکلی تا سخن روشن نکرده کسی باید که پیرو امنی نکرده  
کسی باید که **ترجمه** سوایسه ارباب افساد و غرض بر سوزاگر  
ایلی حکمک بوزنند کوسر و اول جمله که آئینجه تا کمال اوزر  
سوزک تحقیق لایق او ندر هیچ کس اعنه تصدیقی **نصبت**  
نمکن در حکم ارسطودن سؤال ایدوب ملوک سعادت سلوک  
خدمت نه مقوله طائفه لایق و نه کونه کوه ناموافق در در چکر  
حکیم ایدوب خدمت سلاطین و ملائمت اساطین اول کیم  
لایق و نر و اورد که خایر اولیوب امانت گذار اول کیم نر و

امانت سبب عزت و خفایت باعث مذلت در وقایع اولیوب طامع  
اولیوب نر قناعت بر کج بی کران و طمع نر بی پایان در **بیت**  
مرد قانع بنزد کرد بود طامع البته خوار و نر بود **ترجمه** بولور  
عزت قناعت اهل هر بار ذلیل و خوار اولور لا بد طمعکار و نیکو اولور  
عیب جوی اولیوب نر یادکر بالحق ایدن نیکو کوی هر چه محبوب و مقبول  
و نشر شر ایدن عیب جو عامه انانم قند معیب و محذول در و کار  
کنده کر کرد لاف زنده کل نر ایدر مصلحت مکر و محترم و صلا لاف  
و کذاب منکر و مکر در و خواهر کبار عالیشان انلا در در ترسان  
و در هم در و موافق کر کرد منافق دکل نر نتیجه بر هیچ و فاقه و وفا  
و نر نفاق جور و جفا در و طریقه اینف سنت اوزر اوله راه  
نباه بدعت اوزر اولیوب نر ایدر قند رسته حضرت آدمی و روضه  
روضه جنت اذخال ایدر اما دای بدعت انانها و دای ضلالت  
و شقا و نه ایضاً ایدر و ملوک کامکاره و کبار عالیه قدر لازم  
در که بدی طائفه خدمت نر نر منع و صلا و ساحه عزت الشیخ  
انلا در ایضاً ایدر دای سدا ایدر لمر او کس حود لدر که نر  
حدانلا کر که جد نر نه تأثیر ایدوب نر با قان نر بری ایدر علاج نر  
اولما نر و نر حد ایدر شویله بیمار اولنلا در که بر وجهه بیمار  
مکن اولیوب بردار و ایدر فلاح بولما نر **بیت** حد نر نیست  
سوزنده کز و تشبیهان افتد چه جای جان که از جاد اشر  
در جهان افتد **ترجمه** یا نر نر حد حق بود چاه و دلا آدم  
نه جان و دل اولور سوزان آنکه سیر عالم و غافل و نر



جمله مفاسد هائیکه در او سببید که نفس مسود است تا او از  
 او و اهام احیای نفس و خیریت نک زوال نهد و اثرهای وار در فلکها  
 حق جل و علا و من شرفا سدا از احد بیور شد یعنی ضرر  
 حاصل در کاه الاهی بنایه اید که در یکدیگر و حدیث شریفه یعنی  
 وارد اول شد که حد حسنات انسانا اهل اید یعنی محو افتا  
 اید آتش هیمی میخواند و کی و فی نفس او حد صفات کتری  
 و خصا که احقری در که نتایج جمل اولان دنات همت و خاست طبیعت  
 دن حاصل اولور فلکها بوصفت ذمیمه فی اظفار و اعلان نقصان  
 عقله دلیل نمایان در زیر اسوزن سود همیشه غیر بر را خندیدن  
 محنت و مشقت گرفتار و خلقت حضور و جور در پریشان و دلالت  
 در بیت درین غصه جان میدهم در کی که هر چه دارد وجود ان  
**ترجمه** حد اعلی بو غصه اید اولور که بیخون غیر بر وجود بولور  
 فلکها هر ساعت هزار گونه شربت زهالود غم و غصه در جزع کش  
 و هر زمان که یکجمله ساعه اشراج و انبساط پای عشرت و نشاط قوه  
 مکر و اراول دست حسرت بر سر اید و ب خاطر محزون و مشغول  
 اولور و فی لفظ حد مقلی غایقه مشهور و السه نسبه مذکور در  
**نظم** مسود را حد و بر لست در عالم که در بلا و غم و ریخ را در کس  
 مسود بر دکان آتشی بر افروزد چو یک در لکری خود در از یک  
 سوزد **ترجمه** مسود کند و بید بر در بلای حقدی عالمه  
 اولور اهل حقد که را به محنت و غم اگر چه خلق ایچون اهل  
 آتش دهر آت حقیقت نظر انکسک ینه کند و اولور سوزان

و مسود کند که حدی اید هلاک بیاند و بوجیه بر حکایت ایراد  
 ایش که مسود عصره بر جانور پیدا اولد یک هر یک به که نبو  
 زهر او شعاع بصری طوقه زهره تراک و فی الحال خاکه و شوب  
 هلاک اولور دی مسود هر چند حکما اید هشتان اید و ب بود  
 بر چاره هستدی برو جمل در مان و بو غائله دفعه امکان اولور  
 اخر حکیم ارسطاطالیس تأمل بسیار و فکر بیشتر دن صکره بولور  
 اند فاعنه و بو اقلک خلق او زنده انقطاع غلبه بر اید چاره  
 و ندرک دلبند اتمشدر دیوب و بر لست بر ادم متواری اولور  
 مقدار بر باینه وضع و اینیه بر کرد و ز او ز نه دفعی اید و ب  
 کند و ی اینیه اردنه طور دی و کرد و ن کرد و ن مثالی جانور  
 اولور دی جمله علی الجمله سوزدی اول حیوان بوی انسانه مستطیل  
 اید یک اول جانب و وان و نظری اینیه به و شوب ایچنده کند  
 صورتی نمایان اولیای کورد کی آن خاک هلاک و شوب بیجان  
 اولدی مسود بو کار در خبر دار اولیای قیج کنان و جعفر  
 پرسان اولدی حکیم برهن اید ای ملک عدالت ک تر افت جهان  
 اولان بو جانور مدت مدید و عهد بهید دن بروز بر زمین ده بخش  
 اولان انجلی متعنه دن قدره الهیه اید حاصل اولو بیچش منک  
 صورت خشم دن نشان و بر زهر قاتل و سم هلاک پیدا اولور  
 نظری هر نیه مقابل اوله فی الحال حیوان زائل و روحی اقلیم عدمه  
 و اصل اولور دی پس اوله عین ضرر اولان جانور دفعی ایچون  
 بر اینیه اخترا اند که نظری اینیه به متعلق اولور قد عکس کنده و به



اولا غله وجود ضرر اوردی عرصه شهود دت نابود و زبانی غلبه  
 او زنده مفقود اوله الحاکم القدر تدبیرم تأثیر ایدوب سهولت  
 اوله جانور زهرناک هلاک و اوله بدچشمک جسم نابالغ سرور و حال  
 اوردی دیو جگر بکنده حکیمه دعا و تحسین و هزاران لغزین اندی  
 بواپینه مثال حال حسود در که شرمی بینه کندویه راجع اولوب  
 ائثار قاء کل نفسها ان لم تجدها تکلمه فی اسی او زهره آتش زبانه کش  
 سوزان انکه همیشه بولیا حق کندوسین محو اندوکی کجی نازحد  
 دخی وارد قیچ جسم حسودی نابود و عرصه شهود ده بی وجود  
 ایدر ایکنی بی بخل و مساک ابله غشمار بولاندرد که انلر سوار  
 خدمت با اعتبار ملوک کامکار دکل لرد و خلق قنده مبعوض  
 و مردود اولدقاری که در که رحمت حقون دخی مطرود لرد و غنا  
 و عطا یوشنده عیب و خطا اولدقاری کجی بخار دخی سائر هنر اولدقاری  
 خفا دکلدر **نظم** مرد هر چند در هنر کوشد بخلان جمله را فرو بخت  
 از ایمان تیره دل بکلیز در کویان پاک جان آفرین **ترجمه**  
 هنر ده دکلو کیستی ایدر سه هنر پیرده بخلی جمله سن او تر هر لیم  
 و دخی دت ابله حذر پاک طینت کریمه اول چاکر **حکایت جامع**  
 ده بو وجهله مسطور در که سلاطین لازم در که بخیل اولاندلر غرض  
 لردن در دور و شرف تقرب و التفات لردن مبعور ایدر لردن بر ائلا که  
 صحنه موجب محال و مورث ملائک در زیر منقولدر که غروب  
 لیشک بر گنداسی و ارایدی که غایتده بخیل و عارضه اسکا کل علیل  
 ایدر و قتا کیم عسکر سرامایه فصل بهاری غایتده رت و انجلا

و اشاره ایصال خسارت انکه میولر نادان را وجود بلکه شرح فواکد کلیمه  
 مفقود اولدقاری عرب لیث اطراف و کثافت فخرها ایدر و میوه لطافت مد  
 بولنر بیهوشن و تیغ ایچون ادخار ایدر و خرج و صرفه اسرافه قیوب تصرفی  
 مد ر کار ایدر دیو تنبیه استغفار بکون عمر و شاهانه عظیم ضیافت و توبیخ  
 جمعیت ایدر اطراف و اکثاف و ورود ایدر رسولانده موجود و اسباب  
 ضیافت مکمل و اطعمه و اشریه نامعدود ایدر ایچون میوی قلت او زهره  
 کتیرد یلر عمر و کتیرد میوه یی زیاده کتیرد یو جگر بکنده بر بقدر دخی کتیرد  
 عرب بحضور اولوب دخی میوه کتیرد یکده عقل و دخی قلیل اولان اول  
 وکیل بخیل کیلارده مستور و پویشیده اولان میوه متعفن و پوسیده اولد  
 بیور در سکونر جمله سن اعضا ایدر دیو قیاحتی اظهار ایدر بکجی غایب  
 منقلع و شرمسار اولوب اول بیعاری منصب و کالندن مغرور و اقرار  
 میاننده محذوره ایدر اول مسک بیعاریک و وضعی نامور ندر غایب  
 اولان انفسان و جملک مدت عمر و تدارک نهجی ایقور دیو هر بار عمر و کالند  
 انکسار ایدر دی **بیت** نزدیکه اکابر هنرور عیبی نبود زنجیل بدتر  
**ترجمه** بویله تحقیق ایدر عیبها صاحب عقل ایلم کیم جهانده عیب بکنر اولوب  
 عیب عظیم ملائمت ملوک عزت سلوکه لایق اولیان طایفه نکل و عیب  
 مردم دون هنر و سعل پست طبیعت در چون سلاطینک هقی بلند  
 و غالی و اور جمع فاضل و عالی و مرجع اکلام و اهالی اولان مجلس  
 لوی ادا فی و ارزند و صانع و سافلند خالی اوراق کدر اهل تحقیق  
 و غسل در که بخیل و مسکند سفل بدتر در زیر بخیل اکابر لرد که غایت  
 کرم اولوب ائلا کندوسی اموالندن بهره داد اولو و مسک اودر که لند



نم کند و نه غیری منتفع اولاً اما سفلر او لدر که مالتند نه کنده منتفع  
 اولاً و نه غیری و نه که غیری را ضایع و لا **حکایت** کثیر اعطا و عظیم التنازل  
 مکرمت انما ندما سندن بر نه خطه ایدوب بر کشته بدین بزرگوار یونیک  
 اعطا اتمک استوم سن نه در سیم دیوبک حریف بومر نه غایتده بسیار  
 در بومقدار مبلغی یونیکسه ید و یونیک او لدر دیوبک یا نصی هم در دیوبک  
 ینه بجز اقداری پادشاه یا ثقی یا زنجی دیوبک ید بکشتار اقداری اخلاص  
 کلچیک که صد هزار درهم در اگر چه او لدر بومقدار اما بر کسه ید و بر  
 چندان بلش بوقدر دیدی پادشاه ایدوبی و حریت و ای دیوبک طبیعت  
 بن بونیلگی سکا اعطا انهم کرد ایدوبی طبع شوم سبی ایدوبی کرم و سخا  
 معروف و موسوم اولدند صرف و منع ایدوب کندوبی بود کومال نیلند  
 محرم ایدوب دیوب حریف قسم معلوم اولی قدس عرض تضرع و نیاز و اوقاف  
 سوز و کداز اغاز ایدوبی شاه جهان ساز مکرمت انداز بر قصور  
 و خط اندم ای سن جود و سخا و بخشش و عطادن نادم و بنیان  
 احسان فراوانکی بی کجی عقلان زیاننده جریات ایدوبی هزبان سیمی  
 ایدوبی هادم اولد دیدی شاه نکه فاد ایدوبی سن مستحق عقوبت و لایق  
 هزبان برمود نادان سین که هم کند و که هم غیری باعث زیان اولد  
 زیرا بومقدار مالی سکا احسان ایدوبی جود و سخا ایدوبی علم و انوار عالم  
 ذک صیت کور ایدوبی مشهور و مسلم اولد و سن طبع شوم و خصلت  
 مذموم سبی ایدوبی بوقدر مال فراوانند عروم او لدر ایدوبی  
 سابقا کند که قرار اقداری کونیک در می قبض ایدوبی بودی مجلسه  
 بویله و نوائت و مزائت و ضساست و سفاحت اتمه **نظم**

سفلر بخراهد و کوی را بکام خن کداز و کسری اعمام  
 سفلر سیر روی بود بدین نهاد خاک سیر بر سر سفلر بسا **ترجمه**  
 سفلر اولان استرکیم غیر یوسر و اولان خس قوم کیم بر کس فوایدیم  
 چونکه اولوب سفلر وین و تیره طبع وین نهاد خاک یکس اولسون اول قلسه  
 مستحق ملامت اولان جماعت دینا و وردی ارباب غیبت در که هر کسی  
 تحقیق ایدوبی ذکر سلب و مساوی عادتی اولان اگر غز اندکری  
 امر واقع ایسه محض غیبت در اگر غیر واقع ایسه هم بهتان و هم غیبت  
 در و اخبار و آثاره وارد اولند که عقوبت غیبت عقوبت نرازدن  
 سخت تر و ترتب ایدوبی ضرری اندک او فر و اکثر اوله و قرآن عظیم و قرآن  
 کریم ده **•** و لا یغتب بعضکم بعضا ایجاب احکمان بادل کلیم اخیسه  
 میتا **•** بیور شد در یعنی بعضک بعضکری غیبت ایملک و مساوی  
 سونیکل ایا بر یکز برادر مرده سنکه اتنی یکدن خط ایدوبی دیکدر  
 و بونفایت مرید تقدید و غایت درجه توبیج شدید در و بونفاد  
 در که غیبتکری خمر دار خواد ایدوبی بر اولد پس هر کیم ده که رایج اولد  
 مرسانیت فایحه و جبین میننده انوار سعادت لایحه اوله مردار دن بون  
 و مردار خوردن کون ایدوبی **•** از غیبت مردمان پرهیز و زودیم  
 عیب جوکی ایدوبی **•** **ترجمه** غیبت مردمان دین ایت بر هیز مردم عیب  
 جودن ایدوبی **•** **حکایت** اولنور که مرسل اولوب انجور و باد  
 صالح و وی ایدوبی شرف نبوت بولان انبیانک بری علیهم السلام بولاسق  
 اوزر واقع کور که علی الشرف القوب فلان صحابه کدز ایدوبی اول  
 نظر که تعلق ایدوبی اکل ایدوبی کور و کوی بنیان ایدوبی او چینی کور و کوی  
 حفظ ایدوبی دور دینی بی نا امید آتمه و شیخی کور و کدز فلان ایدوبی



[illegible]

امراض و صباغ فایق بی مزین در شب اطمینان اوله صحرایه برمدن یاد و ب  
اول منظره اولو که در شکل و صباغ است آه انجولا یادگی او ایوب پیغمبر  
نعمه عطیه بعد از اول او انور بر و تو فی و عظیم شکوه اوله اهل حکم کرام  
متعالیه امتثال دنا و زکریا ایوب قدس دیو تندر اوله ایچیه اوله طوفان  
اولوب قریب اوله اقلق کورده کی جبل شایخ دیو که کل طیفه و غصه اوله  
بر غره اولو اوله اوله کین دن شیرین و مسکنه اوله زور دن خشن و اولوب  
حد دنا اوله زور دن لطافت و طینت هان تن اوله ایدوب شکرش شکر حق کرم  
و پیرو بندباز میز حد و نیا ایلر شانه ارامی مضطر قبول و دخی ایلر وید کدن  
اندی دکنده و دشمن بر طشت زرنی کور یک سیری ایلر ماه مه اوله اوله  
جود و بر صفر یمن ایدوب طشتی اوله صفر ده بهانه اوله دست و افر  
قرب و کویب ایلر وید و دانا اوله هند و بر قاج خطه تحلی اندی بر  
اول طشت رویه بر پیچ بر و س اوله اندی کلر ابر صفر و دخی قار نبی  
طشتی اشغال ایچیه اوله ایدو ایلر کده اهر اوله مصطفی دن فایح  
اوله برین طشت پنه ظاهر و صوفی اوله ایدو سرخ تانده و سوره و فایح  
مباله ظاهر و اقله ظاهر و ایدو اوله آن پنه طشت ظاهر و فایح  
اوله ایدو پیغام بکنده و کندیده ایدو کی کبریا ایلر مکلف و املو ایلر  
اداء خدمه بنده شود و مرآسمان حق قصور انور ظاهر مدد م  
دیو ایلر وید سر مرآیادی کور و کی بوشا ایچا دینا بر و اندی هان  
اولوب کال شتا ایلر بر رخ اوچو بیانی اندی در عهد دشمن شیدا کی  
بنی فخره حفظ ایلر صحرایه چانکاره این یکجا نبی اندی دخی کربا ایلر  
پناه و مبارک بخاطر برت اکال کیم اوله ایلر بری الکالی بیاضی صحرایه



اشقا اید لم دیر کج ظاهر و هوید اولور او چچی ن مراد بود هر می که  
 سایه سعادت میابک پناه ایدوب سکا شداد و امانتک اعتماد اید بهایت  
 و صیانت ایدوب امانت خیانته اتمک کرکد و در دخی دن مراد بود که سندن  
 بر من طلب اید نک حاجتی اذ اقله فوق المعتاد اجتهاد اید سین سنجی  
 سر راه ده افکنده اولان مرد اکنده فوئده غیبت در اذن احتراز نجده  
 لازم ایسه بودند دخی احتیاب ایدل مختم در زیر غیبت خصال حمده  
 و اطوار پسندیده بی اضعاء ایدل **نظیر** مران غیبت همکسی بزبان  
 که طلعه ز غیبت افتد بزبان بهر غیبتی طاعتی که شود ز غیبت کری  
 کار در هم شود **ترجمه** دلا غیبت ایدند اول کریدان کلور طاعته  
 غیبتله نقصان اولور هر غیبتیله طاعتی که اولور غیبت کرانک کار  
 در هم و ملوک سعادت سلوک محبتی لوف غیبت دن معزل و جنت افترا  
 دن مبرا کرکد و اشتیاب نام حرام اولدی کی عثمای دخی مقتضای  
 خبر و افرایله عین ضرر در زیر اعذاب غیبی شونده غیبت کنند ایدل  
 بواجده **بیت** کوش و زبان بر ده غیبت منم از بد کس کوش و زبان  
 پاک به **ترجمه** کوش طوتم غیبت ناسه صقن آچم زبان انگلی اولان  
 کوش و زبانک بزبان و مذمت غیبت ناسه صقن متعلق به امور بوزان  
 اول مذکور و کج سطور مسطور اولما غلبه و محله و طریق اختصار اختیار  
 اولدی و پادشاهلر که در مقام معذرت پناه نمیداد و بوی حق اشیا صد سنجی  
 مردم ناحق شناس و عذر ناسپس در که حق و انصاف بویوب حقوق عفو  
 تحویل و شکر معنی بویوب حقوق کفرانه تبدیل اید و همیشه بویوب حقوق  
 پیشه و فساد اندیشه منکوب و مقهور و معضوب و مغرور اولوب نهدیده

بخند

بخند اید بیدار و نه اساس دو لغوی پایدار اولور **نصیح** کسی که بکند  
 نعمت فراموش ازان کردن فراموشی صوابست ازان کو حق فیداننده  
 برهین که روح از صحبت او در غداست **ترجمه** ایدر سده بوکشی نعمت  
 فراموشی ازی یاد انگلدر کار اسب عقوق او زهر اولانلر صحبت اید اولور  
 اهل دکل روی معذب **فائد** معضد خلیفه و عشد و هر شیخ زبان که  
 حق کذاری ده کند اوله سناری بود که تیغ تیغ ایدل قطعی اولوب بطریق  
 بوله **نظم** حق نان و نمک بتی کردن بشکند مرد را سر و گردن باولی  
 نعمت ابروین ایدل کر سپهر است سر کوف ایدل حق شناسی بزهر کوار کند  
 ناسپاسی بزبانی در کند **ترجمه** حق نان و نمک ایدر سده کسی که عالم  
 ایدر سر زنی قرشو عیون و بی نعمتد خاطر واسون تمام نکبتن حق  
 بیان بولور اقبال لبین که در اولور پادشاه **التجی** می دروغ کو بایان  
 و دروغ و فریغ منفور عامه انا و اولوب منافی اخلاق حمده و مخالف  
 اطوار پسندیدن و مباین اوضاع سنجیده در و دروغ کو اولانلر  
 سلاطین بیننده حرمت اولور لار و معضوب رب اولوب و کتاب  
 اشر کلامی مستعرا و لدی ذمین حصه بولور لار کتاب اخلاق رکفی  
 مسطور در که زمانه سندن مرجع علما و مجمع فضل اولان فضل نام  
 وزیرک نصر ایدل ثاقب اولو یکی ندی میاننده مقدمات ملا طقت  
 و بنا سبط جاریه اولوب پای مراج و انشراح بساط انبساط قوی و لری  
 بر نداشعار هنر و ابیان مطایبه او قوی و لری کار مخاطبه ملاعبه  
 و ملاعبه مطایفه به انحرار بویوبی نصر که صدمه دستی ایدل ثاقب سزین  
 عامی بی ثاقب کبی و شری و کمال تغیر و انفعالدن رخسار غننه



[illegible]

از آن غضب ظاهر او را اولیاد از برنده زنجیر شرم و عجز التماس و شادی و توبه  
قبلیت بیرون می آید چنانچه بریده خشمناک او مانده باقیست و چون کلاه خضال را بپوشید  
سبب حادثه قدر یاران میانند بفرموده که در چوقه و در شرف خضال  
ناخدا از توبه بی نیجه مضطرب او بیایم که بر سرنگ مجلس شریفان اب **توبه** کلان  
و بیخبرش و بی توبه ای بد و فانی و ناسمجده سبک کلاه خضال را بپوشید و از مجلس  
بیرون می آید و بگوید که صاحب و دشمن مرا در حق تو قصه تعریف کن از آنکه در زینت  
طرح مزین و صفا زنده و بی وفا قصه گفتند که سرانجام خضال طاعت زیور طاعت  
ابن ربه بیکای بی عهد و عهد او را زینت زینت و بختند و در حال عرض و ناسمج  
او اعلام نگاشتند و او ای که بنی بر سر هم طاعت و ده دیار و رودن پیشا بده  
کن و بر پی روی گزیده صریح اختیار و فدا کنی طاعتی مستعد بکار از آنکه از  
**نظم** میفرود هرگز چراغ در هیچ چراغ در غمست بسبب بی تو فرغ  
قوان کذب و خطیم و در سر بجزی که در آن اب رها میشود و بی هیچ **تجمله**  
صحنی اندر روشن چراغ در صحن چراغ در غمست که او را بری فریغ  
در هیچ از آنکه بسایه امید افتد صحت که کلاه بر سر نگار که داشت  
و یا و شاهد که خنده شریفه لبش را لایق اولیاد طاعتی که با بختی که در زینت  
کن و او ای خلافت در زینت آنکه از توبه قدر بکنده او را قبول و معجزه  
اشار و لبخند او را در حدیثش که بعضی بسایه طاعت و خضال پیشا اولیاد  
**فایده** این توبه در آن که می گویم که بگوئی و او ای که توبه طاعتی که با بختی که  
صحنی و طاعتی که بگوئی که در زینت **الکلمات** و در طاعت و لبش را لایق و در  
بختی که با بختی که بگوئی که در زینت **الکلمات** و در طاعت و لبش را لایق و در  
صحنی و طاعتی که بگوئی که در زینت **الکلمات** و در طاعت و لبش را لایق و در







**قرن فی باب تربیت خدم وحشم بیان شده در**

بویا بای حکمت مآب که مضمون کتاب بلاغت نصیب در یکی قسمه شمرده  
قسم اول مالک عدالت سلوک متعلقه کرام و خدام عالی مقام تربیت  
تربیت بیانده در قسم ثانی ملازمین اساطین سلطنته نافع اولاد  
ادبی بر مضاف بیانده در قسم اول حکما و دینداران که ستانند  
باج و خراج اولاد شاهان صاحب تخت و تاج ارکان دولت و اعیان  
سلطنته و سایر متعلقات و خدام نامکنه بشده احتیاجه محتاج لرود  
زیرا عرصه زمینها بعضی مالک داخل قبضه تسبی و طبیعی و زمره اولاد  
جمع کثیر مغلوب و سبید و بعضی اولاد شاهان عالیشان که جزئیات کثرت  
مملکت و لوازم و مهمات سلطنته قافیه سعادت خود خرم و احتیاجه  
انتظام و بر مری و تحقیق و اتفاق یوزند رعایا و بر دستار  
اصول الکر غور نه این مری و اعیان دولت و سکان مملکت احوال نه  
کما حق و معاملات ناسه علی تحقیق عارف اولاد لازم در کتب  
بودی معارف و ظاهر در که بولام که تحقیق و تدقیق شخص واحد در  
اولوب هر جمله قاصر اولدی معلوم هر غایت و حاضر در بلکه احتیاج  
اعتبار و اعتبار در مردم بیشتراد در کار کرد که فی الجمله بومعنا فیه  
اقتدار که پس سلطین باشوکت و شاهان عالی منصب هوشمند و نیک  
سیرت و بی طمع و بلند همت و خوش خصلت که همه لرود با ملازمین و  
افزیره اولاد لازم در که جمله سنکه کوش و چشمه مالک اولوب و عی  
اخبار مما لکی و جمیع حقایق مقامه اطلاع ممکن اولاد و استماع اخبار  
صحت فواید و مشاهده اطوار کونا کونا از هر منانند جمع و بصیر اولاد که

مری و وفور و منظور و نظر فرخنده اثر افکار که که مأمول اولاد قلدی  
امور که قصور و اخبار و اطوار عرض و اعلامند فکور کس تربیه لر  
زیرا اطراف و کثافت اخبار و انقطاع اطوار رعایا و بر پاییه  
سلطانک عدم اطلاعی و داد خواه فریاد فی عدم شتای ملک و دولت  
سبب نرماند اید و یک ظاهر و نمایان در **حکایت** کتاب سراج الملوک  
که مستور در که نوشته در رسد کمران بزان اولاد مؤید و مدد دین  
باعث مملکت ندردی سوال اید یک اوج فتنه در ویدی اولاد اخبار  
ملاطین دة اخفا در ثانی که بصاعه و قریه نایه اولاد بی وایه لر  
بهوده تربیه و رعایت در ثالثا ظلم عال در نوشته و ان دیلند در  
اولیایق جواب صواب و بر دی که خبر ولایت و رعیت سلطان و اصل و اما غله  
دوست و دشمن دن قانع و غافل اولوب هر کس دست در دست رس و یوسف  
جور و ظلم هوس ایدر و اولد بخیر و لیایق هر کوشه دن کونا کون فتنه لر  
نمایان و اهل فتنه ضرر و زیانی ایلد مجور که مالک خراب و ویران اولوب  
بر دی که ادنی و اراذل و افساد و اسافل تربیه اولوب مراتب عینه  
و اصل اولیایق دنه و همت حسبی ایلد اعتراف لری کمال حصول ایل جمع  
اموال و خلاصه اعمالی هر کس در طبع خامله ارتکاب ردالت و ابتذال  
او کور و کجاست و اشرف قدری در که انصیب توقیر و احترام کناری ترک  
و بیعت و خضوعت مقد ماتنی برک اعظمه قلوب اهل قبول و اخلاق نایه  
دن کمال مرتبه و میرد و خواطر کابر و صاغر بچید اولوب اولاد حکم  
در کمال خلاصه بولامه صرف همت و سعی و دقت ایدر لر فایده ذوال  
الذکر نه بار نقیض الشفله دینشدر چونکه سفله و ادنی ترقی و تعلی



[illegible][illegible]



ایله مصلحت کارکن اولغور، سار اولار زمانه عطف و شدت و غضب و حدارت  
 لایق و دلدار، اگر کسی را اولیای حق و حقیقت و برحقیت اقتضا ایستد، هر  
 مولی و کلید بر زیر کاه افکند، بر خاک پاشد و احتیاجی بر هم و بر شتر  
 و نهفتن ندارد، اکثر و ذوق و سر **قطعه** همیشه ره لطف است، آن کس که  
 بر بزر و بگن چون به یکدم جوشش، نه بینی که هم نباید بکار  
 چو کرد و جرات سزاوار نیست **ترجمه** راه لطف بگنای اولان دایره  
 کاه افکند، کیم شدت اولی و معبر، **مرحم** انشراح و کوه فاش  
 زعد لایزم اولدیغ و م شستر **ترجمه** انشراح و کوه فاش  
 جواهر بر کوه کعبه جوده اولان حکا دیندار، که سلاطین و عدالت  
 این قصد نوریت اندک کی یک کوه نفوذ احوال را هر کس که انقاده  
 ان برینجه و طهار و اناناف کمالا انبار کی برینجه، نظر انبار و مران  
 مسند بهنجر و انشراح انکار کرد، بر برینجه و انشراح انکار کرد  
 بیچیک در برینجه و نوریت انکار کند، و انی قیلوب، بعد کینفتا انکار  
 و سق، اخلاق و فساد انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود  
 و اعتبار و انسحاب و برینجه و نوریت، درینجه و انکار نمود، انکار نمود  
 اعدا اولان برینجه و نوریت، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود  
**نظم** هر کس برینجه و نوریت داری، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود  
 اگر کسی است قایت آت، علم و دانش بر آن بلند، درینجه و انکار نمود  
 بلند ساز، که برینجه و نوریت، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود  
 اولان انکار قیل و کیم، قایل اولی، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود  
 نوریت، قایت و نوریت، انکار نمود، انکار نمود، انکار نمود

و عساق و انکار کی ایچون انکار اولان و مال طبعیت کی سر و قدر  
 مرتبه و شانه و افق و جلال و تقویت و قسایت و غیر ملودن عساق  
 اساق ملودن، ایچون میان ملودن عساق، ایچون عساق و حقد و حقد و حقد  
 حکم سر و جلال و عساق، ایچون عساق و جلال، مؤثری اولی، مؤثری  
 صدانکار لایزم در تکرار ماده حاده و حاده و حاده و حاده و حاده  
 کیم سر و لایزم و ب انظام حکم غلبه بر لایزم، زیا کلک کیم در  
 انقطاع سر و لایزم، حکم غلبه بر لایزم، زیا کلک کیم در  
 در دیکه کلام حکم، ملودن عساق و جلال، زیا کلک کیم در  
 جوی کیم، بیکه کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 سیزه و جوی سر و لایزم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 اگر کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 کر کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
**نظم** باین بر کیم و ده سؤال ایچون انکار و دولت و قسایت  
 ساقیت تر بیکه کیم، اساس و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال  
 ایندما که لطف و قسایت و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال  
 خدا و کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 خشت کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 ایچون عساق کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم، زیا کلک کیم  
 نوریت و حقد و حقد و حقد و حقد و حقد و حقد و حقد و حقد و حقد



مجلس های این سعادت مقربونه فخره ماه ذوقنا اوله را مالای علی علیه  
 السلام اصل کتاب مضمون تحت توفیق او زهره هر کار بر بر گرفته با زبانه  
 و هر عام بر زمانه موقوفه و بی سینه در ناوان برهانه حلوله و اول وقت  
 دخول امتحان خواهد بود و میفید اولمان و تجربه سعی و کوشش عمل اوله موقوف  
 و وجود یومالار ویدی **بیت** تا در سر سوزده هر کار که هست سوزی  
 ندهد یاری هر کار که هست **ترجمه** و نهایی کلیه کار که اولمان  
 و دعوت و اعطای خدمت اید مظهر چه در سر سوز اید **فایده** و حکایتی که در  
 یاد شاهل و یکس که کمال قدرتی منبع و پادیه سنی ترفیع است و هر کار که نظر  
 اید منظور اولمانی بود و حکمت و موافق و مطابق و کلام بر زبان حال  
 و منال و بیار و یکس که احتیاج اقتدار برای پیشه را می یافت و فخره ازین علم  
 اولمان و ندرت و مکار و پادیه اعلام و در مرتبه سفلی بود که ندرت مکار و فدا کر  
 منتهی سنی تنقیح و تنزیل اراده او فی سینه تدبیر و مطابق اید انتفاعی  
 تنزیل کر که در ولایه انواع ذیل ملاحظه اید اما سوزات متزلزل و کمالی  
 خلایق قیله لاجرم ملکه تبدیل او فی **نظم** که برایش بیان رسکبار که  
 که جازا بگویند به بیچاره که **ترجمه** کنونی بره بر مقام اعلی است  
 این قصه حضرت جاهد و دلدار **فهرست** و ان حکیم ابرار چه دره که اولمان  
 و سخن برایت اید در دو جهان حکیم اید و انکار که اهل ادب و ملاحظ  
 صیب و نسب در پس شیشه ساقی اولمان اذانی و از لای هر نه و کمالی  
 و الا و منزل اولمان و فاصل اولمان و کلیدی بر بیجی اصله اقتضای  
 اصله بر بیجی اید و بیست مرتبه سنده نازل او فی **حکایت** خانان

اولانای زمانه قیامه عزله عذر دل و مکتوبه انکال مناسبه و ابرق  
 ان لایانگر توفیق و مقتضای اولالار فی امور معلی و محسوس اولان  
 دخی و فخره محلی اولان غله شان شاخان حکام نشاند موافق و کلام  
 زیر کاه و دست ریاست ختم و رضا میافزود بر مقدار برت و انتقام  
 اقتضا اید و انکه سلاطین کرام و ثبات ثبات و معتضبتی است و کل  
 و انالار بدین سالت اول **حکایت** خانان در برسی می کند و بریک  
 اید و صاحب اید کن اثناء حکام و ده علم بر سبب اولان بر کلام  
 انکال بر بعضی را و ارب فقیر تر حضرت برانده در و و شره خصلت انداز  
 بر جو اولمانی اولان بچاره دخی نهیل نرنگ کاف و کار ازین و قطع امید  
 اید بر کج و بعد و کارخانه در ویشا ده و بانید اولان تکام شربت  
 تلج صبر و حزم تحمل و من کمال و قتل اید و بر هزار جور بیگانه اید و یک  
**بیت** و لایان بدخود جریه مکن ذلالت صبر و باش که یکس شود  
 ن ترنگان **ترجمه** جزیه آمده عاقله بدو و بر سینه ترنگان صبر و اولان  
 یکس اولان و کار اکتی عزت و جرات امید و عهد و عهد برت و بعد اولان  
 کار جان و کار و تحقیق نه پیشه کن عرض حال یاز و یکس فیه احوالی  
 اعلام بسط بساط حقان و حرمان سلطنت و مقربان و و ندرت بریده  
 حکام فرست و زمان انتشار و دست و پای سر بر نه اید **حکایت**  
 اینچنین حکیم بر جانت و نیت اید و اولان فقیر و بی سینه عرض حال یاز و یکس  
 مسکین و مدد رسانی و ایلای پادشاه خندان اولان اگر چه مراد اولان  
 چندین گناه و بیچاره و ستم اید و بیچاره خال و بیچاره اولان  
 در بار اولان و یکس و شره خصلت کر و در اولان و بر عجز و نال اولان







جميع کمالان ارتقا مند قابل وجود و از هر حقیقی هر نیه اماله اولی  
 جان و دل و اکابر غیبه مائل و اولی پس بالضرورت تأدیب و تربیتی  
 با بنده سی و دقت کرد که تا که او غلبه پسندیده و اطوار سنجیده اید  
 متصف و خصال ذمیمه در جنب و مغرب اوله و جمله حقوق در  
 اول لازم اولان بود که نام نیکو اید تسمیه اولنه اگر نایا موافق  
 ایسته مدت غرضه است که اید جکی جای نشیناء دکلمه فانیا  
 بر دایه خوش مایه کر کرد که مزاج معتدل و پاک سرشت و روشن  
 دل اوله زیرا الارضاع یغیر الطباع مفهومی از نره شد اید طبع  
 فرزندی تغییر اندکی نره و مدت رضاع تمام و زمان انقطاع  
 و انقطاع او ایجاب خدمتند بر مرد پاک دین و نیکو خلق و سعادت  
 ایمن تعیین اید لکه طبعی انک او صاف حمید و اوصاف  
 سنجیده سیله اید استاشر و انوار اطوار مجست آثار درین مقبل اول  
 و چون طابع صبیان اکل و شرب و هوا و جبه میلان او نره در انلاره  
 آیین اعتدالی محافظت و قافیه توسطه رعایت انده لرور و علم دین  
 دار و پر هیز کار تعیین اید لکه اکاقران عظیم و فرقات کوی  
 تجوید و ترتیل او نره تعلیم و دین و دینکند نافع اولو علوم و شیه  
 و احکام شرعیه تفهیم اید اصل بهترین تأدیب بود که و همواره  
 اوصاف و اطوار بی ملاحظه و مقصد و ک طبع و بد خویش اولان  
 طائفه مخالفه سنده محافظه اید و اصلاح ایچون ذهن سلیم  
 و طبع لطیفه مستقیم اصحابی مضایع و ندیم اید لکه ایا اعلی و غری  
 توصیف و عرفان و فضلا و صلح ای مدح و تعریف اید لکه انلا که

مهر و محبتی تاه تابدید و بقلبند مودت لری جاگیر اوله و نمره اشهر  
 و تجارب کرد اری مذمت اید لکه طبعی انلا ردن تمام مرتبه تنفر اوله  
 و چون سن تمیزه بالغ و واصل و رشید و عاقل اوله ملوک عدالت  
 سلوک خدمتند برورش و بولش صفا تجویبه و عالی حمت بر مرکا من تعین  
 اولنه که سلاطین عدالت ایمن حضورند لازم اولان اذ ابرمود  
 و قیای و مراسم سلام و کلامی فاده و باب تفهیم و ارشادی کشاده  
 اید و ب حدیث زیاده سنی و کوشش و اقلام و نورش اید که اول  
 شاهزاده افاده قرط ارب و هیای اید مؤدب و اوضاع و اطوار و مین  
 و اخلاق ملوک اید تخلق ظاهر و نمایان و شاهان غالبان میانند  
 مشارک اید بالبنان اوله و سمنده سعادت و عزت و سوار و میدان دولت  
 و عرض شهنشاهی ده کشت و کنار و سپهر و شکار اید جای نشین  
 اشکار و ایجاب و پاکسوار و فارس و امور دین و کار از موه و عارضه  
 امر اید لکه کلوب اسب و سلاح و مژحنی و عرصه شایمت و جماعت ده  
 سلاطین و ازمی تمام تعلیم و مامور او لدری او نره صنایع  
 سواری و سلاطین و کوشش و خدمتند برین تفهیم اید لکه اول و اید  
 کجوب و مایه غری و شری کجوب تمام عاقل و کامل و مرتبه تکمیل نفسه و صل  
 او ایجاب مشایخ کرام خدمتند و علماء اعلام و فضلا عظام بحسب دلائل  
 اید لکه نظر بخت استاثر کردن مستقیض و سفید و همت والا نه تله  
 نیجه آثار کلی ظاهر و بدید و اسباب دولت و عزت بر مزید اولان نظر  
 هر که زد و لک اثری یافت از دل صاحب نظری یافت  
 همت مردان چو د اید بکار بر که کل تازه بر آرد ز خنار



371

[illegible]

هر شتر که سر سبز دارد و صفایت **چون** بحقیقت نکند که بیست **چون**  
 هر کید داندند ابریه بر او افتاد ایل رحمت صاحب غفر **ترجمه**  
 اهل است ایست مقصود اگر **چون** کلاه خازند ظاهر ایست  
 یاق **چون** صد قلعه اهل صفایت **چون** قلعه خازند ایل نظر در کیمیا  
 جمله در بری دخی نور ابراه اصف و اول مراد صفایت که هر برک که من  
 دولت و اساس عیالک در اندک تربیت ایل که در کبر که عظیم و کیمیا  
 قفس در بر فرد که خازند غفلت را جویب صفایت که ایل کیمیا  
 دست نصر ایل خوی و صفایت و اهر سر و هم در اندک مراد است  
 محقق و نصیبت همان کلاه ایل اندک در پذیرنده و صفایت و صفایت  
 ملک و یابیده در عرض اندک در کلیم صحیح فی لای سمیع و صفایت  
 ایل که کبر در خازند و صفایت و ایل اندک در خازند و صفایت  
 همان نصیبت و تقویتند شرق انتفات صدور و صفایت و صفایت  
 لی مقبول و صفایت ختم در صفایت صلا بیل که سلاطین که در زبانی و صفایت  
 عیالینا که در صفایت و ایل اندک در صفایت و صفایت و صفایت  
 و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت  
 ایل بر هر حکیم سخن که در صفایت عالی صلا جویب در صفایت و صفایت  
 بیکار روی و ایل اندک که در صفایت و صفایت و صفایت و صفایت  
 ایل شیرازی و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت  
 ملک ایل و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت و صفایت  
 قفا نافرست بد انا ای مجید انا فرست **ترجمه** رسول قولنا و انا کر  
 یارب شخص و انا به و انا کر **ترجمه** ایل و صفایت و صفایت و صفایت



مستأجرت ایدر امر و حکم فظاکی عقد نظمیده بود معنای لطیفی در جمله  
 محال انتظام و عدالت فایده و کلمات را نقد سنه قریباً و بیرون در  
**نظم** سپیده با بازنده ده پایگاه مدیه پیشت مرال از خراج راه  
 شکر بنده را چون شکست سیر کنند و یک کرچه با بند و لیر  
 نه سیر بی چنان ده که کردند نه بکند ایشان در بعضی شتران کشت  
 سیاهی چو شتران نه باشد نه شتران نه دارد هر دو ولایت نه گاه  
**تج** عسکر که حقد را کوشش اقبال خرج داندند زیاد و بریده  
 هر چو این و نه چنان له سب شبهه بوق و عمامه اولی در و در  
 اوید اید لطیفی کم مغزی را اوله جهر با بقیه که چو کوفه در اوله  
 یاد نشا هدیه در سخن اوله از سباده ابله بر و کلمه احوال نگاه  
 جلوه در بوری در قریب از اصفه را و کلاه صفه ال در زبیر اوله  
 ملک و دولت پیر به کسی و غیره احوال سر مایه سیر اگر قنات حاکم  
 بی و تر و شمشیر او ایادی وقت قدر پیش راه امانه در بوق و کلاه یک  
 موبای کلج علی بنی و جلد و علی بنی از انبیا ای که انجیت و انشای غیر  
 ملک قیود و فظاکی انجیب و انجیب و نقدش سلطان درین تدبیر بر  
 و قصر شاه المشرع چنانده و جعلی و وزیر من اهل حق و نه انجی شد  
 از روی و شاکر فی انجی و باری هار و نه و زبیر اولی اهر ندره معین  
 و کلمه از کلجی چون قصر یک کثیر از نایبی بودند معلوم اوله که  
 معنی و فظاکی زکیه اصطلاح اولان و زبیر یک فضا است سبب کلج  
 بانی سلطنت و باعث انتظام امور ملک است و چون در معانی فظی  
 توفیق بود بقدر اوله که هر چو انجی از فظاکی انتظام سلطنت اید معنی

شدن انجیب بلای که شریع از انجیه انجیب سلطنت اید یکدل و یک زبان اولی  
 انجیبی یکی یکدل بنده شفق اولی در در و بی بر صده کارزار در در و یک  
 و مروه انجیبی سراسری باریت انجیل در و سلطانه و انجیل و حقد و در و  
 امر باقی اولی در و انجیل عسکر انجیبی اولی در و انجیبی انجیل  
 و انجیل در و انجیل هر برینا برین سستی عاقله ایدر خاطر برین  
 این تا انجیل در و انجیل قریب اید معنی و میان انجیل در و انجیل  
 ایدر سراسر انجیل در و انجیل انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 و سراسر و فظی اید هر چو سراسر اید **نظم** شاه قنات در و  
 منقول در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 بعلی و ویدی که هر زمان احوال انجیل در و انجیل در و انجیل  
 یکی احوال بستان ایدر انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 قریب انجیل ایدر انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 اولان حفظ قریب ایدر انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 در که قطعاً انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 بیت المال بیوجم اخلاعت در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 اسامی سستی در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 قنات در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 حکیم ایدر هر حال در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 معاش و لو انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 ملازمیت و ملازمیت در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل  
 احوال در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل در و انجیل



وخلق فخره افتخار لر عنائيك خاقانی ابله مظهر اولی که حاصل و عا  
 میانند مکتب و معظّم و مغفّر و محترم اولی غله نظم امور جمهوری و نفاذ  
 قوه میسر و احکامی مقبول و معتبر اولی و امور مالیّه و مهمات کلیّه  
 ملکیتیه مادام که مستصواب و انحصار لر مقام اولیه بر فرد ک  
 مذاخله و انلا لر رأی اولی بجز بلیک معامله بی جایز دکلر و تدبیر  
 دلیر بر لر بی هر کار و شوازی مشقت و الم دستیار عا قلم حوش  
 رقم ابله وجوده کلیه ظاهر و آشکار در **ریت** قلم خفا جای تواند کشید  
 که شمشیر تواند آنجا رسید **تجه** قلم بر برجه ابله که حکم و تائید کداوله  
 ستمه ابر شمر تیغ و شمشیر **حکایت** بوا میرد لیر ابله و وزیر روشن ضمیر  
 بیننده نزاع و جفا کثیر واقع اولی امیر ابله بن فرمان روای تیغ  
 ابله و مستخدم بر حوش کذا اولی و اضح و انحصار و اتاسک  
 مبلغ اعالی و منتهای کار ک اعمال کونک ضعیف و قلم نزار در نیز ملک ابله  
 شمشیر ابله قابل اولی قلم ابله اولی و اعلی بی بولق مرثیه و شتاب  
 قلم بولق و وزیر امر بالعکس و کار ملک قلم ابله اصلاح اولی پذیرد اولی  
 شمشیر ابله دکل دیو اندک لر مجادله مسامع علیه سلطانیّه و اصل ای  
 ایکسنی دخی خدمت بر عزتند دعوت بیور رب و نیزه دیدیک همیشه ایست  
 قلم نزار اصحاب سیف خدمتکار اولی کشت در سنجی اهل قلمی تیغ  
 ابله عدم شعور که اشعار اید رسک وزیر ایدیک ای شهر یار که مکار  
 شمشیر اید اخی دشمن بد کردار حقدار و کار در اما قلمک منفعتی  
 اعظم و سیفند اهرم در نیز قلم هم دوست و هم دشمن نافع هم دافع  
 معضار هم جالب منافع در و یار باب سیف قوت لر نه مغرور اولی و از روی

ملکیت واری ابله و طاعت لر نه حیفا انگ و ایدر اما اهل قلم و نه کربوکی  
 وضع تیغ صدور و خاطر لر نه بقوله اندیشه حاد خطرات خصوصاً  
 اصحاب سیف خزانه بی کوانه سلطانی تی و عالی ایدر اما اهل قلم خزینہ بی نذر  
 و سیم ابله سیم و مال فراوانه مالی ایدر و بخار و خلایق ایدر و صرف  
 دن اولی و محصل و مکمل سرف و متلفان اهری در **قطعه**  
 در خانه وزیر بخت نکر که او در جویبار ملک نهالست معتبر  
 حق بقوت عست کن و تربیت کنند ان شایع را که میوه او سیم و وزیر  
**تجه** بق وزیر عزت و اگر املد نیز که اولی سلطنت با غنده اولی و نیز  
 تربیت استک انی حفا که لا بقدر تمام اولی نهالک میوه کی کم اولی و نیز  
 اما مقربان دولت و محمان خلوت تربیتی و وجهله اولی که مزبور لر دن  
 هر بر خیر هم حاصل نافر اید و بر هر ک منسوب اولی و مهم شمشیر  
 آخری نشیر و نگشیر کار ابله میانشین امر لر دن تشکیل اقلید و هر کسک  
 قدر و قیمتی بیلتوب استحقاق لر دن کوره احسانه مظهر و نظر التفاء و اگر  
 منظر اید لر اما اولی مرتبه رخصت و بر میه لر که دیر و جویبار اولی بلند کدا  
 امور سی بلای بی نر بان لر نه تیغ کلام بر قصور صدور اید و جویبار  
 و مهابت شوکت رفیع اولیه و هر بر خیر مقام ادب و مرتبه حیاده و توفیق اید  
 بی محل فضل ادب تکلم اید لر کلاهی مسوع اولیه و غایت امانت کذا  
 و صداقت شعار و تکرار بنکرار معنی اولی اندری معتقد علی ایدوب  
 عسر لر بر اظفار اقلید و خدمت ملوک اولی و اولی نر نریند رشک و غلب  
 دن ناشی بری برینک حقدن عربی اندک لر کلامه ساعده ابله التفات  
 و انشی دن اجتناب و تخاصی ککر که و هر بر خیر سنی بخت و مودت طرقتن و جبه



ایدوب اتفاق و اتحاد ترغیب و منازعه و مخالفت در تحذیر و ترغیب  
 لازمند زیرا اتحاد و موافقتی سبب انتظام امور سلطانی و اولاد  
 کبی فترت و مخالفت لری دخی باعث اختلال ملک و بریشاقی در **قطع**  
 ملک زمان سلاطین چو یکجست باشند هم مملکت و مال برقرار بود  
 و کرفضاق نمایند و مکر و حیل کنند اساس جمله مملکتی مدار بود  
**ترجمه** ملا زمان سلاطین که اتفاق این مردم مملکت و مال برقرار و او  
 اگر اتفاق ایدوب مکر و حیل ایلست از اصول جمله مقام بی مدار و او  
 اما غلامان برکنند و بنده کاف درم خرید سیدلر نه سید و او بی  
 دست و پا و سایر اعضا متاثر شده و در زیر یکجست نیک مثلا اعانت کند  
 احتیاج اولاد بر خصوص سنده رفیقی معاونت ایدوب اندک کلد و کرم  
 صرف قوت ایلد اداء خدمت اشد قایم مقام دست اولاد خدمتی  
 بتویش او او را کند که قدم رنج اولاد جاق برده اقدام اقدام و سعی و اهتمام  
 ایلد و مشقت قدم اول خدمتی ایفا و اقام ایدوب یکجست قدم بر نه طور  
 او او را و کند که بصرا ایلد اعال نظر لازم اولاد محله چشم رفت  
 و اشتباه ایلد نگاه ایدوب مشقت نظری جهت بصرد کف ایدوب مردم  
 فظرد لغوا و از هر خدمتی کو بر سر او و قس علی هذا سایر الاعضای  
 بموقوله جماعتک وجودی ایچون درگاه واجب الوجود و واهی لایحه  
 و المعجوده شکر نام معدوم و محمد نایب و ایدوب ساد اتقائما ایدوب  
 عباده انواع رفیق و مداراة و کون کون لطفله مواساة کرکن زیرا  
 انلا رخی و ایا خدمت اعال لرند کلا و ملوک و کاردن و فتنه  
 و خصوص پیدا او او امدی انلا و حکم و فرمانده ترک طریقه اعتد

و کمال انصافله انصاف کو کدر و خدا ملک امر معاشند و او ازم انتفاع  
 ماکمل و سایر و ایلست مملکت قصود و اصل بود که نظر خاص  
 ایلد مخصوص و در فترت اختصار لری و اوزم محبت و اخلاص منصوص و اولاد  
 زیرا انلا که دخی و متلر نه ادا سی مفوض اولاد اعاله اقدام و اتمام  
 خدمت سعی و اهتمام لری صفا و نفاط منوط و انشراح و انبساط بود  
 اولوب ملال و کلال و جزع و انفعال ایلد مصلحی اولاد و اعتبار  
 صالحی خدمت وجود چو لار کتب حکم در مسطور و میانه جمیع مردم  
 و مشهور در که عادات لازم السعادات سادات بود که اولوب  
 اولاد کنه ایلد خدمتکاری سنی سر ایلد خدمت لری و در و طرد  
 اتم لری زیرا بنده کاف و اوزم شفقت و هواداری و برهم عبودیت  
 و حد متکداری اولاد نه مات کما ینبغی رعایت ایدوب که کند و لری  
 محذ و ملری مقارقتند امین و سالم بیلد لرا که هر سه و خطا ایلد  
 عبد مفضوب و مرد و و باب عفو و قبول بالکلیه سدد اولوب  
 کند و لری رعایت خدمت عاریتی بلوب یولی و مسافر کی سوا  
 ایدوب نه فرکارده اعمال فکر و رویت و نه برهم در رعایت مراسم  
 محبت و شفقت و نه سزا و اعتبار بر خدمت ایدوب و نه بر بند کاف  
 صفت زیرک و شرم و حیا جمله صفت لری معتبر و اولاد و اگر بر سینه  
 که او خنده و حیل و سرقت و قلیل ظهور ایدوب همان دفعنه سزارعت  
 و خدمت اذاله سنده مبادرت لازم در خصوص سادات منصوص لری  
 و کنه ایلد ملوث و سیاه اولاد کماله که تأدیب و تعذیب ایلد قابل اصلاح  
 و منظر فخر و فلاح اولوب لار صلاح حال بود که نفی و تبعید لری شتاب



[illegible]







اغوا آید بجهت بیخود صبر از سیر دیو نهان طغی در آن آید اولدی  
فرمان بر جان غیرت حکم موقوف اولدی و بی ظاهر و نهان در درید و چو  
و بود که هر یک آید بر مقدار صبرایت بوقسه سلطان سکا غضب  
آید اولدی رضای خالق حاصل و ایماق غضب مخلوق نذر دیدی  
بو کلام باد شاهک مسموعی او ملا غله اول رفیع القدری نظر کردی  
ایله منظور و اوله فضول بر قصوری تربیت و التفاتندن دور آید  
در دخی شرط بود که خداوند خوفی باد شاه خوفندن زیاده اوله اختیار  
و آثارده وارد اولشد هر یک که حق تعالی دن خوف آید هر کس  
انده خوف و خشیت آید بخشی بود که باد شاه اولان امید  
و رعایتندن در ای رازق العباد و اهاب الماده وثوق و اعتمادی و اعتقاد  
و استنادی زیاده اوله که عباد جملة بستر کین و برین و هر برین امیدنه  
ایر کورن اولدر امید برورده است که کرد که آنکه درگاه احکام  
بر امید و ارم و امان و آنکه لطف و عنایتی این چنین بر کیم در و نه  
چاره بولان بیت محالت اگر سر برین در نری که باز آید دست  
حاجت نمی **ترجمه** طالب مقصود اولان کر طوطه بود که می دست آید  
آنک او بیه هرگز نمی آید باد شاه جانبی رعایت ده یکری بیش شرط می  
اولانجه ملک خدمتده احسن وجه اوزر سلوک میسر اولان او کسی بود  
تذلل و قسور و اظهار غر و خشوع ایله خدمت و ادب اعراض انقیاد و عیب  
اولنه زیرا باد شاه هر طوعت و کمال شوکه و عظم سبب ایله ناسدنه عیب  
و سر برین و نازده سرفراز اولوب مظهر سلطنت الهی و مصدر رفیع  
فضل نامتناهی اولدی و جهتده ظل الله لقبی ایله ملقب و اخلاق

الحق برله متعلق اولوب ملک خلاقه مقرب اولشد و بر پو معارف ایله  
مس تکر و در و نه دل نرسد بوضوح و ظاهر و ملا غله عامه انانی رعایت  
و استخدام مدار افکار لاری اولوب بوضوح کندی و بی مزاور و هر یک  
طریق استقلاله سلوک آید و بفرمان قضا بر یا ندی هر امره مدار  
بیولر و هر چند اساس سلطنتی پیشتر اولد بجهت بوضوح ترقی  
آید و ب استغفار لاری پیشتر اولور ایکنی تحت و مشقته عمل و مکاره و متاع  
صبر ایله دامن ریاضته قشیت و قوتلدر زیرا که ملوک خدمتی رحمت و مشقته  
مبتنیدر و کتب حکام مسطور و السنه ناسد مذکور در که ملازمیت  
سلاطین خلطه اساسی میانه حائل و خدمت ملوک ده طاعت  
و لزت غیر قابل بلکه قبیل الالات آید و یک مرتبه تقریر و اصل را چینی  
خدمت سلاطین آید لیک کار و بار لرنده و افکار و گفتار لرنده لازم  
بود که مصلحت باد شاه ملا غله و دین و دنیا سینه لازم اولان امور  
محافظه ابواب طرف دین سندن دینی ترجیح و تقدیم لازم میبود و دین  
مقدم نمیم آید لدر دینی بود که ملائمت و ملا طقت طریق ایله ظاهر  
آید و بقلب سلطان انده تحریف و ادب عادل و دادی تعریف و توصیف آید  
مقدور اولان مرتبه حسن تعبیر ایله ارتکاب مظالم منع و جارب و منع  
و پند آید کنگه جور و عدوان ساحت اعمال سلطانی دن دفع آید  
اگر ظلم باد شاهه راضی اولدر مظهر اولدی شریک اولوب عصبه  
محشره اشتر و الذین ظلموا و از واجهم خطاب عتاب میزنده اولدی شریک  
اولور **حکایت** اخبار مذکور در که می واسطی نامیه پنهان بر پوش  
بر خطا نامدر و اربابی که خطی یایه حفر و حافی و سمیت کتابند فرید







[illegible][illegible]



بجواب آنکه ای که انداخته زود روغنفت و مکدر نشاندند **آن** بخیالتی بجان

برگشت بر توبه غفلت انداخت بر سر شال انداخته اول جواب و بر بدین

غیر بر سر بپایند بخیالتی آید بر سر شال غیری بر سر بپایند بخیالتی

ای لایق خفت و سبکباری به بخوبی در **بجواب** برگشت بر سر بپایند بخیالتی

این روایت اگر بحدس پادشاه بخواهد بپایند بخیالتی بر سر بپایند بخیالتی

جواب بپایند بخیالتی اولی هم از دست بپایند بخیالتی بپایند بخیالتی

و بدینکه سکا خطب توبه انداخته جواب بپایند بخیالتی هم سکا خطب توبه

بخیالتی ای که بپایند بخیالتی در بر سر بپایند بخیالتی انداخته لایق

ایماندگی حاصل از بدین بخیالتی در بر سر بپایند بخیالتی بپایند بخیالتی

بخیالتی و لایق توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی بپایند بخیالتی

بر بدین بخیالتی در بدین بخیالتی اگر سکا خطب توبه سکا خطب توبه

توبه که بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

بخیالتی از بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

استه لایق جواب بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

ایماندگی خطب توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

تاکه بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

لایق اولی جواب بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

مسئله سکا خطب توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

بکثر خطب و جواب بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

افزونگی که در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

خوشی بپوش **بجواب** بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

خطب توبه

قسم را این طرز در معرض فتنه لایق در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

دخی توبه خطب توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

اختیار بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

قبلی بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

و بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

ایماندگی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

ملوک سعادت سکا خطب توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

و لایق بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

طایفه بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

دخی بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

و بدین بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

اختیار بپایند بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

در اتفاق پادشاه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

کلای باز را در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

و آینه خطب توبه در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

غنیب اولی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

و اتفاق که در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

**بجواب** بخیالتی در بدین بخیالتی در بدین بخیالتی

بخیالتی

بخیالتی



اندک و بسیاران و گس بود **ت** باد شاها که مرطاب می خورند و اولی  
 از جویند و خند و گس اولی اوسط و پنج و ب بود که طریق اما اندک  
 طریق و پنج قدم غیر که مرصف اما نه مردم خورند و بزرگ مردم خورند  
 خیانت و معتدلی در و د و اولی **حکایت** مأمون خلیفه در معتدلی  
 و بیشتر که مردم اینی غایت سوز هوشند سفید و در بالی بر مردم  
 خانی سوز اگر چه عالی نسب و بیایا پسند و بر اما نه غلامت اینک در خیانت  
 اما بر خسران و معتدلی میان در معتدلی نبوی و علی السلام **الایمان**  
 کن الا ان الله قال فی موضع **الایمان** لا یحب للذین فی حق صدق اعدائهم  
 ان یرزواهل یکانت محبت الهیه دن و غیره و اولی ظاهر یک تبیین در اولی  
 بشیخی را و اب بود که با خدا طاعت کند کیست به دهنه و اصل او کبر  
 اما فی حق و قال اولی در باره ی طالب و در پی طالب اولی بر هر مرتبه  
 مرمانی جانب و معتدل مالی طالب در **ت** مرمن و مرمان قوی بکار کرد  
 مرمن از جمله خفا بترست مردم از دست مرمن می شود در مقام  
 بزرگوار شود **ت** مرمن و مرمان اولی حقائق اما نه مرصد  
 بدیشتن اما نه فی کمال مرصد انسان حقیق و مرمن را اولی که قناعت  
 است بزرگوار اولی **ت** مرمن و مرمن و مرمن و مرمن و مرمن  
**شیخ الاسلام** اهل التوحید سعاد الله سبحانه من التوحید من التوحید  
 حبیب المقام الخیر و علیم و الذی یحب التوحید و التوحید من التوحید و  
 التوحید لله التوحید فی التوحید که یقیناً فی التوحید الهی و التوحید  
 یعنی هر که عبادی و ذریه ای و غیره و قناعت سکر و مرمان کبر و ای که بر طرف

اینجا اولی وقت **ا** اگر وقتش شبیه نشود کلان **ک** که قال اولی  
 قهار اولی نامک سوز که عیون صیقین انما اولی ایبت حجاب  
 سکو تیلد انخفا **ا** و نه یحیی اب بود که با دشا هر طریقی را توکل  
 سخنده ابتدا و در وقت اولی امور یحیی وقت ابلا غیر هر که  
 با دشا و بسطه بسط کلان اولی اید اولی زمان و دشان بیاف  
 زیاد و کشفه انسه لرا و لرا اولی ابلیج اب بود که اگر شاه  
 کلان و خد متولد اولی لرا و غیره و عا را غسه مطلقا نیست و کلان  
 انیم لرا بر لرا محبته قابله اولی دیک شاه و انا اولی در که تم فی  
 انرا اولی بس اولی امر خفا فی نه و قناعت ابجود مرصف اولی  
 متفیع غنیب سلطان و غنه با دشا کلان در **ت**  
 با شکر سوزی که کنین از انحر است هر که نهی بود با سر سلطان  
 چون کسی را در در دانه فانه فانه **ت** یا غنقا خود فی پیش و کلان  
**ت** سلاک ناخبر کلان سوز یکس بر لرا اجنبی هر لرا اولی مرشح  
 چون در وقت خاندید بود سلاک و صفا **ایله** در پانده فی رعیت نقل  
 او را اولی یحیی اب بود که مرشح جود و سخا اولی با دشا هر که  
 کینه تحفه و هدیه عطا انسه لرحبات و در لرا قول ابودیت سخفا  
 انیم لرا بر لرا هر که دیکو محقر و فی اولی با دشا هر که اهل الکفر  
 و لطف و احسان لرا بر جلد و اولی بر بیشتر و قولی است سخفا  
 سخته فانه کلان قسما و ولایت مستقلان و تحقیق در عاقل اولی  
 کند و یحیی و نه و غیر سوزین اید لطف سایه اولی در نا امید  
 و فیض نقل ناستا حیدر تبعد انرا **ت** مرمن از پیش است آید فیک



طغوز در بحسب العدد بینلر ذلّه ترتیب موجود اولرخی کیمیک الوجود  
دخی حرمی تعقیب حرمات معبود در و سالک سالک حرم اولان منها  
الکرده ملرا منظور و مشهود اولست در اوق التخیل ادب بود که  
سلطانک حضور و غیبتند ذکر محامد و نشر مکارم مندر امت و مدح  
و ثنائیه و خیر و عکس موافقت ادب اگر بر کس در دن شای مکرم  
نشان نمیدیند شین اولور مضمون مشتمل و تعلیم و توقیر نه محل بر کس  
اندر اخی غیر و تفضیل اید اگر انکه منزجر اولان اید سخن مختلفه و تفسیر  
اید اگر انکه در فی معطر و متنیح اولان اید تمامه اخراج خاطر فی تصرف  
و ترک مجالست و مصاحبت و من کل الوجوه قطع کلام اید اظهار عدول  
اید اوق بدخی ادب بود که جانب سلطنتد ایا مضمون اولان خدمت  
ادب مندر اوم و مامور اولرخی مصلحت اتمامه جان و دلرذ قایم اولر  
متکفل اولرخی ممد بن بر وجه غافل و ایا مجلس پادشاهی حاضر اولر  
خدمتند ساهل و ذاهل اولیه قاکه هرگاه سلطان طلب اندک و الخال  
حضور عالیه و اصل و مراد شریفی حاصل اوله و حضور فایض انور  
ملالت و سامنه مؤدی اولاجو مرتبه موافقتد اعتراف و موجب  
و بار خاطر اولان ملازمت و مد و منی ترک اید سایر مجالس ممتاز  
اید لر زیر دیشلر که مصاحب اکابر بارشاطر اولوب بار خاطر اولر  
کر که اوق سکرتخی ادب بود که سلطان نیک نهاد که محبت و رضائیه  
چندان اعتقاد و کند و منکر خدمت و وثوق و استناد اقبیه لر زیر افر  
جاهل کیدر عبودیت مجبور و سابقه خدمت مستور اولور بر دخی  
بوکه پادشاهلر سابقه خدمت وارد در بود عوای استحقاق قطع

جائز و تقوا خدمت اید لر مراد الله فائز اولان بلکه هر بار ملازمت  
و خدمت بخیر و دعا کوف اولان فی و فرمان بر اوراق مرصفی تاکید اید  
آخر اعمالی اید اولرخی ایا و افعال حسن و افعال مستحسنه سبیل یاد  
تمام ارضایده زیر سلاطین کامکار اید اولرخی منقطع اولان  
کاری اعتبار اعیوب خلق خدمتد منت وار و ذاکلرخی سزاوار  
بیلوب انوار جمال معدله انار لر ذلّه عامه انا حصه داوا و اسون  
و توافق عالیه کیمیک هر کس بر مقام دت اشکرا اولوب بر حال افر  
بر قرا اولان اولرخی اوب طغوز بدخی ادب بود که عرض حاجتد  
محافظ و قبول کلام حکامی ملاحظ اید لر زیر خدمت باعزت ملوک  
عرض حاجتی نهان تشبیه ایشلر که وقتد ادا اولت مقبول  
اولرخی کیمیک بدخی خدمت مصادق اولرخی جری قوله و وصول بولور  
**بیت** حرامست بود نعمت پادشاه که حکام فرصت نذر و نکاه  
**ترجمه** حرام اولسون او شخصیه شاکله ویر هوکی نعمت که عرض حاجت  
اصلا کوز تر شافرت و عرض حال بر مرتبه که کرد که افر سامت  
و علاه جبین مبین سلطانید پیدا و مسامه غیر و نکد ظاهر و  
اولرخی یکر بدخی ادب بود که اگر سلطانی بند کاند بر بدخی شرفی انقا  
اید معزز و مکرم قلب حکمید مغرب دول یسبق خدمت لر  
اولان جماعه تقدم قصد اید و نفسی انار دن ایلر وید انسون  
و نقصان عقله دلالت اید وضع اختیاری اید ذاتی سفاهت  
قانعسون زیر جائز که تقدم قصد نکد کیمیک لر اید پادشاه  
الفت و موافقتی و حق صحبت و محاسنی اولوب عقلی اضعافه



[illegible][illegible]



بدو در جنگ مساوی اغویب قبایح اعمال لرزنی پنهان آید بری  
 بشنید او بکفان اسرار در بنی جلدی و طکان عده بی و عامه اند  
 اصل وزین سحر پس اسرار پادشاهی سترده مبالغه عظیمه است  
 جسیه لادنه او مبالغه جوید در رعایت طریقه احتیاط بود که  
 پادشاه که جلد خدای مطلع او در قله ای احوال ظاهره سخیلیه  
 القدره اخفا این که در صفت کفانه ملکه کلوب سرپوشیده کم خفایا  
 اسرار ملوک قدرت اوله و صندوق قلبند جواهر و اهریاس  
 سلاطین ملوک و مهر حفظ بخنوم او مبالغه ظاهر قدرت و **حکایت**  
 او انور که شاهان کامکار در بن بر کوار حکما در بر حکم نامدار  
 عالیقدر در نصیحت و نصیحت طلب اندی حکیم آید ای ملک عالمه  
 و صایا علماء دین و دین مروی اولان التعظیم لامر الله و التشفیع  
على خلق الله کلام شریفند مندرج و مطوی در زیر بارق العزة حضرت  
 فرمانده تعظیمه اظهار عبودیت و عامه افام نلسه شفقت و رحمت  
 خالق و مخلوق خدمت و اعانت او مانع ستر فزون نصیحت و **قطعه**  
 ای تازان جوان بشو ازین پیر کن یکا نکه که هست بیکان اصل سخن  
 باحق بارب باش و عبادت می و زری با خلق برقی باش و نیکی میکن  
**ترجمه** است پیرد اناد ای فوجان که اصل سخن در بر موسوز کفان  
 ادبله چالش روز شب طاعت ملازم اولوب ایملک ایت هر زمان  
 پادشاه پر تمیز وادی سیتندین دخی بر کلام حکیم امیز و بر مقدمه نکنه  
 انکیز سوبله دیو جکه مردم قنله سخی آقه که احسن فقوی و ازیر و جوه  
 بولانی بنای بدین انسانی تخریب کار انسان دکلدر مکر و اوج نفع جنس

الذکر قاتلی غفلت قدس معذور اولدی غیر مستور در بری اوله جابر  
 در که تخریب ملکه طالب و شیباب مقاسدی جالب اوله ایکنی محصل  
 الاموال فامنه اولان حال در که هوازه نوب و غارت و اموال مسلمیه ایلا  
 خسارت و بیت المال تعدی و ایراد و مصرف نمند خیانته جسارت و نفس  
 حسیینه بر درم و صوفی ایچون سحر کسه اموال عامه بک اضعاف و خزانه  
 عامه پادشاهی تی و مظالم حد کمال بنده ای او شسته سبب علت و داعیه ضرورت  
 و احتیاج بهانه سیده اشاعه بدعت و تحت یدین اولان ظلمی جراد مستحق  
 اطراف و کتا فیل رسال ایله تخریب ولایت آید او چینی اول خابن در که  
 اسرار سلطنتی اشکار و مخفیات امور دین و دنی و شمی و دینه اظهار آید  
 دیدی **حکایت** بر کون نو شیر وانه فلان کسه سنگ سرکی اظهار و مخفی  
 اولان حالکی اشکار اندی دید کلنده اول نادانی همان خاک هلاکند  
 بنهاد اید که اسرار سلطنت دخی مستور و پنهان و تحقیق امور دنیا  
 و نشان اوله دیدی **قطعه** هر که سازد سر سلطنت اشکار و بر خاک آید  
 پنهان بهتر است سر نگه داری سرست مابند بجای نا نکه حفظ سر نگه بان  
 سر است **ترجمه** هر از پاد شاه که ایلر سده سر بی اظهار اقله کوکر دانی زیر  
 پنهان کو سر حفظ ایدر سک باشک بولور سلامت زیر که کم طرر اولدی  
 سره نگه بان **حکایت** او انور که پادشاه درین بری خدمتده اولان ذکر  
 بر نه سکا اسرار مدینه بر ستر اشعار اعلمه استم اقرار فرده اظهار ارقیه  
 سین دیو جکه علی الرأس والعین اخفای خدمت دین او اسون و بدی  
 امدی بن برادر مدینه همیشه خوفی و اندیشه او زرم اندین منصرف  
 اولان دین دفعه عزیمت و وجود خبانت آلودنی ازاله ینه بیت ایلدم











در حق کسی که در دنیا **آب** بخورده حقیقتاً حقوق نعمت در آن لازم آید و این بود که حق و کار نعمت ترک آید اما بوی طریقه خلافت از آب و حقیقتی که در بهشت حق با ریح جالبه آید مایه ای که کفر آن نعمت منتهی بتجای قیصر و ظاهر غسان صریح در جبهه رنک انزال من قطعاً ممکن است اعتقاد آن فکر هر کس نظر اندازد

فایده بسیار و بسیار مختلفه سوره خالده پیشترها بر بوی خوب حواص و بسیار اولور و هیچ بر ناسپید و کار فر نعمت مراد نه اما این و حقیقت اوله و اصل اولس و کلام دیگر بگفته و خالده که گفتار و صبر صبر و کار کار

زور کار و ایله بهانه وجودی که ناما اولست در **نظم** حقیقت کلامه باینداشت • هرمت پادشاه بایند داشت • هر که رونا را بداند و نعمت

بخت افر روی نابدی دولت **تجربه** بگفته که در حق موقوف **نظم** • در حق هرمت نشاء عالی هم اگر ترک آید بر سر و نشاء ممکن • منتهی بگویند آید

آجیم دی دنگ • حکما و فیلسوف در علمه مدت در پی بودند که اگر کیشی و کار طبعی طریقه بدیده و سرگروه و صنعتی احصایب آید مثلاً اندک که در حق منفعت مقابله و موقوف خوب • خوب آنکه که کردی که ادای سرگروه و فایده

حق خدمت انش اوله **بیت** نخاهم از سر گویند بصورت بدین چنان فرزند

نشاء بدید و سر و انرا بدید و سر بر جبهه رفتی **تجربه** • منتهی آید نام نگذا

ایله اسک جود و جبهه • که در زحیمه بدین ترک آید نیز و **حکایت**

بر خواصه خردمند و دانا و عاقل و کار و جبهه بر حد مکار و ایله

تقاضای باغ و آب و آفتاب و سر بر ستاره است کار و جبهه بدیده و جبهه

اختیار و ایله و آب ایله قبولی بهر آید و لحد مکار و آید و در حق

عالمی طالب و نانا و فکر با اختلافی که خواصه نیک و در حق طبع میل آید



بر مقدار طلب اندی همان اغرضه اینجا بحال مرارتنه تخکام اولوب  
ای غلام شوق و نشاطه بوقوله ای خیار فنا و نانی نیجه اختیار آنکه  
دیوچکه ای خواهم بوجایری بکاس و بر من ایدک بوانده کلنجه سست  
دست کرم بیوستگانه نیجه چرب و شیرین تناول افش ایدم خلاصه  
لحمه ایچون نوش روکو سترک دن شرم و حجاب و صبر مراداق میترافنی  
اضاعتدن احتیاج اندم دردی **بیت** از دست تو صد شربت شیرین  
یک شربت تلخ او به چشم یارک نباشد **ترجیه** نوش ایدم اگدن یوز کونون  
بر دفعه تلخ اوچرم حکم افندی غصه خواهم به بولکم خوش کلوب  
چون بنم شکر نعمتی ادا آنکه دیوچقد بندگی دن آزاد و انعام و  
ایله دلشاد اندی اذاب امرادن اوچینی بوور که جد و اجتهادی  
بوکه مصروف اولکه تحصیل مالی منصب و جاهه اوله بالذات پادشاه  
دن دکل یعرف قدر اولدی دکل و جماعت آنکه اوزر منصبدن  
تحصیل مال و انتفاع ایدوب اموال پادشاهید قطع حبال اطلاع اید  
ذیرا مال هر کسک مجبوری و ادعای محبوب و مطلوبه طمع ایدن  
مبغوض و مغضوب اولاق مقرر و حکما و بشلر که سلاطین دن  
سبب منافع طلبی مناسب در نفس منافع دکل مثله بن منصب و خدمت  
طلب ایدره که سبب حصول اموال اولما غله ذل سؤاله دن فایده اولوب  
نیجه منافعه نائل و امنیه سنده واصل اولا در بدنی جمع سبب و اموال  
و جاهه دن غرض اصلی بی نهایت پادشاه و اربستکی بارگاه اولوب  
دلفی ایچول نفس او لمایه زیر او وضع ادبه نزدیکتر و حق سناسله  
لایق و در بلکه بقای دولت و عزت بوضویر تله منصوب در **ترجیه**

پادشاه

پادشاه طره منازل و ملائیس و مرکب دن مخصوص اولان امور ده  
تشبه دن کریر و لایق سلطنت اولان اعمال و احوال دن زیاده برین  
انکه کونکر زیر بولم ایدم تقید ترک ادبه محول و محمل در که  
حدندن خارج جمع اندوک حساب شوکت و شستی تار مار اول محمدن  
کندوی و رطله هلاکه گرفتار اوله التخی پادشاهلردن خالفه شری  
شریف اولیان امور صدق اترک مدح و ثنا اوله کار ایچون  
ستایش و دعا اید **بیت** اگر خود روزگار کوید شب است این  
بیاید گفت اینک ماه و پروین **ترجیه** اگر شبدر دپسه و زهره لایق  
دیگه لا یقدر شش ماه و پروین و جمیع عقلا و فضلا به معلوم  
در که امور دنیویه دن هیچ بر کار یوفد که آنک ایچو جفتی و ملایه بری  
جبل و ملج و برسی عیب و زشت قبیح در بر هر کارک طرف حسی  
و تحقیق ایدوب ای پادشاهه اسناد اید لرا اول وجوده کل کارک  
فی نفس الامر حسن و صلاهی اولما ذایب هنکام فرستده اوله خصوص  
ده حسن تدبیری تغییر پذیر بولایله تقریر ایدوب خاطر نشان سلطان  
جهان کیر اید **ترجیه** بوور که اگر سلطانک لرای آنک نفسند حق اولوب  
باسخنی منظور طبعی اوله اظهار موافقت و متابعت ایدوب غلق و تذلل  
عرض اید فی الحقیقه فی سلطان و کند و نی بند فرما بیکم کونکر بر  
امر سلطانده متابعت ایدوب پادشاهدن کند و راینه مساعد و مطابق  
امیدین اغبه سکنی جاء و تقرینه مغرور و مزید التفات پادشاه ایدله  
حدندن تجاوز ایدوب جسور اولیه و اداب ابن المقتضی مسطور و اسنه  
نافعین ده مذکور در که اگر سلطان سکارا در دپسه سن الا خداوندگار



دیده سین اگر پادشاه از چند سنی فرزند نای ایل بر بلند آتشه سن  
کند و یک چاکر مستند ببله سین و هر چند عظیم و توقیر کی تو فر  
آتشه سن دخی زیاد خدمته جالش و تواضع و قنایه اش  
**ترجمه** شاه اگر لطیفی پایان اید رسد شاه اگر حدیث بکند  
بنده لر و اکرام و وزیر را که غایت در صلب اقتدار و نهایت مرتب اهل  
اختیار او مانع سیاست و حکومت و فرمان دوا لقا امیزد سلاطین  
ثبته و تقلیدی عادت آتشه لر البته پادشاه که طبع شیرین  
انوار دین متغیر و آینه خاطر عاقلی او صانع دین مستند و اولاد مقرر  
اگر بوصف ظاهر آتشه لر دخی قلیل در اخبار و کینه سین لر دخی  
کار کرد اشکار اید لر **بیت** مکن در ملک سلطان هر چه خواهی که ترک  
بر شاد پادشاهی **ترجمه** ملک شاه ده صق هر کاره ایتیم جراتی بوقحق  
در کو قور مز پادشاه ترکمنی **حکایت** سلطان محمود غزنوی برادر  
برنده درم خرد سندی وضع ناپسندیده صدور و کار ناپسندیده  
ظهور اندکن عصای نل و بی ایله ضرب و تعذیب انگین همان غلام درگاه  
سلطانده قظلم کنان و ابرجی سلطان جمله طبل و قماره شاهی و کوی و علم  
و سایر بلیب پادشاهی برادر دیند ارسال اندی بلدری بوطالی  
مشاهده اید یک غایت خوف و اضطراب ایلدنی توقف درگاه سلطانه شتاب  
ایدوب ای شاه با اقبال بوبنده قاصردن نه کوی کناه صادر اولدی  
که جله عیبه سلطنتی منزله ارسال ایلدنی بریشان خال و مشوش البال  
اید سین دیو اظمار اضطراب و انفعال اندی پادشاه عالیه دخی  
اگر سلطنت بیج هم ایسه سن کنده بلکه مستقر حکومت ایدوب ضرب

ایله خدشکار سیاست اتک از مصلحت ایدری لازم اولان بواوردی که اول  
قصه بی بکا عرض و اعلام ایدوب دخی تجسس و تخفون و سکر حق ایتقا  
و باطلی از هاق ایدوب نامالک دخی علو که جور برسم و نه علو که مالک  
در و ایل تریب ایدری و حق سبحانه و تعالی مصلحی عبادی بکا سپار  
اعماله عبادی بواوردی خروج بنیم دمه لازم و ادا و حقوق سلطنت بکا تختم  
در اول خصوص سیرت سن مسئول و کل سین که امر حکومت و سیاسته  
مشغول اولاسن و دیده آخر کار صد هزار شفاعت و بیسار ضاعت  
ایله برادر نیک جرم و کناهنی عفو اندی **نظم** سیاست نشاید کارگاه  
که ان خاص باشد بشاهنشاه و لیری مکن بر در شهر لاری **حکایت** قاضیان  
بشاهان گذار **ترجمه** سیاست مناسب و کل در عوامه او مخصوص  
در شاه عالیه مقامه و پادشاه اید اعتبارت و ابراهیل عرض  
ایه اولور سه خسارت **حکایت** حقوق دخی چون امور جویو سپار  
امرایه مقنن و منوط و سیمان علمای انلاک تدبیرنده مربوط و برپس  
سلطان لازم اولان بود که امرای نیک رای صف امرای حاضر و ابروی  
صدور نه ناظر قیوب پیوسته لشکر لرینی ابرسته و آلات جنگ و نیز  
لرینی پیرشته اندروب حرب و قتاله برینا و آماده و مقام و ضروریات  
لرینی حسب العاده اید که عللک محل حوادث اولمای بوعنایه نادی  
در زیر احاد نه وقت صدور و قتنه نه طرفه ظهور اید و حکم  
محفی و تور در اگر سلطانه جمیع مال و ریال مشغول اولاد ایسه وقت  
ضرورت عاخر و فقدان مال و نقصان ریال حصول اماله عاجز اولور  
زیرا لاملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال فخرای صداف بختالی







این اصل را در شریعی بجا نهد تقدیم الی الامر الی این **نعم** چو ضبط ملک و مقهور نبست

و بعد از آن که از جانب طرغ و طرف بر خبری است به دفع قدر سر فتنه جوی برادر

بفتح فاعل بلا خلاف سببها باي **حق** **محمد** چنانکه او راي پيامبر استنبط کند و بگويد

ما قبله انا والملك والاندلسي ملك تغزى ساغلكه فاسا اكر

دفعه ششم برای غلام اول و دوم **منها** ف و لام با ا ايضا جفتند و رفتند

کلام حکیم علما کلام افراسیاب کی ابتدا و انتہا حکیم کی مہر و حق کافرا

محرم و ماه پادشاهی و این روز که فخرای خدمت سلطانند ایضاً عید دیگر می باشد

و غلام و دخترا هر یکی پادشاه حاضر کرد و بفرموده پادشاه

جلیدہ اولہ انما درونہ دلہ نہ چاہتا ہوں کہ درویشی بالذات و بالمشافہ

علات طیبینہ نثر یا قلمکے شریعت شفا امر اچے فیتنا و شادی و منور و

ههنا قلنا على سبيل ما في كتابه على يد مؤلفه وسبيل ما في كتابه على يد مؤلفه

وای که مرا در سر نهاده عیانی فرمایا کلام از دست حق پخته است سینه من را می گشاید

[illegible]

اگرین اولیایه معراج اولیای تشکیک موضوع علی المانی آنکه هیئتند

کتابخانه دارستان و در فتح سرزمین و عظیم الجوارح اول ما به ایدان قاصد و کمال او به

قطعه چو دراری اختیار بخانه چنان کن که در وی نشان از بقا رسد

مناسک ان نوع کن دست جفايت بزرگي باي غم فرسوده کردن از حج

که سعی اینست که اوله در پیشانی سایه می کشند آسوده فقر را بکنند

زندانهای سربازان و جفاکاران و سربازان و

لکن ورنہ یہ کہ قریب مصلحتاً اچھا رچا دینا ایسا نہیں

مال دھرمی جہاں ہوتا ایدیت قرین دھرمی مروتاں کسکیت ایدیت ترجمہ کنیز

ایدها سگ مالک اسکرا و اولر جمله بدست همت این وب صفات

دیر، ساکن شکست، او پنج صاوح ملک و ملت و عافیه دولت طاعت

ایچین علی ایقصدک منیبان و جاسوسان ایقصدلار طرفیندن قیاد

وسطان ارسال انگل کنی که پادشاه اروپا حاکم جهان باشد

[illegible]

و نیز این عطا کرد که فرمودند که هر که ملازمین بحاکم

و در ری و احوال و اعمال و لذت مستشار و مشیری ایام اکثر اوقات ده شهر از

مقیم و لایم و ناریت اکسند مستیم ایریک اتفاق اوج کون مقدار نری

کلیوب در باب کوک وقت سجده اوله خدا متناجی یک دور متکلمه

تختلف سبباً في سؤال الاناء صلب. ايندي كجى دون كى كونه حركات خطا كى كونه

مذہبی کلونیوں کو ایسا خطا لگنا خانہ کجی پھر یہ ترغیب دہانہ وار ہرگز لگنا کہ وہ لکھنؤ

بر نام کلام نهاده است و یکبار او را بر سر و سوزیده در دست برداشته است

در این حدیث و حسن سر در می بیند چنانکه

خاندان کور، تیره لشکر ابد و اطراف مالک، بر طرف کون دردی و تو به و

اوله حاجت د وند دوی د عکله خا ط مجبور اولد وایضا ابرغیر سکیون

سویلی قیادینا صفاء خاطر ایله شرف خدیوئیکه واصل و مراد و مقصود و نائل

اولاد دینی امرای وزیران و شیوخین و علمای اولاد سلاطین سعادت

ایہی احوال کے بعد پھر یہ فقید و مضطرب و بے یار و مددگار فرسرد گداگ



ضعیفان و نریز دستا ایل اول منوال او نریز نزد کافه اغلک که  
 حدیث شریفه من لا یرحم لا یرحم واردا اولشد بکلمه غیر لیه رحمت  
 انما یرحم الله ذی رحمته او ملاذ دیکله و بر حدیث شریفه کند و کرده  
 حقیر اولانله غنایت و بخشایش ایکن که سر دیکله و بر حدیث  
 اولی اولانله فی شرم رحمت و شفقت و نظر اکرام و رحمت اینه دیکه واقع  
 اولشد **نظم** غم نریز دستان بخور نریز نهار بترس از نریز برستی روزگار  
 سلوک انجمنان کن بخلاق جهان که خواهی که با تو کنند انجمنان **ترجمه**  
 نریز دستانک غن چکن کز کلیل و نه از برقرار و لمان سلیوسن روزگار **فکر**  
 حسن خلقیله سلوک همت این خلقیله استرا بسک کیم سلوک اینه سکه همچنان  
**ذکر آداب ذمیه و زوا**  
 اما آداب و نریز مجرد انتساب بجهل ارکان دولت و عامه اعیان سلطنت  
 اد ابدن اکثر و افرا گزیده و درگاه سلاطین ده امر و نریز در صغیر  
 بر کار او ملاذ و غی مقرر در زیر انلازه محاسن حد و نه زیاده در و اکثر  
 مسودگی ملان زمان سلاطین اولوب مطالب و اما نریز نه انلی مانع ملا حظ  
 اغلکه ایصال مسرت اچون غم و سعایت ایدر لمخصو صا مناصب و مراتب حسی  
 ایدر مشاک و مساهم اولانله این طبع منصرف اچو دام مکروهیله قور و باخرف  
 و خطر ناک و نجات بولجی چاهه در شور و کلا و بکشد نریز بر رحمت و فلاکت  
 او شور و کلا ترصدنه و احوال مکتومه سین اظهار تقصیدن در بر پس  
 بو تقدیر او نریز بو کار است زو که طبع او لما قدیته او نریز تدبیر و پزیر  
 مسرور کلد بلکه هر خصوصیه جبل متین دیانت و دامن امانت و انتقامه  
 نمسک اید که اکا امانت و نه زیاده اعانت ایدر او ملاذ و لازم اولان

بود که

بود که آداب و شروط و نریز ده بر دقیقه فوت اقمه تا که عیب کو و فتنه جو اولان  
 عرف کیر لرافعال و اقواله و نریز با نریز و انکشت و دخی و نریز اقمه لریک اعلی  
 حقه و اما فحک مدبر نریز جوهره و اهر کلا ی و و جمل نریز اقمه  
 بر یک نریز احوالی پاک کلمه مروانه عیب جو وید کوا و لاند کاسته و تصور  
 و ورا و لور **بیت** کوا رسد که کند عیب و امن پاکت که هیچ قطره کیر بر  
 کل چکد پاک **ترجمه** و امن پاکت که کند عیب و امن پاکت که هیچ قطره کیر بر  
 کل تره اولان زاکه کوی ابو نریز لایق و نریز و نریز و نریز و نریز  
 وید کلمه انلازه که دورده و اوچه و اکی و بره مالک اولادیدی اکی  
 اصیل اجمال کلامی تفصیل و مقصود و مراد کی بیانه تکمیل اید وید لریکیم  
 ایندی دور و کبری هشیاری در بعضی انجام احوال معلومی اید و نریز  
 امور مفی و طبع و قایق مرسوی اوله آیینی بیداری در بعضی سرانجام  
 خامکار اخله اعمالی الغا و نفس نفیسی قبل الوقت مملکیم القای اقیانوس  
 امور معظم تقشیرنده دیر و مصطلح املیک تر بیتند و نریز اولانله دور دخی  
 جو از روی در بعضی عطا و نریز اصحابی و از نریز و نریز و نریز و نریز  
 برسی اگر خد متکا لریز نریز ابو خد متکا مشاهده استم اند مکافا قنده انلازه  
 التفات و نریز نریز نریز نریز کوی نریز اچون بود که امر و نریز نریز  
 و امتثال انجمنان چون نریز اولان جن ایل کمال ده مساهله و احوال انچه  
 اوچون بود که عوادت روزگار نریز کاره اماره و حاضر و نریز  
 ظهور ایدر یک و قایم بر نریز نریز و نریز و نریز و نریز و نریز  
 جانب بار شاه و نریز اولوب لازم عیو و بی رعایت و احوال نریز  
 غافل اولوب لازم عیو و بی رعایت و احوال رعیتدن عاقل اولوب رعیت



و مطابق اولیا تا احوال انحراف نکند زیرا که از آنجایی که شایع عالمی است و تربیت و پرورش  
میباشد و مسافر و قاصد را تا آنجا که در جانب میل انگیخته و طرف اخره حیف  
و در فرج واقع و روی به آنجا اند و چون در شایع است و در شایع است و در شایع  
منصب قرار گرفته و اعظم مسلمانان احوال دنیا را در تربیت احوال دنیا را در تربیت  
قدم الفرج جلیل فرج معنوی است و از هر شریع اند و ملک و ملک عالمی  
صرف نظر تحقیق و احوال را بدین خاطر میسرند نه همیشه و تفکر و اندیشه  
از هر ره اولیا که در هر که حکمران و پشیمان و انگشت حسرتی در عالم  
حیثه قیوم و علم بریان و مسلمانان اولیا قطعه کار که در فرج و توبه  
از عاقبت کشیده اند و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
ان که ترجمه هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
حسره و قاصد است و بدین وضع اولیا که در هر که در هر که در هر که  
انحراف و انحراف است که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
کیم خلق و حق با نماند اولیا که در هر که در هر که در هر که  
ملک و ملت و ده قدرت و قوتی که خارج تغییر و تحریف از اولیا که  
پوینده و سینه و کار حکایت احوال که در هر که در هر که در هر که

و حمایت ابد و اصل اصول اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که  
بر کار و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
خاموشی قلبه و واحدیت شریفه و اولیا که در هر که در هر که در هر که  
یعنی برکت است که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
بر هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
سایه و اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
تعالی اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
انجمنی خاموشی اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که  
خبر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
انتی آدمی که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
از هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
نظم چراغ فروز که در هر که در هر که در هر که در هر که  
خود و ظلم دارند از هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
عرض باد شادی آید و در هر که در هر که در هر که در هر که  
تجسین از هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
رعایت جانب حق و اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که  
مقدم و حبیب الایمان بر هر که در هر که در هر که در هر که  
الایمان و خطه اولیا که در هر که در هر که در هر که در هر که



برینک و نیری ابوعلی حسری به تخیله اولی الامر بر شمشیر بهشت ایلد رسول  
 کندروب شمشیری ابوعلی نک اوکنه قیوب قطعاً تکم اعد دیو تنبیه ایلد  
 رسول حین وصوله امتثال ایدوب اول برضه شمشیری ابوعلی نک اوکنه قیوب  
 ایدوب قطعاً تکم اعدی وزیر برضی رسول اوکنه بر قلم انوب سکاچو بیله یوزدر  
 و جمع کتاباچون اطراف و کثافت بعث کتاب و امر و سپاهی غنی افرزند  
 ارباله شتاب ایدوب عضدالدوله نک ساعد قوت و قدرتی شکسته  
 وزیر بخنده بسته ایدوب حضوره مقید و مغاوله و مقهور و محزول  
 کتور دلیرو تمام عالمکی ضمیمه کشور شام افکاره قوت و احتشام کیلانی  
 بنور دلیر بیت هم کارشاهان حکمت شکوه نراری وزیران پند و شکوه  
**ترجمه** کارشاهان عالم الحق وزیرارائی در و در روفی **التی** اگر شاه  
 مصالحی ملکینه نک خلاقی بر کارشاهان اشک و اولوی سره راضی اوای  
 اختیار اتمه اتانجام صغیر و کبار ده انکار کوسر سبب وضع پسندیده  
 و کلنجید و در جی حسنی افرید این نریر ملوک عظمت سلوک سرکوه پرکوه  
 روان اولانی سیل فراوان کبیده که دفعه انی بر طرفین طرف افره خیال  
 و نقل خارج د انزه عقل و فقل در افرام ایدنلر و مرطه هلاکه دوشوب  
 غلطی طم خاک آب و غیره سبب اضطراب اوقات مقرره در اما اول  
 مقابل انیوب مشاعره احتیاطله بر جابنی خاک و خاشاک ایلد بلندی  
 لر تدریجله کنند استدلای محله اجر امیه قادر اولو لاس و سیله حامل  
 غائله سندن سحر و تله خلاص بولور لاس کدک پادشاهلری دخی متوجه  
 اولدقلر جابندند دفعه و قدره کمال در پیش متضمن فساد اولان  
 رایله بر صرف اچون طریقه انیقه تلطیف و تدبیر سلوک اولوب سورت

امرونی اولی الامر لاس بلکه تضرع و ناری و خدمت کذا سر مکنه جانی  
 اولوب انک اندوک رای ک و کل معونه خلافت اولان مصالحی اظلم و اول  
 کارناهلر که وفات عاقبتی استعار و اوقات خلوات ده تدبیر کلام اید  
 و حکایتی تکرار ایدوب شمع نخله ضرر و زیان اوعلی زبان حکمت بیان  
 ایلد خاطر نشان ایدلر و لطف تشبیه ایلد اول رای بر قصوری سله تغییر  
 دور و خاطر ندرت با تلمیه بهی فله **لار نظم** قافی نری و کاراکی که تغییر  
 رای سلطانده هی و کوزا زدن شوق بدله غنیمت نیانند انزان رای خود باز  
 پسران به که اول مذا راکی بفرست ده چاره پیدا کنی **ترجمه**  
 رای سلطانده پسترایسه وزیر حسن تدبیر ایلد ایدر تغییر  
 سخن سرله ایدر کلام ایدر اضمار سوزده شاه بنام  
 اولی ایلوب مذا راکی صکره سوق ایلد خیر آرای **تدریج**  
 منصب و جاهنه و تقرب ملوک و التفت پادشاهی به مغرور اولمیه که  
 مزاج لطافت امتزاج سلاطین آب و آتش مثالی پاینده او لیا اعلی قیام  
 او مجلسند اعمان و اعتقاد سزاوار و کارا اهل اعتبار و کلد و یقینا  
 معام اولسفا که منصب و ملک بر عزتی و هر و لک در ری بر زبک و ذوق  
 و هر حال که نرالی مقدره در کبار که بر نه نچون بر برای د کشتا بنا انز  
 سین و بعد کفرن بکا بو تدرج ایلر رای وارده آید نصب دیوان  
 و هنگام غزله کوشه نرندان در دیدی **بیت** چه بلند نازش و کاکش  
 با قبالی و ادباری که تابر هم زنی دین نه امن بیتی نه آن **ترجمه**  
 نه اقباله نر و ایلد نه اب باری کور و غم جک بیلور کوز یوسوب  
 اچیم اولور جملی نابود سکر بی بود که قبل قوت الفرصه ب القدر



احسان و انعام و ارضای انام اید **فصل** زان پیش از آنکه ساقی دهر  
 در شربت دولت افکند زهر نرسد این کلاه و دستار **جهت** بکن  
 و در لی بدست از **ترجمه** اندین اول که دست ساقی دهر شربت نرسد  
 قوی زهر و از برنگد چقا بود ستاری **ایله** دل یا عیجی ز افکاری  
 طوق زنجی اصحاب حرمان و از باب امید که حاجاتی برآورد و همانند زنی ادا ایچون  
 سماعی و اهتمام از دهر اید که کفایت ملازمت شاهان قضای حاجت  
 محتاجان در دینش **حکایت** جگر گوشه حضرت رسول علیه السلام از کلاه و قوه عیجی  
 رضی الله تعالی عنهما حضرت امیرالمؤمنین حسین بن علی رضی الله عنه عظمای  
 منقول در بیور مشلا که بر مسالک حاجت انعام و قبول یا نعم علی  
 الاتصال پیش سال معکف اولی قدر زیاد مقبول در حضرت دانیال  
 پیغمبر بن علی بنیا و علیه و علی سایر الانبیاء الصلوٰۃ و التسلیمات روایت  
 اولی که ماه و سال علی الاتصال بر پادشاه با اقبال کمرکابی لالت  
 قوام غم جواید که حاجات نایبها انکه دلخواه لری افزیره روا  
 ایدم و زهره اولیا و فرقه حکما و علما و دینچی بونی فسیحی ایچون سلطان  
 کامکار خدشخی اختیار غسل در **حکایت** شیخ کبیر قدر ستره العزیز  
 حضرت نرین منقول در مسالک مصلحت انعام ایچون بر کوفه تمشیر که  
 عضد الدوله حضوره و از بر هر که مساعی دن مباعه مشاهده اید  
 مره اخیر ده عضد الدوله ای شیخ عجب مرعاش سین بود و کلاک  
 و مصلحت بددی مع هذا محتج او ثایوب تکرار کلور سین دیوجاک  
 شیخ حضرت بود و بلکه ای ملک بنم مصلحت بددی زبانیتم رضای خدا  
 ایچون تطیب خاطر کدا ایدی جناب حضرت معبود بنم آمد شد خدمت

راضی و حشود در اقامت مصلحت بددی زبانیتم لازم اید  
 بر سلمان مامنی اقام و لازمه سلطنت ده اتمام اعتدک و بر محتاجی ناعید  
 اتک و بوفت بیلمد که اهل دول مادام که اهل احتیاج کار با اتمیم  
 لمر انلاک کار با درویش مستمند لمر که قوانین کارها باشد **ترجمه**  
 کار درویش مستمند به غیر که سستک دانی بیجی کار کار اولور عضد الدوله  
 بوکلام حکمت انجام دن متنبه و متاثر اولوب عظیم بکا و شیخ حضرت  
 رجا اتک لری حاجت روا اید **بیت** در ساختن کار کشف سغی غای  
 کار تو شود ساخته از لطف خدای **ترجمه** یکمکه غیر کار با اتمام لری  
 حق و رواب انک مراد ان ایدر احسان تمام او بیجی بود که پادشاهی دایما  
 خیرت و برکت و صدقات و حسنات طرفه بر طبقه دلالت اید که خیری هر که  
 واصل و نافع عامه انا شامل اول **حکایت** وزیر اتک و ایا پادشاهی بالندن  
 زیاده خیرت و محتاجه بذل صدقات ایدردی اتک بکون خیرینه دارنه دینی  
 یکمکه به خیرینه پادشاهی دن مال و برمه و الا ید کی قطع ایدرم دیوتنبیه ایست  
 بر کون بر درویش مکمل العیش پر نشویش وزیر بیجی ایش دن بر نسه جا  
 ایدیکه فلان اشیای کا تعیین ایدم و از باران دیوتنبیه خطا اندی  
 مستوفی دن تأمل و حیرت و خوف و خشت صورتی منظور علی و ایاق  
 سبب تجر و باعث تأمل و تفکر ندر قطع بد دن خوفناک و زهره ترک  
 سین اماسنی طلب و سلب هیاتکی سلب اتحدن خوف اقیوب و پاک سیر  
 دیدی بوخرا با بکه منعکس و ایاق و زبیری حضوره کتور و بستموف  
 و یچون بر جاسر اتک اراده اید که دیدن وزیر بن سستک سیر بر نه و لستک خطا  
 میخ و دوا ایدل تحکام و بر مکه مراد ایدم اوله منافع اولوب غنا و اندی پس زراور

اقام

دینی احسن وجه افزیره پرداخته  
 و عمام اولان **بیت** کار تو صبح



فوق تر قوا عده ای باشند اید و به ستمند او نوازای بسیار سکا و تند به  
مندان و نازان و جغتند و منتهی آید مین هر کس سرزنج اوله و آله  
اوله نصب نزال اوله اند که اگر به نفعیت دخی واصل و حسرت و ندامت  
دخا و اوزا که نشند حاصل او نالز **ع** جوبه قواستی نذاست چه  
**سورج** **قهر** و آله ویردی سکا اما که قدر برین بیک **حکایت** یکبارون  
برک منصفی معزول اید جاق مزج اید و آله غایت ملوک و جید دیگر  
و نشا طعی و کرد خه فرج و بنسبا طعی قیودن عالم اید مقید و معقول  
او لایه بارانی سبک اید که از شریف و عجب طبع لطیف عزله و مزج آله  
لا یقی و یقی نصب نزال ایچری نالز اید مزج و مال نالز سلاوت  
نشاند که موافق دس و جوبک بن معزول او اید اید مزج و قهر  
انگ مزج بقینا بیدارم که هر منصب بیزان اولن بلکه ایضا منصب  
اگر بر کس به ایلاک انش اسم کا شک دخی نزیاده انش اوله و بدم که  
بر کس به بیدار کند صاف اولش ایسه پیش طای اوله کا شک اول  
کار نالز اید بیدار صدوز انش اوله اید و بی نام و جانش صریح اید  
دبدم دریم حال نام ویدی **بیت** چوبه داد نیست نیک و بی نیک  
ای کاش بیکر هر کس کشی کردی **ترجمه** نیکه اگر بد بیکر نیک نالز و مال نام  
چوبه خوا نیک مقدر حضرت به العباد بن دخی هر فرج مقدر و بیکر اید  
ایلیکم کا شک ایضا فاف **یاده** و آله ایچری و جوبه که باب عزت کس  
خلاق اید و ذهابند و نشاند او بایوب وقت ملاقات نالز مزج بین  
میدین بر چوبی که سه نزال خلاق مرید و نالز مزج اختیار و قدر  
در بعضی کیدن طعوی تفسه عامه نام ترقه و ذهاب و اید نالز







روشنایان سپاه و کلاه داران بی نباه اید بر روی اتفاق پادشاه  
نوران الهی یک سوار عسکر هرگز نیکوکار اید مقابله و سزم مقابله  
ایچیک شاه اید بدین خواص اگر کابل بر تمل فرج و نه کابل انکلا  
عسکر شکران قوی و قدر بخت خایان اید ایچاقا کی کون جکک و سزم  
توقیف و مقابله و مخالفانی نسویف قصد اید و سیه داران کابل  
طوبی سزم بر پوزی زدی بر عاقل و در کاهل دیج و سارای اید اگر لشکر کچ  
انسه ضمیر کچ و کنگ افکند سزم افری مقمر او لا غیر سیه  
داران افغانک انتم رنظمه وضعی نگردد سیه سرتا لریم زمانه مضن  
اولوب جیژد اعدا عسکر غرض پیکار ایزیدی نقصور ایدوب قوی قایل  
و سیم اوسته حمله و سناپ ایدیک عسکر در شیم بوجرات و صولتی  
و شپامت و شکستی که بکند شاخت اولوب سزم و مغلوب و مار بانی  
ایچا لری و شکست و شکایت اولوبی و سیه داران امداد نه حاجت کلا  
فقد پاژ سرتا می به مهر روی اید ایچاقا ظلم سیم تخت و دیوشین ایدیک  
کر که که بر نفیض اید الکی عسکر و جودنی صفی سیم و نه کابل  
دیوشین کلا فلادان ایدوبی و بیلان شاهان صفین حکایت ایدیک  
پادشاهان و سیم بر کجی و پاژ شاهده و کلا امداد سیم اولوب پیش را که  
تو خود را این رخسار خود را تیر و قیام در پارسی ایست سیم کلا و کلا  
بکلا و سزم داران اقلان بر کندنی سکا و سزم و کلا و سیم ایدیک  
و سیم صفین سیم سیم و سیم ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک  
دیوشین سیم سیم و سیم ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک  
تیر و کلا و سیم ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک ایدیک

[illegible]



[illegible]

اولا دیدن ما زودنایین نذر میکند مثل سنگله شیر که کوی در دستش برآورد  
شیرهای سگند اورد پلستر یک سنگی شبیه با اوس در جویان باز آید  
جلد ارکان در دولت و خاص سلطان اوله دربار چندی که در کشیده کردن  
بند و نذر بری متعاقب کرده عجب احکام از این باره مندا و کس  
**بیت** سخن کارها ز سر و آتش فرستادن بر عاقلان مقبول باشد  
**ترجمه** دانش و عاقلانه تحریر باشد بر کلام از دانشی استحقاق ابد اول  
تاریکی و حق تعالی احوال اولای زمره عاقل در بر جویان و در باره  
لرزدن اولای در صورتی که عامل بیک نفس و در عرض انظار  
و طبعی کمال اولای فواید و انشا عجز و دگرگی که عامل باید که در دست  
بسته باشد و هم دست کنان یعنی خیر آن دست است آنچه در کشیده  
و حیث است آنچه بسته و در سبحان احسان حکم و در دست اید و کس  
کسند اولای در پیری و بی بودن که در کس بد و قانون نام و به و بیخ است  
که هم باد شاهی بد ناه و می کنند و منظر طعن خاص و عاقل  
ایدر **کلام** اولای که در زمانه بر بر عاقلی تحصیل مال آنچه  
بر عهد ارسلان ایلامی عامل و زمره مکتوبی کوید و بیک اگر فاعل و کمالی  
ایدر که در بیخ کینه حاصل و فواید اقامه بیک دیگر در بر و دست و بیخ  
جواب تحریر ایدر به اعونه و فاعل کس متوجه مسائل اولای با نذر هر یک  
سرمه یا نذرده کاسد در و زیاده احتیاج از این کس و اولای در دست  
پیر و سدی کوی نه و بیخ حال در با یکی کس در کار او ایستاد و در اولای  
سازگار شده که بزه سبب بنانی و در دست و کس و کس و در دست و خفایت  
و لیسند اولای سبب دیدن **کلام** غفلت در بر بر شکر و نذر











نیمه سی سکره باشانله اشارده باشنک صیغ یانی سکره سفر ایدوب  
 نهار اید باشنک صول یانی سکره بویه ایدوبنه جده یانی سکره مالی  
 طوغری اوله انی سکره سفره کی مال الیکه اگه سی سکره شقیه به  
 واقع اوله صیغ قویونی سکره دشمنانک ابو اولیونی البشیه شاد اوله  
 صول قویونی سکره دشمنانک هونک اولد یقنی البشیه صیغ قانی  
 سکره شادلق کوره صول قانی سکره بایلق بوله صیغ کوزنک  
 قویونی سکره مال اوچندنه شاد اوله

نیمه سی سکره باشانله اشارده باشنک صیغ یانی سکره سفر ایدوب  
 نهار اید باشنک صول یانی سکره بویه ایدوبنه جده یانی سکره مالی  
 طوغری اوله انی سکره سفره کی مال الیکه اگه سی سکره شقیه به  
 واقع اوله صیغ قویونی سکره دشمنانک ابو اولیونی البشیه شاد اوله  
 صول قویونی سکره دشمنانک هونک اولد یقنی البشیه صیغ قانی  
 سکره شادلق کوره صول قانی سکره بایلق بوله صیغ کوزنک  
 قویونی سکره مال اوچندنه شاد اوله



T  
2756